خلد الله ملکه

السلطان مظفر الدّین شاه قاجار

السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان

۵۲۱۸۰

اوّلین سفرنامهٔ مبارکهٔ اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهریاری ارواحنا فداه است

که در مطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی در شهر رمضان المبارک بزیور طبع

آراسته گشت طهران سنهٔ ۱۳۱۹

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب سفرنامه مظفرالدین شاه
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب ۵۲۱۸۰

۱۳۸۷ /
اسکن شد

۱۳۸۷/۸/۱۹
اسکن شد

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲
۵۷۶

خلد الله ملکه

السلطان مظفر الدّین شاه قاجار

السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان

۵۲۱۸۰

اوّلین سفرنامهٔ مبارکهٔ اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهریاری ارواحنا فداه است

که در مطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی در شهر رمضان المبارک بزیور طبع

آراسته گشت طهران سنهٔ ۱۳۱۹

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب سفرنامه مظفرالدین شاه
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب ۵۲۱۸۰

اسکن شد ۱۳۸۷/۸/۱۹

اسکن شد ۱۳۸۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی ۲ ۵۷۶

هو العزیز

این کتاب را آقای عطاءالله [illegible] لطف فرمودند
که همه کس نگاه کرده [illegible] والسلام

۱۳۱۸

[illegible]

[illegible]

۲
۷۶

بسمه تبارك وتعالی

درمبادی سال خجسته مآل سیچقان ئیل سنهٔ یکهزار وسیصد وهفده هجری که آغاز سال پنجم جهانبانی اعلیحضرت قوی‌شوکت اقدس همایون خسروانی بود ارادت ومشیت حضرت باری بامقاصد ونیات مقدسهٔ اعلیحضرت همایون شهریاری ادام‌الله سلطانه تعلق وتوافق یافته محض تشیید مبانی وداد وتجدید عهد اتحاد باسلاطین وامپراطوران وتاجداران عظیم‌الشأن دول ورؤساء معظم ملل متحابهٔ اروپ وجلب وسایل ترقیات وکسب فواید معلومات مفیدهٔ عصر جدید بمملکت محروسهٔ ایران عزیمت سفر فرنگستان فرموده در دربار دول واقطار ممالك همه جا باغایت اجلال واکرام ونهایت تفخیم واحترام که ما فوق آن برای هیچ شهریاری ازملوك مشرق‌زمین معمول نیفتاده بود پذیرفته شدند ولله‌المنة بمقاصدعالیه وفواید منظوره که درسوابق زمان برای ملوك جهان حصول اینگونه امانی وآمال بی غایله ستیز وجدال ممتنع ومحال می‌نمود ازمنهل صافی وداد ومصافات وحسن مراودت رسمانه ویمن مسافرت دوستانه فایز ونایل گردیدند که انشأالله تعالی علی‌التدریج نتایج حسنهٔ آن بمنصهٔ ظهور خواهد رسید ووقایع وحالات مهمهٔ ممالك واوضاع بلاد ومراسم پذیرائی دول کاملة‌الوداد اروپ وغرایب مشاهدات نظر مبارك را از بدایع صنایع وعلوم ومحاسن آداب ورسوم ملل متمدنه که بزرگترین غنیمت این سفر تواند بود یوماً فیوماً اشرف املاء وتقریر ودرروزنامهٔ خاص امر به ثبت وتحریر میفرمودند وبس ازرجعت خسروانی بجایگاه خلافت ومرکز سلطنت عظمی حسب الامر قدرقدرت جهانمطاع این همایون سفرنامه درمطبعهٔ خاصهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی ارواحنا فداه که یکی ازنتایج مستحسنه وفواید حسنهٔ این سفر خیریت اثر خسروانی است ومایهٔ تعمیم معارف وعلوم وتکثیر صنایع وفنون است این خانه زاد دولت جاوید مدت احمد صنیع‌السلطنه حسب الامر مبارك جهان مطاع همایونی چرخ واسباب ولوازمات آنرا باکمال دقت وملاحظه ابتیاع نموده وبسعی واهتمام غلام خانه‌زاد سلطانی فرزندی میرزا ابراهیم خان عکاسباشی این چرخ درباغ گالری دایرشده ودرکمال تنقیح وامتیاز بحلیهٔ انطباع متحلی گردید

هو

مظفرالدین شاه

دمید کوکب فتح و ظفر

بعون الله * گرفت خاتم

شاهی

سفرنامهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی

هو الله تعالی شأنه العزیز

روز نامهٔ اوّلین سفر ما از دار الخلافهٔ طهران به ممالك فرنگستان
و دربار دول متحابّهٔ اروپ است که بیاری خدای تعالی
عزیمت نموده ایم و تا روز مراجعت بطهران انشاءالله تعالی
یوماً فیوماً شرح وقایع وحالات این سفر خیریّت اثر بطور ساده
نگارش میشود فی شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ ۱۳۱۷
یکهزار و سیصدو هفدهٔ هجری مطابق سیچقان ئیل ترکی وسال
۱۹۰۰ هزار و نهصد میلادی

سفرنامهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی

) بسم الله الرّحمن الرّحیم (

بنام خدائی که هستی ازاوست (*) جهانرا بلندی و پستی ازاوست

روز پنجشنبه دوازدهم شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ هزار و سیصد
وهفده هجری بعزم مسافرت فرنگستان که ازمدّتی بود تصمیم
عزیمت این سفر نموده بودیم ازمقرّ سلطنت ودار الخلافهٔ طهران
بصوب قریهٔ کن که اوّل منزل است حرکت نمودیم اوّل صبح
ازخواب برخاسته لباس پوشیدیم بعد حضرت علیا بحضور آمد
با او قدری صحبت کردیم پس از آن سایر خدّام حرم

وبنات سلطنت همگی شرفیاب شدند ، چون روز پیش بجناب اشرف صدراعظم فرموده وقرارداده بودیم که چهارساعت از دسته گذشته سوارشویم لهذاتاسرچهارساعت تأمل کردیم معلوم شد جناب اشرف صدراعظم بزیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفته بودند بیرون که آمدیم درب منزل معتمدالحرم جناب اشرف صدراعظم مراجعت کرده باجمعی ازرجال دولت حاضربودند جناب آقای بحرینی سلمه الله تعالی وجناب میرزاکاظم آقا دعای سفربگوشمان خواندند ازآنجا باعون الهی سوارکالسکه شده حرکت نمودیم بخیابان امیریهٔ که داخل شدیم ازدو طرف خیابان جمعیت زیادی ازاناث وذکور جمع بودند واغلب ازمسافرت مامحزون ومشغول دعابودند حزن آنها بماهم خیلی اثرکرد ودرقلب خودمان همهٔ آنهارا بخدا سپرده سلامت وحفظ همگیرا ازبد روزگار مسئلت نمودیم ازشهر بیرون آمده تانزدیك باغ شاه هم باز جمع کثیری ازمردم درخاکریز شهر وغیره ایستاده بودند قدری که ازباغ شاه گذشتیم سپهسالار باصاحبمنصب های نظامی همه حاضر بودند نسبت بهمه تفقد فرمودیم بعد آمدیم بسر صفوف افواج ابتدا افواجی که درشهر طهران مقیم هستند ایستاده بودند بعد توپچیان وافواجی که ازبرای اقامت اردو مقرر داشته بودیم همه باکمال نظم وترتیب ایستاده بودند حقیقةً سپهسالار خیلی خوب اردوی نظامی را تشکیل داده وافواج را منظم ومرتب داشته بود، بعد ازملاحظهٔ افواج آمدیم بچادر سپهسالار، درنزدیکی آنجا شعاع السلطنه اجازه خواسته بکن آمد، مادرآنجاپیاده شده صرف قهوهٔ کردیم، چون سپهسالار اردوی نظامی وافواج را خیلی خوب ازنظرما گذرانید ومستحسن افتاد لهذا محض اظهار مرحمت وخشنودی خودمان یك انفیه دان مرصع بسپهسالار التفات فرمودیم ازآنجا خدام واشخاصی را که ببدرقهٔ ما آمده وملتزم رکاب بودند مرخص فرمودیم که بشهر مراجعت نمایند بعد سوار کالسکه شده باموثق الدوله ومیرزا ابوالقاسم خان ناصرخاقان صحبت کنان رفتیم تاوارد قریهٔ کن شدیم وزیردربار بجهت بعضی کارها درشهر ماند که عصر بکن بیاید، بعدازورود بکن نهار خواسته وپس ازصرف نهار مشغول نوشتن روزنامهٔ سفر شدیم بعد قدری خوابیده ازخواب که برخاستیم بعد ازساعتی امین الحرم ومعین الحرم بحضور آمده عرض کردند که حرم ازشهر آمده وارد شدند مارفتیم اندرون . این عمارتی که درکن منزل کرده ایم خانه های حبیب الله بیك پسردایهٔ ام الخاقان است که درطفولیت اورا دیده بودیم ودرب خانهٔ ماسمت شاگرد قهوه چی داشت حالا که اورا دیدیم تمام موی ریشش سفید شده است وزیر دربار عصر ازشهر آمد اورا دراندرون بحضور خواسته قدری صحبت وفرمایش فرمودیم بعد مرخص شده بمنزل خود رفت وزیر همایون درشهر بود وقت غروب وارد کن شده درب اندرون آمد بعضی پاکتها ونوشتجات پستی آورده بود باندرون فرستاد دیدیم فرستادیم ازاو

احوال

احوال پرسی کردند ؛ وبعد چون آن نوشتجات ؛ روسی ؛ وآلمانی ؛ وترکی بود دادیم که خودش بدهد بندیم السلطان ترجمه نموده بحضور بیاورند ، بعد شام خورده خوابیدیم ٭ ازشهر بقریهٔ کن دوفرسنگ است وهمه جا راه سربالامیرود ، وزمین کن ازطهران دویست متر مرتفع تراست ٭

(روز جمعه سیزدهم ذی الحجة الحرام)

صبح ازخواب برخاسته نماز خواندیم چای ونانی صرف کرده بیرون آمدیم قدری عرایض ونوشتجات درکیف جمع شده بود بملاحظه وخواندن آنها مشغول شدیم نایب السلطنه ازشهر آمده بحضور رسیدند قدری صحبت داشتیم ازمسافرت ما ودوری خود ازحضور ما اظهار حزن وگریه کرد وداع نموده ومرخص شده ما هم روی ایشان را بوسیده بشهر مراجعت نمودند . جناب اشرف صدراعظم ومشیرالدوله وزیرامور خارجه بحضور آمدند بعضی نوشتجات وعرایض راجع بوزارت خارجه وغیره بود بعرض رسانیدند وبعضی دستخطهای لازم بود نوشتیم ایشان مرخص شده ازحضور رفتند . بعد نهار آوردند مشغول خوردن نهار بودیم که وزیر همایون بحضور آمد بااو قدری صحبت وفرمایش فرمودیم تانهار تمام شد حاجی مطیع السلطنه واجلال السلطنه هم درحضور بودند . بعد از نهار چون حضرت علیا ازشهر آمده بود که بحضور ما برسد رفتیم اندرون اورا دیده بیرون آمدیم باقی نوشتجات وراپورتهای تلگرافی که مانده بود با وزیر همایون وناصرخاقان ودبیرالسلطان همه را خواندیم بعد ازاتمام قدری استراحت کرده ودرضمن شرح روزنامهٔ سفر رامی فرمودیم ووزیر همایون مینوشت قدری هم باحاجی مطیع السلطنه واجلال السلطنه صحبت وفرمایش فرمودیم . ازخواب که برخاستیم رفتیم توی حیاط دوسه فقره دستخط واحکام بود آنهارا نوشتیم بعد وزیردربار بحضور آمد یك لنگه بارکه حاجی ناصرالسلطنه ازبادکوبه نزد او فرستاده بود که بحضور ما تقدیم دارد بحضور آوردند فرمودیم بازکردند بعضی اسبابهای نفیس قشنگ بود بتحویل محقق السلطنه سرایدارباشی شد که بشهر ببرد بعد ازآن دیوانخانه قرق شد حضرت علیا بحضور آمد بعد بعضی دیگر هم که ازشهر آمده میخواستند بحضور برسند آنهارا احضار فرموده قدری صحبت داشتیم ٭

روز شنبه چهاردهم

ازخواب برخاستیم الحمدلله تعالی امروز حالتمان بسیار خوب بود وزیر دربار ودکتر ادکاك را دراندرون بحضور خواستیم یك اسباب امتحان نبض آورده بودند که تازه ازفرنگستان رسیده است خیلی چیز خوبی است دکتر ادکاك بدست یکنفر ازکنیزهای حرمخانه گذاشت بناکرد همان اسباب بسرعت خط کشیدن وبهمانطور که نبض

حرکت

حرکت میکرد مینوشت بعد بنبض ما گذاشت خیلی بزحمت پیدا کرد نبض ما عمیق است دیر بدست می آید عاقبت با اسباب متصل شده بنای نوشتن را گذاشت خیلی مرتب نوشت وزیر دربار عرض کرد الحمد لله نبض ما خوب است و علامت این است که قلب خیلی خوب کار میکند و هیچ نقصی ندارد • بعد قدری با شعاع السلطنه و عضد السلطان که حاضر بودند صحبت و فرمایش فرموده از حیاط اندرون آمدیم بیرون قرق شکست جناب اشرف صدر اعظم و وزیر امور خارجه و ناصر الملك و جمعی دیگر بحضور آمدند بعضی نوشتجات راجع بوزیر خارجه و غیره بود خلوت فرمودیم و نوشتجات را خوانده جواب دادیم بعد وکیل الدوله نوشتجات و فرامین و احکام و ملفوفه فرمان زیادی بحضور آورد همه را ملاحظه کرده صحه گذاشتیم و دستخط زیادی نوشتیم بعد از آنکه او رفت ناصر خاقان بعضی فرمان و ملفوفه فرمان راجع بوزیر عدلیه و معاون الدوله بحضور آورده بصحه رسانید بعد نهار خوردیم عزیز السلطان و سایر پیشخدمتان بودند قدری صحبت و فرمایش فرموده بعد خوابیدیم یکساعتی استراحت کرده بیدار شده نماز خواندیم و سوار شده رفتیم توی سبزه ها و باغات زیر دست کن گردش کردیم و پیاده شده چای خوردیم با شعاع السلطنه و غیره که ملتزم رکاب بودند صحبت و حکایت سال هزار و دویست و نود و نه را میفرمودیم که بطهران آمدیم و هیجده ماه توقف نموده بهار که شد و شاه شهید بجاجرود رفتند ما را هم مرخص کردند بشکار کن آمدیم و جهانگیر شکارچی را همراه فرستادند که بلد ما باشد و حکایت رفتن شکار بدرّه و لوزنك را میفرمودیم • بعد سپهسالار بحضور رسید با او قدری فرمایش فرموده بعد سوار شده بطرف منزل آمدیم • از ناصر خاقان سراغ گرفتیم که وزیر همایون که بجهت انجام کارهای خودش بشهر رفته بود و دستخط نوشته او را خواسته بودیم مراجعت کرده است یا نه در این فرمایش بودیم که ناصر خاقان عرض کرد کالسکهٔ او آمده است معلوم شد وارد شده است آمدیم به منزل رفتیم اندرون ابتدا قدری با شعاع السلطنه و وزیر همایون فرمایش فرموده حالات شهر را از وزیر همایون پرسیدیم و عرض کرد . بعد قدری با اسباب و جعبهٔ حسابی که از قدیم در تبریز داشتیم و حاضر کرده بودند مشغول شدیم پس از آن نماز خواندیم و شام خورده استراحت کردیم ❋

روز یکشنبهٔ پانزدهم

صبح از خواب برخاسته چای صرف شد بعد از آن دوش آب سرد زدیم و رخت پوشیده مصمم سواری بودیم

بودیم که جوهر خان صدیق الحرم آمده عرض کرد وکیل الدوله عرض مینماید که دو سه فقره نوشتجات مختصری است بعرض رسیده بعد از آن سوار شوند ما هم بگمان اینکه نوشتجات معدودی است اجازه فرمودیم وکیل الدوله بحضور فرستاد دیدیم کاغذ و احکام زیادی است همه را ملاحظه کرده و صحه گذاشته دادیم بردند بعد از آن سوار شده رفتیم کنار رودخانه حرم هم نهار را مهمان ما بودند هوای بسیار خوشی بود شعاع السلطنه و عضد السلطان هم در رکاب بودند تا سه ساعت بغروب مانده در آنجا بودیم الحمد لله خیلی خوش گذشت ؛ دیروز حضرت علیا از شهر آمده بود که مشایعت و وداع مجدد نموده مراجعت بشهر نماید ؛ چون دیدیم از مسافرت ما و ماندن خودش در طهران خیلی دلتنگ است . امر و اجازه فرمودیم که تدارك حرکت و سفر او را تا آذربایجان به بینند که با ما حرکت کند . بعد از کنار رودخانه مراجعت به منزل کردیم ؛ دوباره وکیل الدوله بحضور آمده با کمال ملایمت عرض کرد که دو سه ورق نوشتجات و فرامین و احکام لازمی است که باید به عرض و لحاظ ما برساند . لیکن تقریباً بقدر دویست طغرا فرمان و ملفوفه فرمان و راپورت ولایات و نوشتجات متفرقه و عرایض لازمه بود که بعرض رسانید . و همه را جواب فرموده و صحه گذاشتیم . بعد از آن جناب اشرف صدر اعظم آمده شرفیاب شدند . بعضی عرایض و نوشتجات لازمه هم بتوسط ایشان بعرض رسید . و تا یکساعت و نیم از شب گذشته با جناب اشرف صدر اعظم مشغول صحبت و القای فرمایشات بودیم . بعد آصف السلطنه صاحبجمع دواب دیوانی آمده عرض کرد تمام مالهای بنه حاضر شده است محض اینکه خدمت خود را خیلی خوب بانجام رسانیده بود یك حلقه انگشتری الماس باو مرحمت فرمودیم . وزیر دربار و امیر بهادر جنگ که بشهر مراجعت کرده بودند از شهر آمده شرفیاب شدند با آنها قدری صحبت و فرمایش کردیم وزیر دربار طومار بنائی را بعرض رسانید . و ترتیبات کار بنائی را که بایستی در غیاب ما بشود دادیم . بعد روضهٔ معمولی شب دوشنبه را خواندند و بهمان ختم شد . پس از آن باز قدری صحبت و فرمایشات لازمه فرمودیم . فردا که دوشنبه است انشاء الله از کن کوچ مینمائیم . قبل از شام قدری احوالم کسل شد کمی سرما خورده بودم . بعد پیراهن عوض نموده عرق کردیم و بحمد الله رفع کسالت شد ❋

دوشنبه شانزدهم

امروز صبح که از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی حالمان بهتر بود • نماز خوانده رخت پوشیدیم

پوشیدیم امروز باید انشاءالله تعالی از کن حرکت کرده بطرف قریهٔ کرج برویم • آمدیم بیرون شعاع السلطنه وعضد السلطان وسایر نوکرها حاضر بودند • شعاع السلطنه هنگام مرخصی خیلی محزون بود • عضد السلطان هم همانطور • بعد وزیر بقایا وسایر نوکرهائی که باید بشهر مراجعت کنند مرخص شده رفتند • ماهم سوار شده از کوچه باغهای کن سواره عبور کرده از آبادی ده که خارج شدیم • معاون الدوله وسردار امجد هم از آنجا مرخص شده بطهران مراجعت نمودند • بقدر یك فرسنگی که رفتیم جناب اشرف صدراعظم آنجا برکاب ما رسیده قدری بایشان صحبت و فرمایش فرمودیم • وزیر عدلیه هم از آنجا مرخص شده بشهر مراجعت نمود • بعد ما سوار کالسکه شده جناب اشرف صدراعظم راهم مرخص فرمودیم رفته بکالسگه نشستند وزیر دربار در رکاب بود قدری با او صحبت وفرمایش فرموده • بعد با وزیر همایون وخوانسالار وناصرخاقان فرمایش کنان راندیم • واز اسفار سابقهٔ خودمان که در زمان ولایت عهد مکرر ازاین راه به تبریز رفته ودرکن شکارها کرده بودیم برای آنها حکایت میفرمودیم • همینطور باکالسگه راندیم تا مسافت زیادی در اطراف راه گاهی زراعت دیده میشود ورشتهٔ کوه البرز همه جا در دست راست ما بفاصلهٔ نیم فرسنگ کا بیش تا جاده مسافت دارد ودست چپ دهات متفرقه است مسافت زیادی که رفتیم رسیدیم بقریهٔ کلاك که تیول امین الحرم است وخانهای آن در دست راست بوضع غریبی توی کوه واقع شده است این وضع آباد یها وخانه های توی کوه در آذربایجان زیاد است • بعد رسیدیم به پل کرج سرپل باج گیرخانهٔ راه شوسهٔ قزوین ورشت است که تازه ساخته اند بدبنائی نیست از آنجاهم گذشتیم زنهای قریهٔ کلاك وکرج را دیدیم که روی دیوارها وپشت بامها با لباسهای الوان زرد وسرخ نشسته بودند تماشا داشت • راندیم تا رسیدیم بباغ کرج الحق وزیر دربار عمارات آنجارا خیلی خوب تعمیر کرده مثل این است که همه را ازنو ساخته باشند • حاجب الدوله هم خیلی خوب وباطراوت باغ کرج را نگاهداشته است مخصوصاً فرستادیم تمام باغ را گردیدند یکشاخه از اشجار باغ را قطع نکرده اند بعد نهار خوردیم چون شب درست نخوابیده بودیم بعد از نهار قدری خوابیدیم از خواب که برخاستیم وکیل الدوله قدری نوشتجات وفرامین واحکام بحضور آورد ملاحظه کرده وصحه گذاشته • بعد نماز خواندیم ورفتیم توی باغ قدری تیراندازی کردیم یك دلیچه صید شد چای خوردیم • بعد قرق شد وزیر همایون ووکیل الدوله بحضور آمدند مشغول کاغذ خوانی وملاحظهٔ عرایض ونوشتجات شدیم • بعد از آن قرق شد شام خورده خوابیدیم • الحمدلله حالتمان خیلی خوب بود • کرج از سطح طهران یکصد وبیست متر بلند تر است • مسافت از کن بکرج پنج فرسنگ است *

روز

روز سه شنبه هفدهم

امروز صبح بسیار زود که تقریباً دوساعت بطلوع آفتاب مانده بود از خواب بیدار شدیم دیگر خوابمان نبرد برخاسته نماز خواندیم امین الحرم وجوهرخان چای آوردند چای ونانی خوردیم قدری هم آب کارلس باد خوردیم • بعد خواستیم بیرون بیائیم چون صبح زود بود هنوز نوکرها حاضر نبودند قدری راه رفتیم الحق باغ وهوا خیلی لطافت وصفا داشت هوای کرج مفرّح است تقریباً دوساعت از دسته گذشته بود که از اندرون بیرون آمدیم جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار ووزیر همایون وسایر نوکرها حاضر بودند • شاهزاده حاجی بهاءالدوله وآصف الدوله حاکم طهران که تا اینجا ملتزم رکاب بودند بحضور آمده مرخص شده مراجعت بشهر نمودند • بعد سوار کالسگه شده راندیم • دربین راه باسیف السلطان وسیف الملك وناصرخاقان صحبت وفرمایش میکردیم و از مسافرتهای سابق خودمان از طهران بتبریز واز تبریز بطهران برای آنها حکایت میفرمودیم • من جمله درسنهٔ ۱۲۷۷ هزارودویست وهفتادوهفت که از طهران بسمت حکومت به آذربایجان میرفتیم وهنوز منصب ولایت عهد نداشتیم ودرآنوقت عزیزخان سردار کل پیشکار مملکت آذربایجان بود وساعدالملك پسر مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام ریاست قشون آذربایجان را داشت ومیرزا فتحعلی خان صاحبدیوان رئیس دفتر استیفا ومیرزا عباسخان معاون الملك که آخر ملقب بقوام الدوله شد نایب الوزاره وکارگذار مهام خارجهٔ آذربایجان ومیرزا نصرالله مدیر گمرکات بود که درحقیقت آنوقت پنج مسند حکومت جزو در تبریز بود که اینها همه در تحت حکومت کلیهٔ ما بودند • وهمچو شبی را که امروز درپنگی امام هستیم وشب هیجدهم ذی الحجه است بخاطر آوردیم که درسنهٔ هزارودویست وهفتادوهشت ۱۲۷۸ که یکسال بعد از توقف ما در تبریز بود ، منصب ولایت عهد را بما دادند • وخلعت ما را مرحوم یحیی خان مشیرالدوله ازدارالخلافه به تبریز آورد وروز عید غدیر بود که خلعت ولایت عهد را پوشیدیم در آنزمان از علمای معتبر آذربایجان که خیلی محترم بودند ، مرحوم حاجی میرزا باقر مجتهد ، وحجة الاسلام بزرگ بود که مرحوم شدند ، وحالا که بتبریز میرویم ، وچهل ودوسال از آن تاریخ گذشته است اغلب نواده های آنها هستند ؛ واین شعر فردوسی بخاطرمان آمد که گفته است .

بمردی مرا سال ششصد گذشت ❊ بسر جمله از نیك واز بد گذشت

مناسب حال خودمان دیدیم وخیلی خوب گفته است . الحمدلله تعالی این سفر که میرویم بطور بسیار خوش میرویم ، واز خداوند تبارك وتعالی عمر وتوفیق میخواهیم که این یك مشت رعیت ومخلوقی را که بما سپرده است بطوری که مرضی خالق بیچون باشد نگاهداری نمائیم . خلاصه همانطور که سابقاً نوشتیم

کوه

کوه البرز همه جا در دست راست است واز کرج باین طرف کم کم دور ترمیشود ، دهاتی که زیر دست جاده واقع است ازاین قرار است ، حیدرآباد محسن آباد علی جرد حصارك سیف آباد متعلق بسیف السلطان ده قلعه متعلق بجناب امام جمعه است * راندیم تا رسیدیم بمهمانخانهٔ حصارك . از آنجا رانده رسیدیم بمهمانخانهٔ ینگی امام لدی الورود نهار خورده قدری خوابیدیم باد زیادی میوزید قدری هم باران بارید ؛ وقتی که چشم ما بمهمانخانهٔ ینگی امام افتاد بخاطرمان آمد مسافرت سنهٔ هزار وسیصد و پنج که در اواخر پائیز وهوای بسیار سرد از طهران بتبریز میرفتیم . بقدری هوا سرد بود که در همین مهمانخانه وقت صبح آب در دستمان بود بمجرد اینکه بزمین میریخت یخ می بست ونمیشد از سرما نفس کشید خلاصه چون امشب شب عید غدیر بود موزیکانچیها را فرمودیم خبر کردند آمدند قدری موزیکان زده رفتند وزیر همایون ووکیل الدوله را خواستیم آمدند اندرون بعضی نوشتجات ودستخطها واحکام بود فرمودیم وکیل الدوله نوشت . ودادیم بوزیر همایون که بابست برای وزرا بفرستد *

اسامی ملتزمین رکاب را که در این سفر بعضی بفرنگستان می آیند وبعضی در تبریز تا مراجعت ما خواهند ماند در اینجا مینویسیم

از آقایان ابنأ واحفاد سلطنت که تا تبریز در رکاب هستند

ناصر الدین میرزا اعتضاد السلطنه

اشخاصی که بفرنگستان می آیند

جناب اشرف صدر اعظم حکیم الملك وزیر دربار موثق الدوله ناظر سردار کل امیر بهادر جنگ کشیکچی باشی وزیر همایون وزیر پست وکیل الدوله ندیم السلطان موثق الملك امین حضرت صنیع السلطنه ناصر خاقان آقا سید حسین پسر جناب آقای بحرینی ناصر الممالك عکاسباشی ناصر همایون دکتر ادکاك دکتر خلیل خان

مهندس الممالك وزیر معادن، ومشیر الملك پسر مشیر الدوله وزیر امور خارجه . که ادارهٔ تحریرات جناب اشرف صدر اعظم با اوست. ومفخم الدوله . وزیر مختار انازونی ینگی دنیاهم با جناب اشرف صدر اعظم بفرنگ می آیند. اینها غیر از اشخاصی هستند که از راه گیلان بفرنگ می آیند. انشأالله اسامی آنهارا در بادکوبه که برکاب ما پیوستند خواهیم نوشت. *

(اشخاصیکه در تبریز میمانند)

جناب آقای بحرینی، حاجب الدوله که بریاست اردوی ما و بملازمت حرمخانه در تبریز میماند. آصف السلطنه صاحبجمع، سیف الملك تفنگدار باشی، شمس الملك امیر آخور، عین السلطان خوانسالار، سالار اکرم

سیف السلطان، مستعان السلطنه ناظم خلوت، بصیر السلطنه ، دبیر السلطان عمید حضور، محمد قلیخان شاطرباشی، اسلحه دارباشی، احمد خان میرشکار، اجلال السلطنه، معتمد خاقان.

(آغایان خواجه سرایان)

امین الحرم، صدیق الحرم، معین الحرم

عیسی خان ومحمود خان هم باتفاق معین دربار بارض اقدس مشرف خواهند شد.

(روز چهارشنبهٔ هیجدهم)

امروز عید غدیر است باید بمنزل قشلاق برویم. صبح از خواب برخاستیم، دیشب قدری حالمان خوب نبود سر شام وزیر دربار آمد حب جوهر آهن بما داد خوردیم. بعد از شام که خوابیدیم عرق کاملی آمد. معلوم شد رفع سرماخوردگی شده است. امروز الحمدلله حالمان خوب بود، نماز خوانده، امین الحرم وجوهر خان چای وغیره آوردند صرف شد. رخت پوشیده بیرون آمدیم. جناب اشرف صدر اعظم. و وزیر دربار. وامیر بهادر جنگ.ووزیر همایون، وجمعی دیگر از نوکرها درب اندرون حاضر بودند. آقاسید علاءالدین برادر زادهٔ جناب آقاسید عبدالله مجتهد از طهران آمده، عریضه ودعائی برای سفر آورده بود تقدیم کرد. دویست تومان هم انعام بایشان دادیم مراجعت بطهران نمود. آقا میر علی نقی تاجر، رئیس مهمانخانه وچاپارخانه های از طهران الی رشت را هم وزیر همایون بحضور آورده بود بتوسط جناب اشرف صدر اعظم معرفی شد. بعد سوار شده حرکت کردیم. قدری با وزیر همایون، وامیر بهادر جنگ. وسایر ملتزمین صحبت وفرمایش فرمودیم. وزیر دربار هم در رکاب بود عقب مانده بود که تفنگ بردارد. زمین خورده. اما الحمدلله صدمه باو نرسیده بود بسلامت آمد دم کالسکه مقداری از راه را هم باوزیر دربار صحبت داشتیم. بعد وزیر دربار رفت بکالسکهٔ خودش. از آنجا نیمهٔ راه با امیر بهادر جنگ. وسیف السلطان. وناصر خاقان بصحبت وفرمایشات مشغول بودیم. بعد حرم آمده از ما گذشتند . راندیم تا رسیدیم بمنزل نهار خورده بعد از نهار خواستیم توی چادر بخوابیم. وزیر دربار آمده، عرض کردند، چون توی چادر سرد است توی اطاق بروید استراحت کنید بهتر است رفتیم در اطاق قدری خوابیدیم، منزل ما را در مهمانخانهٔ قشلاق معین کرده اند . از خواب برخاسته آمدیم بیرون قدری تیر اندازی کردیم یکدسته مرغابی در هوا پیدا شد بقدر هزار ذرع از ما فاصله داشت یك تیر گلوله برای انها انداختیم بوسط انها رسید یك مرغابی از میانهٔ انها سرازیر شده بقدر ده ذرع پائین امد یقین کردیم که تیر خورده است . بعد معلوم شد که تیر از نزدیك سر او گذشته گیج خورده سرازیر شده است تماشا داشت. بعد قرق شد. شب وزیر همایون را خواستیم روزنامهٔ امروز را فرمودیم نوشت. بعد قرق شد حرم آمدند قدری با انها صحبت داشتیم. پس از آن شام آوردند خوردیم و بعد خوابیدیم. *

(روز پنجشنبه نوزدهم)

امروز که از خواب برخاستیم الحمدلله تعالی احوالمان بسیار خوب بود باید برویم بمنزل گونده بیرون آمده سوار اسب شدیم وزیر دربار و وزیر همایون و دیگران از عقب رسیدند. امیر بهادر جنگ و موثق الدوله در رکاب بودند قدری با وزیر دربار صحبت و فرمایش فرمودیم هوا خیلی سرد بود درفتیم بکالسکه قدری با کالسکه آمده دوباره سوار اسب شدیم تفنگ برداشته چهار تا تزلاق زدیم بعد باز بکالسکه نشستیم. سیف الملک یک ماری در ره گرفته کشته بود بحضور آورد بصیر السلطنه امروز قدری رشادت کرده اسب تاخته بود برای خرگوش زمین خورده خیلی صدمه دیده بود بالجمله راندیم تا رسیدیم بمنزل نهار خورده بعد ساعتی استراحت کردیم ولی درست خوابمان نبرد. جناب اشرف صدراعظم یک پاکت بزرگ تلگرافی بحضور فرستاده بودند باز کرده خواندیم و جواب آنها را دادیم عصری هم ایشان عماد الدوله حاکم قزوین و بشارت السلطنه رئیس تلگرافخانه قزوین را بحضور آوردند قدری صحبت و فرمایشات کردیم رفتند بعد تفنگ خواستیم از توی سراپرده نگاه کرده در صحرا سنگ سفیدی بنظرمان آمد نشانه گرفتیم که آنرا بزنیم ابوالقاسمخان ناصر خاقان عرض کرد باید آدم باشد چون خیلی دور بود بنظر سنگ می آمد دوربین خواستیم انداختیم مثل سنگ سفید بود با تفنگ گلوله دم دم انداختیم بقدر دو ذرع فاصله با آن سفیدی بزمین خورد یکدفعه سفیدی بحرکت آمد معلوم شد که آدم است خدا خیلی تفضل فرمود که گلوله باو نخورد بی نهایت شکر خداوند را بجا آوردیم و فوراً فرستادیم اورا آوردند ده تومان انعام نقد باو دادیم و ده تومان هم مالیات دیوانی داشت بصیغهٔ تخفیف در حق او مقرر فرمودیم وخیلی این حسن اتفاق را بفال نیک گرفتیم بعد رفتیم اندرون شب دکتر ادکاک با زن و دخترش بحضور آمدند زن و دختر او

* امروز با کالسکهٔ پست از طهران آمده از راه رشت بلندن میرود *

این منزل که گونده است هفتاد متر از سطح طهران بلندتر است از قشلاق تا گونده چهار فرسنگ راه است

(روز جمعه بیستم)

صبح از خواب برخاسته لباس پوشیدیم و آمدیم بیرون امروز باید بشهر قزوین برویم هوا سرد بود بکالسکه نشسته یکفرسنگی راندیم در بین راه جناب اشرف صدراعظم را خواستیم عقب بودند آمدند قدری شعر خواندیم و صحبت و فرمایش فرمودیم بعد سوار اسب شده چند قطعه (طرقه) زدیم یکی را هم با طپانچه زدیم وزیر دربار هم چند تیر انداخت و چند طرقهٔ خوب زد بعد عماد الدوله با جناب شیخ الاسلام قزوین شرفیاب شدند بانها قدری اظهار التفات فرمودیم برگشته بکالسکه نشستیم وزیر همایون که همه جا سواره پای کالسکهٔ ما بود باو قدری صحبت و فرمایش کردیم وزیر دربار و امیر بهادر جنگ هم در

رکاب

رکاب بودند بعد علمای قزوین که باستقبال آمده بودند شرفیاب شدند باآنها هم اظهار تفقد و التفات فرمودیم بعد شاهزاده های ساکن قزوین و تجار و اعیان و معارف آنجا شرفیاب گردیده بهمهٔ آنها علی قدر مراتبهم اظهار مرحمت فرمودیم تا نزدیک شهر قزوین که رسیدیم تمام اهالی از مرد و زن باستقبال آمده بودند وارد شهر شدیم توی خیابان شهر هم جمعیت زیادی بود این دفعهٔ بیست و سوم است که ما از قزوین عبور میکنیم چون قزوین کم آب است هیچوقت آنجا را آنطوریکه باید آباد و با خضارت باشد ندیدیم لهذا در این سفر بجناب اشرف صدراعظم مقرر فرمودیم که انشاءالله بعد از مراجعت از فرنگ از طرف دولت اقدام کرده آب شاهرود را بصحرای قزوین بیاورند که انشاءالله تمام صحرای جلگهٔ قزوین آباد گردد. پس از ورود رفتیم بحمام از حمام درآمده رفتیم اندرون نهار خورده خوابیدیم عصری از اندرون بیرون آمده درباغ قدری گردش و تفرج کردیم کلاغ و دلیجه و سار زیادی روی درختها بود سه چهار گلوله انداخته دو سه قطعه زدیم شاهزاده عماد الدوله خلعت پوشیده بود با ملک آرا و هر دو شرفیاب شدند ملک آرا بقزوین آمده است که همشیرهٔ خود را که در قزوین زن پسر مرحوم میرزا نظر علی حکیم بود دیدن نماید. این پسر میرزا نظر علی را دیده بودیم قدری خفت عقل داشت ما از این شخص حکایت غریبی داریم، در سنوات قدیمه. سالی بمکه رفته بود، امیر جبل یک قبای زری از زریهای بوته بزرگ کار اصفهان باو خلعت داده بود. تقریباً در ایاب و ذهاب از قزوین هفت هشت مرتبه او را دیده بودیم که همان قبا را پوشیده بود در واقع لباس رسمی او شده بود. خیلی صحبتهای بی معنی میکرد خلاصه عصر چای خورده و تا دو ساعت از شب رفته بیرون بودیم وزیر دربار هم حضور داشت. بعد رفتیم

* اندرون شام خورده خوابیدیم *

(از ینگی امام تا قزوین دهاتی که در عرض راه دیده شد از اینقرار است)

(هشه کود) (هلنا نه کسلی) که در دست چپ جاده واقع شده سپرده بسپهسالار است (آب یک) در دست راست جاده مال مجدالدوله است. (نظرآباد). زیردست جادهٔ خالصهٔ دیوان است (خوروهیو) بالا دست جاده مال شاهزادهٔ یمین السلطان است. (قشلاق). زیردست جاده مال ورثهٔ یوسفخان است. (زاغه) قشلاق ایل مافی زیر جاده متعلق بجناب امام جمعهٔ طهران است. (گونده) قشلاق ایل مافی در بالادست جاده مال ورثهٔ حاجی سید نقی است. (حصار) بالای جاده مال خورده مالک است. (شریف آباد) زیر جاده مال حاجی میرزا محمد تاجر قزوینی است. (مهدی آباد) مشهور به (بیدستان) ملک آقا میرزا مهدی پسر آقا میرزا ابوالقاسم شهیدی است. شهر قزوین پنجاه متر از طهران بلندتر است. از گونده الی شهر قزوین

* چهار فرسنگ و از قزوین تا طهران بیست و چهار فرسنگ است *

(روز شنبهٔ بیست و یکم)

صبح

صبح ازخواب برخاستیم. الحمدتعالی‌لله حالمان خوب بود. نمازخوانده دوباره خواستیم بخوابیم. صدای کرنا نگذاشت بخوابیم. زیراکه درقزوین رسم است صبح وعصر درجلودیوانخانهٔ حکومتی نقاره میزنند صدای نقاره مانع خواب شد ناچاربرخاسته چای خورده آمدیم بیرون. جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند، وبعد علماً. وسادات، واعیان، واشراف شهرقزوین را بحضور آوردند. امروزصبح ابکارلسباد که مسهل است خورده بودیم. باین جهت. بجای نهارآش خوردیم. بعضی عرایض ونوشتجات. وتلگرافات، ازطهران رسیده بود. همه‌راملاحظه کرده جواب دادیم. بعد ازصرف آش. قدری استراحت کرده، ازخواب که بیدارشدیم. وزیردربار. وسیف الملك وناصرخاقان بحضورآمدند. قدری باآنها صحبت وفرمایش فرمودیم. وازاحوال وزیردربارجویا شدیم وعرض کرد. بعد تفنگ خواسته. یك چالاقان روی درخت چناربفاصلهٔ سیصد ذرع نشسته بود. باگلوله‌زدیم. خوب تیری بود. بعدوزیرهمایون آمد، اجزای پستخانهٔ قزوین وآقامیرعلی نقی. وآقاسیداسدالله. مدیرراه شوسهٔ گیلان تاطهران. و بشیرالسلطان رئیس پست فارس رابحضورآورد. همه شرفیاب ومرخص شدند. ماهم جواب عرایض ونوشتجات شعاع السلطنه را که اجلال الدوله آورده بوددادیم. که‌ازانجامرخص شده بطهران مراجعت نماید. بعدازآن چای خورده رفتیم اندرون خیلی گرسنه بودیم بصحبت وقت را گذرانده خود را مشغول نمودیم تا شام آوردند خوردیم و

* بعد ازساعتی استراحت کردیم. *

﴿ روز یکشنبهٔ بیست ودویم ﴾

امروزبایدازقزوین به‌سیاه‌دهن. که‌تیول امین حضرت است برویم صبح ازخواب برخاسته نمازخواندیم، نان‌وچای‌صرف کرده رخت پوشیده آمدیم بیرون جناب اشرف صدراعظم وشاهزاده عمادالدوله حاکم قزوین وعبدالله‌خان سرداراکرم، وجمعی دیگرازخدام دربدیوانخانه حاضر بودند. سوار شده باجناب اشرف صدراعظم صحبت کنان تابیرون شهرآمدیم. عمادالدوله مرخص شده مراجعت بشهر کرد. سردار اکرم هم مرخصی گرفته بطهران رفت. چون راه خیلی دوراست جناب اشرف صدراعظم راکه سواره دررکاب می‌آمدند مرخص فرمودیم رفتند بکالسکه نشسته همراه آمدند. وماباامیربهادرجنگ. وسیف الملك، و شمس الملك، وبعضی دیگر که دررکاب بودند، فرمایش کنان رانده. قدریکه آمدیم ازکالسکه پیاده شده، سواراسب شدیم بلدرچین دیده‌شددوتاصید کردیم. وچون تازگی داشت یکی ازآنرا برای جناب اشرف صدر اعظم التفات فرمودیم. بعدقدری رانده یك قازالاق هم سواره باطپانچه‌زدیم دوربودوخوب زدیم. بعد سوار کالسکه شده‌راندیم تارسیدیم بنهارگاه حرم آنجا قهوه‌صرف کرده چون معمول ما این است که همه روزه نهاررا درمنزل میخوریم راندیم برای منزل. دربین راه‌جویای وزیردربارشدیم، عرض کردند بجهت کارهای

زیادی

زیادی که‌داشته درقزوین‌مانده. ازعقب خواهدآمد. وزیرهمایون‌هم‌بجهت ناتمامی مهمات پستی درقزوین مانده. ازعقب می‌آید. آمدیم تارسیدیم بمنزل. قریهٔ سیاه‌دهن بهمان حالت است که‌مکرر آمده‌و دیده‌ایم. منزل ماراهمانخانه که سفرهای سابق منزل میکردیم معین کرده‌اند. ولی دراین سفرامین حضرت آنجا را تعمیرات کلی نموده وخیلی پاکیزه کرده است نهارخوبی هم‌تهیه نموده. مراسم پذیرائی مقدم ماراازهرجهت فراهم داشته بود. بعدازنهارخوابیده، عصریکه‌بیدارشدیم یك قرانقوش درهوازدیم، بعدقرق شد. امروزتمام صحرا بقدری طراوت وصفاداشت. که‌بوصف نمی‌آید. طرفین جاده همه‌جاپوشیده‌ازحاصل زراعت یاسبزه‌زار طبیعی بود. خلاصه‌شب‌راروضه‌خواندند. بعد وزیرهمایون راحسب المعمول احضارنموده‌روزنامهٔ امر وزرا فرمودیم نوشت. امروزاحمدخان میرشکارسه‌آهوصیدکرده بحضورآورده بود. فرمودیم یکی رابرای خودمان گذاشتند. ودوتای دیگررا یکی بجهت جناب اشرف صدراعظم، ویکی رابرای وزیردربار مرحمت فرمودیم. شخص فرنگی که اتوموبیل شعاع السلطنه دست اوست وازطهران حامل عریضهٔ شعاع السلطنه‌شده. بااتوموبیل شش ساعته‌بقزوین آمده‌بود. امشب‌ازاینجاجواب شعاع السلطنه‌را نوشته‌باودادیم. مراجعت بطهران نمود. بعدشام خورده‌استراحت کردیم. دهاتیکه ازقزوین تاسیاه‌دهن درعرض راه‌دیده‌شد(سلطان‌آباد)دست چپ جاده‌متعلق بحاجی محمدصادق امینی است.(کهك)ایضاً دست چپ جاده متعلق بجناب شیخ‌عیسی مجتهداست. وازقزوین بسیاه‌دهن، شش فرسنگ است. وسیاه دهن

(سی متراز سطح طهران بلندتراست)

(روزدوشنبهٔ بیست‌وسوم)

امروزازسیاه دهن بایدبه‌قروه‌برویم. وراه‌پنجفرسنگ است. دیشب جای خواب‌مابسیارخوب بود، وخیلی براحت خوابیدیم. صبح برخاسته‌نمازخوانده‌رخت پوشیدیم. فرستادیم جناب اشرف صدراعظم رابحضور بیاورند. معلوم شدمشغول اجرای احکام‌وانجام فرمایشات دیشب ماهستند. که درباب پیداکردن مسروقات پست که‌ده روزقبل میانهٔ سیاه دهن‌وقروه واقع‌شده بود تأکیداکید فرموده بودیم که مقبل السلطنه و قراسوران‌هاراحاضر کرده‌التزام‌سخت بگیرند که‌ده‌روزه‌سارق‌ومسروقات‌پست راپیدا کنند. جناب اشرف صدراعظم عرض کرده‌بودندکه بعدازانجام‌این امرخواهندآمد. ماسوارشده حرکت کردیم. قدری با کالسگه‌آمده‌بعد پیاده‌شده، سواراسب شدیم، درصحراباتفنگ گردش میکردیم که‌ناگاه‌دوتاقازالاق اززمین بلندشدباطپانچه که‌دردست داشتیم یکیرامیان‌هوابایك لوله‌ودیگریرابااینکه‌خیلی دورشده‌بودبالولهٔ دیگرزدیم، واقعاً تعریف داشت. تااینجانمیدانستیم که‌وزیردربارهم‌سوارشده‌وبموکب‌ماپیوسته‌است. درآن‌بین از پشت‌تپه آمده بناکردتمجیدازتیرماءودن. بعدبکالسگه نشسته، باشمس الملك، وسیف الملك، وناصرخاقان

صحبت

صحبت کنان می‌آمدیم از وزیر همایون جویا شدیم که کجا مانده است. ناصر خاقان عرض کرد بجهت روانه کردن اجزا پستخانه بطهران در سیاه دهن مانده است و بعد می‌آید. خلاصه راندیم نیم فرسنگ بمنزل مانده، سالار الدوله که بحکومت خمسه منسوب است باستقبال آمده شرفیاب حضور شد مدیر الدوله هم همراه او بود مدیر الدوله را پیشکار خمسه و وزیر بالاستقلال سالار الدوله فرمودیم. سعیدخان مشیر السلطان هم اینجا بحضور رسید الحق خیلی خوب خدمت کرده و زحمت کشیده مورد کمال تمجید و خشنودی ما واقع شد. بعد بمنزل رسیده نهار خورده خوابیدیم. سه ساعت بغروب مانده برخاستیم. وزیر همایون آمده بود بحضور رسید شرح حال خود را عرض کرد. بعد وکیل الدوله آمد بعضی فرامین و احکام بصحه رسانید بعد وزیر دربار آمدند. قدری صحبت و فرمایش فرمودیم و رفتند. پس از آن قرق شد خدام حرم آمدند یک ساعت از شب رفته وزیر همایون را خواستیم بعضی دستخطها و احکام برای دار الخلافه نوشته بودیم باو دادیم با پست اردو بطهران بفرستد امشب هوا بقدری سرد بود که وقتی رفتیم بخوابیم با وجود لحاف متعدد تا مدتی در رختخواب گرم نمیشدیم. دهاتیکه امروز از سیاه دهن تا قروه دیده شد از اینقرار است. (قره باغی) قشلاق ایل جلیلوند زیردست جاده (حیدرآباد) بالادست جاده ملک برهان الدوله (بیجانلو) قشلاق ایل کاکاوند بالادست جاده (جرندق) پشت جاده ملک برهان الدوله. قروه دویست متر از سطح طهران بلندتر است

روز سه شنبهٔ بیست و چهارم ذی الحجة

امروز باید برویم به خرم دره. و راه پنج فرسنگ است. صبح از خواب برخاسته بعد از نماز و صرف چای بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم حاضر بودند میرزا سلیمان نیابی النایب السلطنه پیشکار سابق سالار الدوله را بحضور آوردند و مرخص شد که بطهران برود. بعد با جناب اشرف صدر اعظم دم کالسکه قدری صحبت و فرمایشات کرده ایشانرا مرخص فرمودیم رفتند سوار کالسکه شدند. ما هم قدری با کالسکه رانده بعد سوار اسب شدیم با تیر طپانچه چند قطعه طرقه صید کردیم که محل تعجب همهٔ ملتزمین گردید. و با وزیر دربار فرمایش کنان قدری سواره رانده. بعد باز بکالسکه نشسته آمدیم. وزیر همایون هم از عقب رسید تا نصفهٔ راه هم با او و سایر ملتزمین رکاب صحبت و فرمایش میفرمودیم. و قدری هم در کالسکه کتاب خوانده خودمان را مشغول داشتیم تا بمنزل رسیدیم. و حسب العاده نهار را در منزل خورده بعد از نهار قدری خوابیدیم عصر که برخاستیم نوکرها بحضور آمدند و قایع هفده سال قبل را که سنه (۱۳۰۵) بود و از این راه به آذربایجان میرفتیم برای آنها حکایت فرمودیم که در آنوقت مرحوم علاء الدوله امیر نظام از جانب ما در تبریز حکومت داشت. و ما از طهران با کمال احتشام به

آذربایجان

آذربایجان مراجعت میکردیم. و در این منزل خرم دره که بسیار با خضرت و صفاست هشت شب اتراق کردیم و خیلی خوش گذشت. خلاصه شکر و حمد الهی را بجای آوردیم که حالتمان هم خیلی بهتر از اوقات اقامت طهران است. بعد وکیل الدوله بحضور آمد یک فرمان بصحه رسانید و رفت دکتر ادکاک آمد اسباب امتحان نبض را بدست ما گذاشته عرض کرد سلامت و اعتدال نبض هیچ نسبتی بزمان توقف طهران ندارد تفاوت کلی کرده است و روز بروز هم بهتر میشود بعد قرق فرمودیم حرم آمدند. خرم دره سیصد و چهل متر از طهران بلندتر است.

روز چهارشنبهٔ بیست و پنجم شهر ذی الحجة

امروز در خرم دره اتراق است. صبح از خواب بیدار شده. بحمام رفتیم. از حمام بیرون آمده میرزا محمدخان وکیل الدوله را احضار فرمودیم. قدری تلگرافات و عرایض و فرامین نزد او جمع شده بود بحضور آورد. همه را ملاحظه نمودیم. و جواب آنها صادر شد. و بعضی تلگرافهای ولایات بود که میبایستی جواب فوری داده شود. جواب آنها هم مرقوم شد. بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند حاجی سیف الدوله هم که از مکه آمده است با ایشان بحضور آمد. تقریباً دو سال است که بمشهد مقدس و مکه معظمه و عتبات عالیات عراق عرب مشرف گشته این ایام بایران مراجعت نموده است باو اظهار التفات فرمودیم تا خمسه در رکاب است و از آنجا مرخص شده بطهران میرود. امروز چون در خرم دره اتراق است قصد سواری داشتیم بعد موقوف کرده نهار را در منزل صرف نمودیم بعد از نهار خوابیده عصر که از خواب برخاستیم سالار الدوله بحضور آمد با او قدری صحبت و فرمایش کردیم بعد وزیر دربار آمد قدری هم با او به صحبت و فرمایشات مشغول شدیم. بعد شام خورده استراحت کردیم.

روز پنجشنبهٔ بیست و ششم

امروز از خرم دره باید بسلطانیه برویم و راه چهار فرسنگ است صبح از خواب برخاستیم نماز خوانده شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که سلامت حاصل است چای صرف شد رخت پوشیده بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و سایر نوکرها حاضر بودند. اول دسته است که حرکت میکنیم هوا سرد است قدریکه راه آمدیم وزیر دربار رسید با او صحبت کنان مبلغی راه طی کردیم. بعد با وزیر همایون قدری از اسفار سابق خودمان که از این خطوط گذشته‌ایم حکایت فرمودیم. قدریکه آمدیم وزیر دربار را مرخص کردیم رفت. با وزیر همایون بکالسکه نشسته و ما در راه با ابوالقاسمخان ناصر خاقان به صحبت و فرمایش مشغول شدیم. در این بین خبر آوردند که سیف الملک سواره تاخت کرده است تیر بند از اسب زمین خورده دستش شکسته است. بعد وزیر دربار را داده است دست او را بسته و دردش را قدری

ساکت

ساکت نموده با کالسکهٔ وزیر همایون بمنزل رفته است . ووزیر همایون در کالسکهٔ جناب اشرف صدراعظم سوار شده با ایشان آمده است . خیال داشتیم امروز نهار را بین راه در ده امیر آباد بخوریم چون صبح زود سوار شده بودیم وقتیکه بامیرآباد رسیدیم چهار ساعت از دسته گذشته و خیلی بظهر مانده بود . لهذا آنجا نهار نخورده همینطور آمدیم تا رسیدیم بگردنهٔ الله اکبر . تا اینجا راه سر بالا بود و از اینجا سرازیر میشود . تا اینجا باد کم بود از گردنهٔ الله اکبر بطرف سلطانیه باد رو بشدّت گذاشت وبطوری سخت شد که ماتمام شیشه های کالسکه را بالا کردیم . و از پشت شیشه میدیدیم از شدّت باد متصل از چشم همراهان آب میریخت . ناصر خاقان همه جا در رکاب بود و مارا گاهی بصحبت و عرایض خود مشغول میداشت . وقتی بسلطانیه رسیدیم دیدیم گرد و ولاخ غریبی است وارد و را چنان باد پراکنده کرده که یک چادر بجا نمانده است برای ما همانخانهٔ سید سلطانیه را که در سفر های سابق همیشه منزل میکردیم حاضر و مهیا نموده اند . وارد منزل شده صرف نهار کردیم بعد خوابیده از خواب که برخاستیم وزیر دربار را در اندرون احضار نموده بعضی فرمایشات با و فرمودیم و بعد مرخص کردیم رفت . هوا ابر تیره وطوفان غریبی بود قدر کمی باران آمده بعد هوا آرام شد . شب وزیر همایون را خواستیم بحضور آمد روزنامهٔ سفر را فرمودیم نوشت بعد قدری وقایع مسافرت سنهٔ ۱۳۰۵ را که امین حضرت مرحوم حاکم خمسه بود در زمستان سختی از طهران بتبریز مراجعت میکردیم و امین حضرت در آنوقت ناخوش بود وسایر قضایای آن سفر را حکایت فرمودیم . پس از آن ندیم السلطان را خواستیم در اندرون بحضور آمد با او هم قدری صحبت و فرمایشات شد . وخاطر خود مانرا مشغول داشتیم . بعد نماز خوانده شام صرف نموده استراحت کردیم

روز جمعهٔ بیست و هفتم

امروز باید از سلطانیه بشهر زنجان برویم وراه شش فرسنگ است . صبح که از خواب برخاستیم قدری پایمان درد میکرد ولی هیچ اعتنائی بان نکرده حاضر حرکت شدیم باد هم باز کمی می آمد اما بشدت دیروز نبود سوار کالسگه شده راندیم . هوا بواسطهٔ باران دیشب طراوت وصفای غریبی پیدا کرده وسر داست اطراف جاده تماماً یا سبزهٔ طبیعی و چمن است یا کشت زار وحاصل زراعت است بعضی دهات هم که دیده میشود تازه درختهایش سبز شده وشکوفه کرده است در حالی که اکنون سی وهشت روز از عید نوروز گذشته وقت حرکت ما از طهران شکوفه تمام شده بود ودر طهران و قزوین ما دلمهٔ برگ مو خوردیم امّا اینجا هنوز اثری از سبزی درخت مو نیست . ولی باغ واشجار ومزارع وسبزه زار بقدری باطراوت و صفاست که حد وصف ندارد ونهایت لطف نوبهار در این صفحه مشاهده میشود . سبزهٔ زمین بچندین

رنگ

رنگ است بعضی سبز سیر است و بعضی سبز پستهٔ ، وسبزهٔ درختان که تازه برگ می آورد هر یک برنگ و کیفیتی خاص که چشم بیننده از مشاهدهٔ آنها سیر نمیشود . خلاصه راندیم تا رسیدیم بدستهٔ سواران امیر بهادر جنگ الحق سوار آراسته منظم بسیار خوبی حاضر کرده است . همه با لباسهای خوب واسلحه و یراق و اسبهای ممتاز . خصوصاً پسر قادر آقای ده بکری باسوارهٔ ابوابجمعی خودش و با لباسهای طرح کردی که پوشیده بودند خیلی تماشا داشت . واقعاً امیر بهادر جنگ خوب خدمت میکند ومستحق همه قسم مرحمت است . از سواران گذشته آمدیم تا نزدیکی شهر رسیدیم . جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند چند فقره تلگراف بود دادند در کالسگه خواندیم . بعد وزیر دربار که عقب مانده بود با وزیر همایون رسیدند . در نزدیکی دروازهٔ شهر سالارالدوله با مدیرالدوله بحضور رسیدند سالارالدوله طاق نصرت باشکوه بسیار خوبی داده است زده اند . حقیقةً سالارالدوله خوب حکومت کرده و رعیت را خیلی خوب نگاهداری نموده است . تمام اهالی شهر از مرد و زن باستقبال موکب ما آمده بیرون دروازه جمع شده بودند بقدری اظهار وجد وسرور از ورود ما مینمودند که حد نداشت داخل شهر هم که شدیم طرفین کوچه ومعبر همه جا مردان صف بسته وزن ها در بالای بامها ایستاده و نشسته تماشا میکردند و دعا و سلام وصلوات میفرستادند . ما هم از دیدن اهالی شهر با این همه خوشوقتی وشوق وشعف قلباً مسرور و خوشحال بودیم . آمدیم تا رسیدیم بباغ وعمارت دولتی باغ وعمارت را الحق سالارالدوله خوب وپاکیزه نگاه داشته است . بعد از ظهر رفتیم اندرون وتا شب در اندرون بودیم وشام صرف کرده استراحت نمودیم

دهاتی که از قروه الی زنجان در طرفین جاده دیده شد از این قرار است

طرف راست جادّه) (آهك) (قلعه حسینیه میرشکاری) (کاروانسرای حسن آباد) (قلعه عمارت شاهی) (سنبل آباد) (قرابلاغ) (خیرآباد) (یوسف آباد) طرف چپ جادّه (حصار قاجار) (قیچ آباد) (نورمین) (شریف آباد) (شناط ابهررود) (خرم دره) (هیدج) (نصراباد) (صاینقلعه) (پیر سقا) (امیراباد) (حسین اباد) (سلطانیه) (الکی) (نماورسلطان اباد) (دیزج) *

* زنجان چهارصد وچهل متر بلندتر از طهران است . واز زنجان بطهران پنجاه فرسنگ است *

روز شنبهٔ بیست و هشتم

امروز در شهر زنجان اطراق است که مردم اردو واب بارکش استراحتی نمایند . وبهمین ملاحظه فردارا هم قرار شد توقف نمائیم . صبح که از خواب برخاستیم درد پا قدری شدت کرده بود . رخت پوشیده آمدیم در تالار بیرونی روی صندلی نشستیم . وکیل الدوله با نوشتجات وتلگرافات زیادی بحضور امد سایر نوکرها هم جمع شدند . ابتدا قدری با نوکرها فرمایشات فرمودیم . بعد با وکیل الدوله مشغول

ملاحظهٔ

ملاحظهٔ نوشتجات و تلگرافات شدیم . این عرایض تلگرافی اغلب جواب دستخطهای خودمان بود که بحکام ولایات و وزراء دربار فرموده بودیم با بعضی عرایض دیگر که متعلق بخود حکام و وزارت خانهای درباری بود . دستخط و احکام زیادی صادر کردیم در بین کاغذ خوانی و اصدار احکام جناب اشرف صدراعظم بحضور آمده علمای زنجان را باتفاق سالارالدوله بحضور آوردند ٭

(اسامی علمأ معروف زنجان که بحضور رسیدند از اینقرار است)

(جناب شیخ الاسلام) (جناب نایب الصدر) (جناب امام جمعه) (جناب آقا سید مهدی) (جناب شریعتمدار) (جناب نظام العلمأ) (جناب آقاشیخ حسین حسفونی) (جناب آقاشیخ حسین بحاسی)

٭ (جناب حاجی ملا باشی) (جناب امین العلمأ تبریز) ٭

علما و آقایان که رفتند با جناب اشرف صدراعظم درباب معدن طلای کاوند صحبت داشتیم و تفصیل آن این است که در سال اوّل سلطنت که ما بطهران آمدیم (مسیو کود روسکی) که از اهل آلمان است بتوسط جناب اشرف صدراعظم بحضور آمده عرض کرد که معدن طلائی درمیانهٔ قزوین و گیلان است فرمودیم برود درست کشف و معلوم کرده خبر بیاورد بعد بسر معدن طلای کاوند رفته از آنجا انکشافات و اطلاعات حاصل نموده راپورتی نوشته بعرض رسانید . که معدن طلای کاوند درچهار کرور مثقال شن که شسته شود بوضع معمول ایران یك مثقال طلا حاصل میشود و ملاحظه کردند که باینطور صرفه و سودی ندارد . اما بعضی چرخها درفرنگستان درست کرده اند که درمعادن سیبری روسیه کارمیکند اگر از آن چرخها بایران بیاورند . درهرسال یکدستگاه چرخ پنجمن طلای خالص حاصل عمل آن است قرار دادیم که خود او چرخهای مزبور را خریده بیاورد و کار کند فایدهٔ هر چرخ که پنجمن طلاست نصف مال او و نصف از دولت باشد . و هرزمان چنان شد که درچهل هزار مثقال شن که شسته شود یك مثقال طلا بدهد دیگر آنوقت حق نداشته باشد درمعدن کاوند کار کند . چرخ و اسباب هرچه دارد مال دولت بوده و هرچه ازمعدن حاصل شود بدولت واصل خواهد شد . وگمان داریم ازاین ممر و مدخل انشاالله تعالی بمرور فایده و منفعت عمده برای دولت و اهالی مملکت ما حاصل شود . خلاصه بعد ازاین صحبتها و مذاکرات جناب اشرف صدراعظم مرخص شده رفتند . وزیردربار بحضور آمد پای ما را دید بعد مرخص شده با وزیر همایون رفتند . نهار خوردیم و بعد از نهار باندرون رفته قدری استراحت کردیم . ازدوساعت بغروب مانده درد پا قدری رو به بهبودی گذاشت و امیدواریم تا پس فردا که روز حرکت است انشاالله تعالی خیلی بهتر شود که زحمتی برای حرکت و سواری نباشد عجب است که هرسفر ما بزنجان آمده ایم از اثر آب و هوای آنجاست یا برحسب اتفاق که یك علت

وکسالتی

وکسالتی از درد پا یا غیره برای ما رخ داده است اما ازاین درد پا دلتنگی نداریم بلکه کمال شکر الهی را بجا می آوریم زیرا که درد درهرعضو انسان باشد او را متذکر ذات ذوالجلال خدا میدارد . و فرعون چون پانصد سال درد والمی ندید از درطغیان در آمد و دعوی الوهیت نمود ٭ (انّ الانسان لیطغی ان راه استغنی) کلام حق است و جای هیچ شبهه و ریب نیست . پس بنابراین گاهی درد و رنج برای انسان لازم است تا او را بیاد پروردکار خویش بیندازد . اول غروب وزیردربار را بحضور خواستیم آمد اندرون . سالارالدوله هم شرفیاب شد وزیر همایون و ناصرخاقان را هم احضار باندرون نمودیم آمدند قدری صحبت و فرمایش فرمودیم بعد مرخص شده رفتند ٭

❊ روز یکشنبهٔ بیست و نهم شهر ذی الحجة الحرام ❊

امروز هم درشهر زنجان اتراق است بجهت درد پائی که عارض شده است امروز مسهل خورده در اندرون بودیم تا بعد ازظهر جناب اشرف صدراعظم را احضار فرمودیم . بعضی مطالب و فرمایشات و دستور العملهای دولتی بود بایشان القا نمودیم . بعد وکیل الدوله پارهٔ عرایض و نوشتجات بحضور آورده باحضور جناب اشرف صدراعظم بعرض رسانید . بعد ازآن جناب میرزا ابوالمکارم که از آقایان و علمای زنجان است باتفاق سالارالدوله بحضور آمدند . قدری صحبت داشتیم مرخص شده رفتند . وقت غروب بعضی نوکرها را باندرون خواستیم . ازقبیل وزیردربار . موثق الدوله . وزیرهمایون . آصف السلطنه سالار اکرم . ناصرخاقان . سیف السلطان . موثق الملك و امین حضرت قدری با آنها فرمایش و صحبت داشتیم . بعد وزیردربار مرخص شده رفت . چون شب دوشنبه بود حسب المعمول روضه درحضور خواندند . پس ازآن دکتر ادکاك آمد با اسباب نبض تشخیص نبض ما را داد خیلی بهتر از قروه و منازل قبل است بعد نوکرها مرخص شده رفتند . جناب اشرف صدراعظم پیغام داده بودند که امشب سالارالدوله آتشبازی تدارك نموده است فرمودیم همانجا دربیرون آتشبازی کنند . چون حرکت برای درد پای ما مناسب نبود خودمان بیرون نرفتیم . ولی شنیدیم آتشبازی ممتازی بوده است . هوای شهر زنجان بسیار معتدل و خوب است . اما یکنوع رطوبتی دارد که با مزاج ما چندان سازگار نیست . اینجا حالا وقت شکوفهٔ گلابی و سیب است . این عمارات دولتی زنجان همان عماراتی است که در عهد خاقان مغفور بنا شده و خیلی خوب و مفصل است . اندرونی و بیرونی و همه چیز بقدر کفایت دارد . امروز قرارهای خوب با جناب اشرف صدراعظم درکارهای زنجان دادیم . اوّلاً درباب وجه سیورسات وثوق السلطان را که محل اعتماد است مامور فرمودیم با مدیرالدوله مراقب شوند درغیاب ما تمام وجه سیورسات را برعایا رسانیده قبض رسید بگیرند که دیناری ضرر به احدی وارد نیاید . ثانیاً

هرکس

هرکس غله احتکار کرده است تحقیق نموده هرچه غله در انبارهاهست بیرون آورده باقیمت صحیح متناسبی بخباز بفروشند که فراوانی وارزانی در ارزاق خلق حاصل شود . دراین دوساله گرانی غله خیلی بمردم فقیربد گذشته وفقرا زیاد شده اند ، باید بیاری واراده باری تعالی تمهیدی درتوفیر ارزاق وترفیهٔ معاش مردم نمود که انشاءالله ازاین سختی درآیند . دیگرقرارادیم برای اعانت فقرأ وارباب استحقاق زنجان هزار تومان وجه نقد ازخودمان داده وبقدر دوهزارتومان هم جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار وسایر ملتزمین رکاب ونوکرها کمك واعانت نموده نقد بجناب حاجی میرزاابوالمکارم که شخص صحیح درستی است بسپارند تابهرترتیب وطریقی که صلاح وصواب باشد بفقرأ برسانند که تایکدرجه رفع پریشانی آنها بشود ، تا انشاءالله پس ازمراجعت ازفرنگ بهرقدر که میسر ومقدورگردد ترتیب و قرار آسایش رعایارا که ودایع پروردگارند بدهیم *

روزدوشنبهٔ سلخ ذی الحجة

امروزباید اززنجان حرکت کرده بطرف (نیك پی) برویم ، وراه شش فرسنك است ، صبح که ازخواب برخاستیم دردپایمان قدری بهتربود ، رخت پوشیده بیرون آمدیم ، جناب اشرف صدراعظم ، وسالارالدوله ومدیرالدوله ، دم درحاضرشده بودند ، ازآنها احوال پرسی کرده سوارکالسکه شدیم . جمعیت وازدحام مردم مثل روزورودبود که برای دیدن ما آمده بودند ، باکالسگه ازکوچهای شهرزنجان عبورفرمودیم وزیردربارهم دررکاب بود ، وباو صحبت وفرمایش میکردیم تاازشهرخارج شدیم . حاجی سیف الدوله که مدتی است ازمکه مراجعت کرده درعراق عرب وصفحات عربستان بوده ودرمنزل قروه باردو آمده شرفیاب شد تااینجاملتزم رکاب بود ، امروزخلعتی باومرحمت فرمودیم . وازانجامرخص شد که بطهران برود • سیف الملك پسرسپهسالار که دردومنزل قبل ازاسب افتاده ودستش شکسته بود ، چون بااین حالت نمیتوانست حرکت کند . صبح بحضورآمده مرخص شد که چند روزی درزنجان مانده دستش که بهترشد اگربتواند بچاپاری بازباردوبیاید . قدری ازراه که آمدیم جناب اشرف صدراعظم که عقب مانده بودند رسیدند . قدری باایشان فرمایشات شد ، بعد باوزیرهمایون وسیف السلطان اغلب راه راصحبت وفرمایش میفرمودیم . راه ما امروزتماماً ازکنار رودخانه زنکان روداست واطراف رودخانه غالباً سبزوخرّم ودرکمال صفا وطراوت است . اشجارغالب جاها تازه برگ میکند وشکوفهٔ سیب وگلابی وغیره بازشده عالم غریبی دارد . وچنان تماشای سبزه واشجار وصفای هوای نوبهارمارامشغول داشته است که اگرچه اندکی دردپاباقی است ولی هیچ ملتفت آن نیستیم . امّا راه کالسگه که درکنار رودخانه واقع است چندان خوب نیست اغلب جاها پست وبلندی وپیچ وخم دارد . ولی زمین اطراف خیلی مستعد وقابل همه قسم

زراعت

زراعت وجنکل وآبادی است که منافع عمده برای مملکت دارد . وچندین خیال خوب امروزنمودیم که انشاءالله بموقع اجرأ برسد فوایدآن عایداهل مملکت ماخواهد شد . اولاً برای اصلاح راه ازانجاتاتبریز وسرحدارس خیال کردیم که درمراجعت ازفرنگستان انشاءالله تجارمعتبرطهران وقزوین وزنجان وتبریزرا باهم متفق نموده کمپانی تشکیل دهیم که راههارا بهردرجه بتوانند شوسه وعراده رو کنند که هم عبور ومرورمسافرین وقوافل داخله وخارجه سهل شود وهم صرفه وسودتجارتی ازبابت حمل ونقل امتعه و مال التجاره حاصل گردد . یکی دیگر ازمیانج به آصف الدوله تلگراف خواهیم کرد که شخص فرنگی مهندس زراعت را که دراداره وزارت خالصه داریم . ومسیو (لاتس) مهندس جنگل رابفرستد ازطهران تا آذربایجان تمام نقاط عرض راه رابا کمال دقت ملاحظه کند تهیهٔ اسباب زراعت وجنگل وآبادی درهرنقطه ممکن است صورت مخارج ولوازم آن رامعین کرده راپورتی حاضرنمایند که درمراجعت ما ازفرنگستان ملاحظه نموده امضا وحکم آنرابفرمائیم تاشروع بآبادی شود . وانشاءالله باین وسایل کم کم اسباب سود وثروت و تسهیل اموروزندگانی رعیت ایران فراهم آید * خلاصه درراه تفرج کنان با ناصرخاقان ودیگران صحبت میداشتیم وفرمایشات میفرمودیم تاواردنیك پی شدیم . منزل مارا درپهلوی ده نیك پی معین کرده سراپرده وآلاچیق زده اند ، ولی بعد ازشام برای خواب برحسب دستورالعمل وزیردربار که باید جای خواب ما اطاق باشد که مطلقا رطوبت نداشته باشد اطاقیکه طرف اندرون بود جزوبیرونی نموده درآنجاترتیب جای خواب مارا دادند . زمین نیك پی دویست وچهل مترازطهران بلندتراست *

روزسه شنبهٔ غرّهٔ محرم الحرام سنهٔ ۱۳۱۸

امروزباید ازنیك پی به سرچم برویم . وهشت فرسنگ مسافت دارد ، چون راه امروزدوراست صبح قدری زودترازخواب برخاستیم وسردستهٔ ساعت بود که حرکت کردیم . امّا مهندسی که مامورانتخاب و تسطیح راه بوده راه راخیلی دورکرده است ممکن بود راه را ازرودخانه بگذرانند که خیلی سهلتر وبهتربود یك ساعت ازظهرگذشته که تقریباً یکی دوفرسنگ بمنزل مانده بود . توی صحرادرمحل خوبی که مشرف برودخانه بود پیاده شده نهارخوردیم دردپاهم بحمدالله رو به بهبودی است وتخفیف کلی یافته ، بعد ازنهارسوارشده بمنزل آمدیم ؛ امشب مطالب سالارالدوله هرچه بود بعرض رسید وجواب داده شد . بعد شام خورده استراحت کردیم . امشب تاوقت شام خوردن درآلاچیق وچادربودیم برای خواب رفتیم توی بالاخانه خوابیدیم (*)

روزچهارشنبه دوم محرم الحرام

امروزباید ازسرچم بجمال آباد برویم که اوّل خاك آذربایجان وراه تا آنجا پنج فرسنگ است

یکساعت

یکساعت از دسته گذشته سوارشدیم قدریکه آمدیم سالارالدوله ومدیرالدوله رامرخص فرمودیم بزنجان مراجعت کنند وحضوراً دستورالعملهای کافی بانها درنظم وآسایش خمسه دادیم : بعد رانده قدریکه آمدیم جناب اشرف صدراعظم ازعقب رسیده دم کالسکه آمدند خیلی باایشان صحبت و فرمایش کردیم • اشخاصی که ازنوکرها درکاب بودند وزیردربار . وزیرهمایون . امیربهادرجنگ سالاراکرم . سیف السلطان . وناصرخاقان بودند غالب راه رابصحبت وفرمایش باآنهامشغول بودیم قدریکه ازقراولخانه گذشته نزدیك بجمال آباد رسیدیم دیدیم نظام السلطنه پیشکارآذربایجان باحاجی مشیرلشگرکه بانظام السلطنه بآذربایجان آمده بود وحالامراجعت بطهران میکند باچند نفرازنوکرهای نظام السلطنه کنارجادّه ایستاده اند همینکه نزدیك شدیم بحضورآمدند از نظام السلطنه احوال پرسی فرمودیم وازحالات آذربایجان استفسارکردیم ومجاری احوالرا بعرض رسانید . ازحالت ولیعهد جویا شدیم عرض کرد که تایکی دوساعت دیگر بحضورمیرسد وبچاپاری می آید • بعد آمدیم تارسیدیم بمنزل امروزخیلی زودوارد منزل شدیم • تقریباً سه ساعت ونیم ازدسته گذشته بودکه نهارخوردیم • وبعدازنهارخوابیدیم هواابرورعد وبرق شدیدی شد وباران سختی بارید تقریباً ازچهارساعت بغروب مانده باران شروع کرده تاغروب میبارید • ولیعهد هم یکساعت ونیم بغروب مانده وارد شده بحضور رسید ازدیدن اوخیلی خوشوقت شدیم وازاحوال اوپرسیدیم وبعرض رسانید ساعتی درحضوربود بعد مرخص شده بمنزل خودش رفت • اوّل شب هم روضه خوانها آمده روضه خواندند وخدّام همه درحضوربودند • وزیرهمایون راخواسته بودیم معلوم شد باوزیردربار بدیدن ولیعهد رفته بودند سه ساعت ازشب گذشته آمد درب اندرون چون دیروقت بود اورامرخص کردیم . ولیعهد را باندرون خواستیم تامدّتی بااوصحبت وفرمایش میکردیم واحوال آذربایجان را میپرسیدیم • واقعاً ازوضع حکومت ورفتارولیعهد کمال خوشنودی ورضایت راداریم بفضل خدا تمام اموراذربایجان را منظم داشته وازروی میل وسلیقهٔ ما حرکت میکند پیشکاری نظام السلطنه هم بسیارخوب ومناسب واقع شده است • دراین سال گرانی وتنگی اجناس وارزاق درآذربایجان خیلی مشگل بود باین خوبی و درستی کارآنجاازپیش برود ومنظم بماند . چون هیچکس بقدرماازوضع آذربایجان عموماً وشهرتبریز خصوصاً بصیرت وآگاهی ندارد . خلاصه ازخدمات ولیعهد نهایت رضامندی را داریم جمال آباد ازطهران یکصد متربلندتراست «**»

روزپنجشنبهٔ سوّم محرّم

امروزبایدانشاالله تعالی ازجمال آباد به میانج برویم ، وراه سه فرسنگ است ؛ صبح یکساعت بدسته مانده

حرکت

حرکت کردیم ؛ بقدری زودبودکه هیچیك ازنوکرها جزجناب اشرف صدراعظم حاضرنشده ودر رکاب نبودند درراه باایشان مشغول صحبت وفرمایشات بودیم دیشب که تاساعت سه وچهاردرجمال آباد بارید این طرفها زیادتر باریده است ، وبقدری این باران هوارا طراوت وصفاداده که ازحد وصف بیرون است ازیك سرازیری که بااسب آمدیم فی الجمله پای ما درد گرفت اگرچه سواری کالسگه راحت تر وبرای حفظ پایمان بهتر بود ؛ ولی چون راه نشیب وفرازداشت ازسواری کالسگه قدری احتیاط کردیم ، وهمینطور سواره راندیم . امروزوزیرهمایون وناصرخاقان دررکاب نبودند سوارفرستادیم آنهارابیاورند. رسیدیم به پل رودخانهٔ قزل اوزن یك چشمه اش قدری خرابی هم رسانیده بود بوزیردربار سفارش فرمودیم که ازتبریز معماربفرستند مرمّت کنند ؛ دیگرازسبزه وصفا وطراوت این راه وکوههای اطراف هرچه بنویسم کم است . آمدیم تاازرودخانه وپل میانج گذشتیم پل میانج خوب وبی عیب بود . آب رودخانه هم آنقدرها زیادنبود که میگفتندنمیشود گذشت درکمال خوبی وسلامت تمام مال وبنه واهالی اردو ازرودخانه گذشتند آمدیم تابمنزل رسیدیم نهارخورده استراحتی کردیم . سه ساعت بغروب مانده وزیرهمایون و وکیل الدوله راخواستیم بعضی عرایض ونوشتجات وتلگرافات رسیده بود بعرض رسانیدند . ازروزنامجات تلگرافی معلوم شد که دراغلب نقاط خاك ایران باران کامل آمده است من جمله درطهران وقزوین وزنجان باران خوب باریده است . بعد ولیعهد راکه خواسته بودیم باجناب اشرف صدراعظم بحضورآمدند قدری صحبت وفرمایشات شد بعد جناب اشرف صدراعظم مرخص شده ولیعهد درحضورماند .

رودخانهٔ قافلان کوه شصت مترازسطح طهران گودتر . وبالای قافلان کوه سیصد متر بلندتراست •

رودخانهٔ میانج یکصد مترگودتر وقریهٔ میانج هشتاد مترگودترازطهران است •

دهاتی که اززنجان تامیانج درطرفین راه ملاحظه شد ازاینقراراست •

(طرف یمین راه که رودخانه است) (باغ حسین آباد ملکی مظفرالسلطنه) (سارمساقلو) (ینگجه خالصه خریداری مشیرالممالك) (نهرین ملکی مرحوم مظفرالدوله) (وکاهل) (کناوند) (کزه بر) (باغلو جار) (قشلاق) (قراچرامان) (قاهران) (ارسفانجانه) (دوسران) (جلیل آباد) (باغ) (اوج بلاق) (جوره خاق) (اونیاوان) (سیف آباد) (حسین آباد) (به وا ایل) (قبله بولاقی) (داش بولاق) (کهرکین) (بیلاخومی) (تازه کند) (سرچم)

(طرف یساررودزنجان رودُ) (کنل کن ملکی نظام السلطنه) (والارود) (چیر) (امین آبادا) (اسجبین) (بامچی) (اسفناج) (دره لیك) (قزلجه اوّل) (قزلجهٔ دوم) (قرا آغاج) (تلخ آب) (میرجان) (اربت) (آق بولاق) (دولان آب) (باغلوجار) (علی آباد) (چودور) (عیدلی) (میدان

چاپارخانه

چاپارخانه اقدار) (به واهل) (کمش آباد) (قول قه) (الوارلو) *

روز جمعهٔ چهارم محرّم

امروز درمیانج اتراق کردیم . از اوّل ماه محرّم تابحال بحمدالله اتّصالامی بارد وهوا خیلی برودت دارد و درکوه بزکوشی که فاصلهٔ میانهٔ سراب وگرمرود است تازه برف آمده ییلاق ازاین بهترنمیشود . که چهل وپنجروزازعیدنوروزگذشته برف می آید . بقرینه باید درتبریزهم برف آمده باشد . این کوه را سابق براین هم دیده ایم هم از طرف سراب وهم از طرف گرمرود مرتع ویبلاق بعضی ایلات این حدود است . باری صبح ازخواب برخاسته چای صرف نموده خواستیم برویم لب رودخانه باران مانع شد . تا دوساعت ازدسته گذشته اندرون بودیم . بعد لباس پوشیده دیوانخانه را قرق فرمودیم . وکیل الدوله عرایضی که جناب اشرف صدراعظم باوداده بودند باجوابهای تلگرافی بحضوراورد ملاحظه شد بعد آمدند عرض کردند که مجتهد خلخال ومجتهد میانج میخواهند شرفیاب شوند آنها را خواستیم بحضورآمدند قدری با ایشان صحبت والتفات فرمودیم رفتند . بعد جناب اشرف صدر اعظم بانظام السلطنه بحضور آمدند قدری صحبت و فرمایشات فرمودیم رفتند . بعد ولیعهد آمد مرخص شده به تبریز برود دستگاه فونوگرافی که درقزوین شخص فرنگی پیشکش نموده بود اسمعیل سرایدارآورد کوك نمود ولیعهد تماشا کرد ومرخص شده رفت . بعد ازآن نهارآوردند صرف شد قدری بانوکرها صحبت وفرمایش فرمودیم وزیرهمایون وناصرخاقان وسیف السلطان هم درحضور بودند . بعد خوابیده وقتی برخاستیم عیسی خان ودوسه نفر دیگر حضور داشتند باآنها قدری صحبت فرمودیم . بعد قرق کردیم خدّام حرم بحضور آمدند قدری صحبت داشته یکفنجان چای خوردیم ونمازخواندیم . بعد ازآن دستهٔ نوحه گر وسینه زن که مرکب ازموزیکانچی وسربازواهل ده بودند پشت تجیرسراپرده آمده سینه زدند ونوحه گری نموده رفتند . چون هوا خیلی رطوبت دارد امروز درد دست وپا قدری زیاد شده است . فرمودیم آمدند دست وپا را شسته روغن مالیدند *

روز شنبهٔ پنجم

امروز باید ازمیانج بترکمان برویم . مسافت هشت فرسنگ است صبح برخاسته آمدیم بیرون سوارکالسگه شده راندیم قدری ازراه معمول آمدیم . تقریباً یکفرسنگی که ازمیانج میگذرد راه دوتا میشود . یکی جادّهٔ عمومی است یکی هم طرف دست راست بالا میرود که تازه مهندس از طهران آمده ساخته است وآنرا جادّهٔ توپخانه میگویند . کالسگهٔ ماازاین راه جدید میرفت . طرفین جادّه همه جاسبز وخرّم ومصفی است ازطرف دست راست تا دوسه فرسنگ کوه بزکوش واقع است که سلسلهٔ آن همه جا کشیده شده ووضع

کوه

کوه بزکوش در اینجا خیلی شبیه برشتهٔ کوه البرز است که درطرف شمالی طهران واقع است . قله هایش تمام برف دارد وچنانکه نوشتیم در این بارندگی تازه برف باریده است . دامنهٔ آن دهات زیاد واقع است که ازشدت سردی هوا با اینکه الحال چهل وپنجروز ازنوروزمیگذرد تازه درختها برگ وشکوفه میکنند واین کوه ییلاق شقاقی است . ودست چپ جادّه بمسافت زیادی کوه چالداغی واقعاست که پشت آن افشار صاینقلعه وگروس وتخت سلیمان معروف که ازجملهٔ جاهای دیدنی دنیا است واقع است و روبروی ما که بصوب تبریز میرویم بمسافت بعیدی کوه سهند معروف پیدا و نمایان است . درواقع امروز میانهٔ سه کوه بزرگ میرویم . بااینکه تمام کوه ودشت پوشیده ازسبزه وگل ولاله است که منظری ازاین خوشتر نمی شود و شخص دمی ازتماشای آن سیرنمیگردد . بواسطهٔ درد دست ما که امروز شدتی دارد هیچ ازتماشای صحرا لذّت نمیبریم . خلاصه وارد منزل شدیم درتوی ده اطاق ومنزل خوبی برای ما حاضر ومرتب کرده بودند آنجا قدری استراحت کردیم یکساعت ونیم بغروب مانده آصف السلطنه . وزیرهمایون وکیل الدوله . امین حضرت . ناصرخاقان . وجمعی دیگر ازنوکرها بحضور آمدند از وزیرهمایون و ناصرخاقان پرسیدیم چرا عقب مانده بودید عرض کردند برای دیدن چاپارخانهٔ میانج ودستور العمل کارهای آنجا عقب ماندیم . جناب اشرف صدراعظم هم ازعقب آمده درهمین راه بوزیرهمایون برخورده بودند . چون حرم درجلو بوده ایشان میان راه نهارخورده و قدری توقّف کرده عصری باردو آمده بودند . نزدیك غروب قرق شدنوکرها رفتند وخدّام حرم آمدند بحمدالله قدری درد دست ساکت شد *

دهات عرض راه از میانج تا ترکمان از اینقرار است

(طرف راست) (قریهٔ کهیه ملکی میرزا مهدیخان نوادهٔ بیان الملك) (اشلق ملکی مؤتمن الدوله) (اذیلق ملکی جناب حاجی نظام العلما) (کاونرود ملکی مشهدی نجف گنجهٔ) (صومعهٔ سفلی ملکی منوّرالسلطنه) (چناقلاغ ملکی ورثهٔ میرزا حبیب مستوفی) (خواجه غیاث ملکی ورثهٔ مرحوم میرزا باقرخان تفنگدار) *

(طرف چپ) (برنجه ده مخروبه ملکی میرزا ابوالقاسم) (جویوقلو توی درّه ملکی میرزا رفیع خان) ترکمان ازطهران چهارصد متر بلندتر است *

روزیکشنبه ششم محرّم

امروزباید ازترکمان به قراچمن برویم وراه پنجفرسنگ است بحمد الله درد دست خیلی تخفیف حاصل کرده است . صبح برخاسته اوّل فرستادیم آمدند دست راباز کرده دوامالیده بستند . بعد حاضر

حرکت

حرکت شده بیرون آمدیم ، درب اندرون جناب اشرف صدراعظم ونظام السلطنه وسایر نوکرها حاضر بودند • سوار کالسکه شده وتامدتی ازراه باجناب اشرف صدراعظم ونظام السلطنه صحبت وفرمایش میکردیم درباب آبادی مملکت آذربایجان وخوشی هوا وصفای این مملکت . ازبین راه جناب اشرف صدراعظم رامرخص فرمودیم رفته بکالسکه نشستند • بعد باوزیرهمایون ازصفا وطراوت وخرمی اینجاها سخن میگفتیم . وضع زراعت وریعان حاصل این صفحات ماشاالله خیلی تعریف دارد و ازقراریکه شنیده ایم زراعت هشترود ورد وقات ومراغه هم خیلی خوب شده است اگرانشاالله دوسه باران دیگر بزراعات این حدود برسد گمانم این است که بخواست خدای تعالی امسال آذربایجان بالمره ازآفات تنگی وقحطی خلاص شود وقیمت غله یکمرتبه ازسی تومان تنزل کرده بچهارده پانزده تومان برسد وامیدوار بفضل وکرم پروردگارچنانیم که اسباب راحت ورفاهیت وآسودگی این مخلوق ازهرجهت فراهم آید * خلاصه تمام راه خودرا بصحبت وفرمایشات مشغول می داشتیم شمس الملک ، وسیف السلطان ، وسالارکرم ، وناصرخاقان هم دررکاب بودند آمدیم تارسیدیم بمنزل منزل مارا دربالاخانهٔ خانهٔ حاجی زمان نام که ازاهل قریهٔ قراچمن است ودراسفارعدیده که ازاینجا گذشته درهمین بالاخانه منزل میکرده ایم معین نموده اند • بعد ازورود بمنزل وزیردربار آمده ترتیب منزل ومکان مارا داده اند که سالم وبدون رطوبت باشد • نهارخورده استراحت کردیم . شب فرستادیم روضه خوانها آمده روضه خواندند وزیردربار بحضور آمد قدری صحبت داشتیم ، هوای اینجا باطهران چهل وهفت روز تفاوت دارد شکوفهٔ آلبالو تازه اینجا بازشده است درحالیکه وقت خروج ما ازطهران تمام شده بود وحالا قریب یکماه است ازطهران خارج شده ایم دراین دههٔ عاشورا هرشب تاسه ساعت ازشب رفته دستهٔ سینه زن ونوحه گرگردش می نمایند دهاتیکه ازترکمان تاقراچمن درعرض راه دیده شد ازاینقراراست *

(طرف دست راست) (غریب دوست ملکی ناظم میزان) (سانیان سفلی ملکی ورثه میرزا علیخان قاجار) (سانیان علیا ملکی حاجی علی اکبرتاجرتبریزی) (مشیرآباد خورده مالک است) (اروقچی ملکی شمس المعالی) *

(طرف دست چپ) (قراچه قایه درورود خانهٔ غریب دوست ملکی ورثه میرزا علی خان قاجار) (بقرآباد ملکی موثق الملک) (قراچمن چهارصد وچهل مترازطهران بلندتراست *)

* (روزدوشنبه هفتم محرم) *

امروز

امروزباید ازقراچمن به تکمه داش برویم پنجفرسنگ راه است ، سه ساعت بدسته مانده ازخواب بیدارشدیم برخاسته نمازخوانده چای خوردیم . هوا هم ازاول شب تا بصبح میبارید صبح هوا بسیار خوب بود نیم ساعت بدسته مانده سوارکالسگه شده آمدیم تازیرگدوك • بعد پیاده شده سوار اسب شدیم کالسگه های حرم وسایرمردم حاضربود یکی یکی بالامیبردند ماتماشامیکردیم ، بعد رانده رفتیم بالا : امروزازجاهای باصفا که همه چمن وسبزه زاربود گذشتیم خصوصاً درااراضی طرف دست راست گلهای زرد زیاد شکفته بود که چشم ازمشاهدهٔ آن سیرنمیشد . فرمودیم سه نفرغلام رفته چند دسته گل آوردند . جناب اشرف صدراعظم . ووزیردربار . ووزیرهمایون را خواسته بودیم دربین راه رسیدند جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار ناخوش بودند وزیرهمایون وقتی بمارسید ازاسب زمین خورد خیلی خداوند باورحم نمود . بعدمیرزاابوالقاسمخان ناصرخاقان توی باتلاق بااسب زمین خورد خیلی مضحك بود باامیرآخور . وآصف السلطنه قدری درراه صحبت وفرمایش فرموده تاسه ساعت ازدسته گذشته وارد منزل تکمه داش شدیم . این خانهٔ که درتکمه داش مامنزل کرده ایم مال یك غلام پیشخدمت است که مادوپشت اورا دیده بودیم ویك مادرپیری هم داشت که تقریباً نود سال داشت درایام ولیعهدی خود مان هروقت ازاین راه ایاب وذهاب میکردیم اغلب نهاررادراین جامیخوردیم واین پیره زن آش ماست برای مامیپخت ومی آورد وانعامی معمول داشت میگرفت وچندطغرافرمان ازخاقان مغفورفتحعلی شاه داشت می آورد بمانشان میداد . باری بعدازورود بمنزل نهارخوردیم بعدازنهارديوانخانه راقرق فرمودیم حرم آمدند قدری خوابیدیم هوا خیلی باد وباران داشت خوابمان نبرد دردپا بحمدالله بکلی رفع شده است درد دست جزئی باقی است امیدواریم تادوروزدیگرآنهم بکلی رفع شود . عصرچای خوردیم بعد وزیردرباربحضورآمد بااوقدری فرمایش وصحبت فرمودیم بعد آقاسید حسین آقا آمد روضه خواند پس ازآن نمازمغرب وعشارا خوانده شام خوردیم شب بازدسته جات سینه زن ونوحه گربارد وآمده سینه زدند ونوحه گری کردند وماستماع نمودیم * دهاتی که ازقراچمن تاتکمه اش دیده شد ازاین قراراست * (طرف راست) (زکلوچه وهنزیه متعلق بجناب حاجی میرزاحسن آقا مجتهد است) (داش آقان خورده مالك است) (قریه کچین ملکی میرزاابراهیمخان وورثه میرزاها شمخان) (ینگجه ملکی حاجی حسن تاجروشمس المعالی است) (نوساله ملکی مشیرالدوله) (چرمخوران ملکی مشیرالدوله) (دره جی ملکی ورثه حاجی قوام) * (طرف چپ) (کاهین ملکی جناب حاجی میرزاحسن آقامجتهد) (قزلجه ملکی جناب حاجی میرزا کریم آقای امام جمعهٔ تبریز) (علی خلج ملکی حاجی میرزا کریم آقاامام جمعه) (تکمه داش ملکی عیال مجیدالملك رئیس تذکره) (تکمه داش ششصد وهشتاد مترازطهران بلندتراست) *

روز

(روز سه شنبهٔ هشتم)

امروز از تکمه داش بحاجی آقا باید برویم و مسافت سه فرسنگ است . صبح که از خواب برخاستیم الحمدلله تعالی حالت دست و پا خوب است ، فرستادیم وزیر دربار و دکتر (ادکاك) را احضار فرمودیم آمدند اندرون دوای دست را دکتر عوض کرده رفتند رخت پوشیدیم آمدیم بیرون . درب اندرون جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه و سایر نوکرها حاضر بودند سوار شده راندیم . هوا بقدری سرد که مثل زمستان است و سبزهٔ زراعت خیلی کم بلند شده . درراه که می آمدیم بخاطر آوردیم مسافرت سی سال قبل را که با مرحوم میرزا صادق قایم مقام که بوزارت ما منصوب شده بود از طهران مراجعت به آذربایجان کرده وارد تکمه داش شدیم . زمستان سخت و تمام زمینها پوشیده از برف بود بطوریکه درراه جز از محلّ چقر نمیتوانستیم حرکت کنیم میرزا صادق قایم مقام با تخت حرکت میکرد و ماسواره با نوکرها می آمدیم ؛ اوّل کسیکه آنوقت وارد منزل حاجی آقا شد ما بودیم و مرحوم میرزا علینقی حکیمباشی و طهماسبقلیخان یوزباشی که آندو نفر هم در رکاب من بودند . برف بقدری زیاد بود که اندازه نداشت ؛ امروز که درراه آن سفر را بخاطر آوردیم شکر و حمد الهی را میکردیم که مسافرت امسال با مسافرت سی سال قبل خیلی فرق دارد ، از تکمه داش تا حاجی آقا همه جا صحبت کنان آمدیم نزدیك منزل که رسیدیم میرزا عبدالعظیم مستوفی که در تبریز است باستقبال آمده بود سید الحکما هم آمده بود هر دو بحضور رسیدند ؛ لدی الورود بمنزل جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم با ایشان و نظام السلطنه در خلوت قدری صحبت و فرمایشات فرمودیم . بعد وزیر دربار و وزیر همایون بحضور آمدند با وزیر دربار صحبت شد و با سایر عملهٔ خلوت که در حضور بودند بمذاکرات اسفار سابقه مشغول بودیم نهار خورده دو سه ساعتی خوابیدیم . هوای حاجی آقا بقدری سرد است که هنوز شکوفه باز نشده است تازه اشجار میخواهد سبز شود درحقیقت امسال تا اینجا سه بهار دیده ایم یکی در طهران و دیگری در سلطانیه و زنجان یکی هم حالا در اینجا ملاحظه میکنیم ؛ نزدیك غروب قرق شد نیمساعت از شب رفته وزیر دربار را خواستیم بحضور آمد دست ما را با حضور ایشان باز کرده و بستند درحقیقت این دفعه دست ما بحمدالله زود خوب معالجه شد . وزیر همایون هم برای نوشتن روز نامه آمد وکیل الدوله هم بعضی تلگرافات بحضور آورده عرض کرد و احکام آنها را فرمودیم بخط وزیر همایون نوشته شد . بعد از آن آقا سید حسین پسر جناب آقای بحرینی حاضر شده روضه خواند . دهاتی که از تکمه داش تا حاجی آقا دیده شد از اینقرار است (طرف راست جاده) (قرادنه ملکی حاجی میرزا آقای امام جمعه) (عین الدین ملکی امام جمعه ایضاً) (جزیره خوالی ملکی حاجی میرزا مهدی قاضی) (بوستان آباد) (هلان) نزدیکی حاجی آقا ملکی حاجی میرزا ابوالحسن رئیس السادات) (حاجی آقا ملکی رئیس السادات ایضاً)

طرف

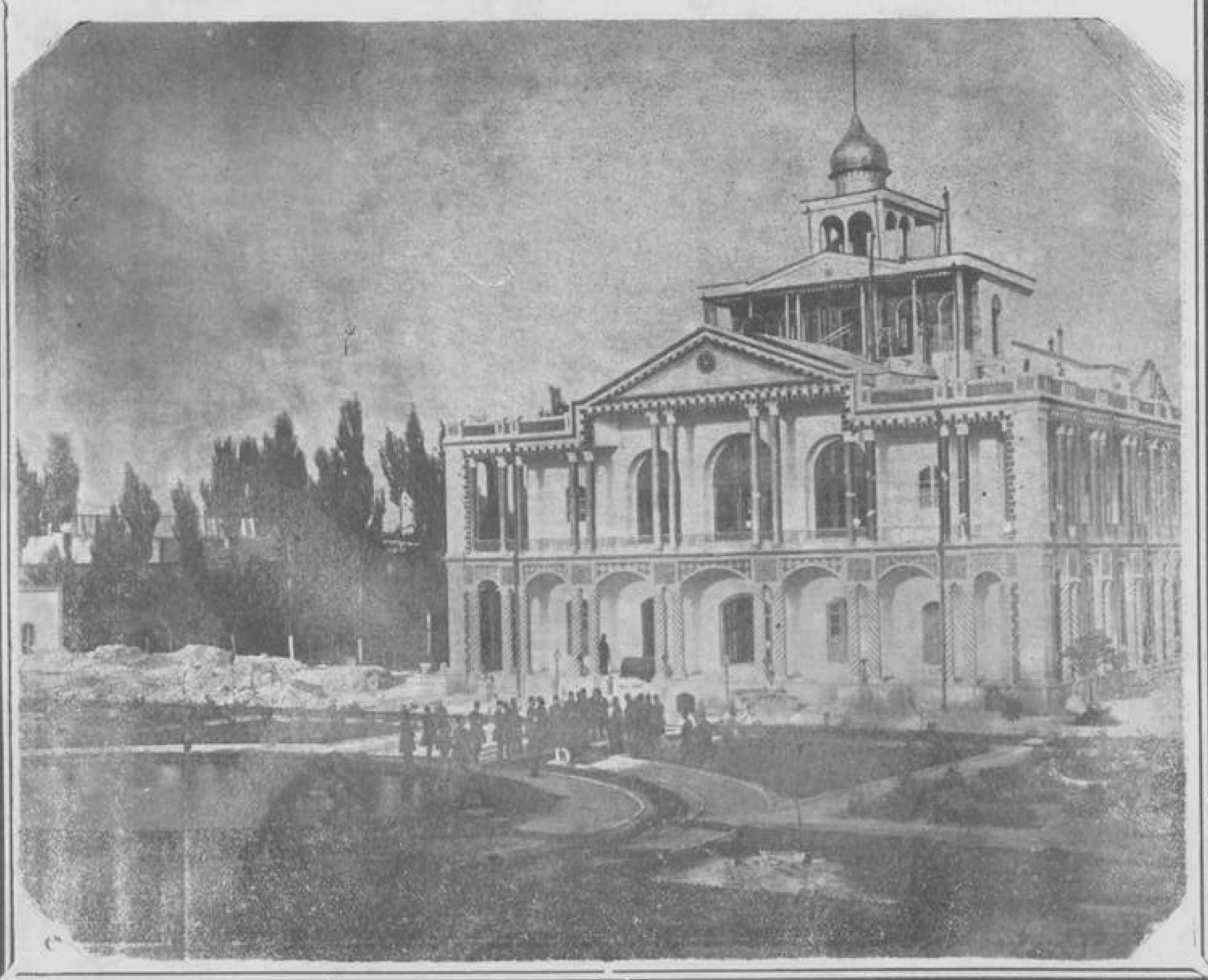

﴿ عمارت مظفریه است که حسب الامر مبارک همایونی ارواحنافداه در زمان ولایت عهدی در تبریز ساخته شده و در این سفر ﴾
﴿ خیریت اثر فرنگستان که اعلیحضرت همایونی جلو عمارت تشریف دارند حسب الامر مبارک عکس برداشته شد ﴾
﴿ وبسعی واهتمام غلام خانه زاد ابراهیم ابن صنیع السلطنه گراوور شده در مطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی ارواحنافداه بطبع رسید ﴾

(طرف چپ) (شروانه ده ملکی حاجی مشیردفتر) (قره باباملکی امین التجار) (بندرکیل ملکی میرزا هدایت الله پسر حکیمباشی) (خیرآباد ماشیز ملکی ورثهٔ حاجی میرزا محمدعلی آقا) (قریه میان ملکی جناب حاجی نظام العلماً * منزل حاجی آقا ششصد متر از طهران بلندتر است *

روز چهارشنبهٔ نهم

امروز باید از حاجی آقا به باسمج برویم مسافت راه پنج فرسنگ است. صبح که از خواب برخاستیم معلوم بود که دیشب باران باریده است، وحقیقةً طراوت وصفا ولطافت هوا از حدّ وصف بیرون است. فرستادیم جناب اشرف صدراعظم را خبر کردند که بیایند در رکاب سوار شوند معلوم شد بواسطه کسالت ودرد دستی که داشته اند دیشب آنتی پرین خورده دیر عرق آمده است وهنوز عرق دارند، لهذا نتوانسته بحضور حاضر شوند. وقتی سوار شدیم نظام السلطنه وسایر نوکرها در رکاب بودند. قدری که آمدیم رسیدیم بقوری گل خیلی باصفا بود در کنار دریاچه قهوه خوردیم، وزیر دربار اینجا رسید میرشکار تیر خوبی بمرغابی انداخت خیل خوب زد نصف مرغابی بزمین ونصف بهوا رفت، وزیر دربار هم چند تیر خوب انداخت. بعد از آنجا گذشتیم واز دور تماشای قلل جبال سهند که از اینجا خوب نمایان است مینمودیم ودر فکر ان شکارهای زیاد بودیم که در مدت سی وشش سال ولایت عهد خودمان در آذربایجان در این کوهها صید کرده بودیم وشکر وحمد الهی را بجامی آوردیم وباملتزمین صحبت وحکایت میکردیم مخصوصاً دو قله کوه سهند که یکی قوچ کلی ودیگری دمیرلو است بقدری در این وقت برف دارد که مثل قله های کوه البرز طهران در چلهٔ بزرگ زمستان است. یعنی حالا که پنجاه روز از عید نوروز میگذرد هنوز قلل قوچ کلی ودمیرلو تمام پوشیده از برف است ولکهٔ سیاهی ندارد، خود مال ارتفاع قله کوه قوچ کلی را از دریاچه که ریشهٔ کوه است صحیحاً گرفته ایم هشتصد متر تمام است، دمیرلو دویست الی دویست وپنجاه متر است. خلاصه راندیم تا رسیدیم بگردنهٔ شبلی آنجا سوار اسب شدیم وهمه جا باوزیر دربار ونظام السلطنه وامیر بهادر جنگ وموثق الدوله صحبت کنان می آمدیم تا پای گردنهٔ اینطرف که بجلگهٔ سعد آباد نگاه میکند، رسیدیم به اسمعیل آباد که مال مرحوم حاجی میرزا اسمعیل آقا بحر العلوم است. از اینجا گذشته بسعد آباد رسیدیم که از املاك خالصهٔ ما در آذربایجان است رعایای سعد آباد وغیره سر راه جمع شده دعا وثنا میکردند واظهار شادی وشعف غریبی مینمودند. قدری با انها فرمایش واظهار تفقد والتفات فرمودیم. بعد مسیو (پطروف) جنرال قونسول روس ومسیو (وود) جنرال قونسول انگلیس اینجا بحضور رسیدند از انها احوالپرسی کرده اظهار التفات فرمودیم مسیو (پریم) مدیر گمرکات آذربایجان هم آمده بود پسر مسیو پطروف هم بود تا اورا دیدیم شناختیم پرسیدیم حالا هم ویلن میزند عرض کرد

من

من نقاشی میکنم براد ر دیگرمن است که و یلن میزند واود ر روسیه است . بعد بعضی از تجار معتبر آذربایجان مثل حاجی سید مرتضی آقا . وحاجی حسن ختائی . وحاجی محمد علی آقا قراباغی باستقبال آمده بودند دیده شدند . میرزا ابراهیمخان کلانتر تبریزهم بحضور رسید . از اینجا قله های کوه باباباغی تما ما پیدا بود که شکارگاه مخصوص ما بوده است . وازاینکه بفضل خدای تعالی با سلامت حال واستقامت مزاج به اذربایجان رسیده وگردشگاههای قدیم خود مان راکه سالها درانجاها تفرّج کرده ایم ملاحظه میفرمائیم شکر الهی را بجای اوردیم . ازقراریکه عرض کردند رشکهٔ امین حضرت هم امروز درراه شکسته وضایع شده است . خلاصه امدیم تا رسیدیم به باسمج درهمان خانهٔ که سفرهای سابق منزل میکردیم نزول نمودیم . این خانه مال مهدی وعباس بیگ است که دو برادر هستند هردو جلودار شعاع السلطنهٔ مرحوم بودند وحالاهم حیات دارند . خلاصه نهار خوردیم وزیر دربار درحضور بود . بعداز نهار خوابیده ازخواب که برخاستیم رفتیم حمّام بقدریك ساعت درحمّام بودیم . بعد ازحمّام وزیرهمایون وامین حضرت وموثق الملك . ومعین دربار . وناصرخاقان . ووکیل الدوله بحضور امدند چند فرد شعر که در دیوار این اطاق نوشته شده بود فرمودیم وزیرهمایون در روزنامه بنویسد . * (شعر)

امشب این خانه بهشت است که جانان این جاست ✻ مه من مه من آن مه تابان این جاست

بلبلا غصه مخور بهر گلستان ارم ✻ بلبل اینجا وگل اینجاو گلستان اینجاست

(واین شعرنیز بدیوار اطاق نوشته است)

(نوحی که هزار سال یك طوفان دید) * (من نوح نیم هزار طوفان دیدم)

(دهاتیکه ازمنزل حاجی آقا تا باسمج دیده شد ازاینقرار است)

طرف راست (تازه کند شبلی ملکی حاجی میرزا اسمعیل آقا) (قزلچه میدان ملکی حاجی میرزا کریم آقای امام جمعه) (باسمج ملکی عون السلطنه وحسن آقای تاجرباشی)

طرف چپ (آکن اباد ملکی حاجی خان پیشخدمت) (یوسف اباد ملکی حاجی میرزا حسن آقا مجتهد ود بیر همایون) (سعد اباد خالصه)

* باسمج ششصد متر از طهران بلندتر است *

روز پنجشنبهٔ دهم محرم الحرام

امروزکه روزعاشوراست در باسمج توقّف شد وازصبح حاضر برای مراسم عزاداری وزیارت عاشورا شده بودیم جناب اشرف صدر اعظم بحضور امدند . جناب آقای بحرینی وآقا سید حسین پسر ایشان ومیرزا حسین خوانساری روضهٔ خوبی خواندند . بعد زیارت عاشورا کردیم جناب اشرف

صدر اعظم رفتند . موثّق الدوله وامیر بهادرجنگ . و بعضی دیگر ازنوکرها که شب عاشورا بجهت چهل ویك منبر بشهر تبریز رفته بودند . قبل ازظهر مراجعت کردند از موثّق الدوله گذارش حالات و امورات شهر تبریز را پرسیدیم وبعرض رسانید . بعد نهار خوردیم درسر نهار وزیر همایون بحضور آمد بااو فرمایش و صحبت داشتیم . بعد از نهار خوابیده عصرکه برخاستیم آصف السلطنه وامین حضرت وبعضی دیگر ازعملهٔ خلوت درحضور بودند . تا امروز دسته جات سینه زن ونوحه گر متعدّد بودند که با طبل وشیپور وبالابان نوحه گری وتعزیه داری کامل کردند . اگرچه خود ماندیدیم . امّا عرض کردند که خوب بودند امروزهم تیغ زده بودند . وتا عصرنوحه گری ومراسم تعزیه داری کامل بجااوردند . بحمد الله اینجا هم موفّق باین فیض وسعادت کامل شدیم . ولیعهد که ازمیانج بشهر تبریز مراجعت کرده بود که در دههٔ عاشورا مراقب نظم شهر باشد درکمال خوبی ازعهده برآمده . وامشب دو ساعت ونیم ازشب گذشته بباسمج امده شرفیاب حضورشد بعد شام خورده استراحت کردیم *

جمعه یازدهم محرّم

امروزصبح برخاسته رخت پوشیدیم قرق شکست . ابتداءً وکیل الدوله با نوشتجات وتلگرافات زیادی بحضور آمدوبعرض رسانیده احکام آنها صادرشد . بعد ولیعهد وجناب اشرف صدراعظم بحضورآمدند . وچند دسته علماءِ شهر تبریز رابحضور آوردند که اسامی آنها ازاین قراراست • دستهٔ اوّل که قبل ازظهر بحضور آمدند (جناب میرزا صالح آقا شیخ الاسلام) (جناب میرزا تقی آقا) (جناب حاجی میرزا عبدالکریم امام جمعه) (حاجی میرزا اسدالله پیشنماز) (میرزا عبدالشّکور پیشنماز) (حاجی میرزا صادق آقا) (حاجی میرزا ابوالقاسم آقا) • دستهٔ دیگر بعدازظهر • (جناب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد) (جناب حاجی میرزا محسن آقا) (جناب حاجی نظام العلماء) (جناب حاجی قاضی) (میرزا صادق پیشنماز) (میرزا ابوالحسن رئیس السّادات شیرازی) (حاجی میرزا یحیی مدیر ادارهٔ ریاست سادات) (میرزا علی آقا پسر ثقة الاسلام) (میرزا سید علی آقا پسر آقا میر فتاح) ازملاقات آقایان علماء خیلی محظوظ شدیم ونسبت بهریك بقدر مراتبشان اظهار التفات فرمودیم . ارفع الدوله وزیر مختار پطرزبورغ هم اینجا بحضور آمد • صبح هم قبل ازعلماء دستهٔ مستوفیان واهل قلم آذربایجان بحضور آمدند • سه ساعت بغروب مانده سوارشده بطرف بالای رودخانه که بدرّهٔ دیزج میرود رفتیم • ولیعهد ووزیرهمایون وامیربهادرجنگ وجمعی دیگر درركاب بودند • اطراف رودخانه تماماً زراعت وسبزه وبسیار پاکیزه وباصفا بود رودخانه هم بواسطهٔ بارانهای تازهٔ که آمده است آب زیادی دارد اشجار وباغات هم ازسابق زیادتر شده است هواوصفاوطراوت سبزه وباغ واشجار بهتر ازآن بتصوّر نمی آمد • تامسافت زیادی بالا رفته باولیعهد صحبت وفرمایش میفرمودیم • بعد

مراجعت بمنزل فرمودیم

روزشنبهٔ دوازدهم محرّم

امروز باید انشاءالله بسلامت وارد شهر تبریز شویم وراه دو فرسنگ است صبح که از خواب برخاستیم حرم زودتر بشهر رفته بودند ولیعهد وجناب اشرف صدراعظم ووزیردربار وارفع الدوله راخواستیم آمدند توی حیاط قدری با آنها صحبت وفرمایش فرمودیم تا وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده از کوچه باغهای باسمج مدّتی عبور کردیم باجناب اشرف صدراعظم ونظام السلطنه درراه صحبت میداشتیم همینطور آمدیم تاخلعت پوشان درراه بعضی باستقبال آمده بودند دیده شدند درخلعت پوشان آفتاب گردان وسراپردهٔ عالی زده بودند قونسولهای دوات خارجه آنجا بحضور آمدند که اسامی آنها ازقرار ذیل است (مسیو وود جنرال قونسول انگلیس) (مسیو برژرون قونسول فرانسه) (مسیو شیرکوف نایب اوّل جنرال قونسولگری روس) (مسیو آنژل مدیرباش شهبندری عثمانی) (مسیو قلاوریانویسکی مدیرقونسولگری اطریش) (مسیو ورتل نایب اوّل قونسولگری فرانسه

پس از آنکه مامورین رسمی کوردیبلوماتیك ازحضور مرخص شدند خلیفهٔ ارامنهٔ مملکت آذربایجان مسمی به سماك بحضور آمد . بعد نهارخوردیم وپنجساعت بغروب مانده ازخلعت پوشان روانهٔ شهرشدیم غدغن فرمودیم وزیردربارعمارت خلعت پوشان را تا مراجعت ما ازفرنگستان تعمیر نماید . دربین راه ازانجا تانزدیك شهرکه مستقبلین آمده بودند تماماً باوزیرهمایون صحبت میداشتیم . وازوضع شهرتبریز ومردمان آن وآب وهوای آنجا برای اوفرمایش میکردیم . اجزای پستخانه بامیرزا غلامحسین خان سرتیپ مدیرپست آذربایجان تماماً بالباسهای رسمی ووضع خوب تانزدیك خلعت پوشان باستقبال آمده بودند وزیرهمایون آنهارا معرّفی کرد . بعد رسیدیم بقشون واهالی نظام مجیرالسلطنه که حالا رئیس قشون آذربایجان است درمحل معروف به شاطرعلی که واقع درخارج شهراست اردوی منظم خوبی تشکیل داده باسوارهای تازهٔ که بطرح ولباس جدید ترتیب وتشکیل داده است وافواج ساخلوی آذربایجان وصاحبمنصبان قدیم وجدید باکمال نظم وآراستگی جلو آمده ازحضور گذشتند . جلو باغ صاحبدیوان نظام السلطنه پیشکارکل آذربایجان باوجوه واعیان ومعارف شهرایستاده بودند . بعد ازآن سایرطبقات اهالی شهر ازطلاب وتجار وسادات واصناف خارجه وداخله تماماً ایستاده . دراطراف خیابان وروی پشت بامها هم مرد وزن زیاد صف بسته وازدیدن ما اظهار بشاشت وخوشحالی میکردند ما هم ازورودخودمان به تبریزکه بعد ازپنجسال سلطنت امروز قرین سلامت بازباین شهرکه بواسطهٔ سی وهشت سال توقف ما دراینجا حکم وطن همرسانیده بود . وازملاقات رعایا واهالی آنجا بی نهایت خوشوقت و

محظوظ بودیم . همینطور درخیابان آمدیم . طاقهای نصرت باشکوه خیلی خوب ولیعهد دستورالعمل داده ساخته اند . وسایرمردم هم ازتجار داخله وخارجه هریك درجلو خانه وعمارات خود ازقالی وقالیچه وپارچه های الوان زینتها کرده بودند . جمعیت وازدحام غریبی بود . اشخاصیکه دررکاب مابودند ولیعهد . جناب اشرف صدراعظم . وزیردربار . نظام السلطنه . امیربهادرجنگ . موثق الدوله موثق الملك . وسایرنوکرهابودند . دراطراف خیابان هرجا بالکن وایوان ومحلی بود که مشرف بخیابان بود بعضی ارامنه وفرنگیها ایستاده برسم فرنگستان دستمال سفید تکان میدادند که علامت تهنیت واظهار خوشوقتی وشعف بود . بعد رسیدیم باوّل بازار توی بازارهم همانطور طرفین راه جمعیت وازدحام بود تا وروبعیدان توپخانه . سه ساعت بغروب مانده بسلامت ومسرّت وارد دیوانخانهٔ تبریزکه منزل قدیمی خودمان بود شدیم . باغ بسیار مصفی بود . ولیعهد حقیقة تمام مملکت آذربایجان وخصوصاً شهرتبریز را درنهایت خوبی وانتظام نگاه داشته است کمال رضا وخوشنودی را ازاو حاصل کردیم . معلوم میشود فرمایشات ونصایح وتربیت ما دربارهٔ او کاملا نتایج خود رابخشیده است وخیلی خوب ازعهدهٔ حکومت وشرایط سیاست ورعیت داری برآمده . امروز حالت مردم راکه میدیدیم معلوم بود باطناً ازولیعهد راضی وخوشنود هستند . واین معنی خیلی اسباب خوشوقتی ماشد . قدری باوزیرهمایون وسالاراکرم وسیف السلطان وناصرخاقان که درحضوربودند صحبت وفرمایش فرمودیم . رفتیم بتلگرافخانه تلگراف ورود خودمانرا به شعاع السلطنه وسپهسالار وسایر وزرأ دربار بطهران فرمودیم . بعد قرق شد خدام حرم آمدند ولیعهد هم تا مدتی ازشب گذشته درحضوربود . بعد شام خورده استراحت کردیم تبریز سیصد مترازطهران بلندتر است . دهاتی که ازباسمج الی تبریز دیده شد ازاینقرار است ۞

(طرف راست جادّه) (کند رود ملکی حاجی میرزا حسن مجتهد) (نعمت آباد) ۞

(طرف چپ) (جانقور) ینه شلوار ملکی قاضی) (زربق ملکی امام جمعه) ۞

روز یکشنبه سیزدهم

امروز درشهر تبریز توقف کردیم . صبح ازخواب برخاسته بیرون آمدیم امروز خبر کرده بودیم شعاع السلطنه وتمام وزرأ درتلگرافخانهٔ باغ طهران حاضرشده بودند . جناب اشرف صدراعظم را خواستیم بعضی احکام ودستورالعملها بود فرمایش شد که بوزرأ ابلاغ نمایند . بعد ازآن وزیردربار بحضور آمد بعضی اوامر وفرمایشات بود باوفرمودیم . بعد قدری درباغ گردش کردیم . وزیردربار ووزیرهمایون هم ملتزم حضورمابودند . مخصوصاً شرح درختهای این باغ راکه هرکدام تاریخی است واغلب رابدست خودمان کاشته ایم برای وزیرهمایون میفرمودیم . درختهای کلمیرکهنه اززمان

نایب السلطنهٔ مرحوم دارد که خیلی قوی و بزرگ است ؛ درجلو حمام درخت زرشگی تاریخی است که تفصیل آنرا میفرمودیم . بعد از گردش نهار خوردیم واستراحت کردیم . عصررا خیال داشتیم سوارشویم هوا منقلب شد منصرف شدیم ؛ عرایض ونوشتجات زیادی بود که بایستی ملاحظه کنیم و احکام آنها صادر شود ؛ ومخصوصاً بعضی دستخطها بود که بایدبخط خود مان بنویسیم فرمودیم حاضر کردند وتا دوساعت ازشب رفته مشغول اینکاربودیم بعد نوکرها مرخص شدند وقرق شد شام خورده استراحت کردیم (*)

روزدوشنبه چهاردهم

امروزخبر کرده‌ایم بباغ شمال برویم وسلام مختصری درآنجا منعقدشود که تمام طبقات نوکروغیرهم را آنجا بحضور بیاورند • صبح سوار کالسکه شده حرکت کردیم . بقدری جمعیت اطراف راه بود که دوصف و سه صف تاباغ شمال پشت درپشت برای دیدن ما ایستاده بودند وهنگام عبور ما سلام وصلوات میفرستادند ودعامیکردند ولیعهد ، وجناب اشرف صدراعظم ، ونظام السلطنه ، ومجیرالسلطنه ، وامیربهادرجنگ دراطراف کالسکه بودند • آمدیم تادرباغ شمال ازخیابان وسط وارد شدیم تماشای سبزه واشجار و صفای باغ را میکردیم تارسیدیم بتخت جلوسردر آنجاسابقاً تماماً یك قطعه چمن بود . حالاوضعش رابهم زده باغچهای کوچك وگلکاری کرده‌اند وضع سابق ازحالا بهتر بود * خلاصه درجلوسردرودورحوض تمام طبقات نوکرازنظام ولشگرنویسان ومستوفیان ووجوه واعیان شهرتبریزوتجارمعتبر وغیرهم ایستاده بودند • ماآمدیم جلوحوض سردرصندلی گذاشتند نشستیم تمام حضاربطوردفیله آمده ازجلوما گذشتند ولیعهد یك یك رامعرفی میکرد . الحق بسیارخوب اهالی آذربایجان واین مملکت رانگاهداشته نصایح وفرمایشات ودستورالعملهای ماراهیچگدام ازدست نداده است . همانطورکه ماوامرشاه شهید رحمة الله علیه راتماماً بی زیاده ونقصان اجرامیداشتیم ولیعهدهم درامتثال فرمایشات ماهمانطوراست • وقتیکه طبقهٔ تجارازحضورمیگذشتند آنهارانگاهداشته شرح مبسوط مفصلی بانها فرمایشات نموده ابتدا قدری توبیخ وسرزنش فرمودیم که چراهمّ خودرافقط مصروف خریدن املاك واحتکارجنس نموده وکار تجارت رایکباره بدست خارجه انداخته ، ومنافعی که بایدازراه تجارت برای دولت وملت حاصل شود بدیگران واگذاشته خودشان چهارمن غلهٔ دهات راحبس می کنند که ازآن فایده برده کارمعیشت رابرمردم بیچاره تنك وسخت مینمایند . بعضی عرایض درجواب عرض کردند که الحق مقبول ومسموع نبود • امیدواریم انشاالله ازاین سفرکه مراجعت فرمودیم باتجارداخله قراردرستی بگذاریم که کارتجارت راکه بمنزلهٔ روح مملکت است بقاعده اداره نمایند واملاك خودرافروخته سرمایهٔ تجارت کنند وبمشارکت واتفاق

بکارهای

بکارهای بزرگ سودمند دست زنند که هم دست آنها ازاحتکارجنس کوتاه وهم کارتجارت تایکدرجه ازدست خارجه بداخله رجوع شود . بعدبتمام طبقات نوکرازلشگری وکشوری وغیره علی قدرمراتبهم اظهارتفقد والتفات فرمودیم . وزیردربار ووزیرهمایون هم حالاازشهررسیدند . بعدازآنکه طبقات باریافتگان از حضورگذشتند ، آمدیم توی عمارت باغ شمال دراطاقهای طرف دست چپ که وارد میشود نشستیم ، این همان عمارت واطاقهائی است که نایب السلطنهٔ مرحوم بنا کرده وما تعمیرات درآن نموده‌ایم قدری درآنجا نشسته چون هوایش گرم وحبس بود رفتیم ببالاخانهٔ سردرامامحض اینکه جریان هوا سبب سرماخوردگی نشود فرمودیم ارسی طرف شمال راپائین کردند وفقط طرف جنوب بازبود هوای خوب معتدلی داشت همانجانهارخوبی که ولیعهد تهیه کرده بود صرف نموده استراحت کردیم .طرف عصررعد وبرق مختصری شد ازباغ شمال مراجعت بشهرنمودیم . وزیردربار ووزیرهمایون که درمراجعت بکارخانهٔ قالی بافی مشهدی نجف گنجهٔ رفته بودند ازقراریکه عرض میکردند کارخانهٔ خیلی معتبری احداث ودایر کرده است ووزیردربار که شب باندرون آمد مفصلا بعرض رسانید که چطوراطفال کوچك کارمیکنند . الحق کارخیلی بقاعده و خدمت عمدهٔ بملت کرده است ، تاسه ساعت ازشب رفته ولیعهد ووزیر دربار دراندرون بودند . بعد مرخص شدند ، ومانمازخوانده شام صرف کرده استراحت نمودیم (*)

روز سه شنبه پانزدهم

صبح جناب اشرف صدراعظم راخواسته بانظام السلطنه بحضور آمدند . پارهٔ فرمایشات لازم بود بانها فرمودیم ، وجناب اشرف صدراعظم رابتلگرافخانه فرستادیم که احکام مارا بطهران وسایر ولایات برسانند . بعد چون عرایض ونوشتجات زیادی جمع شده بود باوزیرهمایون وندیم السلطان ووکیل الدوله ودبیرالسلطان همه را خوانده وجواب فرمودیم . بعد فرستادیم از دکان خواجه اولك که ازتجارمسیحی تبریز وازسنوات سابقه معروف حضورماست قدری اسباب آوردند خریدیم . یك اسباب کره گیری که هفت سال قبل آورده بود مابخریم ونخریدیم تاحالا دردکانش مانده وامروز بازآورده بود تادیدیم فوراً شناختیم ، وفرمودیم این همان اسباب است که درآنوقت دیدیم تصدیق کرد ، بعدنهارخورده استراحت کردیم . عصرکه برخاستیم رعد وبرق شدیدی شد ، دیروز اجازه فرموده بودیم که سیف السلطان وناصرخاقان وعمید حضور بروند درباغمیشه شب را مهمان سالاراکرم باشند وصبح امروز به باباباغی رفته آنجاراتماشا نموده وشکارکرده مراجعت نمایند ، غروب امروز آمده بودند . و ازقراریکه عرض کردند خیلی بانها خوش گذشته بود ، دوشکارهم صیدکرده بودند ، امشب چند شب است که درشهرتبریز چراغان است ، وامشب علاوه برچراغان آتشبازی مفصلی هم ولیعهد گفته بود حاضر

کرده

کرده بودند . وزیرهمایونرا خواسته بودیم که روزنامهٔ امروزرا بفرمائیم بنویسد . بواسطهٔ دوری منزلش قدری دیر رسید اورا مرخص کردیم که باولیعهد بمنزل وزیر دربار برود و بانجا رفتند . درساعت سه ولیعهد ووزیر دربار باتفاق درب اندرون آمدند آنهارا بحضور خواسته قدری صحبت وفرمایش فرموده مرخص کردیم *

(روز چهارشنبه شانزدهم محرّم)

امروز باید بصوفیان برویم وراه شش فرسنگ است . صبح اوّل افتاب از خواب برخاستیم قدری که گذشت از اندرون بیرون امدیم جناب اشرف صدر اعظم حاضر بودند جناب ثقة الاسلام وجناب آقاسیدعلی آقای یزدی واولادمرحوم آقامیرفتّاح هم بحضورامدند حالت ثقة الاسلام اندك علت ونقاهتی دارد جناب آقاسید علی آقا دعای سفردرگوش ما خواندند خلیفهٔ ارامنه هم آمده بود . وپردهٔ خوبی که ارامنهٔ تبریز از روی پردهٔ کارژاپون با گلابتون دوخته بودند بحضور آورد . بسیار خوب ساخته اند . وخیلی زحمت کشیده شکل طاووسی است که ازگلابتون دوخته وبافته اند جای تمجید وتحسین بود . بعد (مسیو پریم) مدیرگمرك آذربایجان با اجزأ گمرك بحضور آمدند بعد ازان سوارشده حرکت کردیم کوچهای تبریز مثل روز ورود جمعیت غریبی بود . جناب اشرف صدراعظم درركاب بودند وبا ایشان صحبت میداشتیم بخارج شهرکه رسیدیم قونسول انگلیس وقونسول اطریش بمشایعت آمده بودند . مسیو(پطروف) قونسول روس چون بغتةً ناخوش شده نتوانسته بود اینجا حاضرشود . لهذا نایب خود رافرستاده بود . شهبندر عثمانی . وقونسول فرانسه هم بعد ازعقب آمده بما نرسیده بودند . باقونسول انگلیس واطریش قدری صحبت داشته مرخّص شدند وما راندیم تا رسیدیم بنزدیك پل سنتح . مظفرالملك حاکم ساوجبلاغ مکری خوانین ورؤسأ عشایرساوجبلاغ ومکری راکه خلعت بانها مرحمت شده بودوپوشیده بودند بحضورآورد ومرخّص شدند . از پل سنتح که عبورکردیم ابری تیره هوارا گرفت و باران بارعد وبرق شروع بباریدن کرد ما راندیم تابصوفیان رسیدیم طرف عصررعد وبرق زیادترشد . وقتی که وزیردربار وجمعی ازعملهٔ خلوت درحضوربودند ووزیرهمایون روزنامهٔ سفررا مینوشت یکدفعه از بیرون عرض کردند سیلاب سنتحی در رودخانه جاری شده است . مابرخاسته برای تماشا ازآلاچیق آمدیم بیرون دیدیم سیلاب ادم موثّق الملك راغلطانیده ومیبرد رفتند از پائین دست برودخانه زده اورا گرفتند وازسیلاب نجات دادند بعد وزیرهمایون . وناصرخاقان بمنزل رفته معلوم شد سیلاب چادرهای وزیرهمایون رابرده واسباب اورا ضایع وخراب کرده جای سالمی باقی نگذاشته وعاقبت اضطراراً بچادر طویله پناه برده وشب رادر انجا بسر برده است . چادرسالاراکرم وسیف السلطان هم که نزدیك چادرهای وزیرهمایون بوده همانطور

* دوچار سیلاب شده خسارت واذیت رسانیده است *

(روز پنجشنبه هفدهم)

امروز از صوفیان باید بمرند برویم وچهارفرسنگ راه است . صبح خیلی زود حرکت کردیم چون قدری زودبود هنوز ملتزمین رکاب همه حاضر نشده بودند اعتضاد السلطنه را فرمودیم آمدتوی کالسکه درحضور ماایستاد برای مشغولیت بااو صحبت میداشتیم . بعد ولیعهد ونظام السلطنه از عقب رسیدند . دم کالسکه قدری با ولیعهد صحبت وفرمایش فرمودیم . امروزاطراف راه تاهرکجا بنظرمی اید بقدری باصفا وطراوت است که حد وصف ندارد طرفین جادّه یا زراعت یا چمن یاگل ولاله است وقدریکه میگذرد بکوه برفی میرسدکه تازه برفها اب میشود واز زیران سبزه نمایان میگردد . الحق خوشتر ازاین منظرکوه ودشت و سبزه وکشت بتصوّر نمیاید . نزدیك مرند سوارهٔ ماکورا خوانین ماکو بحضور اوردند . بعد علمأ واقایان وسادات مرندی که باستقبال امده بودند بحضور رسیدند جمعیت مستقبلین از حد شمار بیرون بود . قبل ازظهر وارد مرند شدیم . منزل مارا خانهٔ شجاع نظام که حاکم مرند است قرار داده اند ومشارالیه طاق نصرت باشکوه خوبی جلوخانهٔ خود زده بود . بد خانهٔ ندارد قبل از نهار وزیردربار بحضور آمد قدری صحبت داشتیم از عقب ما امده بود . شب را هم جناب اشرف صدر اعظم بحضور امدند بعضی عرایض و مطالب داشتند بعرض رسانیده جوابهای لازمه داده شد ورفتند . این سفر یازدهم است که مابمرند می‌آئیم اغلب سنوات اینجا آمده به یگانات بشکار میرفتیم جای خوبی است . اشجار میوه وغیره خیلی دارد . انشأ الله وقت مراجعت ما فصل میوهٔ اینجاها خواهد بود *

(روز جمعه هیجدهم محرم)

امروز باید ازمرند به (گلین قیه) برویم پنجفرسنگ راه است صبح برخاسته باز زود سوار شدیم هیچکس ازنوکرهای معتبر درركاب نبودکه با اوصحبت بداریم ازمنزل صوفیان زکام شده ایم وهنوز باقی است همه چارانده تابمنزل امدیم بعد از نهار استراحت مختصری کردیم . عصر جناب اشرف صدر اعظم بحضور امدند بعضی مطالب بود عرض کردند وجوابهای لازمه داده شد . وزیرهمایون امد روزنامهٔ دو روزه راکه نوشته نشده بود فرمودیم نوشت . نزدیك غروب وزیر دربار بحضور امد . با ایشان قدری صحبت وفرمایش کرده قرق فرمودیم . تا سه ساعت ونیم از شب رفته درحرمخانه بودیم . چون وزیردربار عرض کرده بودبواسطهٔ رطوبت هوا نباید درچادر بخوابیم برای ما ازخانهٔ رعیتی گلین قیه یك بالکن ویك طاق خوبی انتخاب و معین کرده بودند وقت خواب درانجا رفته استراحت کردیم

* واز همه شب بهتر خوابیدیم *

روزشنبه نوزدهم محرّم

امروزازگلین قیه باید بجلفای کنارارس برویم صبح ازخواب برخاسته رخت پوشیده بیرون آمدیم سوارکالسگه شده راندیم ولیعهدوجناب اشرف صدراعظم ووزیردربارو نظام السّلطنه ووزیرهمایون دررکاب بودندقدری که آمدیم دیدیم یك اسب درکنارجادّه مرده است ودم اورادرکارند میکنندپرسیدیم چه است عرض کردند که مارزده است واسب اسلحه دارباشی است ازآنجا گذشته بابتدای درّهٔ دیزرسیدیم همه جاباکالسگه آمده ازدرّه که خارج شدیم راه کالسگه راکالسگه چی اشتباه کرده قدری ازراه دیگرآمده ماازکالسگه باسب سوارشده راندیم کالسگه رابرگردانده براه خودش انداختند وبما رسانیده دوباره بکالسگه سوارشده راندیم تابمنزل رسیدیم درعمارت تذکره خانهٔ که تازه ساخته اندمنزل مارامعین نموده جای حرمخانه راهم درعمارت پستخانه که تازه سازوپاکیزه است ترتیب داده اندهردو بناراخوب تعمیرکرده اندبعدازورودبمنزل نهارخورده عرایض ونوشتجات زیادی جمع شده بودهمه راباوزیرهمایون ووکیل الدّوله خواندیم وجواب فرمودیم بعدقدری استراحت کرده عصرکه ازخواب برخاستیم قرق شدخدام حرم ازمنزل خودشان باینجاآمدندعمارت روسیها هم آن طرف ارس پیداست جمعیت زیادی ازروسیها ومسلمانهادرطرفین ارس بتماشاآمده اندموزیکانچی وقزّاق وغیره هم هست ازطرف ماهم جمعیت زیاداست وموزیك مفصلی میزندچون چهاردسته موزیکانچی دراردوی ماست شب راتماماً بتماشای رودارس وصحبت مشغول بودیم باران هم ازغروب درکمال شدّت شروع باریدن کرد. شب آقاسیدحسین آمدروضه خواند ورفت وزیردربارهم بحضورآمد قدری صحبت وفرمایش فرمودیم ورفت بعدشام خورده استراحت کردیم *

روزیکشنبه بیستم محرّم الحرام ۱۳۱۸

امروزباید ازجلفای خاك خودمان بجلفای روس برویم وبسلامت ازرودارس بگذریم . صبح که ازخواب برخاستیم هوابطوری منقلب ورعدوبرق بود وباران میبارید که مافوق نداشت وشدّت باران که ازشب تابحال آمده است درطرف درّهٔ دیزتشکیل سیل داده وآن سیل باردوافتاده چادرهای بسیاری ازاهالی اردوراآب گرفته است . خلاصه جناب اشرف صدراعظم صبح برای پذیرائی مهماندارهای ماکه ازطرف دولت روس آمده اند بعمارت تحتانی تذکره خانه که منزل ماست آمده . بعدازساعتی مهماندارها آمدند و ایشانرا دراطاق تحتانی پذیرفته بعد بحضورما آوردند . اسامی آنهاازاینقراراست (امیرال آرسنیف) که جنرال اجودان اعلیحضرت امپراطورروس ومرد مسنّی است میانه شصت وهفتادسال دارد خیلی مرد عاقل فهمیدهٔ باهوش خوش اخلاق مهربانی بنظرمی آید صاحبمنصب محترمی است . (کلنل ژبوکیوچ) اجودان اعلیحضرت امپراطور (کلنل برگارد) و (جنرال لیوتنان زیلونی) هم ازطرف فرمانفرمای

قفقاز

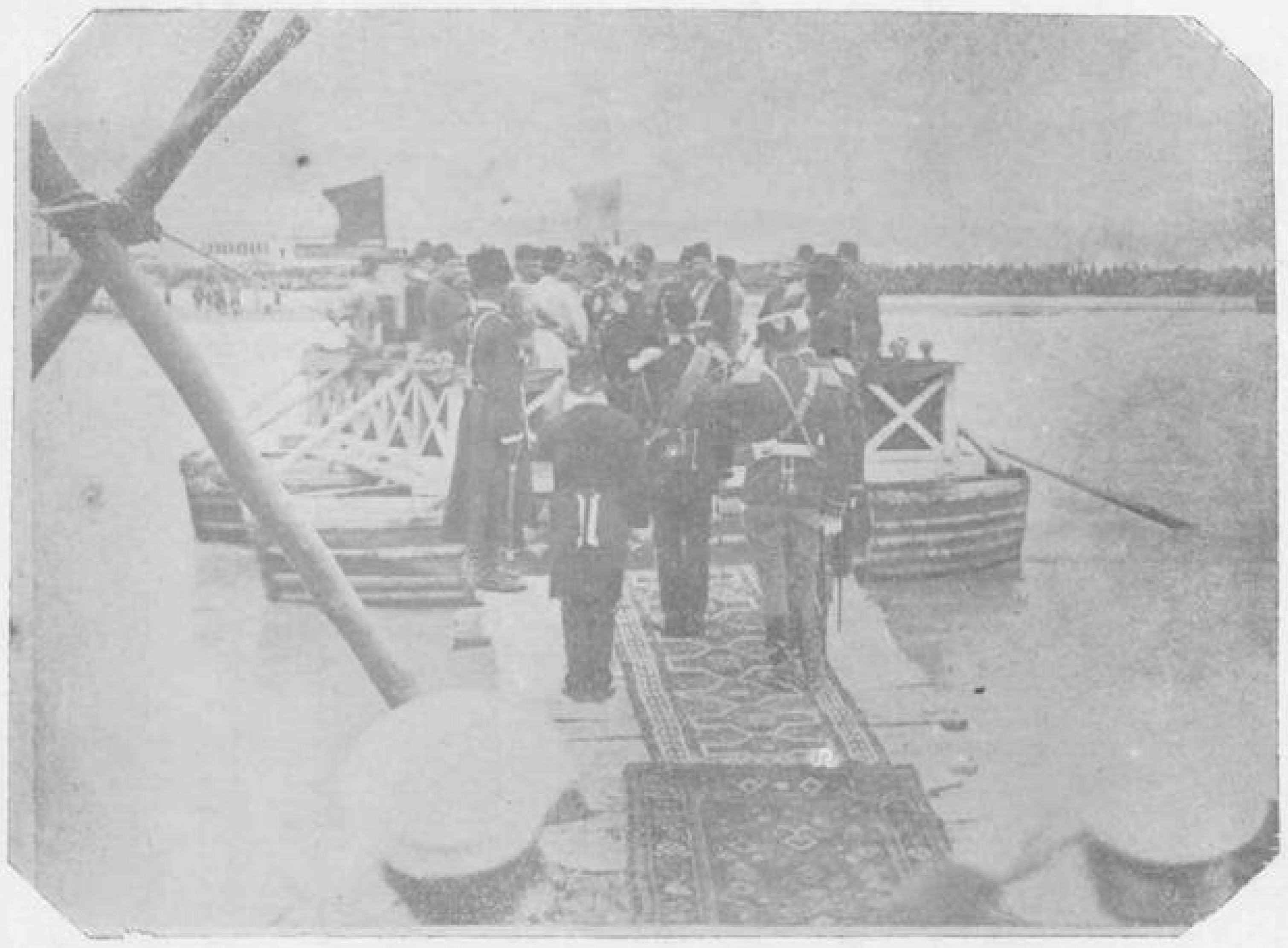

عبور اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهریاری ارواح العالمین فداه از رود ارس مع صاحبمنصبان دولت بهیهٔ روسیه و ملتزمین
رکاب مبارک بطرف جلفا و قفقاز . در عکاسخانهٔ مبارکه گراوور شده و در مطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی بطبع رسید طهران ۱۳۱۹

قفقاز و (مسیو کاخانفسگی) کارگذار مهام خارجهٔ روس در تفلیس از جانب وزارت خارجه باستقبال آمده اند (مسیولین وین) رئیس پستخانه وتلگرافخانهای قفقاز (مسیو کوژین) معاون رئیس پست وتلگراف (غوبرناطور ایروان کنت طیزن هوظن) حاکم ایروان (کانل فون ویرنوتی) رئیس مهندسین حکومت ایروان ، غیر ازاینها صاحبمنصبان مختلفه از قزاق وغیره هم خیلی آمده وهمراه هستند . ازاین اشخاص کسی را که سابقاً دیده وازقدیم می شناسیم (مسیو کاخانفسکی) است آدم بسیار خوبی است تقریباً بیست وپنج سال قبل نایب جنرال قونسولگری تبریز بود وآنوقت سبیلهای زرد نازك بلندی داشت ، بعضی ازاوقات که بشکار میرفتیم همراه ما می آمد وتوله داشت موسوم به (سلمن) وخوب توله بود بما پیشکش کرد ؛ خیلی جوان محبوب ومطلوبی بود ؛ حالا که اورا دیدیم پیرمرد شده است واین اوقات چنانکه اشاره کردیم در تفلیس از طرف دولت روسیه بمنصب کارگذاری خارجه برقرار است • باری بامهماندارها تفقد نموده و قدری صحبت داشتیم بعد مرخص شده رفتند ، نهار خوردیم . وچون خدام حرم میخواستند وقت رفتن وعبور ما از رودخانه تماشا کنند ، وعمارت پستخانه خوب مشرف برودخانه نبود دوباره اینجارا که منزل ما ومشرف به ارس است قرق فرمودیم وحرم باینجا آمدند تادو ساعت بغروب مانده که وقت حرکت ما بود جناب اشرف صدراعظم فرستادند که موقع حرکت است ازاندرون بیرون آمدیم ، ولیعهد همراه ما بود جناب اشرف صدراعظم ، وزیر دربار ، موثق الدوله ، وزیر همایون ، ارفع الدوله ، وامین حضرت بالباس رسمی درجلو درحاضر بودند ، وطرفین راه را ایرانیها واهل اردو وافواج وسوار حاضر رکاب و موزیکانچیها وقزاقها که همراه هستند گرفته تالب رود ارس باکمال نظم صف بسته ایستاده بودند . قایق مارا لب رودخانه حاضر کرده بودند توکل بفضل خدای تعالی نموده داخل قایق شده روی صندلی که برای ما گذارده بودند نشستیم ، اشخاصی که در قایق ما بودند از اینقرار است ، ولیعهد ، اعتضادالسلطنه که جلو ما ایستاده بود وتماشا میکرد ، جناب اشرف صدراعظم ، ووزیر دربار ، ووزیر همایون ، وامین حضرت که قوری آب یخ در دست داشت جلو روی ما ایستاده مشغول عرض وصحبت بودند حاجب الدوله ، وآصف السلطنه هم همراه ما بمشایعت می آیند وازآنطرف برمیگردند . موثق الدوله ، و امیربهادر جنگ هم توی قایق ما بالباس رسمی ایستاده مراقب حالت ما بودند ؛ قایق مارا عمله جات که لخت شده اند توی آب باطناب میکشند . وضع این رودخانه دراینجا اینطور است که بواسطهٔ بلندیهای زمین که دروسط رودخانه پیدا شده ودرواقع جزیرهٔ تشکیل داده است رودخانه رابدو شعبه منشعب کرده است از یکطرف قایق را کب را میرساند بجزیره ازآنجا پیاده شده داخل جزیره میشود وازطرف دیگر بقایق روسیها سوار میشود که بامفتولی ازآهن مثل طناب کلفت مهار کرده بساحل آنطرف میکشند وراکبین را باکمال

سهولت

سهولت بخشگی میرسانند . خلاصه ماقدریکه باقایق رفتیم بلندشده بطرف ایران واهالی خودمان دستمال تکان داده اظهار لطف ومهربانی کردیم که یك مرتبه تمام مردم صداها بدعا وسلام وصلوات بلند کرده هیجان غریبی برای آنها دست داد بماهم حالت موثری رخ نمود ، قایق مابمحاذی جزیره نرسیده قدری از راه ورسم معمول پائین تررفت . خیلی اسباب اضطراب مردم شده بود بحمدالله سالماً بجزیره رسیدیم واز آنطرف سوار شده بساحل روس رفتیم . ابتدای خاك روس امیرال مهماندار ایستاده بود وسایر صاحبمنصبان روس راکه باینطرف نیامده بودند باکمال احترام وادب درحضور مامعرّفی کرد اینها همه برای تشریفات ورود ماحاضر شده بودند مهماندار نطق رسمی مفصلی نمود . ماهم جوابی که شایسته بود دادیم ، جنرال پیری هم اینجا جلوراه بحضور آمد ومعرفی خودش رانمود که رئیس پلیس وسوارهٔ قزاق قفقازیه است اسمش ( ) است بعد وارد اطاقهائی که برای ماحاضر کرده بودند شده شکر الهی رابجای آوردیم که صحیح وسالم وارد خاك خارجه شدیم ، ودرحقیقت ازاینجا ابتدای مسافرت فرنگستان است . بعد دودسته قزاق آمده درجلو ما مشق کردند بازوقت غروب باران شروع بباریدن کرده واسباب آتشبازی راکه درجزیرهٔ وسط رودخانه برای تشریفات ماحاضر کرده بودند ضایع وخراب نمود . ساعت دوازشب رفته شام خوردیم وزودتر خوابیدیم زیراکه امروز تایکدرجهٔ خسته شده بودیم . امروزوقت غروب اعتضادالسلطنه رابوزیرهمایون فرمودیم برد پیش امیرال مهماندار ملاقات نماید ، وازقول ماباو بگوید این پسر ولیعهد وطرف مرحمت ماست مخصوصاً باحوال پرسی شمافرستادیم ، امیرال ارسنیف خیلی باو مهربانی وادب واحترام کرده تابیرون در اوراستقبال کرده ودرمراجعت بمشایعت آمده بود جمعیت زیادی ازملتزمین رکاب واهل اردوی ماازنوکرها وخواجه هاتااینجا همراه آمده بودند شب آنهارامرخص فرمودیم مراجعت نمودند ، حاجب الدوله . و آصف السلطنه هم ازاینجا مرخص شده رفتند . امشب تاصبح اتصالاً باران می آمد (*)

——(﴿ روزدوشنبه بیست ویکم محرّم ﴾)—*—*

چون دراین دو روزه باران زیادی باریده راه ازاینجا به نخجوان که شوسه است ودرجلو رودخانه دارد قدری خراب کرده یك پل هم که نزدیك نخجوان است خراب شده ازین راه تلگراف کرده بودند به امیرال که امروز حرکت ماازطرف جلفا به نخجوان غیرممکن است بایدتوقف کنیم ورئیس پستخانها وطرق وشوارع روس ازاینجاعمله جات ومأمورین زیاد فرستاده است که راه رامرمّت واصلاح نمایندلهذا امروز قرار برتوقف در جلفاشد صبح که ازخواب برخاستیم معلوم شد ناصرالملك وظهیرالدوله هم که جزوملتزمین رکاب هستند وهمراه مابفرنگستان می آیند واز راه رشت بباد کوبه وتفلیس رفته بودند دیشب ساعت پنج آمده وارد جلفا شده اندوخیلی درراه ازباران وسیل بانها بدگذشته است خلاصه ولیعهد ونظام السلطنه صبح زود بحضور آمدند

و مدّتی

ومدّتی درحضور ما مانده مرخص شده رفتند اردوی ما که ازآنطرف ارس نمایان بود خیلی وضع غریبی داشت بعضی چادرها افتاده وبعضی بواسطهٔ باران سرپامانده دستهٔ ازمردم بارکرده میروندو بعضی مانده وکنارارس آمده بطرف ماباکمال تأسف نگاه میکنند حرمخانه کالسکه های ایشان حاضرشده مشغول رفتن هستند قایق میانهٔ ارس هم متصل درحرکت است ونوکرهای مسافرین می آیندومیروندماهم درجلوایوان اطاق خودمان با دوربین تماشامیکنیم وقت ظهر نهارآوردند درسرمیز خوردیم جناب اشرف صدراعظم وسایرملتزمین هم دریك اطاق بزرگ دیگر که نزدیك منزل امیرال است نهارمیخورند بعدازنهارماخوابیدیم بیدارکه شدیم جناب اشرف صدراعظم راخواستیم قدری فرمایشات شد وزیرهمایون روزنامه نوشت آخرکسیکه ازحضورمرخص شده رفت سیف السلطان وسالاراکرم بودند که وقت عصر رفتندبطرف ایران که درتبریز وحدودآذربایجان بمانند تامامراجعت کنیم شب ازجناب اشرف صدراعظم تحقیق کردیم که فرداچه وقت موقع حرکت است عرض کرده بودند صبح اوّل دستهٔ ساعت ایرانی که بساعت فرنگی شش ساعت ازنصف شب گذشته است ساعت دو ازشب رفته شام خورده خوابیدیم که صبح زودتربیدارشویم *

——(﴿ سه شنبه بیست ودوّم ﴾)—*—*

امروزبایدازجلفابه (باشنوراشین) برویم ولی ازنخجوان زیادتر نرفتیم صبح زود که ازخواب برخاستیم معلوم شد تلگرافی که وقت ورود خودمان باعلیحضرت امپراطورروس نموده وایشانرااطلاع ازورودخودمان بخاك روسیه داده بودیم جوابش ازروی کمال مودّت ومهربانی ازطرف ایشان رسیده است که ترجمهٔ سؤال وجواب ازقرارذیل است

(صورت تلگراف من باعلیحضرت امپراطور)

بایك مسرّت تازهٔ وارد مملکت اعلیحضرت امپراطوری شدم ودرآنجا امیرال آرسنیف جنرال آجودان آن اعلیحضرت وکانل ژپوکیوچ دیلکاراباصاحبمنصبان بزرگ قفقاز بطریق الیق ازمن پذیرائی کردند باشعف تمام برخودفرض می شمارم که تشکرات قلبی خودم رادرمقابل این قسم تشریفات شایان باعلیحضرت امپراطوری اظهارنموده وادعیهٔ خالصانهٔ خودم رابرای بقای سلامت ودوام خوشبختی آن اعلیحضرت بیان نمایم ازاعلیحضرت امپراطوری خیلی متمنی هستم که تحیّات وسلام محترمانهٔ مراباعلیحضرتین امپراطریسها ابلاغ فرمایند

(جواب اعلیحضرت امپراطوری بمن)

ازخبربهجت أثرتشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی بمملکت من بلانهایه مسرورشدم امیدوارم که اعلیحضرت همایونی دراین سفرطولانی که در پیش دارندخسته نشده وازمزاج مبارك بکلی رفع کسالت بشوداعلیحضرتین

امپراطریسها

امپراطریسها مراسلات داده اند که تشکرات ایشانرا در مقابل بیانات محبوب آن اعلیحضرت اظهار نمایم

(نیکلا)

خلاصه از عمارت بیرون امدیم . تمام کالسگه های ما و ملتزمین و مهماندارها حاضر بود بیاری خدای تعالی سوار شدیم . جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار را هم بجهت تنهائی در کالسگهٔ خود مان احضار کرده نشستیم و براه افتادیم. سایر همراهان هم هریك در کالسگهٔ خود سوار شده حرکت کردند . تازه در جلفای روس دولت روسیه بنای شهر گذارده و عمارات تك تك ساخته و طرح خیابان انداخته اند بعد خوب خواهد شد . ما هم خیال داریم در طرف مقابل همینطور بنای آبادی معتبری نمائیم. قدریکه رفتیم راه سر بالائی و زمینها بواسطهٔ کثرت بارندگی گل بود . وکالسگهٔ ما چون کوچك بود قدری تکان میداد تا رسیدیم باستاسیون اوّل که موسوم به (النجه چای) وپانزده ورس راه است اسب عوض کردند وقدری استراحت نموده فرمودیم کالسگهٔ مارا عوض کردند . کالسگهٔ بزرگتری که لاند واست وبرای جناب اشرف صدراعظم آورده اند برای ما حاضر کرده کالسگهٔ مارا بجهت ایشان بستند وبراه افتادیم . بازجناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار پیش ما بودند و وزیر دربار کتاب تور دو مند برای ما میخواند . ازانجابعد راه بهتر شد . نزدیك نخجوان جمعیت زیادی از ایرانیهای متوقفین خاك روسیه واهالی خود نخجوان و ارامنه وغیره هم باستقبال امده بودند از دیدن ما وجد وسرور غریبی داشتند و متصل صداها بدعا و صلوات بلند میکردند وگاهی هم باصرار روسیها هورا (که کلمهٔ دعا وسلامت خواهی انهاست) میکفتند . امدیم تا وارد شهر نخجوان شدیم وضع شهر وباغات این شهر خیلی شبیه بمرند واباديهاى صفحات ایران است . اغلب خانها هم بوضع قدیم است . الّا اینکه حالا تك تك خانه بوضع روسیه میسازند . قریب بظهر وارد منزل شده نهار خوردیم همراهان هم در ایوان جلو اطاقهای ما نهار خوردند . امروز در جلو راه یك قله کوه بلندی که شبیه بکله قند است ومنفرداً از زمین سربراورده وموسوم به (ایلان داغی) است دیده شد کمال غرابت و تماشا را داشت . معلوم شد این کوه جای سختی است چشمهٔ ابی هم دارد و یکنفر هم سالها ست گوشه گیری اختیار کرده رفته است در این کوه معتکف شده است . چند نفر قزّاق امروز همراه ما بودند خواستیم باانها حرف بزنیم ترکی نمیدانستند . واز قراریکه عرض کردند مذهب اینها مثل روسیها ارتودکس گرك است . امّا زبانشان نه ترکی است ونه روسی زبانی مخصوص برای خود دارند خلاصه بعد از نهار خوابیده وقت عصر که بیدار شدیم بعضی دستخطها و احکام بود بوکیل الدوله فرمودیم نوشت و با پست بطهران برای شعاع السلطنه فرستاده شد یك تلگراف هم وقت ورود از سلامت خود مان بولیعهد وشعاع السلطنه فرمودیم وزیر دربار فارسی بخط فرانسه نوشت و دادیم مخابره

نمایند

نمایند وقت غروب موزیکانچیها شروع کردند. بموزیك زدن همراهان وملتزمین ما یك ساعت ونیم از شب رفته شام خوردند و ما دو ساعت ازشب رفته صرف شام کردیم ازاطاق ما سرمیز نوکرها پیدا بود بعد از شام نماز خوانده استراحت کردیم

از (النجه چای) تانخجوان بیست وچهار ورس راه است که هر هفت ورس تمام یك فرسنگ ایرانی است

(روزچهارشنبه بیست وسوّم محرم)

امروز باید ازشهر نخجوان به (باشنوراشین) برویم چون همه روزه باکالسگهٔ چاپاری این راه را طی میکنیم موافق قرار داد مهماندار باید در شش ساعت بعد از نصف شب که تقریباً یك ساعت متجاوز ازافتاب میگذرد حرکت شود . لهذاناچاریکساعت قبل ازوقت حرکت بایدبیدار و حاضر حرکت شد . همینکه ازروی وقت رخت پوشیده حاضر شدیم امیرال مهماندار امده بعرض رسانید که کالسگه حاضر است امدیم بیرون بازهمان تشریفات دیروز که وقت ورود حاضر بود ازقبیل صاحبمنصبان وقشون وغیره تماماً حاضر شده و همانطور مردم درسر راه اجتماع نموده بودند . بکالسگه نشسته جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار را باز بکالسگهٔ خود مان خواسته نشاندیم وحرکت کردیم . نخجوان شهر کوچك قشنگ خوبی است وتازه رو بابادی گذاشته . قدریکه راه رفتیم رسیدیم بقریهٔ (بیلوك دوزا) اینجا پیاده شدیم اسب عوض کردند . از نخجوان تااینجا بیست ویکورس است . راه شوسه امروز بهتر ازدیروز است وکم کم خوبتر میشود . اینجا یك فنجان چای صرف کرده همینکه کالسگه ها حاضر شد . امیرال ارسنیف بازامده عرض کرد کالسگه ها حاضر است واقعاً این مرد بقدری ادب ومهربانی وحسن پذیرائی بجامی اورد که مافوق ندارد خیلی خوش اخلاق ومحبوب القلوب وبامهر ومراقب اداب واحترامات است متصل میاید میرسد چه میل دارید کالسگه چه طور برود راحت شما درچه است باهمراهان هم شنیدیم خیلی بامهر و محبت سلوك میکند . خلاصه سوار شدیم ازاینجا وزیر دربار . ووزیر همایون رادرکالسگهٔ خود مان نشاندیم . ودر بین راه صحبت میداشتیم وگاهی وزیر همایون کتاب (تورد و مند) میخواند و خاطر ما مشغول بود راه زیاد است . ازاینجا کوه آقری داغ بزرگ وکوچك پیدا ست خیلی شبیه است بکوه دماوند همیشه پوشیده از برف است . وغالباً قلهٔ ان ابر و مه دارد . آقری کوچك ازدولت ایران وآقری بزرگ سرحدّ خاك سه دولت است که روس وایران وعثمانی باشد . رود خانهٔ ارس هم اغلب جاها پیدا است وخیلی نزدیك براه امروز است . کوههای طرف ماکو هم خوب پیدا است دوسه درخت در راه دیدیم که خیلی قشنگ بود سبز و مدوّر مثل گنبد ویکی ازانها درخت بلندی هم پهلویش واقع شده بود مثل گلدسته که جلو گنبد باشد تماشا داشت قطعهٔ خاك نیم دایرهٔ هم که درسرحدّ اذربایجان دولت روس بعوض فیروزه که در طرف بجنورد از ما

خواهش

خواهش کرده گرفت باو واگذار نموده است امروز از بین راه پیدا بود . قریهٔ پسیان هم که وثوق الحرم خواجه سرای حرم از اهل انجاست در راه دیده شد ابادی معتبری است دهات وابادیهای زیاد در راه دیدیم وهمه جا اهالی آنها که مسلمان هستند جلو راه ما امده تعظیم وتکریم میکردند ودعا وصلوات میفرستادند و اظهار بشاشت وشکرگذاری مینمودند وبعضی سوار اسب شده عقب ما می تاختند ، خلاصه خیلی احترام میکردند و معلوم بود هرچه میکنند منعی نیست ومجاز وآزادند ، راندیم تا رسیدیم به قریهٔ (کیوراك) که استاسیون است ودوازده ورس ونیم راه بود اینجا هم اسب عوض شد بقدر چند دقیقه توقّف کرده سوار شدیم . باز وزیردربار ووزیرهمایون درکالسکهٔ ما بودند ، وخاطر ما به صحبت مشغول بود اطراف راه همه جا ابادی و زراعت ودهات زیاد است ازجمله قریهٔ دیده شد موسوم به (سهرل) که ده ابادبزرگ معتبری است ، بعدازظهر رسیدیم به (باشنوراشین) که منزل امشب است ، بعد از ورود بمنزل نهار صرف شد ، وقت ورود ما علماء شیعی این ابادی وجمعیت زیادی از مسلمان وارمنی وخلیفهٔ ارامنه وغیره جلو عمارت ایستاده بودند ، نسبت بهریك اظهار التفاتی شد ، وقت غروب موزیکانچیها امدند چند دستگاه موزیك زدند ، بعد امیرال خبرداد که قزّاقها میخواهند بسبك ودأب خودشان عبادت کنند ، بیائید تماشا کنید ، امدیم جلو ایوان ایستادیم عکاس هم که کلنل قزّاق است و ریش بلندی دارد درانحال یکی دو شیشه عکس ازما برداشت ، بعد قزّاقها بنوای موزیك نماز ودعائی خوانده هم بما وهم باعلیحضرت امپراطور روسیه دعا کردند ، ماهم اظهار مهربانی بانها نمودیم ، و میرزا ابراهیمخان عکاسباشی را فرمودیم که درهمان حالت از انها عکس برداشت ، باشنوراشین جای بدی نیست هوای متوسطی دارد ، اینجا شلتوك کاری هم میشود ، تابستان باید پشهٔ غریبی داشته باشد *

﴿ روز پنجشنبه بیست وچهارم ﴾

امروز باید از باشنوراشین بشهر ایروان برویم ، صبح بازشش ساعت بعداز نصف شب که یك ساعت از آفتاب گذشته بود امیرال آمده عرض کرد کالسکه حاضر است بیرون آمده سوار شدیم جمعیت زیادی باز ایستاده بودند وزیردربار ووزیرهمایون درکالسکهٔ ما بودند راندیم بازصدای سلام وصلوات ازمسلمانها بلند بود ودعا مینمودند ودرعقب کالسکهٔ ما مسلمانها وارمنیها میدویدند . ازسرحد تا اینجا هر آستاسیون که میرسیم سوارهای قزّاق پشت سر کالسکهٔ ما عوض میشوند دسته بدسته باصاحبمنصب خودشان همراه می آیند تا آستاسیون دیگر درآنجا مرخّص شده دستهٔ دیگر بجای آنها ملتزم رکاب ما میشوند . کوه آقری بازهمانطور پیداست ورودخانهٔ جلفا هم نمایان است وخاك ایران نیزهمه جا پیداست وقراولخانهٔ که روسیها درسرحد ساخته اند بخوبی دیده میشود تا (سیرورك) که استاسیون اوّل بود دو اسب عوض شد بیست ودو ورس وربع بود ازاینجا باز وزیردربار

ووزیرهمایون درکالسکهٔ ما بودند وآبادیهای راه را تماشا وتمجید میکردیم امروز مذاکرهٔ انهطاب را فرموده وقرار دادیم که انشاءالله تعالی بعدازمراجعت وورود بطهران رودخانهٔ شاهرود را بطرف جلگهٔ قزوین بیاوریم وآن جلگه را بخواست خدا آباد کنیم بیشتر آبادی این جلگه ها وصفحات ایروان برای این است که از رودخانهٔ ارس نهرهای عظیم همه جا بریده وآورده این صفحات را بطوری آباد نموده اند که ده بده بسته وزراعت ودرخت وموستان ازیکدیگر قطع نمیشود از نخجوان باینطرف درهرده وقریه که کنار راه دیدیم یك مدرسهٔ بجههٔ اطفال خوردسال بنا کرده اند واطفال بامعلمین خودشان که روسی وعربی تعلیم وتعلم مینمایند جلو راه آمده اشعار فارسی وترکی که درتهنیت ودعای ما گفته وترتیب داده بودند عرض وانشاد میکردند تمام قری ودهات دارای مدرسه ودیوانخانه وترتیبات جدیده است ، آمدیم تا استاسیون (دولو) که نهارگاه است وهیجده ورس وسه ربع راه است اینجا که پیاده شدیم بازما را داد راطاقهای استاسیون که با قالیهای نفیس ایرانی وگلیمهای خوب در ودیوار آنرا زینت نموده وبیرقهای زیاد رنگارنگ به پشت بام ودیوارهای آنجا نصب کرده بودند منزل داده ونهار آوردند ، برای همراهان هم چادر بزرگی درصحرای پشت این اطاقها زده ومیز بزرگی گذارده آنجا نهار دادند ، بعد ازنهار بقدر یك ساعت راحت کرده کالسکه ها را حاضر نمودند سوار شدیم ازانجا باز وزیردربار وابا شاهزادهٔ موثق الدوله درکالسکهٔ خودمان نشاندیم وراندیم عجب صحرای باصفائی است ازهرطرف چشم نگاه میکند یا زراعت یا چمن یا اشجار وتبریزی یا اراضی ممتدّ وسیع موستان است بقدری خوش منظر وباصفاست که چشم ازمشاهدهٔ آن خسته وسیر نمیشود تمام این صحرا زراعت گندم وجو است وخوب بلند شده تقریباً هوای اینجاها با شمیرانات طهران شباهت دارد وهر قسم درخت که آنجاها تربیت میشود اینجاها هست ، از یك ده بزرگ عبور کردیم که تقریباً دو ساعت تمام با کالسکهٔ چاپاری از وسط آن گذشتیم وهمه را اززیر سایهٔ اشجار وکنار زراعات میرفتیم سکنهٔ این ده اغلب ارامنه هستند ، وهنگام عبور ما همه کلاه خود را برداشته احترام میکردند ، دسته دسته مردها وزنهای ارمنی جلو راه ایستاده زنها بسرهای خود زیرچارقد باجقلی زیادی آویخته بودند وزینت آنها همین است . دراین صفحات غالب بناها همان وضع قدیم ایران است تك تك عمارت بطرح فرنگی هم ساخته اند که بناهای دولتی وجای مأمورین دولت مثل تلگرافخانه وپستخانه ودیوانخانه ومدرسه وغیره است (*)

رسیدیم باستاسیون (قمرلو) هیجده ورس وسه ربع راه بود اینجا بعوض اطاق دوسه چادر برای ما وهمراهان زده بودند ، وجمعیت زیادی اطراف این چادرها وکنار راه ازمسلمانان وارامنه وغیرهم ایستاده بودند ، تا رسیدیم وپیاده شدیم ، مسلمانها بصدای بلند یاعلی گفتند ، وارمنیها هورا کشیدند ، پیاده شده رفتیم توی

یك چادر آفتابه لگن خواسته وضوئی بعجله ساخته نماز خواندیم ملتزمین هم هر کدام در چادر خود راحت کرده بعد از پنج دقیقه امیرال عرض کرد کالسگه ها حاضر است سوار شدیم از این استاسیون جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار در کالسگهٔ ما آمدند ؛ از اینجا بشهر ایروان باید برویم وبیست وهشت ورس راه است ، باز در راه ده وآبادی وزراعت است که متصل دیده میشود قدری که آمدیم مستقبلین ایروانی جلو راه آمده بودند ؛ و سواره اطراف کالسگهٔ ما تاخت میکردند ، باران هم نم نم می بارید ، نزدیك شهر جمعیت زیادی از مسلمانها و ارامنه وفرنگیها از شهر تا مقدار زیادی از راه پیاده باستقبال آمده ایستاده بودند . هرچه ارمنی وروس و فرنگی بود هورا می کشیدند ، ومسلمانها تمام صلوات میفرستادند ، وصداها بیاعلی بلند میکردند ، وبعد از صلوات برسم وعادت مسلمانان این حدود دست بصورت وریش خود میمالیدند ، آمدیم تا وارد شهر ایروان شدیم ، این شهر باره وحصار درستی ندارد ، وبناها وعمارات مختلط است از عمارات جدید که بعضی خانها بطرح فرنگستان ساخته شده ومیشود وعمارتهای قدیم طرح ایرانی که مشترك از ایرانی وفرنگی است . درلب بامها وتوی اطاقها از جلو پنجره ها تا سطح کوچه مردم ایستاده تماشا میکردند وهورا می کشیدند واظهار بشاشت زیاد مینمودند ، از کوچه بکوچه گذشته تا رسیدیم بجلو عمارت دولتی که دار الحکومهٔ ایروان است وآنجا را برای منزل ما معین کرده اند درابتدای این محوّطه طاق نصرت باشکوه ممتازی بپاداشته و درآنجا بیرق شیر وخورشید افراشته واشعار فارسی درتهنیت ورود ما بخط خوش نوشته اند ، یك طرف این ایوان پارك عمومی وطرف دیگر عمارت دولتی است ، درجلو عمارت دولتی تمام صاحبمنصبان نظامی وقاضی ایروان ایستاده بودند ومراسم سلام واحترام بجا آوردند آنجا پیاده شده دستهٔ قشون منظمی هم ایستاده بود از صاحبمنصبان وقشون احوال پرسی شد امیرال تبلیغ تفقد واحوال پرسی ما را به آواز بلند بانها نموده آنها هم اظهار شکر گذاری کردند ، تا سر صف سرباز رفته ومراجعت کرده وارد عمارت شدیم ، باران شدّت کرده وسرداری ما قدری تر شده بود باطاق دیگر رفته سرداری را عوض کردیم ، جناب اشرف صدر اعظم آمدند عرض کردند امیرال آرسنیف تمام صاحبمنصبان ایروان را دراطاق مخصوص حاضر کرده است که ما بانجا برویم همه را درحضور ما معرّفی نماید ، ما باطاق مزبور رفته دیدیم تماماً حاضرند بالباس خوب ووضعی خیلی منظم ، حاکم ایروان آنها را یك یك بامیرال میگفت واو بما معرّفی مینمود ماهم بهر یك علی قدر مراتبهم اظهار مرحمت کردیم ، مخصوصاً بحاکم وکلانتر که بهمان رسم معمول روسیه در بدو ورود ما نان ونمك آورده بودند بعد مراجعت باطاق خودمان نموده راحت شدیم اغلب همراهان ما در هوتل که واقع درجلو عمارت ما ست منزل دارند ، کسیکه درعمارت دولتی نزدیك ما ست منحصر بجناب اشرف صدر اعظم ، ووزیر دربار ، ووزیر همایون ، وامین حضرت ، وموثق الملك ، ومصدق الملك ، باعمله جات آبدارخانه ورختدارخانه است

ناصر خاقان هم پهلوی وزیر همایون است ، خلاصه قدریکه استراحت کردیم شکر وحمد الهی را برای صحت و سلامت مزاج خودمان بجا آورده باطاق رفتیم که شاه شهید در زمان ولایت عهد بدیدن نیکلای اوّل امپراطور روسیه آمده بودند ، واین اطاق معروف باطاق نایب السلطنهٔ مرحوم است ، وخیلی قدیمی است آئینه کاری ودر وپنجره بوضع قدیم دارد ومنظرش بباغچهٔ کوچك باصفائی است ، بعد باطاق کوچکی که پهلوی این اطاق بود رفته خلوت کردیم ، وآقا سید حسین پسر آقای بحرینی را باز بمناسبت ماه محرّم فرمودیم آمد آنجا روضهٔ خواند وذکر مصیبتی کرد ، بعد از روضه کاغذ ودستخطّ زیادی بخطّ خودم بطهران نوشتم و تلگراف ورود خودمان را بولیعهد وشعاع السلطنه ووزرا نموده ، بعد آمدیم بتالار بزرگ که نگاه بکوچه میکند ، جلو منزل ما را چراغان قشنگی نموده اسباب آتشبازی هم فراهم کرده اند ، امّا باران نمیگذارد مرتب باشد ، الحق برای تشریفات ورود ما از هیچ چیز فروگذار ننموده اند ، وقت ورود ما درجزو اعیان شهر علمای ایروان هم درپهلوی صاحبمنصبان ایستاده بودند ، از آنها هم احوال پرسی نموده واظهار التفات مخصوص کردیم ، هنگام ورود بجلو عمارت اسبهای کالسگهٔ ما از کثرت هورا وغوغای سلام وصلوات مسلمانها کم مانده بود دیوانه شده کالسگه را بردارند الحمدلله بخیر گذشت ، تشریفات ورود ما بایروان مثل شهرهای داخلهٔ خودمان خیلی مفصل بود ، والحق شهر بسیار خوبی است ، یك تپّهٔ مرتفعی متصل بشهر است که از بالا تا پائین درخت کاشته جنگل کرده اند وکم کم همهٔ این حدود را میخواهند دستی جنگل نمایند ، امروز وزیر همایون همه جا مراقب وملتزم حضور ما بود که از وقایع وحالات سفر درست بخاطرش سپرده تا در روزنامه بفرمائیم بنویسد ، از ابتدای ورود ما تا حالا که دو ساعت از شب میگذرد هنوز جمعیت وازدحام مردم در کوچه بهما نطور باقی است ، ومیخواهند ما را ببینند ، قدری که راحت شدیم رفتیم جلو دری که نگاه بکوچه میکند پرده را بالا کردیم توی کوچه هم از چراغان منور بود وهم آتشبازی ومهتاب روشن میکردند ، همینکه مردم ما را دیدند یکدفعه بنای هورا گذاشتند ، ومسلمانها یاعلی گفته خیلی اظهار خوشوقتی کردند ، ماهم دستمال برای آنها تکان داده دوباره آنها فریاد وهورا کشیدند ، خلاصه قدری توقّف کرده بعد رفتیم باطاق خودمان شام خورده خوابیدیم (*)

روز جمعه بیست وپنجم

امروز بواسطهٔ اینکه به آمیرال آرسنیف خبر رسید که راه از آقسطفا به بادکوبه را باران خراب کرده و میخواهند تعمیر کنند ووقت لازم دارد قرار شد در ایروان اتراق کنیم تا خبر سلامت راه برسد ، درضمن هم بجهت رفع خستگی راحتی کرده باشیم ، صبح که برخاستیم حمام خبر کرده بودیم سوار کالسگه شده رفتیم بحمام که خارج از این عمارت است وزیر دربار هم همراه بود وقت رفتن بحمام باز بواسطهٔ جمعیت وازدحام

مردم که فریاد ها بصلوات ویاعلی وهورا بلند میکردند اسبهای کالسکه رم کرده نزدیك بود کالسکه را بردارند خداوند تفضل کرد بخوشی وسلامت رد شدیم ، وضع حمام اینجا مثل حامهای تبریز است که خزانهٔ آب گرم وخزانهٔ آب سرد دارد زمین حمام راهم از جلوار فرش کرده بودند بد حمامی نبود دو ساعت بظهر مانده از حمام مراجعت بمنزل کردیم توی کوچه ومعبر وجلو عمارات که پارك دولتی است باز اجماع مردم و صدای هورا درکار بود فرمودیم میرزا ابراهیمخان عکاسباشی عکسی از آنها برداشت ، بمنزل رسیده میخواستیم نهار بخوریم وزیر همایون مشغول نوشتن روزنامه ووکیل الدوله درکار نوشتن دستخط از جانب ما بطهران بود ، در آن بین آسمان را ابر فرو گرفته وکم کم میغرّید بعد بطوری هوا تاریك گردید که اطاقها محتاج بچراغ شد یکمرتبه رعد وبرق شدّت کرده شروع بباریدن باران وتگرگ نمود وتگرگ چنان شدت کرد که آمدیم دم پنجره تماشا کنیم دیدیم تگرگهای بسیار درشتی درکمال شدّت می بارد بطوریکه تمام درختهای باغچه را خزان کرد وسیلاب از اطراف کوچه وخیابان جاری شد ، وزیر دربار وسایر نوکرها جمع شدند فرمودیم چند دانه تگرگ برداشته آوردند بقدر گردوی کوچك وبزرگ محققاً زیاد داشت بقدر نیمساعت این تگرگ بهمین شدّت بارید ، عقیدهٔ ما این است که در شهر ایروان وهرجا که باریده باشد سرد رختی وحاصل زراعت را بکلی خراب کرده است مگر انشأالله خدا رحم کرده رگ کوچکی باشد که همه جارا نگرفته باشد * حقیقة هنگامهٔ برپا کرد تمام فضای باغچه وکوچه مملوّ از تگرگ شد مثل اینکه برف باریده باشد بعد که تگرگ قطع شد نهار خوردیم ، طرف عصر عرض کردند خلیفهٔ اعظم ارامنه که در اوچ کلیسا منزل دارد میخواهد بملاقات ما بیاید اجازه فرمودیم تدری که گذشت هوا باز وآفتاب شد دوباره جمعیت مردم در خیابانها برای دیدن خلیفه جمع شدند ، از پشت پنجرهٔ تالار نگاه میکردیم دیدیم از کنار میدان ابتدا یکدرشگه می آید که دو نفر بالباس سبز توی آن نشسته ودو بیرق در دست دارند واز عقب آنها درشگهٔ دیگری است که یکنفر در آن نشسته بالباس وکلاه سیاه مثل لباس معمولی کشیشان ویکعصای بلند مطلا در دست دارد که در مقابل سینهٔ خود مستقیماً نگاهداشته است از عقب سر او کالسکهٔ لاندو می آید که کشیش بزرگ با کلاه سیاه ولباس خارای بنفش در آن سوار است وپشت کالسکهٔ او دو نفر بالباس سبز ایستاده ودر حرکت هستند سه کالسکهٔ دیگر هم از عقب سر اوست که چند نفر کشیش دیگر سوارند وباین ترتیب وتشریفات یکدورهٔ میدان وپارك را طی کرده بطرف عمارت ما آمد ، خبر آوردند که بایدیکنفر از نوکرهای محترم ما باستقبال او تا نزدیك درورود برود وزیر همایون را فرمودیم کشیش اعظم را استقبال کند ، در اطاق ما هم جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار ، وارفع الدوله حاضر بودند آمیرال (آرسنیف) ومسیو (کاخانفسکی) هم از منزل خود شان که در همین عمارت ماست آمدند جلو پله وخلیفه را استقبال نموده وارد اطاق ما کردند وهمراهان

او

او بعضی که بیرقها وعصا داشتند دم در ایستاده خود خلیفه نزدیك آمد ومترجم او هم پهلوی او بود سه نفر کشیش محترم دیگر هم عقب سر او بودند ، از خلیفه احوالپرسی کردیم ارفع الدّوله بفرانسه بمترجم او گفت ومترجم بزبان ارمنی بخلیفه تبلیغ کرد این خلیفهٔ بزرگ هیچ زبانی غیر از زبان ارمنی نمیداند • خلیفه دعای مفصلی کرد واز خداوند سلامت وصحت ما را تا مراجعت بمملکت ایران مسئلت نمود ماهم اظهار امتنان کردیم ونیت خود مان را در آسایش حال کلیهٔ ارامنهٔ ایران اظهار داشتیم او هم اظهار شکر گذاری نمود از اینکه همهٔ ارامنهٔ ایران درکمال آسودگی هستند وما را دعوت کرد که در مراجعت از فرنگستان باوچ کلیسا برویم وقبول کردیم که انشأالله پس از مراجعت همانطور که شاه شهید رحمة الله علیه بانجا تشریف بردند ماهم برویم • بعد خلیفه وهمراهان او رفتند اسم خلیفهٔ اعظم (مگردیچ) ومرد خوشروی محترمی است تقریباً هشتاد وپنج سال دارد بلندقامت وخوش بنیه وریشش بلند سفید وسیاه ولباسش باسایر کشیشان فرقی که دارد همان است که نوشتیم • مال دیگران سیاه واز او رنگ باد نجانی روشن است خیلی بامتانت حرف میزند * خلاصه امروز در اینجا پسر اقبال السلطنهٔ مرحوم که حاکم حالیهٔ ماکو است بحضور آمد بعضی بنی اعمام او هم بودند جاجیم ابریشمی وبعضی امتعهٔ دیگر از ارمغان ماکو تقدیم کرد چون ناخوش است برای معالجه مرخصش کردیم که تا تفلیس وآنطرفها برود ، بعد جناب اشرف صدراعظم بحضور آمده عرض کردند آمیرال وحاکم ایروان عرض میکنند که قشون ساخلوی ایروان میخواهند درجلو عمارت آمده همانطور که رسم دارند با علیحضرت امپراطور دعا میکنند درحضور ما بایشان وما دعا کنند اجازه فرمودیم ودرجلو راه پلهٔ عمارت که بخیابان نگاه میکرد صندلی گذاردند رفتیم نشستیم جمعیت تماشائی هم از زنهای فرنگی ومردم متفرّقه زیاد ایستاده بودند قزّاقها که درجلو صف کشیده ایستاده بودند یکدفعه اجماعاً شلیك تفنگ کردند ، بعد بما واعلیحضرت امپراطور دعای بلند نموده هورا کشیدند ، بامیرال فرمودیم از تمام آنها احوالپرسی نماید همینکه از جانب ما احوالپرسی کرد تمام قشون یکزبان هورا کشیده بعد از جلو ما دفیله کردند آمیرال آرسنیف وکلنل که اجودان حضور امپراطوری است نیز در جزو صاحبمنصبان از جلو ما گذشتند ، بعد سربازها وقزّاقها گذشتند بعد توپخانهٔ سوارهٔ قزاق گذشت هرچه توپ در اینجا دیدیم هشت سانتیمتری است این قسم توپ مختص بسواره است بعد از اتمام دفیله آمدیم باطاق خود مان ، آمیرال آمده عرض کرد که تا رقدیم روسیه را چند نفر از قزّاقها بلد هستند ومیزنند اگر میل دارید بیایند بزنند فرمودیم چه ضرر دارد آمدند زدند ورقص عجیب وغریب مضحکی کردند دست وپای خود را کج وچوله میکردند ، شکل تار آنها برخلاف تار ایران مثلث است آواز هم خواندند تازگی داشت ، نت او را گرفتیم که بموزیکانچیهای خود مان یاد بدهیم

بعد

بعد باطاق شام رفتیم ناصرالملك را خواستیم بعضی تلگرافات فرانسه فرمودیم بطهران بنویسد *

روز شنبه بیست و ششم محرّم

امروز حرکت بطرف (دلیژانس) است، ازقراریکه خبرآوردند وبامیرال تلگراف شده است راه بادکوبه اصلاح شده. امّا راه آهن از بادکوبه به ولاد قفقاز خراب است ومشکل است باین زودی اصلاح شود. چون قراربود از انجاکه میرویم درآقسطفابه راه آهن سوارشده به بادکوبه وودلادقفقاز برویم؛ دیگربتفلیس نرویم که ازکوه بزرگ قفقاز که قاف معروف است عبورکنیم؛ امّا خرابی راه مارا مجبورکرد که بتفلیس رفته وازهمان کوه بزرگ گذشته انشاالله به ولاد قفقاز وازآنجا بفرنگستان برویم خلاصه صبح زود سوارشدیم بازجمعیت مردم حاضربودند، اسبهای کالسکهٔ چاپاری ازانجا بهترشده است یك خیابان وسیع طولانی راطیّ کردیم که از وسط شهر وجلوعمارت منزل مایکراست بطرف کوه وهمان جنگلهای دستی میرود وآخرشهرمتصل بکوه است ازهمانجا راه سربالا میرود قدری که بالارفتیم شهرایروان درزیرپای ما سبز وخرّم وباصفاپیدابود. کوه آقری داغ هم ازپشت شهر پربرف وبلند مثل کوه دماوند وقله اش درحجاب ابر درکمال قشنگی نمایان وروبهمرفته دورنمای خیلی خوش منظری مشهود نظربود. جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار درکالسکهٔ مابودند، وصحبت کنان میرفتیم هرقدر بالاترمیرفتیم سبزه وصفا ولطافت هوا زیادتربود؛ ودرتمام کوه چیزی جزسبزه وگل دیده نمی شد. دراوایل دامنهٔ کوه روی تپه ها دولت روس سربازخانهای بزرگ عالی ساخته که همه پر ازقشون است و هنگام عبور ما همه جلوراه آمده سلام نظامی داده هورا می کشیدند: یکدسته سوارهٔ قزاق توپخانه هم جلوما آمده همینطور که درکالسکه میرفتیم مشق کردند وشلیك نمودند خیلی تمجید وتحسین داشت الحق سوارهٔ قزاق روسیه بسیار آراسته ومنظم هستند. بعدگذشته رسیدیم به استاسیون (ایلار) انجا اسب عوض شد قدری راحت کردیم، این استاسیون هم مثل سایر استاسیونها در ودیوارش باقالی مزیّن ومفروش شده است و اهالی انجا مالاکانی روسیه هستند، زنها تماماً جلو اطاق ما جمع شده بزبان خود شان بوضع مخصوصی میخواندند، توی آنها صورت خوب کمترپیدا میشود جنس قالمقها هستند. بعد سوار کالسگه شده راندیم وزیردربار و وزیرهمایون درحضور مابودند؛ راه همه جا سربالاست وزمین بقدری سبز و مصفی است که بوصف نمی آید، راه شوسه را چه قدر خوب ساخته اند تمام راه ازنخجوان باینطرف رابفاصلهٔ ده ذرع وبیست ذرع توده های سنگ ریخته اند که هروقت اندك خرابی درراه بهمرسد فوراً بانجاریخته اصلاح نمایند. الحق بسیار وضع منظمی درچاپارخانهای انجا ملاحظه میشود، رودخانهٔ زنگی چای درطرف دست چپ ماست که میرویم وراه را باانیکه سرا بالاست بطوری ساخته اند که نمیتوان

فرق

فرق باراه مسطح داد؛ کالسگه خیلی براحت میرود وکوه های اینطرف تماماً زمان است. هرچه بالاتر میرویم زمینها سبزتر وهوا سردتر میشود. درنزدیك ایروان زراعت جو وگندم خوشه کرده بود دراین اراضی کم کم کوتاه ترمیشود بطوریکه بعضی جاها هنوزهیچ خوشه نبسته است ودرسرگردنهٔ کوچکه که نزدیك بدریاچه رسیدیم دیدیم تازه بهاره کاری میکنند. هوای انجاها ازسلطانیه وحاجی آقا وتکمه داش خیلی سردتراست بایدبیست روز یکماه با آنجاهاتفاوت هوا داشته باشد. قدری دیگر که آمدیم درختهای سبز پربرگ تمام شد ودریك ده کوچك چند درخت داشت که تازه میخواست شکوفه بکند وهنوز اثری ازبرگ درآنها نبود. رسیدیم به استاسیون (فونستانقا) انجانهارخوردیم، وبازهمانطورزنها درجلو اطاقهای استاسیون آمده خواندند، به عکاسباشی فرمودیم عکسی ازآنها برداشت، بعد ازنهارحرکت شد باز وزیردربار و وزیرهمایون درکالسگهٔ مابودند، از انجاکم کم نزدیك بکوه برف دارشدیم؛ وراه امروز برخلاف روزهای سابق بطرف شمال میرود. ازطهران تا انجاتماماً بطرف مغرب وشمال غربی میرفتیم امروز که ازایروان حرکت کردیم راه یکجهت بطرف شمال شد، چند ورس راه که آمدیم دریاچهٔ کوکچه پیدا شد آبی است درکمال پاکی وصفا، درمیانهٔ کوههای کوتاه برفی واقع است که سرکوهها مثل یك دایرهٔ سفیدبرف دارد واززیربرف شروع بسبزه شده تالب آب دریاچه تمام ومنتهی بریگهای نرم ریزه میشود که درکنار آب واقع است؛ وراه شوسه کمابیش ازسی ذرع الی پنجاه ذرع فاصله بقدر چندین ورس ازحوالی دریاچه میگذرد. این دریاچه ماهیهای خوب دارد که دراین چندین منزلی که درخاك روسیه می آئیم شب وروز درشام ونهار بما میدهند خیلی خوشطعم و بامزه است هرقدر ازصفای منظر و آثارحسن طبیعت که دست قدرت دراین خاك وآب بروزداده وازلطایف صنع بودیعت نهاده است بنویسم کم است تمام راه را باوزیردربار ووزیرهمایون توی کالسگه بتوصیف وتحسین این صفای طبیعی وقدرت کاملهٔ پروردگار مشغول بودیم که انسان ازمشاهدهٔ آن حظ ولذّت بی نهایت میبرد؛ وزیرهمایون عرض میکرد درسفر اخیر شاهنشاه شهید نوّرالله مضجعه که ازانجاگذشته اند درکالسگه وحضور مبارك شاه شهید بوده است. وتفصیل آنوقت را بعرض میرسانید وصحبت فخرالملك رادرباب جزیرهٔ وسط دریاچه کوچه وکشیشی که درکلیسیای آنجا متوقّف است که بحضورشاه شهید آمده بود معروض میداشت در آن بین جزیره وکلیساپیدا شد. که عمارتی بطرح جدید باشیروانی آهن هم تازه درآنجا ساخته وقدری درخت هم کاشته اند. هوای این جزیره که تقریباً هزار ذرع دورآن میشود ویك تپهٔ سبزکوچکی است که ازوسط آب بیرون آمده بقدری سرداست که حالا که قریب هفتاد روزازعیدنوروزمیگذرد وبیست روز به اوّل تابستان مانده هنوز درختهای آنجا مطلقابرگ نکرده وتازه آثارشکوفه بروزکرده است عکسی

ازآنجا

ازآنجاخودمان برداشتیم . خلاصه همه جا مشغول تماشای دریاچه وسبزه وگلهای زیاد اطراف راه بودیم وکالسگه بسرعت میرفت دهات مالکانهاهم اطراف دریاچه است وعمارات تك تك خوبی دارند حاصل زراعت انجا باقلی کوچك است واستعدادهمه قسم آبادی وفواید نباتی دراین مکان موجود است . ییلاق ازاین بهتر نمیشود نزدیك بگردنه راه ازدریاچه دورمیشود ودوسه پیچ خورده تابالامیرود . درآنجا استاسیونی است اسب عوض میشود انجاقدر نجدقیقه توقف شد منتهای سردی را دارد . تا انوپوست سیاه پوشیده بودیم فرستادیم پالتوخزحاضرکردند زنهای مالکانی که شبیه به قلمق وترکانند بزانجا جمع شده میخواندند .

کلنل اجودان مهماندار که جوان شیرین بامزه ایست زنها را وادارکرده بود درجلوراه بسبك مالکانها میرقصیدند آمدیم سوارکالسگه شده بازوزیردربار ووزیرهمایون درکالسگهٔ مابودند . قدری بازهمانطور سربالارفته بسرگردنه رسیدیم وازآنطرف سرازیرشدیم ازپهلوی برفها گذشته آنروی کوه که ابتدای درّهٔ دلیژانس است یکمرتبه وضع وهیئت راه وکوه عوض میشود جنگل زیاد وسختان وپرتگاه مهیب دارد که نعوذ بالله ولی راه راپیچ داده وبسیارخوب ساخته اند . مه هم روی کوهها وجنگلها می غلطید و می آمد بااینکه راه همه جا سراشیب بود چنان درپیچ وخم کم کم نشیب داده وبطوری ساخته اند که کالسگه همه جا بی خطر بسرعت برق وباد میرفت . هرکجاپیچ میخوردیم میفرمودیم آهسته تربرود . اوّل کوه که جنگل بود ازفرط سرما درختها هنوزبرگ نداشت کم کم روبه نشیب که گذاشتیم برگ کوچك وشکوفه پیدا شد تا مسافتی که پائین آمدیم زمین واشجارسبز وخرّم بود ؛ باین وضع سبزه وجنگل و صفا وهوا ندیده بودیم مگر دراسکاو ازمحال قره داغ ایران که خیلی شبیه باینجاست وانجا منتهای صفا را دارد بحدیکه میتوانیم گفت پس ازدیدن این روی کوه انسان خوبی ولذت مشاهدهٔ آنطرف کوه رافراموش میکند دراین کوهها هم بایدتوی جنگل مرال داشته باشد ابتداحدس زدیم وبعدتحقیق کردیم معلوم شدمرال دارد وحدسمان صائب بوده است . هرقدرتمجید وتوصیف این راه رانمائیم کم است . توی این جنگلهادرکناراه بعضی اطاقها وعمارات تك تك برای منزل اجزا ومستحفظین راه وجنگل ساخته اند بقدری خوب وقشنگ که انسان میل میکندهمیشه درآنجاهابماند . خلاصه مه وابرهوا وکوه وجنگل رافروگرفت وباران شدت کرد ؛ آفتاب غریب بغروب وهواتاریك شده دوری راه امروز که قریب هیجده فرسنگ ازصبح تاحال آمده ایم ماراخسته کرده است . وقت مغرب بمنزل رسیدیم که توی این درّه وقریهٔ دلیژانس معین کرده اند حین ورود امیرال آمد قشون ساخلو انجا دفیله کردند نسبت بانهاتفقد واحوال پرسی شد . دراین ده که فی الحقیقه شهرکوچکی است درکمال صفا امشب چراغان کرده اند ومنزل ما بالاخانه ایست که متعلق برئیس پست وتلگراف انجاست منزل خوبی است ولی چون ازجلوکوچه متصل کالسگه میگذردنمیگذاشت

راحت

راحت باشیم (*)

(روزیکشنبه بیست وهفتم محرّم)

امروزباید از (دلیژانس) به (آقسطفا) برویم دیشب بواسطه آمدن راه زیاد خسته بودم . واطاق که برای من معین کرده بودند چنانکه نوشتیم بواسطهٔ مجاورت کوچه وصدای کالسگه ممکن نبود درآنجاراحت بخوابیم ناچاربرخاسته باطاقهای عقب منزل خودمان رفته دراطاق که جای آسوده وبی صدابود رختخواب انداختند خوابیدیم صبح ساعت هفت بعدازنصف شب که دوساعت ازآفتاب گذشته بود ازخواب بیدار شدیم . وبرخاسته رخت پوشیده آمدیم باطاق دیگر . حاکم ایروان که ازسرحدّ جلفاتاانجاهمراه بود و خیلی زحمت کشید . ومردبسیارمعقول نجیبی است بحضورآمد ومرخّص شدکه بایروان مراجعت کند . اجزأحکومتش هم بااوبودند . یك حلقه انگشتری الماس باومرحمت کردیم ومرخّص شده رفتند ؛ بعد دخترصاحب این خانه راکه منزل اوهستیم بحضورآوردند دخترکم سن خیلی شیرینی است باوهم یك انگشتری التفات شد ؛ بعد امیرال آرسنیف آمدعرض کرد امروزروزعیدجلوس اعلیحضرت امپراطوراست بایشان تلگراف تبریکی کردیم . پس ازآن کالسگه حاضرشد حرکت نمودیم . درآستاسیون اوّل . جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار درکالسگه بامابودند . وراه مثل دیروزهمه جا باصفا وتمام کوهها پوشیده ازجنگل وزمینها سبزوخرّم بود . وخطّ کالسگه دراستاسیون اوّل ازبغلهٔ کوه ودرّه وکناررودخانهٔ که ازآبهای انجاهاتشکیل یافته برودخانهٔ کر داخل میشود میگذشت ؛ درآستاسیون دویم تاسرنهارگاه وزیردربار و وزیرهمایون درکالسگهٔ مابودند . انجانهارحاضرکرده بودند . ونهارمارا درچادرقشنگ مقبولی که باقالی وقالیچه وپارچه های مختلف نفیس بطرزی خیلی خوب درست کرده بودند مهیانموده بودند . وچادربزرگ دیگری هم جای نهارملتزمین بود . بعدازنهارخوابیدیم قدری که خوابمان برد ازصدای رعد وتابش برق بیدارشدیم . دیگرهرچه کردیم خوابمان نبرد کالسگه حاضرکردند سوارشدیم . ازانجاکه دواستاسیون دیگراسب عوض شد رسیدیم به آقسطفا امّا اسبهای چاپاری این استاسیونهای آخری بسیارخوب وممتازبود شب را درآقسطفا توی ترن راه آهن که باید مارا به تفلیس برساند خوابیدیم درحالی که متوقف بود . دروقت ورود حاکم آقسطفا بحضورآمد وقشون ساخلو وسربازاحترام وموزیك هم حاضربود برسم معمول ازآنها احوال پرسی واظهارالتفات شد . اسدخان پسرمرحوم میرزامحمدعلیخان کاشانی را وزیرهمایون بحضورآورد جوان معقول خوبی است درمدارس علمیهٔ روسیه تحصیل کرده است ناظم الملك کارپرداز تفلیس هم بابعضی اجزأقونسولگری خودانجاآمده بودند بحضوررسیدند شب راشام خورده استراحت کردیم

(روز دوشنبه بیست و هشتم محرم)

امروز

امروز باید بتفلیس برویم صبح زود در واگن از خواب برخاستیم ساعت هفت بعد از نصف شب بود که واگن حرکت کرد و براه افتادیم چون معتاد بسواری راه‌اهن نبودیم ابتدا قدری سرما گیج میرفت ، و حالت ما بهم میخورد ، وزیر دربار را خواستیم و خود مارا به صحبت با او مشغول داشتیم ، صورت استاسیونها ئیکه از آقسطفا تا تفلیس عبور میکنیم در واگن بخط فارسی و روسی نوشته بود همینطور امدیم تا یك استاسیون بشهر تفلیس مانده از روی پل اهنی بزرگی که برروی رود خانهٔ کر ساخته اند گذشتیم ، طرفین راه همه جا سبز و خرّم بود در حقیقت از آقسطفا درّهٔ وسیعی است که رود خانهٔ کر از میان ان میگذرد و راه اهن از کنار این درّه و رود خانه سربالا میرود تا نزدیك شهر تفلیس درّه خیلی تنگ میشود ، وابادی و عمارات شهر از توی درّه و طرفین رود خانه شروع شده تا بالای کوه خانه ساخته اند ، قبر شیخ صنعان هم در بغلهٔ کوه پیدا است ، مثل مقابر امامزاده های طرف ایران گنبدی دارد و گنبد ان سفیدی میزد ، تمام صحرا سبز و خرّم و با صفا ست درخت های تك تك هم در صحرا و کنار زراعات دیده میشود و اینجا همان محلّ است که شاه شهید آقا محمد خان مرحوم در جنگ تفلیس از اینجا عبور کرده است ، و کلام که باینجا رسید برای وزیر همایون حکایت فتح آقا محمد خان مرحوم و وضع ایلغاران شهریار را باین حدود میفرمودیم تا رسیدیم بگار راه اهن تفلیس ، پرنس (کالد سین) فرمانفرمای قفقازیّه چون حالا در مقرّ حکومت حاضر نیست و در پطرزبورغ میباشد جنرال (فرزه) نایب پرنس مشار الیه باتمام صاحبمنصبان نظامی و حاکم شهر تفلیس و نایب الحکومه و رئیس پلیس در گار حاضر بودند آمدند توی ترن ، جناب اشرف صدر اعظم و امیرال ارسنیف انهارا معرّفی کردند ، از انها احوال پرسی و نسبت بهمه اظهار التفات کردیم از ترن پیاده شده سرباز احترام که حاضر بودند از حضور ما دفیله کردند بانها اظهار مرحمت شد . بعد از عمارت گار راه اهن گذشته انطرف که کوچه و خیابان است کالسکه های متعدّد برای ما و همراهان حاضر بود سوار شدیم یکدسته سوارهٔ قزّاق برای احترام در جلو ، و یکدسته سوارهٔ نظام بالباسهای خیلی مزیّن از عقب سرما می امدند ، جناب اشرف صدر اعظم ، و امیرال آرسنیف ، و جنرال فرزه نایب فرمانفرما در کالسگهٔ ما بودند از کوچه های تفلیس گذشتیم ، خیلی شهر قشنگ معتبری است ، و چنانکه اشاره کردیم توی درّه واقع است در اطراف رود خانهٔ کر ابنیه و عمارات عالی مفصل ساخته اند که تا روی کوه و تپه ها میرود چندین موضع هم در وسط شهر روی رود خانهٔ کر پل اهنی خیلی معتبر بسته اند از روی پل هم عبور کردیم ، تمام اهل شهر در اطراف کوچه و در و پنجره ها و مناظر عمارات اطراف بتماشا ایستاده هورا می کشیدند ، و اظهار بشاشت از ورود ما میکردند ، روی پل رود خانه خیلی خوش منظر و با صفا و باتماشا ست تمام شهر پیداست . چشم اندازی بهتر از این نمیشود ، عمارات تفلیس اغلب سه مرتبه است

وتازه

وتازه ساخته شده در و دیوار اغلب کوچه هارا که ساکنین انها ایرانی هستند باقالیها و قالیچه های ممتاز کار ایران و بیرقهای شیر و خورشید زینت کرده اند . از کوچه های بسیار گذشتیم که مردم شهر از دو طرف ایستاده و پلیسها در جلو مردم بودند که هریك با نظام و قاعده حرکت نمایند و خلاف نظمی سر نزند ، اهالی تفلیس مختلط از فرنگی و ایرانی و گرجی و ارمنی و روسی و غیره هستند طاقهای نصرت متعدد زده بودند که با بیرقهای روس و ایران زینت داده بودند همینطور آمدیم تا رسیدیم بجلو عمارت حکومتی و انجا پیاده شدیم ، تمام صاحبمنصبان شهر تفلیس بلکه کلیهٔ ایالت قفقاز در جلو در ایستاده بودند ، سلام احترام دادند یکدسته سرباز احترام هم حاضر بود بانها برسم معمول اظهار التفات کرده آمدیم بداخل عمارت صاحبمنصبان و رؤسای بلدیّهٔ شهر تفلیس و تمام جنرال قونسولهای خارجه هریك بحضور آمده معرّفی شدند قاضی و شیخ الاسلام مسلمانان شهر تفلیس که نامش عبد السلام و مرد بلند قامت حرّاف طلیق اللسان کاملی است بحضور آمده و خطابهٔ مفصلی که بفارسی نوشته بود تقدیم کرد که سواد خطابهٔ او از این قرار است *

در محضر انور و اقدس شاهنشاه افخم ایران (مظفر الدین شاه قاجار) خلد الله ملکه محقق است که مقصود از ایجاد بنی نوع انسانی اصلاح معاش و معاد و محفوظی ایشان است از تعدی و فساد ، فلاجرم برای حفظ و حراست گوهر گرانمایهٔ حیات بشری ، وجود سلطنت عادلهٔ باذله و تحقق حکومت قاهرهٔ باهره عقلا و شرعاً واجب و اهمّ است چنانچه والی کشور ولایت علی العالی علیه الصلوة والسلام دربارهٔ سلاطین عدالت آئین چنین بشارت دادند که (لیس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل والرّجل المحسن) و کذا امام همام موسی ابن جعفر علیهما السلام بما وصیت فرموده است (یامعشر الشیعه لا تذلوا رقابکم بترك طاعة سلطانکم فان کان عادلا فاسئلوا الله ابقائه و ان کان جابراً فاسئلوا الله اصلاحه فانّ صلاحکم فی صلاح سلطانکم و ان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا له ما تحبون لانفسکم واکرهوا له ما تکرهون لانفسکم) و بالعموم خداوند عزّ و جل در باب عدل و نیکوئی در قرآن منزل در سورهٔ نحل فرماید (انّ الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون) و جناب اقدس نبوی صلی الله علیه وآله (عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنه) فرمودند ، پس الحمد لله والمنّة زیور این سلطنت قاهرهٔ عادلهٔ عظمی و تشریف فاخرهٔ این حکومت کبری در این زمان سعادت اقتران در ممالك وسیعهٔ ایران بوجود اقدس و انور شاهنشاه صاحبقران (مظفر الدین شاه قاجار) که زبدهٔ سلاطین دادکار و مفخر خواقین نامدار ایران است مزیّن و مشرّف گشته است ، با این همه عظمت و اجلال و اقتدار بالاستقلال مانند پدر مهربان قدم نازنین خود در ارنجه کرده کلبهٔ اولاد وطن را اشرف بل در رفعت و شرافت معنوی رشك آبا علوی فرموده اند خداوند ابحق مقربین درگاهت عمر و شوکت و عظمت و قدرت این شهریار خورشید کلاه را که متمسك

بحبل المتین

بحبل المتین شرع احمدی صلی الله علیه وآله وزیور بخش تاج وتخت کیانی است مزید ومدید فرموده این سیر وسیاحت اعلایش را مبارك ومسعود ومنتج فواید عمومی ملت ودولت وموجب انتشار علوم وانواع معرفت فرما آمین *

(شیخ الاسلام مملکت قافقاس خادم الملة والشریعه عبد السلام آخوند زاده)

(بسم الله الرّحمن الرّحیم) « » (نقش بدیع است زکلك قدیم)

بحضور پرنور شرافت دستور اعلیحضرت شاهنشاه دولت علیهٔ ایران مظفر الدّین شاه خلد الله ملکه عرض میشود که از تشریف شریف اقدس واز یمن قدوم میمنت لزوم مقدّس اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه وسلطنته ملل وادیان مختلفهٔ این صفحات بالعموم که بلا تفاوت بایکدیگر ابنای وطن وتبعهٔ دولت بهیهٔ روسیه ورعایای مخلص اعلیحضرت امپراطور افخم (نیکولای الکساندروویچ) میباشند فوق العاده مسرور ومفتخر وسر افراز گشتند وبالخصوص ازاین مژدهٔ دلپذیر مسرّت مزید در گلزار دلهای مسلمانان این دیار گلهای رنگارنگ نشاط وشکوفه های گوناگون خرّمی وانبساط شکفته گشته یکدیگر را چشم روشنی ومبارکبادی گفتند وبه شکرگذاری این نعمت عظمی که اعظم نعماء وآلای خداوند ذو الجلال است پرداخته ازدیاد عمر واقبال وتزاید شکوه وطنطنه واجلال اعلیحضرت شاهنشاهی را باهزاران نیاز ازدرگاه خداوند بی نیاز مسئلت می نمایند وازاتّحاد ویکجهتی که دائماً فیمابین دولتین علیتین متحابّتین روسیه وایرانیه منظور ومرعی وملحوظ است مسلمانان تبعهٔ علیهٔ روسیه فوق العاده دلشاد ومفتخر میباشند وازدرگاه خداوند مسبب الاسباب رجاء وچشمداشت آنکه توفیق وهدایت خود راارزانی فرماید که اینطور اتّحاد وصدق وصفا در مستقبلات نیز زیادتر از سابق ازهردوطرف مرعی ومنظور بوده روزبروز تزاید واستمرار واستحکام یابد وبدین وسیلهٔ مرغوبه نه اینکه مجرّد دلهای مسلمانان بل دلهای جمیع خیرخواهان ودوستان دولتین علیتین را پرفرح ومسرور سازد واین وسیلهٔ مستحسنه را باعث قوام ودوام بنای سلطنت ورونق افزای تاج وتخت ومنتج نتایج صلاح ملك وملت هردودولت قویشوکت سازد آمین خداوند ذوالجلال ومهیمن متعال لایزال این سفر میمنت اثر همایون را میمون ومبارك کرده ذات فایض البرکات گرانبهای اعلیحضرت شاهنشاهی را از بلیات ناگهانی ونوازل آسمانی مصون ومحفوظ وبه عین عنایت خود منظور وملحوظ فرماید وبرای مصالح ومنافع لاتعدّ ولاتحصای اهالی کثیرهٔ متوطّنین ممالك وسیع الفضای دولت علیهٔ ایرانیه درغایت صحت وعافیت ونهایت مسرّت بازبوطن مالوف ومحل حکومت ومقر سلطنت برساند ، وجملهٔ آنان را که چشمهای ایشان درشاهراه انتظار وحسرت کش دیدار فایض الانوار اعلیحضرت شاهنشاهی هستند از انتظار

ونگرانی

ونگرانی خلاص ونجات عطا فرماید آمین .

(خادم الملة والشریعه مفتی اهل السنة والجماعة در مملکت قافقازیّه حسین افندی (غابوف)

(بیستم شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۸ مطابق سنه ۱۹۰۰ میلادی در تفلیس)

(روز سه شنبه بیست ونهم شهر محرم)

امروز در تفلیس توقّف شد صبح رفتیم بحمام عربلیانی در بین راه ازدکاکین زیاد که ایرانیها برای تشریفات ورود ما پارچه های نفیس وقالیهای ایرانی زینت داده بودند گذشتیم واز بسیاری از کوچهای قدیم شهر تفلیس عبور شد وزیر دربار هم در کالسگه ملتزم حضور ما بود از هر معبر که میگذشتیم زن ومرد هورامی کشیدند ما هم بهمه تعارف والتفات میکردیم تا رسیدیم بحمام برهنه شده داخل حمام شدیم بسیار خوب حمامی است دو خزانه دارد یکی سرد ویکی گرم واز بالا آب گرم توی خزانه میریزد آب معدنی هم در این حمام هست از حمام بیرون آمده برحسب دستور العمل وتاکید وزیر دربار تا بعد ازظهر بملاحظهٔ اینکه مباد اسرما بخوریم در منزل مانده بجائی نرفتیم بعد ازظهر به بالکن جلو عمارت رفتیم دوبالون درجلو کوچه هوا کردند تماشا کرده بمنزل آمدیم وشب را به تیاتر رفتیم چهار پرده بود آخر شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدیم

(روزچهارشنبه غرّهٔ صفر المظفر)

امروزهم در تفلیس هستیم صبح ازخواب بیدار شده بعد ازنماز چای خورده رفتیم توی باغ کوچکی که در همین عمارت است قدری گردش کردیم برادر حاجی محمد باقر تاجر را خواسته قدری فرمایشات باو فرمودیم ودستور العمل پارهٔ اسبابها دادیم که برای ما ابتیاع نموده بطهران بفرستد . بعد جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار را خواسته رفتیم بباغ ازتوی کوچها که میگذشتیم شهر تفلیس راخیلی خوب تماشا کردیم . اغلب از کوچهای شهر قدیم عبور میکردیم . این باغ در کلهٔ کوهی واقع است ، ودراین کلهٔ کوه درّه ایست که میگویند درانجا سابقاً قلعهٔ بوده وباغ را درجای همان قلعه احداث کرده اند ، تقریباً ده سال است که این باغ احداث شده است ، حوض ودریاچهٔ زیادی دراین باغ است وفوّاره های جهد وانواع درختها درباغ غرس شده است ، اغلب ازدرختان انجارا که درایران نیست خواستیم که انشأالله اسامی آنهارا به مسیو (سیمون) بدهیم بیاید خریده بطهران بیاورد کاشته شود . وقت مراجعت ازباغ ازآن بالا تا پائین را پیاده آمدیم ورفتیم بقونسولخانهٔ خودمان که خانهٔ ابتیاعی ارفع الدوله است ، وحالا ناظم الملك جنرال قونسول تفلیس درانجا می نشیند عکّاس هم حاضر بود چند فقره عکس درانجا برداشت تجّار مسلمان وارمنی که تبعهٔ ما هستند تماماً درقونسولخانه حاضر بودند وبحضور رسیدند بعد آمدیم منزل ، درمنزل وقت نهار یکدسته

موزیکانچی

موزیکانچی را که از ایتام تفلیس هستند ولباس غریب قرمزی بآنها پوشانیده بودند و مطربهای قراباغی را تماماً دادیم عکاسباشی عکس انداخت خودمان هم چند قطعه عکس انداختیم ، بعد از نهار چند ساعتی استراحت شد عصر که از خواب برخاستیم رفتیم بعمارت حاکم تفلیس قدری گردش کردیم دو خرس سفید عظیم آمبمه شده در انجا بود هریك طولش سه ذرع وچیزی بالا وقطرش یك ذرع الی یك ذرع ونیم ، دو خرس کوچك هم بود که هر کدام یك پشقاب در دست داشتند . سایر حیوانات هم از مرغهای مختلف و انواع جانورهای دیگر که تماماً را آمبمه (عطر زدن بجثهٔ حیوانات برای اینکه ضایع وفاسد نشود) کرده بودند دیده شد . دو ببر خیلی بزرگ هم بود ساعتی بعد (امیرال) آمده عرض کرد که موقع رفتن به توقفگاه راه آهن است که از انجا باید بترن بخار نشسته برویم بتماشا وملاحظهٔ مشق سوارهٔ دراگون که تا انجا دو فرسخ راه است با جناب اشرف صدراعظم و (امیرال) مهماندار در کالسکه نشسته رفتیم بسر راه آهن بعضی از ملتزمین هم در رکاب بودند . گار راه آهن را خیلی خوب زینت کرده بودند ، در گار پیاده شده بواگون نشستیم ترن حرکت کرد سه ربع ساعت که رفتیم رسیدیم به محل مشق سوار دراگون . کالسکهٔ که از برای ما حاضر کرده بودند که از گار سوار آن شویم دو اسب سیاه روسی بسیار قوی بآن بسته بودند با جناب اشرف صدراعظم و (امیرال آرسینف) و وزیر دربار در کالسکه نشسته رفتیم سواران تماماً صف کشیده حاضر بودند . کماندان جلو آمده راپورت آورد ما از تمام آنها احوالپرسی کردیم یکدفعه همگی هورا کشیدند ، رفتیم بچادر کوچك خیلی قشنگی که برای ما حاضر کرده بودند چای صرف نمودیم (امیرال) مهماندار زوجهٔ جنرال (شرمتیف) فرمانفرمای سابق تفلیس را که فوت شده وزوجهٔ او زن محترمهٔ مسنّه ایست با (پرنس ملنیکف) که ملنیکف شوهر مشار الیها نیز سابقاً فرمانفرمای قفقاز بوده است هر دو را در انجا بما معرّفی کرد ماهم بامشار الیهما رسم تعارف واحوالپرسی بجا آوردیم ، زن ومرد زیادی از برای تماشا آمده در اطراف ما ایستاده بودند ، سوارهٔ دراگون مشق خیلی خوبی کردند بهمهٔ آنها اظهار التفات واحوالپرسی کردیم در همان موقع مانور یك قطعه نشان ایران را بدست خودمان بجنرال فرزه نایب فرمانفرمای قفقاز دادیم بعد آمدیم سوار کالسکه شده حرکت کردیم سوارهٔ دراگون دو قسمت شده یك قسمت از جلو ویك قسمت از عقب سرما همه با آهنگ مخصوصی میخواندند تا آمدیم بسر راه آهن سوار واگن شده وقت مغرب بگار شهر رسیدیم از گار سوار کالسکه شده جناب اشرف صدراعظم و (امیرال) ونایب فرمانفرمای قفقاز هم با ما در کالسکه نشسته از کوچهای شهر می آمدیم چراغان مفصلی در کوچها وخیابانها کرده بودند بخصوص در یك محل پل آهنی که از رودخانه عبور میکردیم قطعهٔ روبروی انجا را خیلی خوب چراغان کرده بودند کمال حسن منظر وتماشا را داشت . مردم هم در این وقت که ما تماشاکنان میرویم مثل باران بما عریضه میدادند وهر کس بزبانی مطلب

واستدعائی

واستدعائی داشت . وما هم بیك اندازهٔ عرایض مردم را بطور مهربانی جواب میدادیم . یکساعت از شب گذشته وارد شهر ومنزل شدیم . وبعد از ساعتی شام خورده (امیرال) آمد عرض کرد چند نفر شعبده باز از اهل چین حاضر شده که شعبده بازی کنند انهارا خواستیم آمدند ومشغول بازی شدند . چهار پنجنفر آدم بودند تماماً گندمگون ولاغر وباچشمهای سربالا وبینیهای پهن وگونه های برآمده چنانکه خلقت چینیان است یکی از انها آمده چوب دستی بود گرفته حرکت داد یك رشته کاغذ بیرون آمد اول خیلی کم بود عاقبت پنج ذرع طول پیدا کرد این کاغذ را گاهی دایره میکرد بطوریکه بقدر یك خطی تخلف نمیکرد . بعضی اوقات بشکل مار میشد بانواع اقسام با آن رشته کاغذ بازی کرد وآنرا باشکال مختلفه در آورد . بعد یکنفر دیگر آمده نعلبکی چینی خیلی کوچکی را گذاشت سر یك چوب باریکی حرکت داد و نعلبکی در سر چوب گردش میکرد واو در آن بین انواع بشتك وارو میزد و نعلبکی از سر چوب نمی افتاد ومتصل در گردش بود خیلی غرابت داشت . بعد یکنفر دیگر بازی دیگر در آورد ، دوتا چوب داشت بشکل چلیك که آب در ان میریزند اما از دو طرف سوراخ بود یکی کوچك ودیگری بزرگ هردو را از توی هم رد میکرد ، بعد لباس خودش را در حضور ما تکان داده گذاشت توی این دو چلیك بعد دست برد از سوراخ چلیك دوتا گلدان با گل بیرون آورد ، بعد یك کوزهٔ کوچك چینی که آب داشت در آورد . انواع واقسام چیزها از آن دو چلیك بیرون آورد ، این بازی که تمام شد چون صبح بباغ رفته وعصر هم بسربازخانهٔ سواره رفته بودیم خیلی خسته شده و صبح فردا راهم باید خیلی زود حرکت کنیم دیگر بتماشای سایر بازیهای شعبده بازان ننشسته رفتیم خوابیدیم . از قراریکه شنیدیم جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار وسایرین تا آخر بازی نشسته بودند وعرض میکردند بازیهای خوب در آوردند . میرزا کریمخان سردار مکرّم وزیر قورخانه هم که در این سفر جزو ملتزمین رکاب است واز راه گیلان ببادکوبه آمده در تفلیس شرفیاب شد .

»*—(*)§(روز پنجشنبهٔ دوّم صفر)§(*)—*«

امروز از تفلیس حرکت کردیم بهمان ترتیب دیروز بگار راه آهن آمده بواگونها سوار شدیم ، قونسول خودمان واجزاء او ونایب فرمانفرمای قفقاز جنرال فرزه وصاحبمنصبان نظامی تفلیس همه از گار مرخص شدند وترن حرکت کرد ؛ دو طرف راه آهن تماماً جنگل وسبزه وگل ورياحين و بقدری باصفا بود که هرچه بنویسیم شمهٔ از صفای این راه نخواهد بود واز کنار رودخانه که میگذشتیم از جملهٔ گلهائی که مسیو (سیمون) از پاریس بطهران آورده بود یك نوع گل زرد خوبی بود که اغلب کوههای انجا را دیدیم از آن گل مفروش است . تقریباً امروز یکصد ورس راه آمدیم سی ورس با راه آهن ومابقی با کالسکهٔ چاپاری واغلب راه را وزیر دربار وامیربهادر جنگ در کالسکه ملتزم حضور ما بودند وصحبت میداشتیم . وتمام این راه را

ازمیانهٔ

ازمیانهٔ جنگل وسبزهٔ باصفا عبور میکردیم ؛ راه را بطوری خوب ساخته اند که نشیب وفراز آن هیچ معلوم ومحسوس نمی شد ، همه جا ازکنار رود خانهای مختلف کوچك وبزرگ میگذشتیم ؛ دربین راه در قصبهٔ (دوشیت) نهار خوردیم ویك حلقه انگشتری الماس بزوجهٔ رئیس قصبه مرحمت کردیم یك ساعت از شب گذشته وارد (ملیت) شدیم که منزل امشب ماست خیلی استاسیون باصفائی است شب خیلی خسته بودیم قدری اسباب در تفلیس بعضی تعارف وپیشکش ما کرده بودند آنها را دادیم وزیردربار درکتابچهٔ مخصوص ثبت نموده تحویل موثق الملك صندوقدار فرمودیم ، چون هرچه اسباب در این سفر انشاالله تعالی ابتیاع شود تحویل موثق الملك خواهد شد . وزیرهمایون چون امروز تب کرده وقدری کسل بود بناصرخاقان فرمودیم روزنامهٔ این دو روزه را مسوده کرده بوزیرهمایون بدهد که او بعد درکتابچه بنویسد . آقا سید حسین امشب روضهٔ خیلی خوبی خواند بعد شام خورده خوابیدیم ؛ امشب کشیك موثق الدوله وناصرخاقان بود *

(روز جمعهٔ سوم)

امروز آمدیم به (کازبك) (قاضی بیك) که استاسیونی است دربین راه ولادقفقاز سوارشده حرکت کردیم ، دربین راه وزیر دربار و امیر بهادر جنگ درحضور بودند وصحبت میداشتیم وهر وقت به آن پرتگاهها میرسیدیم محض اینکه چشم ما بانجاها نیفتد وزیردربار عرض میکرد اطراف را تماشا کنید و مارا بحرف وصحبت مشغول ومنصرف میداشتند ، وامیربهادرجنگ هم گاهی حدیث میگفت وشعر میخواند وراه را بشعرخواندن وصحبت داشتن طی کردیم ؛ میبایستی امروز یکسر بولاد قفقازبرویم ولی چون روزقبل یکصد وچهار ورس راه آمده بودیم امروزدرکازبك منزل کردیم وچون جاوسعت نداشت اغلب همراهارا جلوفرستادیم وخودمان باچند نفرامشب انجاماندیم شب هم زودترشام خورده خوابیدیم *

(روز شنبهٔ چهارم صفر)

امروز باید بولاد قفقازبرویم صبح برخاسته حاضرحرکت شدیم ، وزیردربار درکالسکهٔ ما بود باران هم میبارید راه همه سبزه وجنگل ودرهٔ بسیار باصفائی بود که چشم از مشاهدهٔ آن سیر نمی شد ، امّا چندانکه صفا وطراوت داشت درمقابل هم فراز ونشیبهای موحش ومهیب وپرتگاههای غریب داشت که هروقت چشم ما بآن می افتاد سرمان دوران میکرد وهرچه وزیردربار بما نشان میداد که فلان طرف وفلان جنگل را تماشا کنید ما ازبیم اینکه مبادا سرمان گیج بخورد نگاه بانجاهای دورمیکردیم ؛ خلاصه دراستاسیون دیگروزیردربار ومسیو (کاخانفسکی) درکالسکه با ما بودند وما بصحبتهای مسیو (کاخانفسکی) مشغول میشدیم ، وقتیکه ازجاهای مهیب پرخطرگذشتیم (کاخانفسکی) عرض کرد که سابقاً وقتی در فصل

زمستان

زمستان ازانجا گذشته بود درحین عبور بهمن میان راه افتاده میانهٔ کالسکهٔ خودش وزن ودخترش فاصله شده بود که مدّتی زحمت کشیده تا خودشانرا درانجا بهمدیگر رسانیده بودند ؛ حادثهٔ غریبی بوده است ، باری آمدیم تا باوایل آبادی شهر ولاد قفقاز رسیدیم که کنار صحرای سبز پرجنگل واقع است بیرون شهر اردوی نظامی بود هنگام ورود ما سربازان جلو راه آمده سلام دادند و هورا کشیدند درورود بشهر باز باران می آمد . (امیرال آرسنیف) درکالسکهٔ ما بود . شهرولاد قفقاز تازه آباد میشود مثل تفلیس بناهای عظیم ندارد ، امّا شهرقشنگ نظیفی است درورود ترن راه آهن بعضی ازملتزمین که پیش ازما آمده بودند درگار دیده شدند ، بعد ازجلوصف نظام گذشته ایرانیهای ساکن ولادقفقاز و شیخ الاسلام انجاهم در جلوگارحاضرشده بودند بهریك اظهار التفاتی شد ؛ بعد بترن راه آهن رفتیم وزیرهمایون که دوروزبود تب وکسالت سخت داشت امروزحالش بهترشده انجابحضور رسید امّا هنوز ضعف ونقاهت دارد روزنامه را فرمودیم نوشت شب وزیردربار وناصرالملك ووزیرهمایون ومهندس الممالك وناصرخاقان مهمان اسدالله خان پسرمرحوم میرزا محمدعلی خان کاشانی که منسوب بامعاون الدوله ووزیرهمایون است بوده اند . ارفع الدوله هم دعوت داشته است ، خیلی تعریف ازطرزمهمانی ووضع مهربانی آنها کردند برای ماهم نسائخانم عیال مرحوم میرزا محمدعلی خان شام ایرانی تهیه کرده فرستاده بود ما ساعت چهار درترن راه آهن شام خوردیم ، وامشب تا صبح انجا هستیم فردا درساعت ده حرکت خواهد شد *

(روزیکشنبه پنجم صفر)

بسلامت امروزصبح ازخواب بیدارشدیم دست وروشسته ووضوگرفته نمازخواندیم وقرآن ودعای معمول صبح راتلاوت کرده بعد منتظرحرکت ترن راه آهن شدیم وترن درساعت ده بعدازنصف شب حرکت میکرد ازوقتیکه برخاستیم تاساعت حرکت همه قسم اشخاص درسرراه آهن دیدیم بعد (جنرال زیلونی) که ازسرحدّ جلفا تا اینجا همراه ما بود بحضورآمده مرخص شد ، بجنرال یك انفیه دان مرصّع وبمعاون او یکدرجه نشان شیروخورشید مرحمت شد ، رئیس پست وتلگراف ولادقفقاز ومعاون اوهم آمده مرخص شدند ترن راه افتاد ، امّا چه راهی وچه دشت تماشاگاهی ، ازطرفین راه آهن تاهرکجا مدّ نظراست صفحهٔ زمین یکپارچه فرش زمرّدین بنظرمی آید وسبب سبزی این صحرا این است که میانهٔ دودریا واقع است که یکی دریای خزر ، ودیگری قرادنگزباشد ، وشانزده رودخانه ازاین خاك میگذرد ، خیلی چمنهای باخضرت وصفادارد که شخص باید بفرصت ومهلت درك لطف ولذّت آنرا بنماید نه ما که باراه آهن عبور میکنیم ، دربین راه دوهزارسوارقزّاق باصاحبمنصبان آنها جلوراه آمدند ازآنها احوالپرسی وتفقدکردیم

هورا

هو را کشیدند ، بعد به استاسیون (پراخلو) رسیده برای نهار توقّف کردیم قراول احترام دراستاسیون
حاضر بود دفیله کردند ، حاکم ولاد تفقاز رایك قطعه نشان درجهٔ اوّل شیروخورشید خارجه ونایب اورا
یك قطعه نشان سرتیپی دوم داده ازاینجا مرخص کردیم ، بعد نهار خوردیم ترن بخار حرکت کرد بقدری
این راه سبز وخرّم وباصفاست که هرچه دروصف آن بنویسیم کم است ، دراستاسیون سوّم زنها که
بکنار راه آمده بودند گل زیادی براه آهن ریختند ومابادست بآنها تعارف کردیم ، اغلب جاها درحوالی
جادّه بعضی جنگلهای تنك دیده میشود بعضی جاها اشجار اقاقیای سفید است که تازه گل کرده و
برودت هوای این صفحات باین درجه است که هفتادوپنج روزازعید نوروز گذشته وحالا موسم گل
اقاقیای اینجاست ، یك ده آبادی هم امروزازدوردیدیم که تقریباً یك قصبهٔ ایست ، حالا که سه ساعت
بغروب مانده است درتوی واگون راه آهن چند عدد نیم کت راباهم وصل کرده ودوسه پشتی انداخته
درازکشیده وتکیه داده صحبت میداریم ، امیربهادرجنگ وآقاسید حسین هم درحضورماهستند ، این
نقطهٔ راه که ترن میرود شبیه است بصاحبقرانیه وصحرای زیردست اینجاهم مشابه است بصحرای شمیران
وجلگهٔ طهران که در فصل بهار سبزباشد ، وشخص ازبالای قصرصاحبقرانیه نگاه بکند الحق ازآثار قدرت
وبدایع صنع حضرت احدیّت که دراین آب وخاك مشاهده میشود شخص واله میگردد ، یك کوهی حالا
درقرب راه دیده میشود شبیه بکوه (وند) که درشکارگاه باباباغی خودمان درآذربایجان است ، امّا
تفاوت این دوکوه این است که این تماماً سبزوجنگل است وآن ازسنگ صخره است هواامروزغالباً صاف و
آفتاب است ، وامروزاوّل روزیست که بعد ازاروان آفتاب دیده ایم ، امروزدروقت نهاررعدغریبی
شد که صدای آن خیلی عظیم بود ، اینجاها قازسفید زیاد دیده میشود ، رسیدیم بده دیگری که استاسیون
است ، اشجار اقاقیای زیاد که مثل خوشه های مروارید گل داشت دیدیم ، ودراطراف راه زنها و
بچه‌ها زیر درختها ایستاده بودند ، رسیدیم بشهری دیگر (امیرال) آمده حاکم آنجارا بحضورآورد باواظهار
التفات شد بعد جناب اشرف صدراعظم رفتند بیرون وبرگشتند ، دیدیم کتابچهٔ جلدسبزی دردست
دارند پرسیدیم چیست عرض کردند چند ورق قرآن است ، یکی ازصاحبمنصبان روس پیدا کرده وجلد
نموده بحضورآورده است این راخیلی بفال نیك گرفته باز کردیم که زیارت نمائیم این آیهٔ مبارکه دراوّل
صفحه بود ﴿ حین لایکفوّن عن وجوههم النّار ولا عن ظهورهم ولاهم ینصرون ﴾ تامدتی ما درخیال
این اوراق قرآن بودیم بعد اهالی شهر جلوراه آمده هوراکشیدند ، یك نشان به آورندهٔ قرآن دادیم و
ازخداوند مسئلت کردیم که ماراتوفیق دهد که نصرت دین احمدی را بطوریکه وظیفهٔ سلطنت ماست
بنمائیم که دین ودولت باهم توام ومربوط ونظام وقوام هریك بدیگری منوط است چنانکه فردوسی علیه
الرّحمه

الرّحمه گفته است شعر ﴿ چنان دین وشاهی بیکدیگرند ﴾ ﴿ تو گوئی که درزیریك چادرند ﴾ خلاصه
براه افتادیم ، تمام صحرا بازسبزه وچمن است وعلفهای کهنهٔ پارسال که بریده وجابجا درصحرا خرمن کرده
اند مثل گنبد ازدورپیداست وحالا که ازاین نقطه میگذریم ظهیرالدوله وندیم السلطان درحضور
حاضرند وپای ندیم السلطان پیچیده درد میکند ، حقیقةً چشم ازتماشای سبزه وصفا وگلهای رنگارنگ
صحرا سیرنمی شود ، بعد رسیدیم به قصبهٔ (ناکودا) وبعد ازآن رسیدیم به (نیونیوسکی) که درآنجا
توقّف وصرف شام شد (*)

—(روز دوشنبه ششم صفر)—

دیشب بعد ازشام که درواگون خوابیدیم ابتدا بواسطهٔ حرکت ترن راه آهن تا یکساعتی خوابمان نبرد بعد
چنان خوابمان برد که دیگر تاصبح هیچ بیدار نشدیم ، امشب کشیك موثّق الدّوله وناصرخاقان بود ، یکدفعه
که ازخواب برخاستم ازموثّق الدّوله پرسیدم چه قدر ازدیشب تابحال راه رفته ایم عرض کرد باید چهل پنجاه
فرسنگ راه رفته باشیم بعد برخاسته نماز خوانده دوباره قدری دررختخواب استراحت کردیم معلوم شد دیشب
ازخیلی جاها واستاسیونها گذشته ایم موثّق الدّوله عرض کرد حالا ازپل ویك استاسیون عبور کردیم مردم
جمع شده فریادمیزدند وهورامی کشیدند یکنفرکه ترکی میدانست پیدا کرده باوحالی نمودم که شاه استراحت
کرده اند بگو یدقال ومقال نکنند اورفته مردم راساکت کرد بعد مابرخاسته نشستیم بازصحرا همه جاسبز وخرّم
وباصفابود تارسیدیم برودخانهٔ (دن) که ازجلوشهر میگذرد بقدر بیست دقیقه راه آهن ازروی پل آنجاگذشت
شهر (رستف) که ازدورنمایان شد شهر خیلی قشنگ پاکیزه ایست رسیدیم به استاسیون شهر ازاهالی شهر
جمعیت کثیری درآنجابود پیاده شدیم (امیرال) عرض کرد حاکم شهر (رستف) برای ملاقات (جنرال کوراپاتکین)
وزیرجنگ روسیه که دراین نزدیکی ها بجهت سرکشی آمده است رفته وحاضرنیست نایب اوحاضراست
بحضورآمد کلانترواجزاءحکومت هم برسم معمول نان ونمك باسینی ورشو بحضورآوردند دستی بنان ونمك زدیم
وباقونسولهای خارجه وتبعهٔ ایران وغیرهم که درسرراه حاضربودند اظهار تفقدوالتفات فرموده بعد مراجعت
براه آهن کردیم ترن بخار بقهقری برگشت که بطرف شهر (تغان روق) برود دوباره ازرودخانهٔ (دن)
عبورکردیم وحالا که میرویم راه ازکنار رودخانه است جناب اشرف صدراعظم درحضورایستاده وماهم ایستاده
بتماشای صحرا ورودخانه وصحبت وفرمایش با ایشان مشغول بودیم ومیفرمودیم اگراسب باشد گویا نمیتوان
ازاین آب گذشت ایشان عرض کردند مشکل است فرمودیم حیف که اسب نیست امتحان کنیم اینجا هرچه
می بینیم گلهٔ قاز ومرغابی است بعد باجناب اشرف صدراعظم صحبت رودخانهٔ شاهرود راکه انشاءالله بصفحهٔ
قزوین بیاوریم وآنجارا آبادکنیم ونهر (التان) رابصفحهٔ مغان جاری سازیم که محال توقّف ایل شاهسون
آنجا

آنجا آباد گردد می فرمودیم وراههای منافع طبیعی مملکت ودولت را که باید انشاء الله اقدام بان شود مینمودیم واغلب راه‌را باجناب اشرف صدراعظم باین مذاکرات مشغول بودیم راه آهن حالا درزمین بلندی از کنار دریای (آزوف) میگذرد ودریا درزیر دست واقع است وروی دریا کشتیهای متعدد درحرکت بود ومابتماشای دریاوسفاین وگاهی بصحبت مشغول بودیم تارسیدیم بشهر (تغان روق) جمعیت زیادی ازاهل شهر سرراه حاضر بودند ازآنجاکه می گذشتیم اغلب طرفین راه خیابان ودرخت بود واشجارخیابانها حایل ومانع تماشای صحرامیشد دود ترن‌هم معرکه میکرد معهذا الحمد لله تعالی خیلی خوش گذشت تاآمدیم به‌استاسیونی که‌شب باید درآنجابمانیم ترن‌ایستاد حاکم (خارکف) که‌پیشخدمت اعلیحضرت امپراطوراست تاانجاباستقبال آمده بودامیرال بحضورآوردقونسول ایران مقیم(خارکف)هم که‌داماد‌پالیاکوف‌ویهودی‌است بحضورآمدمیرزا جعفرخان برادرحاجی سیاح‌هم که‌درمسکو‌میباشدانجاآمده بحضوررسیدشب درتوی ترن شام خوردیم وبعد خواستیم بخوابیم تامدتی صوت وصدای ترنها مانع‌ازخواب بود تانزدیکیهای صبح خوابمان برد

(روزسه شنبه هشتم صفر)

دیشب تاصبح ترن‌متوقف بود وصبح بطرف(خارکف)حرکت کرد . امروزچند قطعه عکس ازکلیسائی که امپراطورمرحوم الکساندرسوم بیادگاروشکرانهٔ اینکه ازترن پرت شده وبسلامت جسته بودند بناکرده اند برای‌ماآوردند وامروزهم ازهمان‌محل که امپراطورمرحوم زمین‌خورده بودند میگذریم وگفتیم هروقت ازمقابل‌کلیسای‌مزبوربگذریم ترن را آهسته ببرندکه درست آنجاراتماشاکنیم.ودیگر عکس‌اسبی را آوردندکه دولت روس‌ازانگلیسیهابدویست هزارمنات خریده است وبکمپانی بیمه داده وسالی پانزده هزارمنات بان‌کمپانی‌میدهدکه هروقت اسب مردبایدکمپانی دویست هزارمنات رابدولت بدهد ، وحالادرمحلی گذارده وازهرکس که اسب‌مزبوررابرای مادیان‌خود بخواهد یکهزارمنات میگیرند وسالی‌چندین‌هزارمنات هم‌ازاین‌بابت مداخل‌می کنند • باری‌این‌صحرا که حالامیرویم‌اغلب جنگل‌است رسیدیم‌بمحل‌زمین‌خوردن‌امپراطورکه کلیساساخته اند اینجا دوکلیساست‌یکی کوچك ویکی بزرگ ومحلی‌که راه‌آهن‌ساخته اند درزمینی‌است‌که‌پهلوی‌خط آهن‌ده ذرع‌ازسطح راه‌آهن‌گودتراست وبعبارة‌اخری درهٔ عمیق‌پهلوی راه واقع شده‌که ترن‌امپراطورازخط راه بآن‌دره افتاده وخورد شده‌است‌فقط‌همان‌محل‌واگون‌که‌امپراطوروامپراطریس نشسته بودند سالم‌مانده‌است ودرهمان‌موضع‌این کلیسای‌کوچك مطلا راساخته اند . وپنجاه ذرع فاصله بانجا‌کلیسای بزرگ دیگربامریضخانهٔ بزرگی به یادگاراین‌واقعه بناکرده اندکه‌عمله‌جات پیرازکارماندهٔ راه‌آهن‌درآنجابخرج دولت زندگانی‌مینمایند

میرزا

میرزاابراهیمخان‌عکاسباشی‌رافرمودیم‌عکسی‌ازآنمحل‌برداشت.ازآنجاگذشته قدری که رفتیم رسیدیم بجنگل‌کاج‌که‌همه‌رادستی‌کاشته‌اند ، بعدازآن‌بجنگل‌طبیعی‌رسیدیم‌که خیلی‌انبوه‌وزیادبود ولی‌صنیع‌السلطنه عرض‌می‌کردکه‌جنگلهای‌مازندران‌خیلی‌ازاینجابهترو‌انبوه‌تراست وزیرهمایون‌هم‌که‌عرض‌میکرددررکاب شاه شهیدمکررمازندران‌رادیده‌است‌تصدیق‌مینمودکه‌جنگل‌صفحهٔ‌مازندران‌بهتر ازاین‌صفحات‌است رسیدیم‌به (خارکف) گارخارکف‌خیلی‌گاربزرگی‌است وتازه‌ساخته‌اند جمیع‌امرأ ورؤساوصاحب منصبان‌شهرخارکف‌باستقبال‌آمده‌بودند پیاده‌شده تاآخرصف‌سربازرفتیم ومراجعت‌کردیم تمام‌اجزأ بلدیه وپلیس‌شهرآمدند راپورت‌دادندتبعهٔ‌ایران‌هم‌آمده‌بودند ، نان‌ونمك نیزبرسم‌معهودآوردند الحمد لله تعالی‌خیلی‌خوش‌گذشت ، بعد نهارآوردند خوردیم بعدازنهارآمدیم جلودرنشستیم‌قدری دستخط ونوشتجات بتبریزوطهران‌نوشتیم ویکدوسه قطعه جواهرخیلی‌کوچك برای‌یادگاراستاسیون خارکف خریده بطهران وتبریزفرستادیم ، بعدباوزیرهمایون وامیربهادرجنگ وآقاسید حسین‌بصحبت وفرمایشات مشغول‌شدیم طرفین‌راه بازهمانطوریاجنگل یازمین‌سبزه‌زاراست زنهادسته گلهای خیلی خوب درراه آهن‌بماتعارف‌کردند ماهم‌گرفته اظهارخوشوقتی وامتنان‌نمودیم ، روزنامه‌نویس‌انجاهم چند قطعه عکس‌مارااندا‌خته‌بودآوردیك قطعه نشان‌بامرحمت‌کردیم چند قطعه نشان‌هم‌بحاکم ونایب الحکومهٔ اینجادادیم ، درراه‌بازباوزیرهمایون وآبدارباشی وناصرخاقان بصحبت مشغول‌بودیم یك‌قطب نماوکشتی‌ولنگرکوچك موثق‌الملك‌رفته خریده‌بودبحضورآورد باغلب‌استاسیونها که‌میرسیدیم مردم کمایش‌جمع‌بودند ومتصل‌هوراميکشیدند ، الحق‌دولت روسیه وکلیهٔ اهالی‌اینمملکت دراین‌سفرخیلی خوب ازماپذیرائی‌نمودندکه اسباب‌کمال‌رضایت وخوشوقتی‌خاطرماشده‌است ، امروزدرترن‌راه‌آهن رفتیم تامنزل‌جناب اشرف صدراعظم قدری بااپشان‌صحبت وفرمایش‌کردیم ومراجعت‌نمودیم ، بعد رسیدیم باستاسیون‌بازجمعیتی‌ازمردوزن‌بود ازآنجاگذشته آمدیم‌تارسیدیم‌باستاسیون (ورچپا) دراین استاسیون‌جمعیت زیادی‌نبود چراغهای‌نفطی بلندخوبی داشت‌که‌خیلی روشنائی میداد ازاین‌نوع‌چراغ انشأالله چندعدد خواهیم‌خرید حاکم‌شهرورئیس‌قزاق وغیره بحضورآمدند پس‌ازرفتن‌آنهامامشغول نمازشده بعدازنمازنشستیم‌دوسه کاغذ ودستخط بتبریزوطهران‌نوشتیم‌بعد شام خوردیم تامااینجا بودیم دوترن‌آمد باعظمت وشکوه مثل‌دوکوه متحرك‌که چشمهای روشن‌داشته باشد وبك لکموتیف واگون های‌بیشمارازعقب خودمی‌کشید ومی‌آورد ، بوزیردربارفرمودیم برودآن‌چراغهای نفطی‌استاسیون‌را درست ملاحظه‌کرده‌شکل ووضع‌آنهارابذهن‌خودبسپاردکه درموقع‌خود ازآنهابخریم‌بعدیك ترن‌حامل مسافربسیاروارد شد معین‌التجاربوشهرهم ازایران‌آمده‌است بپاریس‌میرود امشب به ترن‌ما آمده بود

بعد

بعد ترن ما را قدری جلوتر بردند که از جمعیت مسافرین دور باشد واستراحت کردیم ترن تا صبح متوقف بود

(روز چهار شنبه هشتم)

صبح از خواب برخاستیم دست وروئی شسته ووضو ساخته نماز کردیم وزیر دربار وناصر الملك و بعضی دیگر از ملتزمین آمده قدری در حضور بودند بعد جناب اشرف صدر اعظم راخواستیم آمدند قدری باایشان صحبت وفرمایش کردیم ورفتند باطاق خودشان بعد وزیر دربار بحضور آمد بعضی کتابها از طهران آورده بودیم باز کردیم کتاب خواجه حافظی همراه بود بوزیر همایون دادیم برای این سفر ما تفأل زد این غزل آمد که مطلعش این است)*(سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد)*( )*(بدست مرحمت یارم در امید واران زد)*(محل تعجب شد زیرا که درسنه ١٣٠٨ که ده سال قبل باشد از همین خواجه در امورات خودمان تفأل زده بودیم همین غزل آمده بود که بخط خودمان یاد داشت کرده بودیم باری ترن طی راه میکرد تا رسیدیم بجنگل زیادی از کاج که اشجارعظیم قوی داشت . ازقراریکه وزیرهمایون ازروسیها تحقیق کرده بود ، این جنگل قدیماً خالصهٔ دولت بوده امپراطورقدیم روس تماماًرا به بسکاویچ معروف بخشیده است وحالا مال پسر اوست ، وچون او ملاّك معتبری شده است دیگر خدمتی در دولت ندارد . این املاك وعلاقه جات او نزدیك شهر (کمل) واقع است هما نجا هم عمارت ییلاقی برای خود ساخته تابستانها را آنجا بسر می برد وزمستانها درجاهای خوب ونقاط مطلوب اروپاسیروسیاحت میکند قصروکلیسای اوهم کنار رود خانهٔ معتبری پیدا بودوازدوردیدیم ازپل رودخانه گذشته رسیدیم به استاسیون قصبهٔ (کمل) دراستاسیون جمعیت زیادی ازاهالی بودند حاکم شهروغیره بحضوررسیده موردالتفات شدندونشان باَنها بذل نموده رفتند بعد نهارخوردیم وپس ازنهارکه ترن راه افتاد قدری خوابیدیم خواب وبیدار بودیم که باستاسیون اوّل رسیدیم بواسطهٔ جمعیت مردم که متصل هورامیکشیدند درست خوابمان نبرد دوروزاست دراین واگون گردوخاك ودود قدری اذیّت میکند مثل خیابان شمیران است درفصل تابستان که مردم زیادازانجاعبورومرورمیکنند امروز تادوسه استاسیون دیگر طرفین راه جنگل بود وچوب زیادی ازجنگل بریده ودسته کرده کنار راه گذاشته بودند که حمل بشهرهای روسیه نمایند وجنگل تماماًاشجارکاج کهن است که دوطرف راه را تامسافتی بعیدفرو گرفته است دراستاسیون آخری سردارکل وظهیرالدّوله ومهندس الممالك درواگون مابحضور رسیدند باآنهاقدری فرمایش وصحبت داشتیم بمنازل خود شان رفتند تا قریب بغروب درراه آهن بتماشای جنگلهای اطراف وسبزهٔ زمین وصفای هوامشغول بودیم بعضی جنگلها سوخته وبعضی سبزوخوب است زمینها اغلب سبز و بعضی جاها باتلاق است درعالم تفکر سیر وتماشای قدرت خدارا میکردیم ولذّت میبردیم

بعد

بعد رسیدیم باستاسیونی که باید درآنجا صرف شام نموده بمانیم وآنوقت سه ربع ساعت بغروب مانده بود ترن را نگاهداشتند چون چند روزبود که ازترن پیاده نشده بودیم انجا پیاده شده در خط ترن قدری راه رفتیم وبچراغهای نفطی که قصد خریدن نوع آنرا داریم نزدیك شده دیدیم خیلی خوب نوع چراغی است بعد رفتیم بتماشای لکموتیف خیلی قشنگ وباتماشابود بعد برگشته دیدیم وزیر دربار یکنفر یهودی پیدا کرده است که دوشاخ مرال داردمیخواهدازاوبخرداورابحضورآوردقیمت آنهارا پرسیدیم گفت صد وپنجاه منات است امّامن دیگرمشتری مثل شما گیرم نمی آید خوب است چیزی علاوه بمن داده بخرید درصورتیکه پنجاه منات زیادترنمی ارزید ما دویست منات باوداديم وقتی دویست منات را دید نزدیك بود ازشدّت خوشحالی وفرح دیوانه شود باحضور امیرال وحاکم پنجاه دفعه تعظیم کرد وبخاك افتاد وزمین را بوسید معلوم میشود جنس یهودی درتمام دنیایکی است بعدبرگشته رفتیم بطرف باغچهٔ کوچکی که مال رئیس استاسیون بود پاوین کوچکی ازچوب سفید ساخته بودند رفتیم آنجا نشسته قدری صحبت داشتیم امّاپشه وگرمای آنجا معرکه است هوای آنجا شبیه بهوای تابستان میانهٔ عشرت آباد وقصرقاجار است بعد رفتیم توی واگون نمازخوانده شام خوردیم جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار ووزیرهمایون وسایرملتزمین هم رفتند دراستاسیون آنجا شام خوردند بعد ازشام ترن را قدری عقب برده نگاهداشتند استراحت کردیم (*)

امروز غوبرناطور ایالت (ماغلوفسکی) که برادرمسیو (زیناویف) وزیرمختار اسبق روسیه در طهران است عریضه وراپورتی ازوضع وحالت این ایالات عرض ونگارش نموده بحضور آورده بود مقرّرفرمودیم ارفع الدّوله آنرا ترجمه نموده وعین ترجمهٔ آنرا دراینجا ثبت ومرقوم میداریم .

بعرض خاکپای همایونی میرسانم که درحوزهٔ حکومت سپردهٔ بمن از هرجهت اسباب آسایش وامنیت فراهم است وباکمال خوشبختی مختصراطلاعی ازوضع این حکومت درضمن راپورت خودتقدیم خاکپای مبارك میدارم (سرتیب دویم قلمی کنسیلای پروری زیناویف) ٢٤ ماه مای روسی سال ١٩٠٠ مسیحی مطابق چهارشنبهٔ هشتم شهرصفرالمظفر سنهٔ ١٣١٨ .

درحکومت ماغلوف یازده شهربزرگ ، دوشهرکوچك ، وهشتاد وچهار قصبه ، وچهارصد وهفتاد و یك ده بزرگ ، وپنجهزار وپانصد وچهل ده کوچك دارد که جمعاً ششهزارویکصد وهشت باب شهر و قصبه وقری میباشد .

»)(عدد نفوس)(«

(نجبای خانوادهٔ ١٨٤٦١)(نجبای شخصی ٦٠٦٠)

روحانیین

(روحانيين	٦٠٦٤٦)(سگنهٔ محترم	٢٤٣٢)
(تجار	٣٣٨٥)(ملاّك وصنعتگر	٣٠١٩٣١)
(دهاتیان	١٣٤٤٨٦٥)(اشخاص متفرقه	١١٧٥٢٤)

١٨٠١٣٠٤

يك مليون و هشتصد و يكهزار و سيصد و چهار نفر

﴿ عساكر موجوده ﴾

(پياده نظام ٨٤٠٠)(سپاه مستخدم در حكومتهاى مختلفه ٣٨٠٠٠٠)

(مقدار زمين) محلّ زراعت صيفى وشتوى	١٧٠٢٣٢٣	وساطين
چمن وعلفزار	٥٣٤٨٧٧	وساطين
جنگل	٨٧٤١٥٣	وساطين
من جمله جنگل خالصه	١٢١١٢٧	وساطين
باغات ومراتع وراهها وجاهاى لم‌يزرع	١١٣٠٥٦٦	وساطين

٤٢٤١٩١٩

چهارمليون ودويست وچهل ويكهزار ونهصد ونوزده وساطين زمين دارد

وهروساطين عبارت است از چهارهزار وهشتصد ذرع كه هفتهزار ودويست ذرع روسى است .

آذوقهٔ اهالى محصول زراعت است وزراعت امسال بنظر خوب مى آيد . زراعت بهاره را همه جا مشغول كاشتن هستند .

در انبارهاى قرى ودهات گندم موجود	٢٧٧٥٠٥	چتورط
گندم بهاره	١٤١٣٦٧	چتورط
نخواه نقد بجهت خريد آذوقه از مال حكومت	٤٥٧٥٠٧	منات
نخواه ايضاً متعلق بدهات	٩٤٥١١	منات

﴿ قيمت مأكولات ﴾

آرد ارزن	نه پوت	٦ منات	٧٧ كپك
آرد گندم	هشت پوت	١٠ منات	٥٧ كپك
جو	چتورط	٣ منات	٢٥ كپك
گوشت گاو	گيروانكه		١١ كپك

علف	پوت	٣٤ كپك
كاه	پوت	١٦ كپك

﴿ صنايع ﴾

در ايالت ماغلوف دوهزارو ششصدو پنجاه وشش باب فابريكهاى مختلفه است وسالى هفت مليون وهشتهزار ويكصدو پنجاه وسه منات محصول اين فابريكها ميشود *

راههاى آمد وشد درحكومت ماغلوف درروى رودخانهاى مفصلهٔ درذيل كشتى رانى ميشود (دنيپر) (شورودردتى) (بيردن) (اپوتى) (بى سيدى) درروى رودخانهاى دنيپر و شور ودردتى كشتى بخاركار ميكند راههاى خشگى . اوّلاً راه آهن است كه عبارت است ازراه آهن (مسكوسكى برسيطاسكى) و (لباوو منسكى) و (رلسو آرلوسكى) و (پوليسسكى) علاوه براين راههاى آهن امسال بساختن راه آهن (وطبسكى ژلانبسكى) هم شروع شده است . ثانياً راههاى شوسه است كه عبارت است ازراه شوسهٔ (كيو) و (بوبروى سكا) و (مسكووسكى) (ورشووسكى) و (آرلووسكى ويطبسكى) همهٔ اين راهها آباد وداير ميباشند ، بجهت حمل ونقل پسته وحركت مسافرين درراههاى شوسه پنجاه و يكباب استاسيون وچهارصد وسى رأس اسب چاپارخانه موجود است . (كليساهاى واقعهٔ درحكومت ماغلوف) (كليساى سنگى ١٧٨ باب) (كليساى چوبى ٥٣١ باب) (كليساى تاركين دنيا ١٥ باب) كه جمعاً ٧٢٤ باب وتماماً متعلق بمذهب ارتودوكس ميباشد ؛ علاوه براين دوباب كليساى لوطيران و سى ودو باب كليساى كاتوليك است *

(ابنيهٔ دولتى)

ازبراى ديوانخانه ها و مدارس و پستخانها ومريضخانها وحبس خانها هشتاد و سه باب خانهٔ سنگى و هشتاد و نه باب خانهٔ چوبى با پول دولت بنا شده است

مدارس ومكتب خانها) دو باب كمنازيهٔ مردانه و دو باب كمنازيهٔ زنانه و يكباب معلمخانهٔ رآل در حكومت ماغلوف موجود است(علاوه براينها يكباب مكتب زنانه است كه در تحت نظارت ومراقبت ادارهٔ روحانى است) (معلمخانهٔ روحانى مسمّى به (سمناريه) يكباب) (معلمخانهٔ روحانى چهار باب) (مدرسهٔ شهرى ومجانى ده باب) غير از مدارس مزبوره مدارس ديگر نيز هست از قبيل مدرسه هاى علمى ومكاتب ابتدائيّه و غيرها كه بجهت اطفال و دخترهاى فقير ساخته اند بر روىهم رفته در حكومت ماغلوف يكهزارو ششصد ونودو دو باب مدرسه و مكتب است كه هفتادو پنجهزارو پانصدو پنجاه نفر پسر ودختر در انجاها مشغول تحصيل ميباشند

(ابنیهٔ خیریه)

در شهر حاکم نشین دو باب مریضخانه است که یکصد ونود وپنج تخت خواب بجهة مرضی مهیاً شده است ، ودر شهر های دیگر هشت باب مریضخانه بجهت یکصد و نود وچهار مریض ومریضخانهای دهات هفتاد و یك باب بجهت چهار صد و چهار ده مریض است ، در شهر حاکم نشین یازده باب خیرات خانه از برای یکصد و سی و شش نفر شکسته و پیر ، و در شهر های محال و حدود نوزده باب خیرات خانه بجهت سیصد و پنجاه و یکنفر شکسته و فقیر دارد ، علاوه بر خیرات خانهای مزبور در همهٔ محال حکومت ماغلوف هشتاد و هشت باب خیرات خانه است که یکهزار و یکصد و چهار ده نفر علیل و شکسته و پیر و فقیر مسکن دارند (*)

(عدد محبوسین)

دراوّل ماه مای درمحبس شهر ماغلوف یکصد و نو دو نه نفر و در حبس خانهای محال پانصد و نود و چهار نفر محبوس بوده است (•)

واردات حکومت ماغلوف از قبیل مالیات تجارتی و صناعتی و مزرع و مرتع و غیره و غیره دو ملیون و سیصد و سی و ششهزار و ششصد و نود و هشت منات و چهل و چهار کپك میباشد (•)

(روز پنجشنبه نهم صفر)

الحمدلله تعالی بسلامت صبح از خواب برخاسته چای خوردیم موثق الدوله وظهیرالدوله وآبدارباشی بحضور آمدند مشغول صحبت شدیم بعد وزیر همایون آمد بقیهٔ روزنامهٔ دیروز را فرمودیم نوشت درآن بین جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند مرخص فرمودیم نشستند مشغول صحبت و فرمایشات شدیم و ترن درحرکت بود رفتیم تا رسیدیم به (برست) (ژنرال کورچو) که فرمانده سی هزار قشون است بانوزده هزار نفر از قشون خود درجلو راه باستقبال آمده بودند وباقی توی قلعه جات بودند ازیکفرسنگ بگار راه آهن مانده سرباز آمده ازدوطرف راه دوپشته ایستاده بودند وهورا می کشیدند ودرسرهر دسته موزیك بنوای روسی میزدند خیلی وضع باشکوهی بود امیرال آرسنیف ازتوی واگون ترن ازآنها احوال پرسی میکرد تابگار راه آهن رسیدیم ترن ایستاد حاکم شهر وفرمانده کل قشون بحضور آمدند ماپیاده شده سرفوج رفتیم درمراجعت بترن نهار خوردیم بعدازنهار نشان بفرمانده قشون وحاکم دادیم، بعد حرکت شد تامقداری ازراه که رفتیم بازسرباز دوطرف راه بصف ایستاده بودند وهورا می کشیدند بمحاذی توپخانهٔ نظامی که رسیدیم توپ زیادی بسلام احترام ما انداختند ، قلعه های نظامی که مثل باستیان طهران اطرافش خندق وخاکریز وباره دارد

دیده

دیده شد که اغلب سربازان درآنجاها بودند این باستیانها را خیلی محکم ساخته اند وازدور وضع بنا واستحکام آنها معلوم بود همه جا مراسم احترامات وتعظیمات نظامی بجامی آوردند تاآمدیم بگار راه آهن شهر ورشو رسیدیم پرنس فرمانفرمای لهستان روس که اسمش (امیرتیسکی) است باجمیع صاحبمنصبان نظامی مقیم ورشو درگار حاضر بودند سربازان واهل نظام راتاآخر صف ملاحظه کردیم بعد که ازجلوما دفیله کردند ، من و جناب اشرف صدراعظم وپرنس وامیرال دریك کالسگه نشسته سایر ملتزمین هم درکالسگه های دیگر بطرف شهر روانه شدیم ، دربین راه همه جا سرباز وسوار وتوپچی درکنار خیابانها صف زده بودند وتماماً برای تهنیت واحترام ماهورا می کشیدند عموم مردم ازورود مازیاده اظهار شعف مینمودند ماهم بهمه اظهار مهربانی میکردیم وباد ستمال تعارف مینمودیم حقیقة خیلی خوب ازما پذیرائی کردند ، ازپلی گذشتیم که برروی رودخانهٔ ورشو ساخته اند که تقریباً سیصد ذرع طول پل می شود خیلی پل غریبی است دوکشتی بخاری هم روی رودخانه درحرکت بود ، بعد آمدیم بعمارت (لازنسکی) که ازبرای نزول ما حاضر کرده بودند این عمارت ازبناهای سلاطین لهستان است پارك وعمارت غریبی است دودریاچه در جلو این عمارت واقع است که بقدر دریاچهٔ سلطنت آباد می شود خیلی مصفی است درختهای مارونیهٔ خیلی بزرگ دارد من خیلی مایل بودم بزرگ این درخت را ببینم ودراینجا که دیدم بقدر درختهای نارون بزرگ ایران است درختی دیدم که تا امروز ندیده بودم برگهای قرمزی داشت برنگ آلوچه های قرمز ایران ناصر خاقان راگفتیم رفت شاخه ازآن چیده آورد تماشا کردیم خیلی غرابت وتماشا داشت چون شب شد اطراف خیابان ودریاچهٔ این پارك را چراغان الوان خیلی قشنگی کردند اسباب آتشبازی هم جلو این عمارت حاضر کرده بودند درآن بین رعد و برق شدیدی شد وباران سختی بارید باوجود این چراغان وآتشبازی خیلی جلوه ونمایش داشت مخصوصاً کرجیهای کوچك که دردریاچه انداخته وچراغان الوان کرده بودند ومتصل روی آب درحرکت بود جلوه و تماشای غریبی داشت درحالی که بتماشای چراغان وآتشبازی مشغول بودیم ناگاه رعد وبرق شدیدی شد که ازتابش برق تمام پارك مثل روز روشن گردید جمعیت زیادی ازمرد وزن برای دیدن ما وتماشای چراغان بپارك آمده دراطراف گردش می کردند واظهار بشاشت ازورود مامینمودند الحمد لله ازهرجهت خیلی خوش گذشت بعدازساعتی شام خورده استراحت کردیم *

(روز جمعه دهم)

صبح که ازخواب بیدار شدیم (امیرال) آمده عرض کرد ترتیب مشق ومانوری درخارج شهر داده شده باید بانجا برویم (پرنس) فرمانفرما هم درآنجا برای پذیرائی حاضر است من وجناب اشرف صدراعظم و(امیرال) ووزیر دربار دریك کالسگه نشسته حرکت کردیم . بعضی ازملتزمین هم دررکاب بودند ازاین پارك تاآن نقطه

که

که موقع مانور بودبیست دقیقه راه است وارد شدیم چادر بزرگ ممتاز قشنگی برای ما افراشته بودند نشستیم بنای سان قشون شد تقریباً ده الی پانزده هزار سوار وپیاده وتوپخانه سان دادند خیلی آراسته ومنظم بود میرزا ابراهیمخان عکاسباشی رافرمودیم عکسی از آنها برداشت درموقع دفیله (کاندان) کل و (ژنرال) که مرد پیری بود پای اسب او روی چمن لغزیده زمین سختی خورد قدری بپایش صدمه وارد آمد خیلی ازاین فقره متأسف شدیم . جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار رفتند اورادیدن واحوال پرسی کردند وقدری تسلیت خاطر دادند . باری دراطراف ماجمعی کثیر از هر قبیل ایستاده بودند . دسته‌های سواره خیلی خوب تیراندازی میکردند وروی اسب انواع واقسام حرکات خوب مینمودند . پادشاهزادهٔ اسپانیا که اسمش پرنس (بوربون) وحالا جزو مستخدمین دولت روس است ازما اجازه خواست که دربالون نشسته بهوا صعود نماید اجازه دادیم ببالون نشسته بالارفت . خیلی تعریف میکرد که بالون نشستن کارخوبی است و تماشادارد . بعدازاتمام مانور ماباجناب اشرف صدراعظم و(امیرال) سوار کالسگه شده بطرف منزل آمدیم ودربین راه بدرخانهٔ (پرنس) فرمانفرما آمده کارت گذاشتیم . وازآنجا گذشتیم آمدیم منزل عکاسی را که صنیع السلطنه حاضر کرده بود که عکس مارابیندازد چند قطعه عکس ما برداشت . نیمساعت بغروب مانده امیرال آمده عرض کرد که باید به تیاتر برویم کالسگه حاضر کردند رفتیم چندین پرده ازرقصهای خیلی خوب کردند که تماشاداشت درآخر تیاتر برخاسته بطرف منزل آمدیم وپس ازورود شام خورده استراحت کردیم

)—•—(*)(روزشنبه یازدهم صفر)(*)—•—(

امروز صبح که ازخواب برخاستیم پس ازصرف چای امیرال آمد عرض کرد که باید بباغ (بوتانیك) که یکی ازباغهای دولتی است برویم . کالسگه حاضر کردند . باجناب اشرف صدراعظم وامیرال سوارشده رفتیم بباغ این باغ خیلی خوب وقشنگ است لیکن اغلب اشجار این باغ را من درجنگل قراداغ دیده بودم بعضی را که ازچین وژاپون آورده بودند ندیده بودم وتازگی داشت درخت گلش کمتر بود امّا بعضی گلهای بدیع خوب داشت . بعضی تخم گلها یادداشت کردیم وازباغبان آنجا خواستیم که برای ما بفرستد . پیاده در باغ خیلی گردش کردیم بعد ازساعتی سوار کالسگه شده آمدیم منزل درهمان پارك (لازنسکی) که منزل داریم بازقدری گردش کردیم ازغرایبی که دراین باغ دیدیم این است درختهای گل (رداندرم) که مسیو (سیمون) هم درتبریز وهم درطهران دردوسفر خودش بفرنگ برای ما آورده بود وخیلی کوچك بود دراینجا بارتفاع چهارذرع وکلفتی دوبازو بود . یکدرخت نارنجی هم دیدیم تقریباً مثل درختهای نارنج معمولی طهران است گفتند ماتاریخ داریم که سیصدسال بیشتر عمر این درخت است دیگر درخت کافور دیدیم آن را هم میگفتند سیصد سال عمردارد آنهم شبیه بنارنجهای معمولی ایران است . ازقراریکه عرض کردند اینجا یکجفت (قوی)

سیاه

سیاه بزرگی است قوی سفیدهم یکی دوتا دراین پارك دیده شد . عصری موثق الدوله وناصرخاقان و جمعی دیگر رافرمودیم درکرجی نشسته روی دریاچه گردش کردند . امیربهادرجنگ هم بامیرزا رضاخان مؤیّد السلطنه بکرجی دیگر نشستند . بعد آمدیم دربالاخانه نمازخواندیم موثق الملك را فرستادیم از برای خرید بعضی اسبابها یکساعت بعد (امیرال) با (پرنس) فرمانفرما آمدند که درساعت هشت به تیاتر باید برویم . جناب اشرف صدراعظم باسب دوانی رفته بودند . ما باامیرال وپرنس درکالسگه نشسته رفتیم به تیاتر این همان تیاتر دیشب است مادراژ پائین بطورغیررسمی نشستیم خیلی خوب تیاتری درآوردند آوازه خوان ایطالیائی که اسمش (باسینی) است خیلی خوب خواند ورقصید انواع رقص کل وبازیهای خوب کردند بعد آمدیم منزل فوراً شام خورده استراحت کردیم (*)

—(روز یکشنبه دوازدهم)—

صبح ازخواب بیدارشدیم چای صرف شد بعد دربالاخانهٔ که منزل خودمان است نشسته قدری کاغذنوشتیم پس از آن آمدیم پائین موثق الدوله وامیربهادرجنگ وسردارمکرّم وناصرخاقان وناصرالممالك حاضر بودند جویای حال وزیردربارشدیم گفتند قدری کسالت دارد محمد خان را فرمودیم رفت ازجانب ما احوال وزیر دربار را پرسید بعد رفتیم بگردش وتفرّج ناصرالملك به بیرونها رفته بود دراین بین که ما گردش میکردیم باکالسگه رسید چون قدری خسته شده بودیم بناصرالملك فرمودیم پیاده شد ما درکالسگهٔ او نشسته سواره گردش کردیم موثق الدوله وناصرالملك را هم فرمودیم آمدند درکالسگهٔ مانشستند که صحبت بداریم در آن بین ناصرخاقان وناصرالممالك که پیش ما بودند گم شدند بعد من که می آمدم آنها را دیدم درجائی گیر کرده اند که اطراف آن طارمی آهن است تامارا دیدند یکدفعه فریاد کردند که ما گم شده ایم خیلی حال آنها خنده داشت فرمودیم رفتند آنها را از راه معمول آوردند بعضی گلهای خیلی خوب درانجا دیدیم باغبان آنجا که یك زنی بود چند شاخه گل بما داد گردش کنان آمدیم بمنزل نهار خوردیم آن عکاسی که پریروز عکس مارا انداخت امروز عکس هارا حاضر کرده بود بتوسط صنیع السلطنه بحضور آورد الحق خیلی خوب عکس انداخته بود بعد بقدر دو ساعت خوابیدیم ناصرخاقان را فرمودیم آمد قدری کتاب خواند وما خیلی براحت خوابیدیم ازخواب که برخاستیم امین حضرت آبدارباشی راخواستیم عرض کرد امشب برحسب فرمایش ودستورالعمل ما یك چلاو وخورشی ایرانی برای ما تهیه کرده است حقیقةً خیلی خوب غذائی بود ازمراقبت امین حضرت درخدمات راضی هستیم عصری دوباره آمدیم پائین قدری گردش کردیم صبح که درپارك گردش میکردیم قویهای سیاه راکه پیش ذکر آن شد دیدیم چهارقوی خیلی قشنگ بود عکسی ازآنها برداشتیم

جمعیت

جمعیت زیادی از اناث وذکور در باغ برای تماشا ودیدن ما آمده بودند چند قطعه کارت پستال عکس مارا درست کرده بودند بحضور آوردند آنهارا دستخط کردیم وبتبریز فرستادیم بعد نماز خوانده چای صرف کردیم یکربع بغروب مانده (پرنس) و (امیرال) آمده عرض کردند در خود همین پارك (لازنسکی) تیاتری حاضر کرده ومحض تشریفات ما جمعیت زیادی از محترمین ورشو را مجاناً دعوت نموده اند باید بآنجا برویم با امیرال وسایر ملتزمین خود مان چون نزدیك بعمارت ما بود پیاده رفتیم سه پرده تماشا دادند تمام این سه پرده رقص بود و حقیقةً خیلی خوب رقصیدند تیاتر که تمام شد آمدیم منزل وزیر همایون دو روز است تب کرده وامروز بهترشده در موقع شام حاضر بود با او فرمایش وصحبت داشتیم بعد از صرف شام استراحت کردیم *

(روز دوشنبهٔ سیزدهم صفر)

امروز صبح (امیرال) و پرنس (امیرتیسکی) فرمانفرمای لهستان روس آمده عرض کردند کالسکه بجهت حرکت حاضراست ، سوارشده از قصر (لازنسکی) آمدیم تا بگار راه آهن باز اطراف راه مثل روز ورود جمعیت ایستاده بودند قشون نیز همانطور باکمال نظم وآراستگی از کنار راه صف بسته بودند رسیدیم بگار (پرنس) فرمانفرما که بسیار مرد نجیب عاقل درستی است ویك قطعه نشان تمثال خود مارا هم بایشان داده بودیم از اینجا مرخص شده رفت . (امیرال) وسایر مهماندارها همراه بودند سوار ترن شده براه افتادیم تا رسیدیم به (الکساندروف) که سرحد مابین خاك روسیه والمان است آنجا ترن ایستاد روسیها نهاری حاضر کرده بودند از ترن بیرون آمده رفتیم ببالاخانهٔ گار راه آهن ، اینجا همانجاست که شاه شهید هم درسفر آخر شام خورده بودند . وزیر همایون هم امروز حالتش بهتراست و درحضور بود وتفصیل آن سفررا عرض میکرد . میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه وزیرمختار برلن هم ترن المان را باینجا آورده بود . ازاینجا باید به ترن المان که خودمان تا (کنترکسویل) اجاره کرده وبخرج خود مان بآنجا میرویم سوارشویم . تا نهار خوردیم بارها واسباب هارا حمل به ترن تازه نموده وهمراهان نیز داخل آن شدند ما هم رفتیم بآنجا (امیرال آرسنیف) وکلنل (ژیکوویچ) و مسیو (بلگارد) از آنجا مرخص شده باتفاق ارفع الدوله وزیرمختار ما به پطرزبورغ رفتند ، ماهم اظهار کمال خشنودی ورضا اززحمات وخدمات این مدّت (امیرال) وسایر مهماندارها نمودیم . مسیو (کاخانفسکی) هم که باآنها بود چون ناخوشی کلیه دارد برای معالجه به (کنترکسویل) میآید عیال وسه اولاد خود را هم ازتفلیس تااینجا همراه آورده بود ، قرار دادیم از آنجا تا (کنترکسویل) در ترن ما باشد . در وقت خروج از سرحدّ روس تلگرافی ازخروج خودمان باعلیحضرت امپراطور روسیهّ نمودم وجواب آن اعلیحضرت هم

که

که ازروی کمال مودّت بود درراه بمن رسید .

خلاصه مهماندارها رفتند وترن ما حرکت کرد بقدر ساعتی که گذشت از خاك روسیهّ خارج وداخل خاك المان شدیم . قلعهٔ نظامی که المانها بجهت استحکام وحراست حدود خودشان درسرحدّ روسیهّ ساخته اند ازنزدیك دیدیم ، بسیارقلعهٔ مستحکم خوبی است ، قشون زیادی ازقرار مذکور درآنجا دارند . بعد ازآنجا گذشته از (کت بوس) عبورکردیم صحرا بازهمانطور همه جا سبز و جنگل است ، امّا اینجاها خیلی آبادتر ازروسیهّ است ، ترن ما وهمراهان خیلی خوب است . امّا قدری تند میرود ، وشب راچون کسالت داشتم وسرعت حرکت ترن مانع استراحت بود قدری بدگذشت وزیردربار آمد پیش ما وتا وقت خواب ما درحضور بود ، خیلی ازمراقبات وخدمات اوراضی هستیم . بعد فرستادیم میرزاحسین خان پسرمؤیّدالسلطنه راکه درالمان تحصیل کرده است واینجا بحضور رسید آوردند فرمودیم برود هرطورهست قرار بدهد ترن رانگاه دارند که امشب تاصبح متوقّف بوده فردا حرکت کند اورفت وهمانطور کرد . ولی از کسالت اوّل شب ترن که مثل زلزله ما را تکان میداد خیلی کسل شده بودیم و بدگذشت .

(روز سه شنبهٔ چهاردهم صفر)

امروز صبح که ازخواب برخاستم الحمد لله تعالی حالم خوب بود چای خورده دعای هرروزرا خواندم ترن هم راه افتاده بود ومیرفت خیلی براحت میرفتیم . ابتدأ ساعتی چهارده فرسنگ میرفت حالا قرار دادیم که هفت فرسنگ برود . بعد جناب اشرف صدراعظم وسایر نوکرها بحضور آمدند بعضی صحبت وفرمایشات شد . وازصبح تا ظهر ازاین شهرهای المان گذشتیم ابتدأ (مالکین برگ) بعد (لپزیك) که شهر بسیار عظیم معتبری است ، وناپلیون اوّل دراینجا جنگ سختی کرده است . بعد از (ویمار) و (کنار) و (ایزناخ) گذشته نهارخوردیم وخوابیدیم بعدازخواب بیدارشده آقا سید حسین وناصرهمایون و ناصرخاقان بحضور آمدند . وناصرخاقان مشغول خواندن شاه نامه بود که یکدفعه دیدیم روز روشن مبدّل بشب تاریك ظلمانی شد مانمیدانستیم که داخل تونل شده ایم ازاین تاریکی وظلمت ناهنگام قلب ما خفه شد وحالت وحشتی دست داد . اسمعیل خان را آواز کردیم که کبریت روشن کن وهی فریاد میکردیم که کبریت بیاورند چراغهارا روشن کنند گویا کسی صدای مارا نمی شنید درآن بین جناب اشرف صدراعظم چون منزلشان نزدیك تر بما بود صدای مارا شنیده کبریت دادند آوردند تاکبریت رسید ازتونل بیرون آمدیم و روشن شد ازوحشت خلاص شدیم . وضع وحالت صحرا وآبادی خاك اینجاها خیلی باروسیهّ تغییر کرده است . اینجاهاهم زراعت زیادتراست ، وهم عمارت وده وآبادی پیوسته بیکدیگر . چنانکه یکوجب زمین بی زراعت یاجنگل دیده نمیشود وطرفین راه آهن رادرخت پیوسته بهم کاشته وقدریکه بلندشده باقیچی زده

چنان

چنان موزون ومرتب داشته‌اند که مثل یك دیوار کوتاه سبز قشنگی بنظر می‌آید که فرسنگها ازد وطرف جاده کشیده است . رفتیم تا رسیدیم بشهر (فرانکفرت) ترن یکراست رفت تاداخل گار بزرگی شدیم که دویست مترطول ویکصدو هفت مترعرض دارد وتمام این فضا بسه طاق پوشیده شده‌است . روزی چهار صدترن از اینجا حرکت کرده بشهرهای دیگر میرود گار بسیارعظیمی‌است وسقف مرتفعی‌دارد که انسان ازدیدن آن حیرت میکند پیاده شده قدری توی گار بانوکرها وملتزمین راه رفته مراجعت به‌ترن کردیم و راه افتادیم . الحق راه دیگر ازاین باصفاتر نمیشود وشهر (فرانکفرف) که راه آهن از وسط آن میگذرد شهر بسیارعظیمی‌است . و درحال عبورترن ازمیان شهرتماشای کوچها وعمارات مرتفع قشنگ وعبورومروراهالی ازکوچها بادرشگه وکالسگه واتومبیل وغیره و باغچهای قشنگ موزون وگل کاریهای رنگارنگ بقدری لذت داشت که بحدّوصف نمی‌آید ، وشخص نمیخواهدیك لحظه چشم ازاین مناظر بدیع وعمارات رفیع بردارد ، ازروی یك رودخانهٔ بزرگی که پل آهنی عظیمی برروی آن کشیده بودند دومرتبه عبورکرده بعد به صحرا وجنگل کاج وغیره رسیدیم . نزدیك غروب آفتاب قرص خورشید خیلی تماشا داشت مثل یك طبق آتشی بودکه به افق فرورودخیلی دیدنی بود . خاصه شب پانزدهم ماه هم بودکه ازطرفی دیگرقرص ماه مثل یك طبق نور طالع میشد . طرف مغرب خورشید تمام سبزه وگل وجنگل کاج بود وسمت مطلع ماه یك رشته کوه طولانی کوتاه که تاپای دامنه تماماً پوشیده ازجنگل وزراعت بود ودرمیان سبزه وجنگل عمارتهای تك تك خوشگل که دردامنه‌هاتاسرکوه بطرحهای بدیع ووضعهای خوش‌منظرساخته‌اندوقرص ماه ازروی عمارت وجنگل وکوههای کوتاه که نزدیك بجادّه است خرد را نشان میداد ، بالجمله میرفتیم وباجناب اشرف صدراعظم ووزیر همایون صحبت میداشتیم وسخن ازصفای این‌راه وتماشای غروب وطلوع خورشید وماه بود تاده دقیقهٔ بعد بدهی رسیدیم که چراغهای برق زیاد روشن کرده بودند آنجا ترن درجلوگار قدری ایستاد شام خوردیم وترن درمقابل شهر (کارلسروه) تاصبح توقف کرد وما استراحت نمودیم .

)—•—(*)§(روزچهارشنبه پانزدهم صفر)§(*)—•—(

صبح ازخواب برخاسته نمازکردم بعد ازنماز خواستم دوباره بخوابم خوابم نبرد ، بعد برخاسته بقرار معمول قدری قرآن خواندم ؛ قدری که گذشت نوکرها ازخواب برخاسته یك یك بحضور آمدند و بعضی رفتند جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار ووزیرهمایون ومؤیدالسلطنه وزیرمختاربرلن درحضور بودند ، وماحالات راه را میپرسیدیم . امروز ازخاك مملکت باد میگذریم راه اهن دربلندی میرود ورودخانهٔ (رن) که رود بسیارعظیم عمیق است که کشتی بخار درآن کار میکند وآب صاف گوارای پاکیزهٔ

دارد

دارد اززیردست مابفاصلهٔ پانصد ذرع ازوسط صحرای حاصل خیز سبز خرمی مثل مار می‌پیچد ومیرود وازطرف دیگر ما کوه است که تمام دامنهٔ آنرا تا بالای جادّه درخت انگورعمل آورده‌اند ، یا زراعت بیراست که آب جواز آن عمل میاید . تمام کوه وصحرا جنگل تك تك است ودرمیانهٔ اشجار درخت گیلاس زیاد که پر ازگیلاس رسیده بود دیده شد ، گلستانهای خوب دهقانها تربیت کرده‌اند که همه نوع گل ازگلهای سرخ وگل چای وگلهای مختلف دیگردارد که بعنوان تجارت از اینجا بشهرها برده میفروشند امروز بقدری اطراف راه باصفاست که ازحدتوصیف وتعریف بیرون است . قدری که آمدیم عرض کردند بتونلها خواهیم رسید چراغها را قبل از وقت روشن کردند که دیگرمثل دیروز اسباب وحشت وخفگی قلب نشود ، دراین بین به تونل اوّل رسیدیم که خیلی طولانی بود . توی تونل درعبورترن بخاریك هوای کثیف متعفن بدی هم میرساند که نمیتوان وصف کرد . خیلی موذی وموحش وهولناك است . ازآن گذشته باز به سه تونل دیگر رسیدیم که قریب بهم بود . هروقت به تونل میرسیدیم مثل آن بود که یك دفعه شخص ازهوا وفضای مثل بهشت داخل سوراخ جهنم شود وباز دفعةً از تنگنای ظلمانی دوزخ بفضای روح افزای بهشت درآید باری رفتیم تارسیدیم بشهر (بال) که خاك سویس است نظر آقای یمین السلطنه که وزیرمختار ما درپاریس است آنجا دیده شد که درگار راه آهن ایستاده است اگرچه تا امروز اورا ندیده‌بودیم ولی‌غایبانه می شناختیم که مرد درست معقول صحیحی است . ودرزمان ولیعهدی تمام رجوعات وکارهای ما درفرنگ با او بود وهمه وقت نهایت درستکاری وحسن خدمت از او مشاهده شده است خلاصه او را خواستیم درترن بحضور ما آمد حالات (کنترکسویل) وغیره را از او پرسیدیم وعرض کرد تا دوساعت دیگر درخاك سویس هستیم بعد داخل خاك فرانسه شده پس از شش ساعت به (کنترکسویل) خواهیم رسید ؛ نهاررا درترن خوردیم بعد ازنهارهم ازدوتونل طولانی که یکی از آنها سیصد ذرع طول داشت گذشتیم . وقت غروب ظهیرالدوله ودکتر ادکاك بحضور آمدند . امروز هم باران کاملی آمد وبرطراوت وصفای راه وصحرا افزود نزدیك غروب هم ازدوتونل دیگر گذشتیم که امروزتقریباً ازهیجده تونل عبورشد ازطول راه وکثرت تونل ما وهمهٔ همراهان خسته شده‌ایم ، ونوکرها و ملتزمین همه ساعتها دردست گرفته دقیقه می‌شمارند ، چونکه امشب باید درساعت ده بعد ازظهروارد کنترکسویل بشویم والحال متجاوز از دو ماه است که متصل درحرکت هستیم وراه می‌پیمائیم که باینجا برسیم ودراینوقت متصل ازیمین السلطنه ومؤیدالسلطنه تحقیق وسؤال میشود که چقدر بمنزل مانده است وآنها عرض میکنند که حالا میرسیم وباوزیردربار ووزیرهمایون صحبت وفرمایش میکنیم که مشغول شویم ، ترن را هم بازتندکرده‌اند وبعجله میرود که زودتر بمنزل برسیم . تا ساعت ده رسید

واز دور

واز دورچراغانی نمایان شد که جلو عمارات و خانهای شهر کرده اند ؛ تقریباً دوساعت ازشب رفته بگار کنترکسویل رسیدیم . حاکم این قلمرو که معروف به (برفه) است باحاکم وکدخدای شهر ومقداری سرباز احترام وموزیك نظامی درجلو گار منتظر ورود مابودند . ازترن که پیاده شدیم مثل آن شب ورود به دلیژانس خسته شده بودم حاکم نطق مفصلی درتبریك ورود ما ازقبل رئیس جمهوری واهل مملکت فرانسه نمود ماهم جوابی که مقتضی بود دادیم . بعد با حاکم سوار کالسکه شده راندیم چراغان قشنگی کرده بودند همه جا آمده تابمنزل رسیدیم که درباغ قشنگ باصفائی واقع است وتمام باچراغ برق روشن است ، ومنزل ما هوتل خوبی است که خود ما باتمام نوکرها وملتزمین در اینجا منزل داریم ؛ قهرمان خان پسر یمین السلطنه منازل راتقسیم میکرد ومی آمد ومیرفت . بعد شام آوردند خورده استراحت کردیم *

﴿ اسامی شهرهائی که ازورشوی تا کنترکسویل دیده واز آنها گذشتیم ازاینقرار است ﴾

(ورثو) (الکساندروف) (قلعهٔ نظامی ترن) (پزن) (کونن) (کت بوس) (مالکین برگ) لیزیك) (ویمار) (کنار) (ایزناخ) (هانور) (فرانکفرت)(دارمشتاد) (مانهایم) (هایدلبرگ) (کارلسروه) (بال) (کنترکسویل) (*)

)—•»(پنجشنبه شانزدهم صفر)«•—(

امروز در (کنترکسویل) راحت کردیم . الحق دراین سفر بزرگ که بحمدالله تعالی ازهرجهت تا امروز برماخوش گذشته است ازحسن خدمات جناب اشرف صدراعظم درهرمورد ومقام چندانکه اظهار خوشنودی بفرمائیم جادارد ، وازروزعزیمت از طهران تا امروز که فی الحقیقه بنقطهٔ مقصد رسیده ایم تمام دقایق زحمات وخدمات ایشان برمامکشوف بوده ونهایت رضایت را ازمراقبات وخدمات ایشان داریم ، باری وقت ظهرنهارخوردیم وبعدازنهار میرزا ابراهیمخان پسرمرحوم حکیمباشی را که درپاریس تحصیل کرده وخوب ازعهده برآمده طبیب حاذق شده است وزیردربار بحضور آورد قدری بااو صحبت وفرمایش کردیم قرارشدفردا بپاریس برود که اطبای بزرگ راکه (پروفسر) هستند به (کنتر کسویل) بیاورد که دراینجاشروع بمعالجه شود ، بعد نمازخوانده رفتیم توی پارك جلوعمارت گردش کردیم ، پارك باصفائی است اطراف پارك عمارات وهوتلهای عالی ودکاکین پاکیزهٔ قشنگ که جای فروش هرقبیل امتعه است دارد اینجا درحقیقت قریه ایست ، امّا بواسطهٔ این آبهای معدنی که محلّ رجوع و نزول اغلب اهالی بلاد است کم کم شهر میشود ، وسط این پارك پاوینی است سرپوشیده مانند که پایه های آن آهن وسقف ودیوارش ازبلوراست ودروسط آنجا آبهای معدنی را ازحوض بیرون آورده وفوّاره ها که آبش کج میریزد تعبیه کرده اند که بسهولت استیکان وبطری را زیرآنها نگاهداشته پرمیشود ، ودر

کنار

کنار واطراف حوضها راهرواست که مردم میگردند ، وپای هرحوضی چندین دختروزن است که ازآبهای معدنی درگیلاس ریخته بمردم میدهند وگیلاس هرکس علیحده است ونمرهٔ معین دارد که بتجویز اطبا ازآن برکرده میخورند ، وگیلاس را درکنار حوض گذاشته خودشان دراین محوّطه راه میروند وبعدازمدتی برگشته بازآب میخورند ، وازصبح تاقبل ازظهرهم که موقع خوردن آب است یکدسته موزیك دروسط پارك جلوپاوینها مترنّم است ودرپهلوی آنهم چند دستگاه اسباب قمار مختلف ازبازی اسب ورولت وغیره فراهم وموجوداست که هرکس بخواهد میتواند خودرا درآنجاهامشغول نماید ، واین سرپوشیده های بلور بدکاکین اطراف متصل است که هم مردم خرید میکنند هم آب میخورند ووقت نهاروشام هم در هوتلها جمع شده شام ونهارصرف مینمایند وهمانجاها میخوابند تامدّت وموعد معین که آب خوردنشان تمام شد مراجعت بولایات واوطان خود مینمایند . خلاصه ما قدری درپارك گردش کردیم دکتر (شنیدر) بادختروزنش درآنجاقدری چوگان بازی کردند ، تماشا کردیم بعد رفتیم بعمارت تیاتری که تازه دراینجامی سازند تماشا کردیم بسیارخوب عمارتی ساخته اند ، تقریباً یکصدوپنجاه نفرجمعیت میگیرد بعد رفتیم بدکاکین سری زده بعضی خورده چیزها ازقبیل انگشترهای الماس کوچك وغیره خریدیم ، پس ازآن آمدیم ببالاخانهٔ خودمان قدری دستخط ونوشتجات بطهران ازورود خودمان نوشتیم ، بعد شام خورده استراحت کردیم . میرزا ملکمخان نظام الدوله وزیرمختارایطالیا باینجا آمده است ودیشب درسرگارراه آهن حاضربود ، امروزبحضورآمد وبااوقدری صحبت داشتیم (*)

)—•»(جمعه هفدهم صفر)«•—(

امروزصبح ازخواب برخاسته ازاطاق خواب بیرون آمدیم نوکرها بحضورآمدند . علاءالملك سفیرکبیر اسلامبول هم حالاازراه رسیده است وبحضورآمد ، بعد رفتیم بحمام وضع حمامهای اینجااینطوراست که دوسه دالان طولانی دارد که اطاقهای عدیده درهردالان است ، وهراطاقی دارای یك حوض فلزّی است که دوشیردارد یکی آب گرم یکی آب سرد که داخل حوض میشود بایدلخت شد وبه آن حوض رفت شست وشوکرده بیرون آمد ، بعضی اطاقهابخاری هم دارد که اگرشخص بخواهد گرم شود آنراروشن کرده گرم میشود ، ازحمام که بیرون آمدیم حالمان الحمدلله خوب بود بمنزل آمدیم نهارخورده بعدازنهار مختصر خوابی کرده برخاستیم رفتیم توی باغچه گردش کردیم خبرنگار روزنامهٔ (ایلوستراسیون) عکسی ازماانداخته ، بعد کالسکه حاضرکردند سوارشده ازیك خیابان مستقیمی گذشتیم که اطراف آن خیلی سبزوخرّم بود ، قدری که رفتیم زن دهقانی دیدیم دوعدد اشرفی صورت خودمان رابا او دادیم وزیردربار درکالسگهٔ مابود ، علاءالملك ونظرآقای یمین السلطنه هم درکالسگهٔ دیگرعقب مابودند درآنجا

قدری

قدری باآنها صحبت داشته مراجعت بمنزل کردیم . هوای انجا خیلی خوب است . صبح اگرچه باران مختصری بارید امّا عصر هوا باز شده آفتاب بود وهوا خشك وخوب مثل هوای صاحبقرانیه است . بعد ندیم السلطان بحضور آمده روزنامه خواند وشرح ورود مارا به (کنترکسویل) که در روزنامهای پاریس نوشته بودند بعرض رسانید . وماچون غروب جمعه بود سورهٔ والصافات را خوانده بعد چای خوردیم وشب را به تیاتر رفتیم . چند پرده بالا رفت اصل بازی حکایت رفتن سردار اسپانیول به پرتوغال بود که از ممالك پرتوغال ضمیمهٔ اسپانیا نماید وآنروز عاشق شده است بمعشوقی که سرگذشت حال اورا محسوس میداشتند وخیلی مؤثر بود . بعد ازقدری توقّف وتماشا مراجعت بمنزل کردیم (*)

(روز شنبه هیجدهم)

صبح هنوز در رختخواب بودیم که وزیر دربار ودکتر (ادکاك) آمده عرض کردند امروز باید شروع بخوردن آب معدنی کنید وقتی این عرض راکردند بما مشگل وسخت مینمود که امروز باید شروع کرد ولی بهرحال برخاسته چای نخورده آمدیم سرچشمه نیم استیکان آب خورده بنا کردیم براه رفتن وراه زیادی رفتیم امیر بها درجنگ وبعضی دیگر از نوکرها هم آمده با ما راه رفتند بعد نیم استیکان دیگر آب خورده باز راه زیاد رفتیم در این بین آکتریسها (زنهای بازیگر) که دیشب در تیاتر دیده شدند وازدور بنظر خیلی خوب می آمدند بانجا آمدند حالا که از نزدیك آنهارا دیدیم هیچ تعریفی نداشتند وحکایت همان است که گفته اند (شب گربه سمور مینماید) دیشب که آن لباسهارا پوشیده وتابش چراغهای برق را بآنها انداخته بودند خیلی از دور خوب بنظر می آمدند امّا امروز که از نزدیك دیدیم هیچ خوب نبودند بعد بازیك نیم استیکان آب خورده بنای راه رفتن گذاشتیم ورفتیم تا جائی که محلّ تیراندازی است چند تیری هم مانداخته تخم مرغ وغیره زدیم در آن بین جناب اشرف صدراعظم آمدند زکام سختی شده وازاین عارضه خیلی کسل بودند بعد آمدیم نهار خورده پس از نهار قدری استراحت کردیم عصر (دکتر ادکاك) آمد که باید باز آب بخورید رفتیم سرچشمه آبی خورده قدری راه رفتیم بازسر تیراندازی آمدیم وزیردربار چند تیر انداخت وبه نشانه زد ما هم چند تخم مرغ زدیم جناب اشرف صدراعظم هم یکی زدند بعد سیب وگوهائیکه روی آب می انداختند از آنها با تیر زدیم بعد آمدیم بجائی که در روی میزی بازی اسب میکنند مثل همان است که کوچك آنرا درطهران داریم قدری ایستاده تماشای بازی مردم را کردیم بعد مراجعت نموده باز آب خورده راه رفتیم پس از آن آمدیم بمنزل امشب درساعت دوشام خورده خوابیدیم (*)

روز

(روز یکشنبه نوزدهم)

امروز رفتیم بسرچشمه آب خورده ناصرالملك روزنامهٔ اروپ خواند منهم با میرزا ملکمخان نظام الدوله صحبت میداشتم وراه میرفتیم وبا استیکان آب بسمت دکاکین صحبت کنان رفته درآنجا انگشتری وبعضی اشیأ متفرقه خریداری شد جمعیت زیادی بود بعد از آن جناب اشرف صدراعظم آمده دوسه تلگراف ازطهران آوردند خواندیم بعد رفتیم سر بازی اسب تماشا کردیم واز آنجا بمحلّ تیراندازی رفتیم جناب اشرف صدراعظم ووزیرهمایون وقوام السلطنه هم همراه ما بودند تخم مرغها وسرچپوقها ومجسمه های کوچك راکه نشانه گذاشته بودند زدیم وباهریك ازهمراهان که نذر بسته بودیم بردیم یك فوّارهٔ کوچکی که گلولهٔ از فلزّ خیلی سبك نازك ومجوّف ساخته روی فوّاره انداخته اند که با حرکت آب بالا میرود ودرسر فوّاره قرار میگیرد گاهی هم پائین وبالا میرود که زدن آن خیلی مشگل است آنرا هم مکرّر زدیم مراجعت بمنزل کرده نهار خورده ساعتی استراحت نمودیم وعصر سوار کالسکه شده رفتیم بدهی که پریروز وزیرهمایون رفته گردش کرده وتعریف آنجا رامیکرد اگرچه ده چندان دیدنی نبود امّا راه خیلی باصفائی داشت گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم وچون شب اربعین وموقع تعزیه داری بود روضهٔ خوانده شد . اطبای معروف پاریس هم وقت غروب با میرزا ابراهیم خان دکتر وارد شدند قرار شد فردا حالت ما را استفسار ومعاینه نمایند اسامی آنها یکی (دکترژاکوت) ودیگری (دکتر ویالافوا) است که هر دو پروفسر معتبر یعنی معلم کلّ علم طب می باشند (*)

(روز دوشنبهٔ بیستم صفر)

امروز اربعین است اوّل صبح ازخواب برخاستیم هوا را ابرغلیظ تیرهٔ فروگرفته وتاریك بود بطوریکه چراغهارا روشن کردند آسمان چند غرّش شدیدی هم کرد چنانکه فردوسی گوید (تگك برسرفیل زد شاه چین) (بغرّید چون تندرفرودین) مقصود از تندرفرودین غرّش خیلی سختی است که بیشتر در فصل بهار میشود . باری وزیردربار دکتر (ژاکوت) ودکتر (ویالافوا) ودکتر (ادکاك) ودکتر (شنیدر) ودکتر (فایفر) المانی را بحضور آورد هنوز رخت نپوشیده منتظر ورود آنها بودیم درب دوشامبر در تن ما بود دکتر (فایفر) بهمان صورت است که سابقاً اورا دیده بودیم همانطور خوش بنیه وچاق وقرمز است دکتر (ژاکوت) پیرمردیست قریب هفتاد سال دارد دکتر (ویالافوا) پنجاه وپنج سال دارد خیلی اطّبای کامل حاذق هستند وچنانکه اشاره کردیم باصطلاح فرنگیان مقام پروفسری یعنی معلمی واستادی کلّ اطبأ را دارند که هرکدام روزی سیصد الی چهارصد شاگرد را در پاریس درس میدهند

واگر

واگر کسی بخواهد آنهارا برای معالجه ومداوا ملاقات کند وبمنزل آنها برود حق هردفعهٔ ملاقات یکصد فرانك است مشروط براینکه بمنزل آنها برود واگر بخواهند آنهارا دعوت نمایند باید دویست فرانك که متجاوزاز چهل تومان پول ایران است بدهند . دکترها که آمدند ازماسؤالات وتحقیقات نمودند ماحالت خودمان را بالتمام برای آنها تقریر وبیان کردیم ووزیردربار ودکتر (ادکاك) تقریرات مارا برای آنها ترجمه نمودند . بعد مارا برهنه کرده بااسبابی که دارند همه جای بدن مارا گوش دادند بقلب واطراف من دست میگذاشتند وهرکدام مکرّر گوش میدادند وقتی که دیدن وتحقیقات وسخنان آنها تمام شد باطاق دیگر رفته درآنجا با حضور وزیردربار مشاوره ومذاکرهٔ کامل ازحالت ومزاج مانمودند هنوز صورت دستورالعمل وحاصل آرأ واقوال آنهارا نیاورده اند که ببینیم چه گفته وچه دستورالعمل داده اند ولی همینقدر اجمالا شنیدیم که تمام آنها تصدیق برسلامت مزاج ماکرده وگفته اند چندان علتی نیست خیلی اسباب خوشحالی ما وهمراهان شد . اما کتباً وضع معالجه وحالت مارا تماماً نوشته وامضا کرده اند نزد وزیردربار است که بعد ترجمه کرده عرض خواهد نمود . وضع معالجهٔ سابق ولاحق وزیردربار را هم همه کمال تحسین وتصدیق کرده اند که تابحال بفضل خدا خوب معالجه ومراقبت نموده است . بعد نهار خوردیم واستراحتی کرده برخاستیم دوباره اطبأ برای مرخصی بحضور آمدند نسبت بانها خیلی اظهار التفات وبذل انعام ونشان وغیره نموده رفتند بپاریس وقرار شد یکماه دراینجا توقّف شود وآب معدنی بخوریم درآخر هم اگر خواستیم ولزومی هم رسانید یکدفعه دیگر بیایند مارا ببینند آنها که رفتند دکتر (ادکاك) عرض کرد که باید آب بخورید رفتیم سرچشمه آب خوردیم . بعد جلودکانها بنا کردیم راه رفتن جناب اشرف صدراعظم و میرزاملکم خان نظام الدوله ونظرآقای یمین السلطنه ونریمان خان قوام السلطنه وزرأ مختار خودمان هم حضور داشتند علأ الملك هم بعد آمد ازنوکرهای ملتزمین رکاب نیز ناصرالملك ووزیرهمایون وامیربهادرجنگ بودند خیلی راه رفتیم بازبدردکان آن دختر انگشتری فروش رفتیم انگشتری زمرّدی داشت که قیمت آنرا دوهزاروهفتصد فرانك گفت علأ الملك خریده پیشکش کرد . بعد ازقدری گردش رفتیم بتماشای توپ بازی وازآنجا رفتیم بمحل تیراندازی قدری تیرانداختیم یك اسبابی دراینجاست که وزن اشخاص رامی سنجند ماهم امروز روی آن رفته ایستادیم معلوم شد هشتاد کیلو گرم وزن ماست . بعد آمدیم منزل چای صرف کرده اوّل مغرب رفتیم بتیاتر تیاتر خیلی قشنگ خوبی بود بازیهایش هم بد نبود حکایت (تروامسکتر) (سه تفنگدار) بود که کتاب داستان آن معروف است حکایت شیرینی بود ماهم تاآخر بازی نشستیم . بعد برخاسته آمدیم منزل *

امروز میرزا عبدالمطلب خان مستشارپست راکه بماموریّت موقع جشن پستی بسویس میرود وزیرهمایون

بحضور

بحضور آورده مرّخص شد که بآنجا برود *

(روز سه شنبه بیست ویکم صفر)

امروز صبح زود (دکترادکاك) آمده مارا بیدار کرد برخاستیم رفتیم به آب خوردن و مشغول گردش شدیم خیلی گردش کردیم و ازیك مغازهٔ هم یکدستگاه ساعت خریدیم بعد از اتمام گردش وآب خوردن رفتیم بتیر اندازی بعد ازتیر اندازی موقع نهار شد نهار خوردیم بعد اشخاصی که ازنوکرها وملتزمین ما میخواستند بپاریس بروند آنهارا مرّخص وروانه داشتیم که اسامی آنها ازاینقرار است (امیربهادرجنگ) (وزیرهمایون) (صنیع السّلطنه) (وکیل الدوله) (آقاسیدحسین) (ناصرهمایون) (دکترخلیل خان) وزیرهمایون بجهت معالجهٔ سؤ هضمی که داشت وصنیع السّلطنه راهم بجهة فراهم آوردن اسباب گراور وچرخ طبع کتب و روزنامه وغیره فرستادیم که انشاءالله ابتیاع نموده حمل بایران نماید وسایرین هم هریك بیك مهمی بپاریس رفتند و بعد ازچند روز مراجعت خواهند کرد خلاصه قدری خوابیدیم ازخواب که بیدار شدیم کاغذهای طهران وتبریز را بتوسط پست فرستادیم بعد رفتیم جلواطاق یك محلی است که گلوله بازی میکنند دخترهای مسیو (کاخانفسکی) بازی میکردند ناصرخاقان را فرمودیم رفت باآنها قدری بازی کرد ساعتی بعد کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتیم بتیر اندازی چهار پنج کبوتر زدم وضع ماشین وترتیب کبوتر زنی آنجا خالی ازتماشا نیست چند دستگاه از آن ماشینها فرمودیم بخرند بطهران بیاورند وزیردربارهم چند قطعه کبوتر زد چند سکه هم که بهوا انداختند خوب زد ماهم چندپول بهوا انداختند بوضع خوب زدیم هوا بشدّت گرم بود سوار کالسکه شده مراجعت بمنزل کردیم آمدیم بالاخانه حکیمی که اینجا متوقّف است آمد مارا دید وقلب مارا گوش داد بحمدالله تعالی گفت هیچ علت وکسالتی ندارید وبلطف خداوند حال ماهم خوب است وزیرهمایون چون بپاریس رفته است ناصرخاقان نشسته روزنامه را تقریر میکنیم ومینویسد حالاهم عرایض ونوشتجات تبریز رسید عریضهٔ حاجب الدوله را باز کرده خواندم وخیلی خوشوقت شدم تمام عرایض ونوشتجات را ملاحظه کردیم بحمدالله تعالی ولیعهد واعتضادالسلطنه وهمهٔ بستگان وخدّام ما بسلامت بوده اند چون امشب شب کشیك ارسلان خان ناصرهمایون بود وبپاریس رفته است فرمودیم مصدّق الملك بعوض او بیاید کشیك بدهد ومراقب خدمت ما باشد

(روز چهار شنبه بیست و دوّم صفر)

صبح ازخواب برخاسته رفتیم بآب خوردن امروز سه گیلاس آب خوردیم هوای امروز خیلی خوش است قدری گردش کرده دربین گردش رفتیم دریکی ازدکّانها خریدی بکنیم صاحب دکّان سکّهٔ ایران را

میخواست

میخواست یك پنجهزاری صورت خودمان را باو دادیم در حین گردش ناصرالملك و علاءالملك هم روزنامه برای ما میخواندند و ترجمه میکردند بعد از اتمام گردش آمدیم منزل دو ساعتی توقف کرده بعد نهار خوردیم و بقدر دو ساعت خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم رفتیم پائین فقط در جلو عمارت خودمان قدری گردش کردیم بعد رفتیم باطاق بلیارد جناب اشرف صدراعظم هم حضور داشتند قدری تماشای بازی بلیارد نموده بعد بامیرزا ملکمخان نظام الدوله و علاءالملك و یمین السلطنه قدری صحبت و فرمایش کردیم و آمدیم ببالاخانه و زیر دربار آمد قدری هم با او صحبت داشتیم در آن بین حاجی ناصرالسلطنه وارد شد و قدری از وقایع سفر مکهٔ خود عرض کرد خلاصه بعد نماز خوانده شام صرف شد درسر شام جز امین حضرت و ناصرخاقان ولوئی پیشخدمت سرمیز کسی دیگر حاضر نبود *

(روز پنجشنبه بیست و سوّم)

امروز صبح زود از خواب بیدار شدیم دکتر متوقف در کنترکسویل که طبیب دائمی اینجاست گفته بود اوّل از چشمهٔ که جلو هوتل منزل خودمان است قدری آب خورده بعد بسرچشمهٔ بزرگ معمولی هر روزه برویم برحسب دستور العمل او اوّل از چشمهٔ کوچك جلو یك گیلاس آب خورده بعد رفتیم آب معمولی را از چشمهٔ بزرگ خوردیم و گردش کردیم در بین گردش دختری زیبا و خوشرو دیده شد برادری داشت از ما استدعا کرد که عکس ما را بیندازد ما هم قبول کردیم و عکسی از ما برداشت امروز شخصی از اهل انگلیس دیدیم قدی خیلی بلند و ریشی بسیار طویل داشت سبیلها را تراشیده شکل و صورت عجیب و غریبی هم ساخته بود گیلاس دوّیم آب را که خوردیم باز مشغول گردش شدیم آن دختر هم همه جا همراه بود و در گردش با ما همراهی مینمود بعلاءالملك فرمودیم قدری با او صحبت کند و از موطن و اصل و نسبش جویا شود قدری که با او صحبت و تکلم کرد معلوم شد از نجبای (اپی نال) است که یکی از شهرهای فرانسه و باراه آهن تا آنجا یکساعت راه است برادر او هم که عکاس بود خیلی جوان خوشروئی بود بعلاءالملك فرمودیم عکس او را بخواهد با کمال ادب قبول کرد که عکس خودش و برادرش را برای ما بفرستد یك مادر و خواهر و مادربزرگ هم داشت که اهل (مارسیل) بودند امروز عصر یکدسته موزیك (نظامی) از شهر (مارسیل) آمده بودند خیلی خوب زدند بعد از استماع موزیك رفتیم بحمام این حمام دوش داشت دیگر خزانه نداشت از حمام آمدیم بیرون جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت داشتیم چای صرف شد عکس ما را که این چند روزه در اینجا انداخته بودند بتوسط عکاسباشی بحضور آوردند ملاحظه کردیم بعضی را برای طهران و بعضی را برای تبریز سوا کردیم که بفرستیم باغ هم در اینوقت خلوت شده و باران می آید هوا هم خیلی خوب است الآن کسانیکه از عملهٔ خلوت ما در حضور هستند

مصدّق

(مصدّق الملك) (ناصرخاقان) و (اسمعیل خان) است الحال که یکساعت از شب میگذرد تلگرافاً خبر رسید که وزیر امور خارجهٔ روس (کنت موراویف) غفلةً فوت شده است و یکی از پادشاهزادهای چین خاقان و ملکهٔ چین را کشته است در هر جای اروپا حتی در دهات که خط تلگراف دارد از این قبیل اخبار که میرسد فوراً نوشته بدیوارها می چسبانند امّا بعد که معلوم شد خبر ثانی بی اصل بوده است خلاصه شام آوردند درسر شام امین حضرت و ناصرالسلطنه و ناصرخاقان حاضر بودند و صحبت میداشتیم بعد از شام دو ساعتی نشسته نماز خوانده خوابیدیم *

روز جمعه بیست و چهارم صفر

صبح زود از برای نماز بیدار شده نماز خوانده دوباره خوابیدم بعد از خواب برخاسته دیدم هوای مترشح بسیار خوبی است و نم نم باران می آید ، رفتیم به آب خوردن آبی که در جلو است گویا مسهلیت دارد ، زیاد خوردن از این آب بمن اذیّت میکرد و بقسمی شد که قدری سستی دست داد دکتر (دوبو) که طبیب کنترکسویل است و باید بدستور العمل او رفتار کنیم تاکید کرد که دیگر ما از این آب نخوریم ، بعد رفتیم بنقطهٔ که آب معمول را باید بخوریم گیلاس اوّل را خورده مشغول گردش شدیم قدری که راه رفتیم خسته شدیم رفتیم بمغازهٔ شخصی که در بیخ گالری بود بقدر ربع ساعتی آنجا نشسته سه عدد قیچی نقره خریدیم ، در موقعی که دوباره آب میخوردیم ، ژنرال (اغناتیف) را دیدیم اوّل او را نمی شناختم ، مسیو (کاخانوفسکی) او را معرفی کرد بعد از شناختن از او احوالپرسی کردیم ، از امیرال (آرسنیف) صحبت شد خیلی از او اظهار رضایت کردم ژنرال (اغناتیف) خیلی آدم باشعور هوشمند خوش روئی است با او ایستاده قدری صحبت داشتیم ، بعد از آن باز گردش کرده دوباره خسته شدیم رفتیم بیکی از مغازه ها توقّف کرده بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم ، جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار بحضور آمدند قدری صحبت شد ، بعد نهار خورده بقدر دو ساعت خوابیدم از خواب که برخاستم نماز خوانده رفتیم پائین بنقطهٔ که تیراندازی میکنند ، چند تیر انداخته چند تخم مرغ و سایر چیزها که نشانه گذاشته بودند زدیم پس از آن کالسکه خواسته سوار شدیم رفتیم به تیراندازی کبوتر ، جناب اشرف صدراعظم ، و وزیر دربار و موثّق الدوله ، و یمین السلطنه ، و علاءالملك ، و قوام السلطنه ، و ناصرالسلطنه ، و امین حضرت در رکاب بودند ؛ وکیل الدوله هم از پاریس آمده است ، بعد از مراجعت بمنزل ناصرخاقان را فرستادیم آمد مشغول بنوشتن روزنامهٔ سفر شد . و ما هم چون عصر جمعه بود مشغول بخواندن سورهٔ والصافات شدیم ، بعد ساعت سازی آمد چند دستگاه ساعت آورد نپسندیدیم پس برد ، پس از آن خیاطی که از پاریس خواسته بودیم و آورده بودند بحضور آمد چند دست لباس رسمی و غیر رسمی برای خودمان دستور

العمل

العمل دادیم حاضر کند . بعد یك دستخطی بصدق الدوله نوشته بایکقطعه عکس خودمان باپست برای او فرستادیم ، اوّل شب هم رفتیم به تیاتر (لژ) خوبی از برای ما درست کرده بودند (لژ غرفهٔ تماشا خانه است) بازی اوّل را تماشا کردیم در بازی دوّیم چون نماز نخوانده بودیم وشام هم صرف نشده بود برخاسته آمدیم منزل نماز خوانده شام خوردیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار تا منزل همراه ما آمدند ، ولی دوباره به تیاتر رفته بودند (٠)

(روز شنبهٔ بیست وپنجم)

دیشب خوابم نبرد صبح چون کسل بودم قدری خوابیدم ، بعد دکتر (ادکاك) آمد مارا بیدار کرد بر خاسته رفتیم پائین اوّل کسی را که دیدیم ناصر الملك بود کتابی در دست داشت نگاه میکرد ازاو پرسیدیم چه کتابی است عرض کرد مال زنی است که در سرچشمه گیلاسهای آب را مید هد وخط قدیم فرانسه است رفتیم باب خوردن ، امروز دیگر ازاین آب جلو منزلمان نخوردیم از همان آب معمول بقدر سه گیلاس ونیم خوردیم وراه زیادی رفتیم ناصر الملك هم روزنامه میخواند ، دروقت گردش جنرال (اغناتیف) را دیدیم بااو قدری صحبت کردیم یك گل سرخ هم دستمان بود باو دادیم ، بعد رفتیم بیکی از مغازه های اسباب ورشو قدری خریدیم وازآنجا بتماشای اسب دوانی رفتیم که همه روزه معمول داشتیم مرد وزن زیادی جمع شده بازی می کردند وپول میگذاشتند درآنجا قدری توّقف وتماشا کردیم وزیر دربار وعلاء الملك هم قدری بازی کردند ، بعد ازآنجا رفتیم به تیراندازی تیر زیادی انداختیم آمدیم منزل نهار صرف شد بعد از نهار یمین السلطنه یك نایبی را که ازجانب وزیر امور خارجهٔ فرانسه آمده بود بحضور آورد اسمش مسیو (روکفریه) است اورا سابقاً درتبریز دیده بودیم خیلی ازجانب مسیو (دلکاسه) وزیر امور خارجه اظهار تشکر وخوشوقتی ازورود مابخاك فرانسه نمود ماهم آنچه لازمهٔ مهربانی واظهار خوشوقتی خودمان بود درجواب او فرمودیم ، قدری اسباب میخواستیم ابتیاع نمائیم نمونهٔ آنهارا به یمین السلطنه دادیم که برود بگیرد ، بعدازآن قدری کاغذ بطهران وتبریز نوشته باعکسهای خودمان فرستادیم ، ناصر خاقان را خواستیم آمد مشغول نوشتن روزنامهٔ سفر شد ، ازوزیر همایون تلگرافی رسید که درپاریس قدری کسالت دارد بناصر خاقان هم نوشته بود باو تلگراف کردیم فوراً حرکت کرده بیاید حالا که دوساعت بغروب مانده است موثق الدّوله درحضور است وجهان نما تماشا میکنیم وحالم الحمدلله بسیار خوب ومخصوصاً ازدیروز خیلی بهتر است ، ناصر الملك هم بحضور آمد یکی دوفقره تلگراف بود فرمودیم بفرانسه نوشت ودستور العمل ابتیاع پارهٔ اسبابها درتلگراف بمهندس الممالك که درپاریس است دادیم یك قطعه عکس خودمان راهم دستخط کرده بناصر خاقان مرحمت فردیم *

روز

(روز یکشنبهٔ بیست وششم صفر)

صبح زود ازخواب بیدار شدیم دکتر (ادکاك) آمد رفتیم به آب خوردن . امروز چهار گیلاس آب خوردیم درگیلاس دوّیم که راه میرفتیم (جنرال اغناتیف) را دیدیم ولی نزدیك نبود که صحبتی بداریم دربین راه رفتن بانظام الدّوله و یمین السلطنه و سایر سفرا صحبت میداشتیم . ناصر الملك هم روزنامه ترجمه میکرد وعرض مینمود . مردم هم با شکال مختلف گردش میکردند . موزیك خیلی خوبی هم نزدیك ما میزدند بعد آمدیم منزل قدری هم دراطاق راه رفتیم جناب اشرف صدر اعظم مسیو (سووار) وزیر مختار فرانسه را که مأمور باقامت طهران است بحضور آوردند از جانب جناب رئیس جمهوری فرانسه مسیو (امیل لوبه) بعضی عرایض کرد ماهم اظهار ممنونیت فرمودیم . بعد ازرفتن او نهار صرف شد . وبعادت هر روزه قدری خوابیدیم . ازخواب که بیدار شدیم یك دسته موزیکانچی که از شهر (مرکور) آمده بودند حاضر شده چند نوت خیلی خوب زدند . چون امروز یکشنبه است جمعیت زیادی ازاطراف آمده . وبرای دیدن ما واستماع موزیك پای منزل ما مردم بیشمار جمع شده بودند ، ماهم ازبالاخانه تماشای آنهارا میکردیم موزیکانچیها که مرخص شدند رفتیم پائین شخصی اتوموبیلی حاضر کرده بود فرمودیم ناصر خاقان پیش او نشسته قدری گردش کردند بعد آمدیم بالاخانه چای خوردیم از بالاخانه تماشای پائین را میکردیم دراین بین دیدیم مهندس الممالك از پاریس وارد شد . فرمایشاتی که باو دستور العمل داده بودیم انجام داده وتمام کرده بود ازاو جویای امیر بهادر جنگ شدیم عرض کرد باهم بودیم والآن شرفیاب میشود بعد که شرفیاب شد قدری بااو صحبت وفرمایش فرمودیم *

(روز دوشنبهٔ بیست وهفتم صفر)

صبح زود بعادت هرروزه ازخواب بیدار شده ازبرای آب خوردن رفتیم پائین گردش زیادی کردیم ناصر الملك هم روزنامه میخواند چندنفر عکاس هم ازاطراف عکس مارا بهیأتهای مختلف بر میداشتند واقعاً ازدست عکاسهای اینجا خسته شده ایم یکساعت نمیگذارند آسوده باشیم . بعد از مغازه های گالری قدری اسباب متفرّقه خریده شد امیر بهادر جنگ وجمعی دیگر همراه بودند . وصحبت متفرّقه میداشتیم . بعد ازساعتی آمدیم منزل نهار صرف شد قدری استراحت کردیم ازخواب برخاسته نماز خواندیم وچای خورده رفتیم پائین قدری گردش کرده ودرآن گالری که مغازه هاهست راه رفتیم

(روز سه شنبهٔ بیست وهشتم)

صبح بوقت هرروز ازخواب بیدار شدیم . باران می آمد هوای خیلی خوبی مایل بسردی بود رفتیم

به آب

به‌آب خوردن و گردش در بین گردش یك زنی را بما معرّفی کردند معلوم شد زوجهٔ وزیر دربار اعلیحضرت پادشاه بلژیك و اسمش (کنتس دولتر مون) است خیلی زن نجیبهٔ بود تقریباً پنجاه سال از عمرش میگذشت قدری با او صحبت داشتیم بعد از صرف چهار گیلاس آب آمدیم بالا. قدری هم در بالا با نوکرها به‌صحبت مشغول شدیم تا موقع نهار رسید نهار صرف کرده دو ساعتی خوابیدیم از خواب که برخاستیم عرض کردند پسر (مسیو کتابچی خان) از پاریس با یك اتوموبیلی آمده و حاضر است رفتیم پائین اتوموبیل را دیدیم چهارده ساعته از پاریس با آن آمده است. میخواستیم بخریم چون بشکل بارکش بود نخریدیم. جای چهار نفر دارد که می‌توانند بنشینند فرمودیم ندیم السلطان و امین حضرت سوار شده درجلو ما قدری حرکت کردند. بعد فرمودیم ناصر خاقان سوار شد و مسافت زیادی از پارك اورا بیرون بردند و مراجعت نمود. عرض میکرد که خیلی خوب و راحت حرکت میکند. امروز از صبح تا دو ساعت بغروب مانده اتّصالاً می بارید باز قدری درجلو عمارت گردش کردیم عرض کردند (عمر توسین پاشا) که عموزادهٔ خدیو حالیهٔ مصر است از برای معالجه و آبخوردن باینجا آمده است. ولی ما هنوز اورا ملاقات نکرده‌ایم شب بعد از صرف شام مدّتی با نوکرها از هر قبیل صحبت و فرمایش میکردیم هوای (کنترکسویل) منتهای خوشی و خوبی را دارد گاهی ابر است و میبارد بدون رعد و برق وگاهی باز می‌شود. غالب روزها هوا همین طور است وخیلی باصفاست. از آمدن وزیر همایون جویا شدیم ناصر خاقان عرض کرد که فردا خواهد آمد. امشب تا ساعت یازده که یکساعت بنصف شب مانده بود بیدار بودیم. و از هر جهت خوش گذشت. ناصر همایون و مسیو (لمر) را که بپاریس فرستاده بودیم. امروز آمده و فرمایشات ما را از بابت نوتهای موزیك بخوبی انجام داده اند

(روز چهارشنبهٔ بیست و نهم صفر)

امروز صبح بموقع هر روزه از خواب بیدار شده رفتیم پائین از برای آب و بسلامتی صرف نموده گردش زیاد کردیم. باز به محل تیراندازی رفتیم همهٔ نوکرها هم در حضور بودند و صحبت میداشتیم قدری تیر اندازی کرده مراجعت بمنزل نمودیم و بعد از صرف نهار بعادت هر روزه قدری خوابیدیم. از خواب که بیدار شدیم آمدیم پائین اتوموبیلی که پسر مسیو کتابچی خان از پاریس آورده است حاضر بود امیر بهادر جنگ را فرمودیم با پسر کتابچی خان سوار آن شده. ما هم کالسکه خواسته سوار شدیم رفتیم قدری درجنگل گردش کردیم. جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار هم در کالسکهٔ ما بودند و صحبت میداشتیم. بعد از گردش مراجعت کرده ساعت هشت و نیم بعد از ظهر رفتیم به تیاتر تیاتر خوبی بود در پردهٔ دوّیم خسته شده برخاستیم آمدیم منزل *

—﴿ عکس گروبی است که در موقع مشق نظامی در حضور مبارک در کنتر کسویل برداشته شد و در طهران ﴾—

«﴿در عکاسخانهٔ مبارکه بسعی واهتمام غلام خانزاد ابراهیم بن صنیع السلطنه گراوور شده و در مطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی بطبع رسید﴾»

(روز پنجشنبه سلخ صفرالمظفر)

صبح بعادت هر روز برخاسته رفتیم بآب خوردن گردش زیادی کردیم در مغازه های گالری بعضی اسبابها خریدیم از آنجا رفتیم باسب دوانی جناب اشرف صدراعظم ونظام الدّوله قدری پول گذاشتند وجزئی بردوباختی کردند قدری تماشا کرده از آنجا بتیراندازی رفتیم ، بعد بمنزل آمده صرف نهار شد وقدری خوابیدیم ، چهار ساعت بعدازظهر خبر کرده بودیم به (ویتل) برویم که یکی از دهات نزدیك اینجاست واز اینجا تا آن نقطه یك فرسنگ راه است آنجاهم یك قسم آب معدنی دارد که برای بعضی از امراض مفید است ، هزار نفر سکنهٔ اصلی آنجاست ولی در موقع آب خیلی جمعیت از اطراف بآنجا میروند رفتیم بآنجا جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار وپارهٔ از نوکرها در رکاب بودند ، پارك بسیار خوبی دارد دکاکین خیلی قشنگ مهمانخانهای متعدّد و تیاتر بسیار مقبول خیلی جای مصفای خوبی است هوای خوشی هم داشت بمیرزا ابراهیم خان عکاسباشی فرمودیم که عکس همهٔ آنجا را بردارد ، از قراریکه عرض کردند دهٔ بیست سال است اینجا را احداث وآباد کرده اند جای مصنوعی تعبیه کرده بودند برای شکار گراز ، خیابانی ساخته بودند که طول آن چهل پنجاه قدم بود اطراف خیابان را بقدریك ذرع خاك ریخته وبلند کرده ودر آخر خیابان دو قراولخانهٔ کوچك خوبی ساخته بودند گراز را از آن قراولخانه ول میکردند بعرض خیابان میدوید وشخص باید در بین دویدن او که تقریباً سه ذرع میرود اورا بزند وبهر کجای تن او میخورد از آن قراولخانه ها چوبی بلند میکردند که نمرهٔ زدن او را نشان میداد ماچند تیر انداختیم همه را زدیم وزیر دربار هم خیلی خوب زد بهر جهت خیلی جای تماشائی وتیراندازی خوبی بود ، از آنجا رفتیم بشکار کبوتر تقریباً مثل کبوتر زنی کنترکسویل است تفاوتی که دارد جلو آن باز است واطاق ندارد چند قطعه کبوتر زدیم ، از آنجا رفتیم بدکاکین وهوتلها قدری گردش کردیم در آنجا هم سه آب دارد تقریباً مثل آب کنترکسویل است ، جمعیت زیادی از اطراف آمده بودند همان پسریکه چند روز قبل در اینجا عکس ما را انداخت وسوار ولوسیپد وهمه جا همراه بود در اینجا هم چندین مرتبه عکس ما را بتفاوت برداشت معلوم شد خود او هم از اهل (وی تل) است خیلی تماشا کردیم بعکاسخانهٔ آنجا هم رفته چند قسم عکس انداختیم تقریباً نزدیك غروب مراجعت بمنزل نمودیم وقدری در باغ گردش کرده آمدیم بالاخانه بعد از شام امیر بهادر جنگ وناصر همایون وناصر خاقان در حضور بودند وخیلی صحبت داشتیم ساعت یازده خوابیدیم *

(روز جمعه غرهٔ ربیع الاوّل)

امروز صبح زود از خواب بیدار شدیم وبرسم هر روزه رفتیم به آب خوردن امروز باز قدری آب را علاوه کردیم خیلی راه رفتیم وبا نظام الدّوله وعلاء السلطنه وزیر مختار ما که تازه از لندن آمده است قدری صحبت کردیم

کردیم مهندس الممالک هم روزنامه میخواند ناصر الملک دیروز مرخصی گرفته رفت بپاریس که بعضی لوازم خودرا تهیه نموده بزودی مراجعت کند . بعد از آب خوردن عرض کردند بعضی نوتهای آواز ایرانی را که ناصر همایون درست کرده و به ارکست ها داده بود مشغول زدن هستند رفتیم دیدیم خیلی خوب میزدند یمین السلطنه وجمعی دیگر همراه بودند الحق ارسلان خان ناصر همایون هم خیلی خوب از عهدهٔ تعلیم آنها برآمده است . بعد بمنزل آمده نهار خورده استراحت کردیم بعد از خواب بحمام رفته از حمام که بیرون آمدیم یك دسته موزیك نظامی از شهر پاریس آمده بود چند نوت خیلی خوب زدند و مرخص کردیم رفتند حالا که نزدیك غروب جمعه است مشغول خواندن سورهٔ والصافات شدیم . یمین السلطنه را خواسته به او دستورالعمل ساعت دادیم که چند دستگاه از پاریس بخواهد . علاءُ السلطنه را هم خواسته باو دستورالعمل چند قبضه تفنگ دادیم که سفارش بدهد از لندن برای ما حاضر نمایند . دوربین عکاسی هم که از پاریس بتوسط صنیع السلطنه خواسته بودیم رسید از آن چند شیشه عکس انداخته بعکاسباشی دادیم که آنها را اظهار کرده بحضور بیاورد . نیمساعت از شب گذشته رفتیم به تیاتر تیاتر بامزهٔ بود پردهٔ سوم که تمام شد چون شام نخورده بودیم برخاسته آمدیم منزل وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان وجمعی دیگر از نوکرها درحضور بودند و بصحبت مشغول بودیم بعد خوابیدیم *

(روز شنبهٔ دوم ربیع الاول)

صبح بسلامت از خواب برخاسته رفتیم بسرچشمه . دو سه روز است باز چهار گیلاس آب میخوریم الحمد لله این آب خیلی بما سازگار شده است حالتم خیلی خوب است . مهندس الممالك روزنامه میخواند . و احوال چین و ژاپون را به عرض میرسانید . قدری در گالری گردش کردیم ارکسها قدری موزیك ایرانی زدند و خیلی خوب میزدند تمام فرنگیها نوت ایرانی را پسندیده اند بعد آمدیم منزل نهار صرف کرده رفتیم بعکاس خانه با لباس رسمی عکس انداختیم . بعد قدری استراحت کرده از خواب که برخاستیم دندانسازی آمد دندانهای ما را اصلاح کرد تقریباً متجاوز از نیمساعت طول کشید چای صرف شد . یك کتابی که سیاحت نامهٔ شخص انگلیسی بایران بود وآنرا بفرانسه ترجمه کرده بودند ناصر السلطنه خریده پیشکش کرد . بعد را خیال سواری و گردش داشتیم که در آن بین هوا شروع بباریدن کرد منصرف شدیم . موثق الدوله وامین حضرت و ندیم السلطان و سعد الدوله وزیر مختار بلژیك هم که باینجا آمده است بحضور آمدند . بعد جناب اشرف صدر اعظم هم آمدند . و یك قوطی سیگار خیلی ممتازی پیشکش کردند . سعد الدوله هم چند قطعه عکس فامیل (مرکوریرا) بحضور آورد *

روز

(روز یکشنبهٔ سوم)

امروز صبح از خواب بیدار شده بوقت هر روزه رفتیم توی پارك وآب خورده موافق معمول گردش کردیم . وزیر دربار حاضر نبود او را احضار فرمودیم بعد از ساعتی بحضور آمد مشغول صحبت و راه رفتن بودیم امروز سه فنجان آب خوردیم . جناب اشرف صدر اعظم هم نزدیك نهار بعمارت آمده شرفیاب شدند دکتر (ادکاك) ودکتر (دوبو) هم حاضر شده حالت مرا ملاحظه کرده و از ترتیب خواب استمزاج نموده رفتند . مشغول نهار شدیم بعد از نهار میرزا ابراهیم خان عکاسباشی را خواسته فرمودیم بپاریس برود وپارهٔ دستورالعملها باو داده شد که چند عدد دوربین عکاسی ابتیاع نماید . ناصر خاقان هم استدعای رفتن پاریس را نمود مرخص کردیم که بپاریس رفته وزیر همایون را اگر بهتر شده است بیاورد . امروز ظهیر الدوله وموثق الدوله ومهندس الممالك وجمعی دیگر از سویت برای اسب دوانی رفته اند . بعد از نهار استراحت کرده از خواب برخاستیم رفتیم پائین قدری تیر اندازی کردیم . وچون امروز یکشنبه بود جمعیت وازدحام زیادی شده بود و ورما برای تماشا اجتماع کرده قدری اسباب زحمت شده بودند به پلیس اشاره کردیم بزبانی از آنها اعتذار نموده دور کردند ندیم السلطان و امیر بهادر جنگ وناصر السلطنه وامین حضرت و آقا سید حسین و سایر نوکرها هم بودند بقدر یکهزار قدم راه رفته از باغ ومنزل خودمان خارج شدیم بیرون (کنترکسویل) را هیچ روز مثل امروز ندیده بودیم خیلی باروح وصفا است . و آن سمت راه آهن را که میدیدیم بعینه مثل اراضی برق ولیوان که از ییلاقات آذربایجان است بود . وافسوس داشتیم که اسب حاضر نبود که سوار شده شکار بلدرچین وغیره بکنیم . جلو منزل ما چون درختهای بزرگ زیاد سایه انداخته است آن روح وصفای اطراف شهر را ندارد . بیرون (کنترکسویل) بسیار باصفا است . بعد از ساعتی بمنزل مراجعت کردیم سعد الدوله عکس سرسکه‌ها را بحضور آورد وزیر دربار هم بود قدری صحبت کردیم حقیقةً وزیر دربار درباب پول وسرسکهٔ ایران خیلی خدمت کرده است . چون امروز ناصر خاقان بپاریس رفته است روزنامهٔ سفر را داده ایم وکیل الدوله مینویسد . وحالا که یکساعت ونیم بغروب مانده است مشغول صحبت وتقریر مطالب روزنامه هستیم . دندانسازیکه از پاریس خواسته بودیم آمده بود چند دانه دندانهای ما را اصلاح کرده دو سه تا هم مانده است که فردا اصلاح نماید . حالا که هنگام عصر است بسیاری از زنها جلو عمارت ما جمع شده اند عکس آنها را فرمودیم انداختند شب را به تیاتر رفتیم هوای آنجا بسیار گرم بود وبازی کمدی بود . بسیار خوب بازی میکردند بعد از اتمام بمنزل مراجعت کرده صرف شام شد . ما سه نفر پیشخدمت داریم که باید خدمت ما را بکنند آنکه ناصر همایون است

ناخوش

نا خوش شده آنکه ناصر الممالك است سرش درد میکند ، و آنکه ناصر خاقان است بپاریس رفته امشب هیچ کدام از آنها حاضر نبودند امیر بهادر جنگ و سقا باشی و سه نفر فراش خلوت و آقا سید حسین حاضر شدند قدری به صحبت مشغول شده بعد استراحت کردیم *

(دوشنبه چهارم ربیع الاوّل)

صبح از خواب بیدار شده الحمدلله حالتمان خیلی خوب بود ، برای خوردن آب پائین رفته بعادت همه روزه مشغول خوردن آب و راه رفتن شدیم داخل مردم بودیم و وضع خوشی داشتیم و درمیان مردم اشخاص مختلف از هر قبیل از مرد و زن دیده میشدند یکنفر فرنگی بود خیلی خوب تیر می انداخت و در قراول رفتن دقت میکرد پسر دندانساز پاریسی هم بود او هم چند تیر انداخت ، امین حضرت ، و ناصر السلطنه ، و وکیل الدوله . و سایر عملهٔ خلوت هم حاضر بودند ، ما چند تیر خوب انداخته نشانها زدیم گوهائی که در هوا آویزان بود و میچرخید و بعضی که روی آب انداخته بودند همه را زدیم ناصر السلطنه هم چند تیر انداخته خلط مبحث کرد ؛ خلاصه چون خوردن آب تمام شده بود ببالاخانه آمدیم جناب اشرف صدراعظم . ووزیر دربار شرفیاب شدند ، بعد صرف نهار کرده ساعتی بعد استراحت نمودیم از خواب که بیدار شدیم دندانساز حاضر شده باقی دندانهای ما را اصلاح کرد ، پس از آن نماز خوانده برای تفرّج رفتیم پائین قدری راه رفتیم ، جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار وسایرین هم بودند ، امروز آن عکّاس پیرمرد ورشوی سابق الذکر عکسهای ما را از ورشوی به (کنترکسویل) آورده بود یکهزار منات باو انعام دادیم ، حالا که یکساعت بغروب مانده است در عمارت هستیم نوشتجات تبریز رسید و ملاحظه شد امروز اسبابی خریدیم که مسافت راهها را از روی نقشه معین میکرد و مهندس الممالك تا اینساعت بغروب مانده مشغول تعیین و نوشتن آن بود ، تلگرافی از ولیعهد رسید از سلامت او و سایر بستگان خوشوقت شدیم ، امشب هم تیاتر است اما چون هوای آنجا گرم است نرفتیم ، ولی خبر دادیم که فرداشب در قهوه خانهٔ جلو عمارت (کنسر) تهیه نمایند و انشاالله فرداشب (بکنسر) خواهیم رفت ، دوساعت از شب گذشته شام خورده ساعتی بعد استراحت کردیم ، امیر بهادر جنگ هم ضمناً مشغول گفتن حکایات بود که ما را مشغول بدارد ، دوساعت از شب گذشته رعد و برق شدیدی شد و باران خوبی بارید (٠)

(روز سه شنبه پنجم ربیع الاوّل)

الحمدلله باحالتی خیلی خوش از خواب بیدار شدیم و با کمال تردماغی موافق معمول پائین رفته مشغول خوردن آب شدیم باران هم اتصالاً می بارد و هوای خوبی است مدّتی راه رفتیم ، جناب اشرف صدراعظم ، و وزیر دربار ، و سردار کل ، وظهیر الدوله ، وامیر بهادر جنگ ، وجمعی دیگر از نوکرها حاضر بودند ،

یکی

یکی از جنرالهای معتبر فرانسه هم امروز شرفیاب شد باو اظهار التفات فرمودیم و از طرف فوج ابوابجمعی خود عرض تشکر کرد ، نزدیك ظهر بود که بمنزل آمدیم باران هم باز می آمد ، دکتر (ادکاك) و دکتر (دوبو) و میرزا ابراهیمخان دکتر شرفیاب شده حالت ما را ملاحظه کردند ، بعد مشغول صرف نهار شدیم و استراحت کردیم . عصر پائین آمده در جلو مغازه ها و گالاری گردش نمودیم . و بتیراندازی رفته قریب یکصد فرانك از ناصر السلطنه شرط بندی کرده بردیم ، یك زنی هم بود که خیلی خوب تیراندازی میکرد و چند تیر انداخت . بعد مائفنگ را گرفته گنجشگی در بین هوا زدیم و چند عدد پول هم در هوا زدیم اطراف ما را زیاد جمعیت کرده بودند ، مدّتی در بالکن راه رفتیم ، وزیر دربار بشهر (نانسی) برای دیدن کارخانه جات رفته است شب مراجعت میاید ، سه ساعت بغروب مانده است ، موثق الدوله وظهیر الدوله ، وامیر بهادر جنگ ، ومصدّق الملك درحضور هستند ، وکیل الدوله هم مشغول نوشتن سفرنامه است (آنتوان خان) پسر نظم الملك (کنت دومنت فرت) هم که در این سفر بسمت نیابت ایشیك خانه همراه ظهیر الدوله است حاضر بود ، چون خوب پیانو میزند فرمودیم قدری پیانو زد . بعد از یکساعت وزیر همایون با ناصر خاقان از پاریس آمده شرفیاب شدند ، ووزیر همایون شرح سفر خود و آنچه در (اکسپوزیسیون) پاریس دیده بود یکی یکی بعرض رسانید . بعد رفتیم به (کنسر) برای استماع ساز ، یك خانمی که خیلی خوشگل و موقّر است و پوست روباه سفیدی در گردنش بود آواز خواند و بسیار خوب خواند معلوم میشود از نجباست بعد ناصر همایون را فرمودیم پیانو زد خیلی خوب زد تمام فرنگیها تمجید کردند ، بعد (آنتوان خان) پسر (کنت) قدری پیانو زد ؛ وزیر دربار که بشهر (نانسی) رفته امشب را آنجا مانده است ، جناب اشرف صدراعظم ، وعلاء الملك ، ونظام الدوله ، و وزیر همایون ، ویمین السلطنه و دیگران بودند ساعتی بعد مراجعت بمنزل کردیم (٠)

(روز چهارشنبهٔ ششم ربیع الاوّل)

بعادت هر روزه صبح زود و بلکه از روزهای دیگر قدری زودتر از خواب برخاستیم زیرا همه روزه ساعت هفت بعد از نصف شب میرفتیم به آب خوردن وامروز صبح که برای نماز برخاستیم دیگر خوابمان نبرد ، همان ساعت شش رفتیم برای خوردن آب تمام مردم خواب بودند ؛ فرستادیم دکتر (ادکاك) را بیدار کردند مهندس الممالك را هم احضار کردیم آب خورده مدّتی راه رفتیم . بعد جناب اشرف صدراعظم هم آمدند پس از آن آمدیم بالا نهار خورده خوابیدیم از خواب برخاسته رفتیم پائین و وزیر همایون آمد گردش کنان بمحل تیراندازی رفتیم تیر زیادی انداختیم ناصر السلطنه سوار ولوسیپد شده قدری راه رفت تماشا کردیم بعد از گردش آمدیم بالا وزیر همایون را خواستیم سفرنامه را فرمودیم نوشت ، دختر رئیس پلیس آنجا را

که بسن

که بسن نه سال است خواستیم آمد قدری پیانو زد خوب میزند دختر کوچك خوبی است یك انگشتری هم باو مرحمت فرمودیم . بعد رفتیم به تیاتر تماشای خوبی دادند خیلی خوش گذشت سه پرده بود امّا ما زیاده از دو پرده را تماشا نکرده مراجعت بمنزل کردیم *

(روز پنجشنبهٔ هفتم ربیع الاوّل)

صبح برخاستیم برحسب معمول آب خورده قدری راه رفتیم ، بعد رفتیم بتیراندازی از ناصر السلطنه نذر بسته چندلوئی بردیم . بعد باامیر بهادر جنگ فرمودیم رفت ببازی اسب بازی بقدر یکصد فرانك باخت ، بعد آمدیم ببالاخانه نهار خوردیم و خواب مختصری کرده عصر سوار کالسکه شده رفتیم بگردش جناب اشرف صدر اعظم هم در کالسکه باما بودند ، وزیر دربار و موثّق الدّوله هم از عقب ما می آمدند . از آن راهی که سر بالا میرود و خیلی مصفی است رفته قدری گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم ، وزیر همایون بحضور آمد از او جویا شدیم که امروز کجا بوده است معلوم شد در اطاق خلوت مشغول جمع آوری و نوشتن روزنامهای عقب ماندهٔ ایّامی که به پاریس رفته بود بوده است . شب بعد از صرف شام رفتیم به تیاتر امشب بازیگرهای تازه آمده بودند چندان تعریفی نداشتند دو پرده مانده مراجعت بمنزل کرده خوابیدیم *

(روز جمعه هشتم ربیع الاوّل)

امروز بعد از نهار باید برویم بشهر (اپی نال) صبح برحسب معمول آب خورده قدری راه رفتیم و بمغازه رفته مختصر خریدی کردیم بعد آمدیم بالاخانه نهار خورده بیست دقیقه از ظهر گذشته سوار کالسکه شده بگار راه آهن رفتیم و از آنجا سوار ترن بخار شدیم همراهان ما بمنازل خودشان که در گار معین کرده بودند رفتند در واگون منزل ما جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و وزیر همایون و یمین السلطنه و مسیو (طالن) حاکم (اپی نال) و محال کنترکسویل و ناصر السلطنه و امین حضرت بودند ترن حرکت کرد باران هم می بارید بقدری صحرا با طراوت و صفا و سبز و خرّم است که میتوان گفت اغلب از سال هوای فرنگستان بهار است تابستان ندارد از بعضی شهرها و آبادیها گذشتیم که اسامی آنها از این قرار است (بازوال) (همیون ماتانکور) (واسی کور) (ومیره) بعد به (اپی نال) که شهر معتبری است رسیدیم در گار راه آهن پیاده شدیم با اینکه غیر رسمی آمده ایم و لباس سیاه داشتیم معهذا نایب الحکومهٔ شهر و کدخدا و رئیس پلیس وغیره تماماً در گار راه آهن حاضر شده بودند نطق رسمی از طرف اهالی شهر در تشریفات و ورود ما نمودند ما هم جوابی دادیم از گار بیرون آمده داخل شهر شدیم توی شهر جمعیت زیادی ایستاده بودند این شهر بقدر سی هزار نفر جمعیت دارد و بواسطهٔ اینکه نزدیك بسرحد المان است دولت فرانسه قلعه جات نظامی متعدّد باتمام مهمات

حربیه و لوازم قشونی در اطراف این شهر ساخته و پرداخته که در نهایت اعتبار و استحکام است و ما باید امروز بملاحظه و تماشای آنها برویم در جلوخیابان برای ما کالسکه حاضر بود سوار شده از کوچه های شهر گذشتیم زن و مرد زیادی در معابر جمع بودند و هورا می کشیدند گویا اهالی این شهر هیچ ایرانی ندیده اند رفتیم برای قلعه های نظامی از شهر تا آنجا با کالسکه بقدر یکساعت راه بود از شهر خارج شده زمین همه جا جنگل و سبزهٔ بسیار باصفا بود تا رسیدیم به بلندی و تپهٔ سبزی که در این صحرا و جنگل از تمام زمینها بلندتر و مشرف باطراف است آنجا قلعهٔ نظامی را باین وضع بنا کرده اند که زیر تپه را سوراخ نموده راهی مانند دالان باز کرده اند که کالسکه تا وسط آن رفت بعد از طرف دیگر بیرون آمده پیاده شده تا سر تپهٔ که مرتفع ترین نقاط است رفتیم آنجا سرپوشی از آهن درست کرده اند که زیر آن دو توپ است که دهن توپها محاذی دو سوراخ زیر این سرپوش است و وقت تیر انداختن سرپوش با توپها حرکت میکند و گلوله را به نشانه می اندازند و از قراریکه گفتند چون این توپها در زیر سرپوش است توپچی که مهندس است نشان گرفته توپ را بهر جا میخواهند می اندازد و بنشانه میخورد امّا اگر از دشمن گلولهٔ توپ بانجا برسد برروی سرپوش خورده ابداً صدمهٔ بتوپ و توپچی نخواهد رسید و نیز از قراریکه عرض کردند در زیر این سرپوش آئینهٔ گذارده اند که با آن آئینه مقیاس نشانه را صحیح کرده تیر را می اندازند و به نشانه میرسد ولی ما خودمان ندیدیم در اطراف این تپه همه جا زیر کوه را خالی کرده و اطاقها ساخته اند که در هر اطاقی بیست نفر سرباز در کمال استراحت میگذرانند و هر اطاقی سوراخ و منفذ مختصری ببالا دارد که روی آنرا با سرپوش بسته و در موقع جنگ باسرپوش آهن محفوظ میدارند و بالفعل بقدری جا و منزل در زیر این تپه است که بقدر چهار هزار نفر در این زیرزمینها و یورتها منزل دارند و روی منازل آنها تپهٔ خاکی است که سبز و خرّم و جنگل است که ابداً گلولهٔ توپ و تفنگ دشمن بانها کارگر نمی شود انبار قورخانه و ذخیره و مخزن مهمات حربیه و لوازم این قشون نیز تماماً در زیر همین تپه ها موجود است بلکه در موقع جنگ بقدر کفایت هیجده هزار نفر قشون مهمات جنگ آماده دارند و از این قبیل قلعه ها در تمام سرحدّات فرانسه متعدّد بنا شده است بخصوص در اطراف شهر (نان سی) که بقدر هیجده قلعهٔ نظامی بهمین وضع دارند که این طرفها را از قشون دشمن محفوظ میدارد امروز برای ملاحظه و تماشای ما ترتیب جنگ نظامی داده اند که قشونی بطرف این تپه حمله آورده میخواهد اینجا را فتح نماید و از قلعه سربازها با توپ و تفنگ دفاع میکنند خلاصه آمدیم بالای تپه دور همان سرپوش آهنی صندلی گذارده بودند ژنرال کلّ این قشون با سرهنگ و سایر صاحبمنصبان خود و حاکم شهر (نان سی) بودند از همراهان ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیربها در جنگ

ووزیرهمایون ویمین السلطنه و سایرملتزمین حضور داشتند با دوربین تماشا میکردیم والحق خیلی هم تماشا داشت بسیارخوب طرحی بود اوّل سربازها دراطراف تیراندازی کردند بعد سوارهای زیاد آمده دراین طرف سربازها بوضع خوبی شلیك نمودند آخرفتح نصیب طرف مقابل شد خیلی تمجید وتحسین کردیم بعدآمدیم پائین روی تپهٔ دیگرتوپی بمانشان دادند که هشت سانتیمتری بودازروی قواعد نظامی که در توپخانه میدانیم بعضی اطّلاعات اظهارکردیم که صاحبمنصبان فرانسه تمجید وتحسین نمودند بعد رفتیم توپ دیگری که دریك دقیقه هشت تیرمی انداخت دیدیم بسیارتوپ خوبی بودپس ازتماشامراجعت کرده بترن راه آهن نظامی آمدیم که بسیار قشنگ وکوچك وظریف است سوارشده بشهر (اپی نال) رفتیم این قسم راه آهن برای شمیرانات طهران بسیارخوب است درنزدیك شهرکارخانهٔ بودکه صورت برای روزنامجات وغیره چاپ میکردند رفتیم تماشاکردیم چرخها وماشینهای زیادداردکه ازهرکدام درساعتی هزار ورق کتاب مصوّر وروزنامهٔ مصوّر وغیره بیرون می آید ازیکطرف روی یك چرخ کاغذسفیدمیگذارند ازطرف دیگر چاپ شده بیرون می آید وبا یك چرخ کوچك دیگرجمع آوری ودسته میشودبطوریکه عقل حیرت مینماید ازآنجارفتیم بخانه وباغ حاکم زوجهٔ اوکه زن بسیارنجیب محترمی است ازماوهمراهان پذیرائی کرد چای وعصرانه خورده نمازخواندیم بعدرفتیم بباغچهٔ پتاژری (صیفی کاری) قدری گردش وتماشاکردیم خیلی خوب وباطراوت بود چندین قسم کاهوهای خوب داشت سبزی آلات را خیلی منظم وپاکیزه کاشته بودند بعد رفتیم بپارك شهر که بیرون عمارت حکومتی بودگردش کردیم بقدری اطفال کوچك دورما جمع شده بودند وویولوشاه (زنده باد شاه) میگفتند که نگذاشتند آسوده باشیم عاقبت پلیس آمده ازآنها جلوگیری کرد متصل فریاد میکردند وباطراف میدویدندگویا تابحال هیچ ایرانی ندیده بودند خلاصه وقت غروب بود که ازآنجاسوارکالسگه شده آمدیم براه آهن این شهر رود خانهٔ بسیارخوبی داردکه از وسط شهر میگذرد آب پاك باصفائی دارد وچندین سد دررودخانه بسته اندکه آبشارها تشکیل یافته است این رود خانه ماهی قزل آلاهم دارد بحاکم گفتیم بگوید چندقطعه گرفته بجهت مابه کنترکسویل بفرستد بعد براه آهن سوارشده مراجعت به کنترکسویل کردیم یکساعت ازشب رفته وارد منزل شدیم شام خورده چون خسته بودیم زودتر استراحت کردیم (*)

دستورالعمل مانوری که امروزدر (اپینال) دادندازروی قواعدنظامی که رئیس کلّ نوشته بود وصورتی ازآن بما داده از اینقراراست

(حرکت مشق جنگی در اپینال)

حرکت مشق جنگی قشون ساخلوی در (اپی نال) در ششم ماه ژولیه یکهزار و نهصد مسیحی

مطابق

مطابق ربیع الاول یکهزار وسیصد وهیجده ۱۳۱۸ هجری *

یك حرکت مشق جنگی از قشون ساخلو در روز جمعهٔ ششم ژولیه بفرماندهی کلنل مسیو (نیارد) در حضوراعلیحضرت شاهنشاه ایران مجری و معمول خواهد شد *

آتشهای طرف مقابل (لنشان دنوبل) بواسطهٔ دسته جات توپخانه محاصره کننده که مصمم حمله کردن به قلعهٔ (لنشان) است خاموش میگردد قسمت قشون حمله کننده که (آ) باشد در تحت حکم سرهنگ مزبور که فرمانده فوج یکصد وچهل و نهم است مرکّب از سه باطالیان صد و چهل و نهم و دو اسکادرون (شامریا) مخبران تیرانداز از فوج چهارم *

قسمت قشون مدافع که (ب) (د) باشد در تحت حکم نایب سرهنگ (مسیو و نیبره) است و مرکّب از چهار دسته که هریك ازآن دسته ها ازیك باطالیان آمده وعبارت ازدویست وپنجاه نفراست

و دستهٔ دوازدهم سواره از فوج هشتم توپخانه *

و دستهٔ سوم توپخانهٔ پیاده از فوج هشتم توپخانه *

دو اسکادرون از فوج چهارم شاء *

ترتیب حرکات دو قسمت لشگر *

احکام مفصل بواسطهٔ فرماندهان هر قسمت قشون به فرماندهان اسلحهٔ سه گانه که مدافعین هستند میرسد که قشون باید بهمان اوقات معینه حرکت نموده مکانهای خودرا بگیرند *

وضع جنگ *

تدارك مهمات *

به هر سربازی یازده فشنگ بی گلوله و به هر توپ بزرگی ده کیسه باروط و به هر توپ کوهستانی بیست و پنج تیر فشنگ داده میشود *

علامت *

قسمت قشون حمله کننده که (آ) باشدبرروی کلاه پارچهٔ سفیدی میگذارند ودرصورتی که مسافتهای موقع حرب بعد بهم برساند دستورالعملهای ثانوی بجهت فرماندهان هر قسمت فرستاده میشود پس از اتمام حرکت قشون حمله کننده و مدافع بزودی وچابکی آمده درجادّهٔ راه آهن که شصت سانتیم عرض دارد بطرف مغرب و ممتداست از نقطهٔ زاویهٔ خط راه جنگی صف میکشند و فوج چهارم شاسر از پهلوی پل سنت (ازین) می آیند *

—(روز شنبهٔ نهم ربیع الاوّل)—

امروز

امروز صبح برسم معمول برخاسته آب از چشمه خورده بنا کردیم براه رفتن . در ین گردش اشخاص زیاد از هر قبیل میدیدیم که راه میروند وآب میخورند وگردش میکنند و ازدکانهای امتعه خرید مینمایند . بعد از مدّتی گردش بعمارت منزل خودمان مراجعت کرده نهار خورده خوابیدیم . از خواب که برخاستیم سوار شده رفتیم بتیراندازی کبوترها باران هم بشدّت می بارید به محل مزبور رسیده هفت هشت تیر انداختیم وتماماً را زدیم . فرنگیها تعجب نمودند بعد سوار شده مراجعت بمنزل کردیم آن شخصهٔ که گاهی از او ذکری نموده وحدس زدیم که آواز دارد تا اینکه آمد و خواند ولی آواز فرنگی میخواند . این دو روزه ارسلان خان ناصر همایون و مسیو(لمر) از روی نوت آواز ایرانی وشعر فارسی با وآموخته بودند امروز عرض کردند حاضراست که آواز ایرانی بخواند باطاق جلو تیاتر رفتیم درآنجا ایرانیهای خدّام ماوچند نفر از فرنگیها بودند . ناصرهمایون پیانو زد و دختر مغنیه شروع کرد بخواندن آواز ایرانی را بقدری خوب خواند که ما تعجب کردیم شعرفارسی را هم در کمال خوبی میخواند ناصرهمایون در ظرف دو سه روز خوب باو آموخته است . بعد بمنزل آمده نماز خوانده شام خوردیم ورفتیم به تیاترامشب دستهٔ تازهٔ آمده بازی میکردند دو نفرشان بد نبودند . اگرچه ما چندان خوشمان نیامد . امّا دیگران خیلی تعریف و تحسین میکردند . ولی آن زنیکه رئیس دستهٔ زنان بازیگر تیاتراست از اوّل تابحال اینجاست . و هر دستهٔ می آیند او بر آنها رئیس است خلاصه سه پردهٔ تیاتر را ماندیم بعد برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم *

روز یکشنبه دهم

امروزصبح برخاستیم رفتیم پائین بجهت خوردن آب بقدری هواسرد بود که هیچ میل بخوردن آب وراه رفتن درپارك نمی کردیم ، گیلاس اوّل راخورده قدری راه رفتیم بازآمده آب خوردیم دیدیم خیلی هواسرد است ، باانکه اوّل تابستان است هوای اینجامثل هوای اواسط پائیز تبریزاست هرقدرراه رفتیم دیدیم گرم نمیشویم آخر رفتیم توی دکان آخری قدری باصاحب دکان صحبت داشتیم گرم شده آمدیم بیرون ، دیگر ازشدّت سرما گیلاس آخری آب رانخورده آمدیم بالا وقت نهار بودنهار خورده مختصر استراحتی کردیم طرف عصری بعکاسباشی فرمودیم آن شخصی که بتوسط صنیع السلطنه ازپاریس (سینموفتگراف) و (لان ترمازیك) آورده است اسباب مزبور را حاضر کند که ملاحظه نمائیم رفتند نزدیك غروب اوراحاضر کردند رفتیم بمحلی که نزدیك مهمانخانه است که نوکرهای ما درآنجا شام ونهار میخورند نشستیم اطاق راتاریك کردند هردواسباب راتماشا کردیم بسیار چیز بدیع خوبی است ، اغلب امکنهٔ (اکسپوزیسیون) را بطوری

درعکس

درعکس بشخص تماشا میدهد ومجسم مینماید که محلّ کمال تعجب وحیرت است اکثر دورنماها وعمارات (اکسپوزیسیون) وحالت باریدن باران ورودخانهٔ سن وغیره وغیره را درشهر پاریس دیدیم و بعکاسباشی فرمودیم که همهٔ آن دستگاه هارا ابتیاع نماید ، بعد عرض کردند تیاترحاضراست رفتیم به تیاتر همان بازیگرهای همیشگی بودند بازی خوب ممتازی نشان دادند حکایت دختر کشیشی بود که بکوه رفته پرت شد ، وبعضی اتّفاقات فوق العاده باورو داده بود که تماماً را درتیاترنمودند خیلی تماشاداشت بعد ازاتمام که مدّتی ازشب گذشته بودمراجعت بمنزل کرده شام خورده استراحت نمودیم امروزهم بعضی جواهریها ازپاریس آمده بودند جواهر زیادی داشتند قدری ازآنها خریدیم الماس وزمرّدهای مارا باتسبیهحای مروارید دیدند خیلی تعریف وتمجید کردند (*)

روز دوشنبه یازدهم

صبح برخاسته آب خوردیم ، امروز مدّت خوردن آب تمام است چهار نصف استکان آب خوردیم ، الحمدلله تعالی این آب خیلی بما نفع کرده ، والحق دستورالعمل ومعالجات وزیردربار بصلاح دید اطبای بزرگ خیلی نافع واقع شده است ، بعد ازخوردن آب قدری راه رفته آمدیم بالا بعد ازنهار خواب مختصری کرده عصربازقدری گردش کردیم ، امشب دیگر بتیاتر نرفتیم ، بعد ازشام باامیربهادرجنگ وامین حضرت که درحضور بودند قدری صحبت داشتیم (*)

روز سه شنبه دوازدهم

امروزدیگرآب نخوردیم روزراحت است نهارخورده عصری رفتیم بمحلی که سوارهای فرانسه حاضر شده تیراندازی میکردند چندین قسم تیراندازی نمودند ، اوّل نیزه بازی زیادی کردند ، بعد دفیله نموده . پس ازآن سرهای کاغذی زیادی درمیدان ریخته بانیزه برمیداشتند ، بعد حلقهٔ زیادی آویخته بودند سوارهامی آمدند بانیزه برمیداشتند ، خیلی تماشادادند ، جمعیت زیادی هم که تقریباً بقدردوهزار نفر بود جمع شده بودند ، وتمام مردم می گفتند شاه ایران وقشون فرانسه زنده باد ، بعد آمدیم منزل و شب رابه تیاتررفتیم ، امشب دستهٔ تازهٔ درتماشاخانه بودند اینهابازیگرهائی هستند که درشهر (ویتل) بازی میکنند ، والحق بد بازی میکردند ، مادو پرده باقی بود که برخاسته آمدیم منزل (*)

روز چهارشنبهٔ سیزدهم ربیع الاوّل

امروزصبح ازخواب برخاسته رفتیم پائین قدری راه رفتیم ، بعد جلو عمارت نشستیم ساعت ده کالسکه حاضر شد باجناب اشرف صدراعظم ووزیردربارسوارشدیم جمعی دیگرازهمراهان هم ملتزم رکاب بودند رفتیم به (ویتل) نهاررا آنجا خوردیم ، وبعدازنهارقدری خوابیدیم بیدارشده درپارك (ویتل)

گردش

گردش کردیم ، سوای جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار اشخاصی که امروز دررکاب بودند امیر بهادرجنگ ، موثّق الدّوله ، امین حضرت ، ناصرالملك ، وزیرهمایون ، ناصرخاقان بودند بعد رفتیم قدری تیراندازی کردیم ، حاکم اینجا مجسمهٔ بیادگار تقدیم کرد ، بعد بدکانهای آنجا رفته گردش نمودیم وبعضی چیزهای مختصر خریدیم سه ساعت بغروب مانده مراجعت بمنزل نموده درباغچهٔ (کنترکسویل) باز گردشی کردیم ورفتیم بتیراندازی دختر انگلیسی درآنجا تیراندازی می کرد وهرچه تیرمی انداخت تماما به نشان میزد همچو دختری که باین خوبی تیراندازی نماید ندیده بودیم ، بعدآمدیم منزل وشب به تیاتر رفتیم بسیار تیاتر خوبی بود تاآخر بازی مانده آمدیم منزل)*(

—(روزپنجشنبه چهاردهم ربیع الاوّل)—

امروزروزآخر توقّف درکنترکسویل است صبح برخاستیم قدری گردش کرده ، بعد به تیراندازی رفتیم دختر انگلیسی که دیروزدرسرتیراندازی بود وخیلی خوب تیرمی انداز دامروزهم آمد وچندین تیرانداخته همه راخوب زد ماهم تیرزیادی انداختیم واغلب رازدیم ، بعدازتیراندازی آمدیم بالانهارخورده بعد ازنهارماد موازل (مارسیز) ومادموازل (سیلمان) که هردومغنیه اند بحضورامدند مسیو (لمر) وناصرهمایون ساززدند وآن دونفرآوازایرانی که ناصرهمایون بآنهایادداده بودخواندند خیلی خوب خواندند دراینوقت ازخدّام ماندیم السلطان ، وزیرهمایون ، امین حضرت ، ناصرالسلطنه ، شاهزاده ناصرالممالك ناصر خاقان ، وناصرهمایون درحضوربودند ، بعدشاهزاده موثّق الدّوله هم وارد شد عصرباز بتیراندازی رفتیم قدری تیرانداخته بعد بنا کردیم براه رفتن مردم درپارك جمعیت کردند ازپارك خارج شدیم جناب اشرف صدراعظم ووزیردربارهم رسیدند بقدرچهارهزارقدم راه رفته بعد مراجعت بپارك ومنزل نمودیم امشب چراغان بسیارخوبی کرده بودند شب رفتیم پائین صندلی گذاشتند بقدریکساعت ونیم آنجانشسته بعدرفتیم تماشای آتشبازی محل آتشبازی همان جای تیراندازی هرروزبود ودرمیان آتشبازی یك شیروخورشید ارم ایران را ساخته بودند بسیارخوب بود بعدآمدیم منزل جناب اشرف صدراعظم ووزیردربارووزیرهمایون وبعضی دیگر ازهمراهان مارامسیو (طالن) حاکم کنترکسویل دعوت به سوپه کرده بود بمنزل اورفته ومراجعت کرده بودند

»)—•—(روزجمعه پانزدهم ربیع الاوّل)—•—(«

امروز روزحرکت ازکنترکسویل بطرف پطرزبورغ است ، صبح که ازخواب برخاستیم اشخاصی که دراینمدت توقّف کنترکسویل بجهت آب خوردن ومعالجه باینجا آمده وباما آشنا شده بودند بدیدن ما آمده بودند ؛ اشخاصی هم که دراینمدت ورودبخاك فرانسه واقامت درکنترکسویل ازحاکم وصاحبمنصبان نظامی وغیرهم خدمت کرده وزحمت کشیده اند دیروزعصربفراخورشأن هریك نشان وانکشتری وغیره

داده بودیم امروز که بحضورآمدند نشانهای خودرا زده بودند . خانوادهٔ دکتر (دوبو) هم که طبیب کنترکسویل است بحضور آمدند ورفتند ، درساعت ده وربع حرکت کرده ازمنزل بسرراه آهن آمدیم دربین راه اغلب اهالی کنترکسویل درپارك وکوچه وخیابان جمع شده سلام میدادند . واظهار تأسف از رفتن ما میکردند وحالت خیلی محزونی داشتند . درگار راه آهن هم جمعیت زیادی ازآشنایان اینجا بودند من جمله (حکاك پاشا) که ازمعتبرین مصر وارمنی است سابقاً داخل خدمت دولت بوده وحالا بازوجهٔ خودش برای معالجه به کنترکسویل آمده است در اینجا باما آشنا شده وانس گرفته بود اوهم برای مشایعت بگار آمده واز مفارقت ما حالت گریه داشت . پسرعموی خدیومصر عمرتوسین پاشا هم که جوانی است بلند قامت وباریك اندام وسیاه چرده وچشمهای سیاه کوچك وسبیل نازکی دارد ، وچنانکه ازپیش اشاره کردیم برای معالجه باینجا آمده است اونیز بمشایعت ما آمده بود ، مابحکاك پاشا عکس خود مانرا بیادگار دادیم ، وزرای مختارخود مان هم که اینجا بودند مثل میرزا ملکمخان نظام الدّوله وقوام السلطنه ازاینجا مرخص شده بپاریس رفتند ، وترن ما حرکت کرد موزیك بنا کرد نوای ایران را زدن ، وزن ومرد بنا کردند دستمالهای خودراتکان دادن ولوله وقلقلهٔ غریبی ازمیان مردم برخاست وفریاد (ویولوشاه سولپرس) (زنده باد شاه در ایران) بلند شد ؛ اغلب مردم حالت گریه داشتند ما وهمراهان هم ازرفتن ازاینجا محزون بودیم خلاصه ترن رفت ازکوچه باغهای کنترکسویل که گذشتیم ماد موازل (مارسیز) سابق الذکر را دیدیم درسایهٔ درخت گلی ایستاده چترقرمزی برسرداشت بطرف ترن گل میریخت وفریاد میکرد شاه زنده باد شاه زنده باد ماهم دستی بطرف اوتکان دادیم وکم کم ترن تندشد وکنترکسویل ازنظرغایب گردید ترن مابطرف شمال غربی میرود ، بایدبرویم بسرحد فرانسه ازآنجا داخل خاك المان شده بسرحد روس برسیم که آنجا مهمانداران دولت روس حاضرشده مارا پذیرفته به پطرزبورغ برسانند ، درحقیقت ابتدای سفررسمی ازاوّل خاك روسیه شروع خواهدشد ، اگرچه تاوسط فرنگستان آمده ، امّا دوباره مراجعت بروسیه میکنیم که ازآنجاشروع بسفررسمی بنمائیم وجهت این است که خواستیم بهمان سبك وترتیب سه سفر شاه شهید بفرنگستان رفتارکرده باشیم که ابتدا ازدولت روسیه شروع کرده بسایردول فرنگستان وپای تختهای معتبربرویم وازوتیرهٔ شاه شهید خارج نشده باشیم ازابتدا هم همینطوراعلان سفررا کرده بودیم ، خلاصه ترن باکمال خوبی میرفت واین ترن بهتروراحت ترازترنی است که مارا به کنترکسویل آورد قدری که رفتیم رعد وبرق شدیدی شد باران هم باکمال شدّت می بارید امّا ما درراه آهن درکمال راحت میرفتیم یك صدای رعد غریبی هم بلند شدکه خیلی نزدیك بود بایستی برقی باطراف اینجاها زده باشد یمین السلطنه و پسرهای او بابرفه حاکم این محال ومسیو (شنیدر) تاسرحد فرانسه باما بودند ازآنجا یمین السلطنه

ویسرهای او مرخص شده بپاریس رفتند ، ازانجا که داخل خاك المان شدیم اگرچه ترن ما از فرانسه است امّا کارها با مؤید السلطنه وزیر مختار مقیم برلن است که دیشب در کنتر کسویل وارد شده وهمراه است میرزا ابراهیمخان دکتر برادرزادهٔ وزیر دربار پسر مرحوم میرزا ابوالحسنخان حکیمباشی که در پاریس تحصیل علم طب می کند وخوب هم کار کرده وجوان بسیار معقولی است ازروزیکه اطبأ فرانسه را به کنتر کسویل آورد بعداز رفتن آنها تاامروزپیش مابود ازانجا مرخص شده بپاریس رفت تا اورا دوباره آنجا ملاقات کنیم درحرکت ازکنتر کسویل شهرهائی که ازخاك فرانسه دیده وازآنها گذشتیم یکی شهر (سر کوریمن ویل ماس) که شهر بزرگی است نزدیك بسرحدّ المان وسرباززیادی درگار سلام ایستاده بودند مجسمهٔ (مسیوتیر) رئیس جمهوری رادرمیدان جلوخان این گار بپا داشته اند یکی دیگرد نقطهٔ سرحد شهر (ماچین) بودکه فرانسویها آنجاراهم بجهت تشریفات ورود ما آئین بسته بودند از ماچین تاشهر (متس) که کرسی ایالت (لورن) است اندکی راه است وترن ما ازخارج شهر متس گذشت المانها براستحکامات وقلاع انجا خیلی افزوده اند وکارخانجات بسیار نیز درحوالی این شهروسر راه دیده شد رودبزرگ (موزل) معروف ازاین شهر میگذرد ومسافتی طی کرده درشهر (کپ لنز) برودخانهٔ معظم (رن) متصل میشود ، بعد ازشهر متس بشهر (ساربورغ) رسیدیم شهرهای معروف عرض راه (نوین کرخ) (س ذبدل) (مرکن فلا) (هایم باخ) (رون برخ) (اورشاین) (کیرن (بین قررکه) (وبین قن) بود ، امروزوامشب اغلب درترن بانوکرها بصحبت کنتر کسویل ومذاکرهٔ گذارشات آنجامشغول بودیم ، خلاصه شب ترن ایستاد واستراحت کردیم

—(روزشنبه شانزدهم ربیع الاوّل)—

امروزدرساعت هشت ربع کم بعد ازنصف شب ترن راه افتاده ازسرپائین گذشتیم که شهر نظامی درکنار راه واقع شده وقلعه جات متین دارد رودخانهٔ (من) هم درین نقطه برود (رن) داخل میشود نزدیك (امس) و (ویس بادن) که ازآبهای معدنی معروف المان است گذشتیم وبشهر (فران کفورت) رسیده بهمان گاربزرگ معروف که بزرگترین گارهای راه آهن فرنگستان است وارد شدیم بقدرنیمساعت توقف بود پیاده شده باجناب اشرف صدراعظم وسایرهمراهان درگار گردش کردیم اطاق دراینگار مخصوص اعلیحضرت امپراطور المان است بسیار اطاق خوبی است درچهار گوشهٔ اطاق ستونها دارد ازآن اطاق درجلوشهر برای تماشارفته مراجعت کردیم ، بعد سوارترن شده براه افتادیم و ازشهرهای (فولدا) و (ببرا) و (ایزناخ) و (گتا) و (ارفورت) و (ویمار) (وناآوم بورغ) و (لیزیگ) و (ایلن بورغ) و (فالکن بورغ) و (کت بوس) و

(پوزان) پای تخت لهستان قسمت پروس و (اینورازلاو) و (تورن) قلعهٔ سرحدیهٔ المان نزدیك نقطه سرحدیهٔ (آلکساندرف) روس وازانجاکه داخل خاك روس میشودازشهرهای (س ره) و (یابلنو) و (دوبحی املو) و (اس ساس) و (کورون) گذشتیم درساعت نه بعد از ظهرشام خورده وامشب راباز درترن خوابیدیم وترن نصف شب ایستاد تادرست استراحت نمائیم

—(روزیکشنبه هفدهم ربیع الأوّل)—

امروزصبح ترن درساعت شش ونیم ازدسته گذشته حرکت کرد زمینها مثل دیروزهمه جاسبزوخرم و اطراف جنگل کاج وغیره بود ما هم درتوی ترن باوزیردربار وسایرعملهٔ خلوت خودمان رابصحبت مشغول میداشتیم تارسیدیم برودخانهٔ (ویستول) وپل (ترن) خیلی پل طولانی بود بقدرده دقیقه طول کشید تاترن بخار ازروی آن رد شد ، هوادرنهایت گرمی بود دود زغال سنگ هم اذیت میکرد نهاررادرترن خورده بعدازنهارقدری خوابیدیم بیدار که شدیم باز ترن میرفت ازشهرها وابادیهای زیاد وکارخانجات بسیار گذشتیم بقدری مملکت المان اباداست که حد وصف ندارد ومتصل راه آهن وترن بخاراست که درحرکت می باشد واطراف راه آبادی وزراعت بهم پیوسته است انواع محصولات بحد وفورعمل میآید خصوصاً چقندرقند وسیب زمینی که ازان الکل اعلی گرفته بامریکا میبرند ومال التجارهٔ عمده ایست که درخاك المان منافع خطیره ازان میبرند ، وقت غروب ترن دراستاسیون ایستاد پیاده شده رفتیم قدری گردش کردیم ودرکنار گار تماشای لکموتیف هارانمودیم دختری دستهٔ گلی بماداد ما هم اشرفی صورت خودمان رابیادگار باو دادیم بازسوارترن شده حرکت کردیم هشت ساعت بعدازظهر شام رادرترن خوردیم امشب باید درنصف شب بسرحد روسیه برسیم یکساعت بعد ازخوردن شام استراحت کردیم وترن همانطور میرفت «*»

)—(روز دوشنبه هیجدهم ربیع الاوّل)—(

امروز صبح دررختخواب بودم که یك دفعه دیدم امین حضرت مارابیدار میکند ووزیرهمایون هم بالباس رسمی ایستاده عرض میکند که انجا (ورژبولوو) سرحد روسیه است وامیرال آرسنیف باتمام مهماندارها وسربازان قراول خاصّهٔ امپراطوری درگار ایستاده اند حاکم وتمام اهل شهر نیز حاضر وساعت ورود است رسیدیم جناب اشرف صدراعظم کجا هستند عرض کردند تازه بیدار شده بعجله رخت میپوشند . ما هم زود برخاسته رخت پوشیده حاضر شدیم وبجناب اشرف صدراعظم اطلاع دادیم ایشان امیرال (آرسنیف) وسایرمهمانداران راکه سابق هم بودند بحضورآوردند ، ارفع الدّوله هم بود ازملاقات امیرال خوشوقت شدیم . شرحی ازقول اعلیحضرت امپراطور اظهار مهربانی واشتیاق بملاقات ما پیغام اورده بود ، ما هم

کمال شوق خود مان را بملاقات ایشان اظهار نمودیم . بعد از ترن پیاده شدیم برسم معمول نان ونمك آوردند حاکم شهر (ورژبولوو) هم بحضور آمد ازاو و صاحبمنصبان انجا تماماً احوالپرسی شد . بعد بطور معمول ازقراول خاصّه احوالپرسی شد وازجلو صف آنها گذشتیم ، بعد آنها درحضور دفیله نمودند . پس ازآن از این عمارت گذشته آنطرف ترن مخصوص اعلیحضرت امپراطور حاضربود همان واگونهای سابق وبسیار خوب است ، داخل ترن شده بقدر دوساعت درآنجا توقّف شد تاهمراهان وبارها ازآن ترن باین ترن نقل نمودند . امروز درحقیقت اوّل سفر رسمی ماست ؛ همراهان همه بالباس رسمی وارد این ترن شدند ماهم لباس سادهٔ که درکنترکسویل داشتیم ترك کرده امروز لباس نظامی پوشیدیم . خلاصه بعد ازانجام کارها ترن حرکت کرد آمدیم تارسیدیم بشهر (ویلنا) انجا بایدهمراهان ازترن پیاده شده درگار نهاربخورند ، ما درترن نهارخوردیم درورود بگار حاکم شهر وغیره با سرباز احترام حاضربودند برسم و ترتیب معمول پیاده شده هریك را معرّفی کردند و احوالپرسی نمودیم وازجلو صف سرباز گذشته بعد دفیله کردند ؛ اهل شهرهم بجهت دیدن ماآمده ایستاده هورا میکشیدند بعد مراجعت به ترن کردیم . حاکم انجا که اسمش (مسیو طروتسکی) است پیرمرد مجرّبی است وفرمانده یکصدوشصت هزار قشون است . ازقراریکه مذاکره میشود بواسطهٔ اینکه درچین شورش وبلوای عام برپا شده وشورشیان سفارتخانهای خارجه را درپکن محاصره نموده اند وهمه روزه خبرمیرسد که وزرای مختاردول را کشته اند ؛ حال دول اروپا درخیال تنبیه وانتقام چینیان هستند ، وگویادولت المان خیال پیشدستی دارد . دولت روس بملاحظه که مبادا اقدامات المان درچین مخالف صلاح روس باشد حکم کرده است قشون سرحدّ المان را زیادنمایند مثلاً فوجی که دروقت صلح درسرحد ششصدنفراست درموقع جنگ باید هزار نفرباشد وحالا اینطور شده است ، یعنی درتمام سرحدّات عددنفری افواج مطابق زمان جنگ گردیده است . شهر (ویلنا) یکصد وشصت هزارنفرجمعیت دارد که هشتاد هزارنفر آنها یهودی وهشتاد هزار نفر مسیحی هستند . درایالت ویلنا یکصد وشصت هزارقشون متوقّف است که فرمانده آنها همین پیرمرد است ؛ واین قسمت قشون روس ردیف دویم کمك قشون سرحد است ؛ و درتمام سرحد المان و اطریش ازقراری که میگویند دولت روسیه امروزهشتصد هزارنفرقشون موجود دارد . ودراین چندروزه که درپطرزبورغ مذاکرهٔ جنگ بادولت چین بوده است دولت روس ازروی دقّت وتحقیق قوای نظامی خودراسنجیده است که چقدر قشون میتواند درموقع جنگ حاضرکند ، ازقراری که تحقیقاً معلوم ومعین نموده و بتوسّط کنت (موراویف) بتمام سفراء اعلان کرده وبارفع الدّوله هم اطّلاع داده اند سه ملیون ونیم بوده است که هفت کرورباشد . خلاصه باترن حرکت کرده رفتیم نزدیك غروب رسیدیم برود خانه (دی وی نا)

پل طولانیٔ داشت ازدو تونل هم گذشتیم درانجا هم دولت روس قلعه جات نظامی معتبر دارد . ساعت نه و ربع کم بعد ازظهر رسیدیم به (ویتسك) ازترن پیاده شده باجناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موثق الدّوله وبعضی دیگر ازملتزمین رفتیم درباغچهٔ پهلوی گار گردش کردیم ، امیرال هم آمد چون نزدیك سه ساعت ترن درانجا بجهت خوردن شام همراهان متوقف است فرصتی برای گردش وتفرّج داریم . بعد رفتیم بجلو ترن که لکموتیف بسته اند قدری تماشای لکموتیف را نموده آمدیم به واگن منزل خودمان شام خوردیم نوکرها وهمراهان هم رفتند به رستوران شام خوردند ؛ و ازقراری که گفتند توی رستوران گرم بوده امیرال حکم کرده است میزشام را ازاطاق خارج کرده دربیرون شام خورده اند ، بعد ازشام ترن حرکت کرد وما درترن خوابیدیم *

)(ترجمهٔ تلگراف اعلیحضرت امپراطورروس است که درروز ورود ما بخاك روسیه نموده اند)(

خیلی خوشبختم که اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای مملکت من شده اند وامیدوارم که بوجود مبارك خوش بگذرد ، باکمال شعف درانتظارپذیرائی اعلیحضرت همایونی فردادرپایتخت خودم دلم را خوش دارم

روزسه شنبه نوزدهم ربیع الاوّل

امروز بعدازظهر انشاءالله وارد پطرز بورغ میشویم دیشب درست خوابم نبرد مگر نزدیك صبح که قدری خوابیدم وقرار است که سه ساعت ازظهر گذشته بگار راه آهن پطرز بورغ برسیم وقت ظهر به (گات چینا) رسیدیم وما درتوی ترن نهار صرف نمودیم نوکرها رفتند در رستوران گار راه آهن نهارخوردند حاکم بلدیّهٔ شهر پطرز بورغ ونایب ایشیك آقاسی باشی اعلیحضرت امپراطور ویك نفر صاحبمنصب گارد امپراطوری باستقبال آمدند امیرال آرسنیف ایشانرا معرّفی کرد وبآنها نشان مرحمت شد بخود امیرال آرسنیف هم درانجا بجهت حسن خدمت ومراقبتی که در پذیرائی ما دارد نشان مرصّع امیرتومانی دادیم درهنگامی که ترن ما ایستاده بود یك ترن مفصلی آمده مثل برق ردشد بطوری صدامیکرد که تایکساعت صدای آن درگوش مابود بعدازنهار فی الجمله استراحت کرده میخواست خوابمان ببرد که ترن حرکت کرد فوراً برخاسته لباس رسمی پوشیده حاضراز برای ورود پطرز بورغ شدیم نوکرها وهمراهان هم تماماً لباس رسمی پوشیدند اشخاصی که درترن مابودند جناب اشرف صدر اعظم وزیر دربار ناصر الملك وزیر همایون امیرال آرسنیف ومهماندارها ونایب ایشیك آقاسی باشی وحاکم بلدیّهٔ پطرز بورغ بودند درسرسه ساعت بعد ازظهر بدون یکدقیقه تخلف وارد گار شدیم اعلیحضرت امپراطور ونوّاب ولیعهد روسیه وتمام خانوادهٔ سلطنتی وگراندوکهای محترم حاضر بودند چون (کنت موراویف) وزیر خارجهٔ

روسیه همین چند روزه سکته کرده وفوت‌شده است مسیو (لامسدورف) مدیر کل وزارت خارجه همراه اعلیحضرت امپراطور آمده و موقّتاً کار وزارت خارجه باوست تاوزیر خارجه معین شود ازترن که اعلیحضرت امپراطور را دیدیم خودشان باتمام شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت بحالت نظامی ایستاده منتظر ورود مابودند پیاده شده باایشان دست‌داده باکمال گرمی ومهربانی وخصوصیت ملاقات نمودیم وازدیدن ایشان خیلی محظوظ شدیم ایشان هم اظهارکمال بشاشت کردند بعد ولیعهد خود شان نواب (گراندوك میشل الکساندر ویچ) وگراندوکهای معظم را بما معرفی نمودند ماهم جناب اشرف صدراعظم را معرفی کردیم تاآخرصف نظام رفته وبرگشتیم بااعلیحضرت امپراطور درکالسگهٔ روبازی نشسته تاعمارت (ارمیتاژ) که منزل ماست صحبت کنان آمدیم طرفین راه وخیابان سرباز ایستاده درعبور ما هورا می‌کشیدند اهالی شهر پطرز بورغ هم کهبی اختیار متصل هوراکشیده اظهار خوشوقتی مینمودند ومن واعلیحضرت امپراطور جواب میدادیم در ورود بعمارت با اعلیحضرت امپراطور ازپله های (ارمیتاژ) بالا رفتیم درسرسرای عمارت یکدسته سربازگارد مخصوص امپراطوری باریشهای بلند وقباهای ماهوت آبی که لباس عجیبی بود ونمونهٔ ازقدیم است سلام احترام دادند داخل اطاقهای عمارت شدیم بسیارعمارت عالی ممتازی است اعلیحضرت امپراطریس دراطاق مخصوصی که بجهت ما معین کرده بودند بادام دنرها وماد موازلها بودند با ایشان دست داده وارد اطاق شدیم گراندوشس‌ها که دراطاق بودند اعلیحضرت امپراطریس بمامعرفی نمودند ودرنهایت مهربانی تا اطاق خواب ما بااعلیحضرت امپراطور آمده بمانشان دادند مراجعت باطاق اوّل کردیم همراهان ماکه درآنجا ایستاده بودند بااعلیحضرت امپراطور وامپراطریس معرفی نمودیم جناب اشرف صدر اعظم را چون درگار بااعلیحضرت امپراطور معرفی کرده بودیم دراینجا بااعلیحضرت امپراطریس معرفی نمودیم بعد وزیردربار وموثق‌الدوله وامیربهادرجنگ وناصرالملك ووزیرهمایون راخودمان معرفی کردیم باقی‌راجناب‌اشرف صدراعظم معرفی نمودند بعد اعلیحضرتین امپراطوروامپراطریس بمادست‌داده رفتند بمنزل خود شان بعد ازنیمساعت‌ماسوارکالسگه‌شده رفتیم بباز دید اعلیحضرت امپراطور وامپراطریس جناب‌اشرف صدراعظم وامیرال ارسنیف درکالسگهٔ مابودند کالسگهٔ چهاراسبه‌بود وکالسگه چیها لباس مخصوصی داشتند رفتیم تادرب عمارت پیاده شده رفتیم توی دالان به‌آسانسرسوارشده بالارفتیم تا امروز باسانسر سوار نشده‌بودیم ببالارسیدیم در راباز کردند ازآسانسر بیرون آمدیم اعلیحضرت امپراطور دم آسانسر ایستاده بودند دست دادیم وباتفاق رفتیم

باطاق اعلیحضرت امپراطریس ملتزمین ماهم دراطاق جلوصف‌کشیده بودند ما واعلیحضرت امپراطور داخل اطاق امپراطریس شده باایشان دست‌داده باطاق مخصوص رفته نشستیم درآنجا صحبتهای شکار ومتفرقه‌بمیان آمد ازفحوای حال وطرزصحبت ومذاکرات معلوم میشودکه‌اعلیحضرت امپراطریس بسیار باهوش وبافراست وعاقله وکامله هستند صحبتهای مفصل از شکارهای ایران وهندوستان داشتیم اعلیحضرت امپراطور نشان وحمایل (سنت‌آندره) که اوّل درجهٔ نشان روسیه است بدست خودشان بمادادند ماهم درنهایت امتنان قبول کردیم بعد ازقدری توقف برخاسته‌با اعلیحضرت امپراطریس دست دادیم ومراجعت‌نمودیم اعلیحضرت امپراطور تادم آسانسر مارامشایعت نمودند باز به‌آسانسر نشسته‌آمدیم پائین وباکالسگه معاودت بمنزل‌نمودیم دونفر غلام سیاه بالباس‌مخصوص درب‌اطاق ما وامپراطریس‌هستندکه درهارا بازکرده ومی‌بندند وهمیشه در پشت در متوقف می‌باشند

(لایحهٔ اهالی شهر پطرز بورغ درشکرگذاری وتهنیت ورود ما عرض کرده اندکه ازقرار ذیل‌است)

اهالی پای‌تخت دولت امپراطوری روسیه‌باکمال مسرت بحضورانور شاهنشاه مقتدرممالك همسایه بعرض تبریك ورود مبادرت میورزند درزمانی‌که دراقصای شرق برای ترویج تمدّن وتربیت خونهای گرانبهای انسانی ریخته میشود مامهمان عزیز وشاهنشاه صلح دوست را استقبال‌کرده ومن ازطرف اهالی شهر پطرز بورغ بتقدیم مراتب انبساط وادعیهٔ صمیمی خود مان بحضور اعلیحضرت پادشاهی جسارت میورزم وازخداوند مسئلت میکنم‌که دولت علیهٔ ایران درتحت فرمانگذاری حکیمانهٔ آن اعلیحضرت بمنتها درجهٔ ترقّی وسعادت برسد وطغرای نام همایونی دربیرق ملت ایران شیر دلیر وخورشید حقیقت و صلح وترقّی ابدالدهر برقرار وپایدار بماند

امشب را چون خسته بودیم زودتر شام خورده استراحت نمودیم *

ساعات ورود و حرکت از شهرها و استاسیونهائیکه امروز از (ویلنا) تا (پطرز بورغ) آمدیم ازاینقراراست *

(ویلنا) حرکت ساعت چهار بعد از ظهر روز سوّم ماه ژولیهٔ روسی مطابق شانزدهم ژولیهٔ فرانسوی سنه ۱۹۰۰ میلادی *

(سومسم) ورود ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه حرکت ساعت شش *

(ویتسك) ورود ساعت هشت و هشت دقیقه حرکت ساعت ده و چهل دقیقه شام دراینجا خورده شد و در باغچه پهلوی راه آهن قدری گردش کردیم *

(آن‌تو—پول) ورود ساعت دوزاده و نوزده دقیقه حرکت دوازده و سی ودو دقیقه رودخانهٔ (دی وی‌تا) در قرب اینجاست ٭

(کرسوکا) ورود ساعت یك وپنجاه وشش دقیقه بعد از نصف شب حرکت دو ساعت و شش دقیقه در اینجا هم دولت روس قلعه جات نظامی دارد ٭

(استرو) ورودساعت سه و پنجاه وسه دقیقه حرکت چهار وسه دقیقه ٭

(پسکو) ورود ساعت پنج وبیست و پنج دقیقه حرکت پنج و سی وپنج دقیقه ٭

(بلایا) ورود ساعت هفت وبیست وسه دقیقه حرکت هفت و سی وهفت دقیقه ٭

(لوگا) ورود ساعت نه و بیست وسه دقیقه حرکت نه و سی و سه دقیقه ٭

(گاتچینا) ورود ساعت دوازده بعد از نصف شب حرکت یك ساعت و سی دقیقه بعد از ظهر

(پطرزبورغ) ورود ساعت سه بعد از ظهر ٭

(روز چهار شنبهٔ بیستم ربیع الاوّل)

امروز صبح بر خاسته رفتیم کنار رود خانهٔ (نوا) که از وسط شهر پطرز بورغ میگذرد تقریباً عرض رود خانه سیصد ذرع میشود چندین پل هم روی رود خانه بسته اند . هر پنجدقیقه یك کشتی از وسط رود خانه میگذرد خیلی منظر خوشی دارد این قصر (ارمی‌تاژ) که منزل ما ست عمارت خیلی عالی ممتازیست و بهمین رود خانه نگاه میکند سوار کشتی شده از روی رود خانه رفتیم تارسیدیم باسگلهٔ کلیسائی که قبور سلاطین روس درآنجاست ازاسگله تا آنجا دویست قدم راه است از آنجا پیاده بکلیسا رفتیم سر باز طرفین راه ایستاده بود وارد کلیسا شده بسر قبر مرحوم امپراطور الکساندر سوّم رفتیم وتاج گلی بر سر قبر امپراطور گذاشتیم . و سر قبور سایر امپراطوران ماضی فاتحهٔ خوانده دسته گلی هم که شاه شهید مبرور نوّر الله مضجعه بسر قبر مرحوم الکساندر دوّیم گذاشته بودند دیدیم . قبور سلاطین قدیم روسیّه را تاپطرکبیر همه را برای ما معرّفی نمودند . بعد رفتیم بضرّابخانهٔ دولتی گردش وتماشای کاملی کردیم . مدالی هم در آنجا بیادگار ورود ما سکّه کردند بنائی عالی ومحلی دیدنی است بعد با کشتی مراجعت بمنزل نموده نهار خوردیم سه ساعت و نیم بعد از ظهر نوّاب ولیعهد بمنزل ما آمده ما را بر داشته باتفاق رفتیم عکس انداختیم و آمدیم بگار راه آهن سوار ترن شده رفتیم به (پطرهوف) درگار راه‌آهن درشگه حاضر بود ما ونوّاب ولیعهد دریك درشگه سوار شدیم سایر ملتزمین هم درکالسگه‌های دیگر نشسته رفتیم تاقصر دولتی پطرهوف که ییلاق اعلیحضرت امپراطوراست امرز بدیدن علیا حضرت امپراطریس والدهٔ اعلیحضرت

امپراطور آمده ایم . حقیقةً پارك وعمارات پطرهوف بقدری پاکیزه ومصفی وممتاز ومزیّن است که بحدوصف نمیاید . تمام زمین پارك سبزه وگل و درختهای بلند وکهن که تمام برگهای آنها مثل اینکه روغن خورده باشد برّاق وشفاف است هوا درنهایت خوشی وملایمت وعمارات تك تك در وسط پارك خیلی است فوّاره های زیاد دارد که رو بروی عمارات جستن میکند . و درمقابل این عمارت حوض بزرگ طولانی ساخته اند که وسط واطراف آن فوّاره های بلند میجهد وانتهای این حوض بدریا متصل میشود که درواقع دریا مثل حوض بزرگ درمقابل این عمارت پیداست و بقدر دویست ذرع فاصله دارد خیلی عالم خوشی دارد . خلاصه نوّاب ولیعهد درکالسگه با ما بودند و از خیابانهای باصفای پطرهوف میگذشتیم تا رسیدیم بدرب عمارت سلطنتی آنجا پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور تا دم پلهّ باستقبال آمده بودند باایشان دست داده باتفاق بالا رفتیم وارد تالار بزرگی شده از آنجا بچند اطاق دیگر رفتیم تا وارد اطاق علیا حضرت امپراطریس والدهٔ امپراطور شدیم باایشان دست دادیم درنهایت محبت و مهربانی پذیرائی نمودند حقیقةً بسیار زن نجیبهٔ محترمهٔ هستند . در این اطاق سوای اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس حالیه مسماة به (الکساندرا فئو درونا) وولیعهد وهمشیرهٔ اعلیحضرت امپراطور کسی دیگر نبود نشستیم وباعلیا حضرت امپراطریس والدهٔ امپراطور مقدار مفصلی صحبت داشتیم خیلی اظهار خوشوقتی از این مسافرت من مینمودند و اظهار امتنان نیز ازاینکه بسر مقبرهٔ امپراطور مرحوم رفته بودیم نمودند . ما هم گفتیم در حقیقت با داشتن فرزندی مثل اعلیحضرت امپراطور حالیهّ مثل این است که امپراطور مرحوم نمرده و زنده هستند بعد پرسیدند از نوکرهای شاه شهید که در آن سفر آخر همراه بودند وآنهارا دیده بودم چند نفر همراه خود تان آورده اید گفتیم چهار نفر از نوکرهای مخصوص شاه شهید همراه ماهستند و اینجا حاضرند . گفتند میخواهیم آنهارا ببینیم فرستادیم جناب اشرف صدراعظم وناصرالملك ووزیر همایون و مهندس الممالك را آوردند بایشان معرّفی نمودیم .دست دادندواحوال پرسی کردند . بعد مرخّص شدند . هنوزعلیا حضرت امپراطریس سیاه پوشیده عزادار امپراطور مرحومند . بعد برای اینکه ماقدری راحت کرده بجهت شام حاضر شویم اعلیحضرت امپراطور با علیا حضرتین امپراطریسها وولیعهد برخاسته رفتند پائین بکالسگه نشسته بقسمت عمارت دیگر رفتند ماهم باطاقهای دیگر رفتیم که بجهت ما چای وعصرانه حاضر کرده بودند وزیر دربار را خواسته باوا قدری صحبت داشتیم نماز خواندیم ، در اطاقها گردش کردیم بقدری اطاقها قشنگ و مزیّن است که بوصف نمیاید . وشرح اینجاها همان است که در اسفار سابقه شاه شهید در سفرنامهای خودشان مرقوم فرموده‌اند . خلاصه قدری که گذشت وقت شام که

هفت ساعت بعد از ظهر معین کرده اند رسید . اعلیحضرت امپراطور وامپراطریس مجدّداً بانجا که ما هستیم آمدند باتفاق رفتیم بتالار شام سرمیزابتدأ ما واعلیحضرت امپراطریس ، بعد اعلیحضرت امپراطور باملکهٔ یونان و بعد سایر گراندوکها وگراند وشسها به ترتیب آمدند . از نوکرهای ما هم طبقهٔ وزرأ در سر میز امپراطور حاضر بودند علیاحضرت امپراطریس در وسط نشسته دست راست ایشان مانشستیم ، ودست چپ اعلیحضرت امپراطور وزیردست امپراطور ملکهٔ یونان وبعد بترتیب هر کسی در جای خودش نشست . تالار شام خیلی بزرگ ومزیّن وعالی بود ، چهار صد نفر مدعو بودند شام خیلی خوبی صرف کردیم ، مهندس الممالك پشت سر ما ایستاده مترجمی میکرد ، در اواخر شام اعلیحضرت امپراطور بسلامت ما تستی کردند ، ماهم بسلامت ایشان و علیا حضرت امپراطریس جام شربتی نوشیدیم ، موزیك نوای ایران و روس هر دورا زدند ، خیلی مجلس مجلل باشکوهی بود . بعد از شام همانطور با علیاحضرت امپراطریس به بالکن عمارت که بپارك نگاه میکند رفتیم نشستیم هوای خوشی داشت ، بعداعلیحضرت امپراطور تمام وزرای خودشان و منتسبان خانوادهٔ امپراطوریرا که اسامی آنها از اینقرار است معرّفی کردند *

(کنت لامسدورف مدیر وزارت خارجه) (کوراپاتکین وزیر جنگ) (بارون فرید رکس وزیر دربار) (مسیو وطّی وزیر مالیه) (پرنس خیلکوف وزیر طرق و شوارع) (یرمولوف وزیر زراعت وفلاحت) (مسیو موراوییف وزیر عدلیه) (باگالوبف وزیر علوم) (ویس امیرال آویلان معاون وزیر بحریّه) (دورناوو معاون وزیر داخله) (کنترولر ژنرال جنرال لوبکو) (گراندوك میشل نیکولایویچ) (گراندوك ولادمیر الکساندرویچ) (گراندوك الکسی الکساندرویچ) (گراندوك پول‌الکساندرویچ) (گراندوك ژرژ میخائیلویچ) (گراندوك سرژ میخائیلویچ) (گراندوك میشل الکساندرویچ) (گراندوك دمطری) (گراندوك نیکلا) (پرنس ژرژ لیخطن بورکیسکی) (پرنس پیرا ولدنبور غسکی) (پرنس میکلا نبورك) (پرنس ناپلیون) باهرکدام باندازهٔ خودشان اظهار مهربانی کردیم ، بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع کرده باتفاق نواب ولیعهد سوار کالسگه شده براه آهن آمدیم در گار ایشان ماندند و مابه پطرز بورغ مراجعت کردیم شب شام خورده استراحت کردیم . شبهای پطرز بورغ حالا پنجساعت است و تا صبح هوا روشن است که کاغذ بدون چراغ خوانده میشود (*)

(روزپنجشنبه بیست ویکم ربیع الاوّل)

امروزباید برویم بسان قشون که درخارج شهرپطرزبورغ در (کراسنوی سلو) حاضرکرده اند

صبح

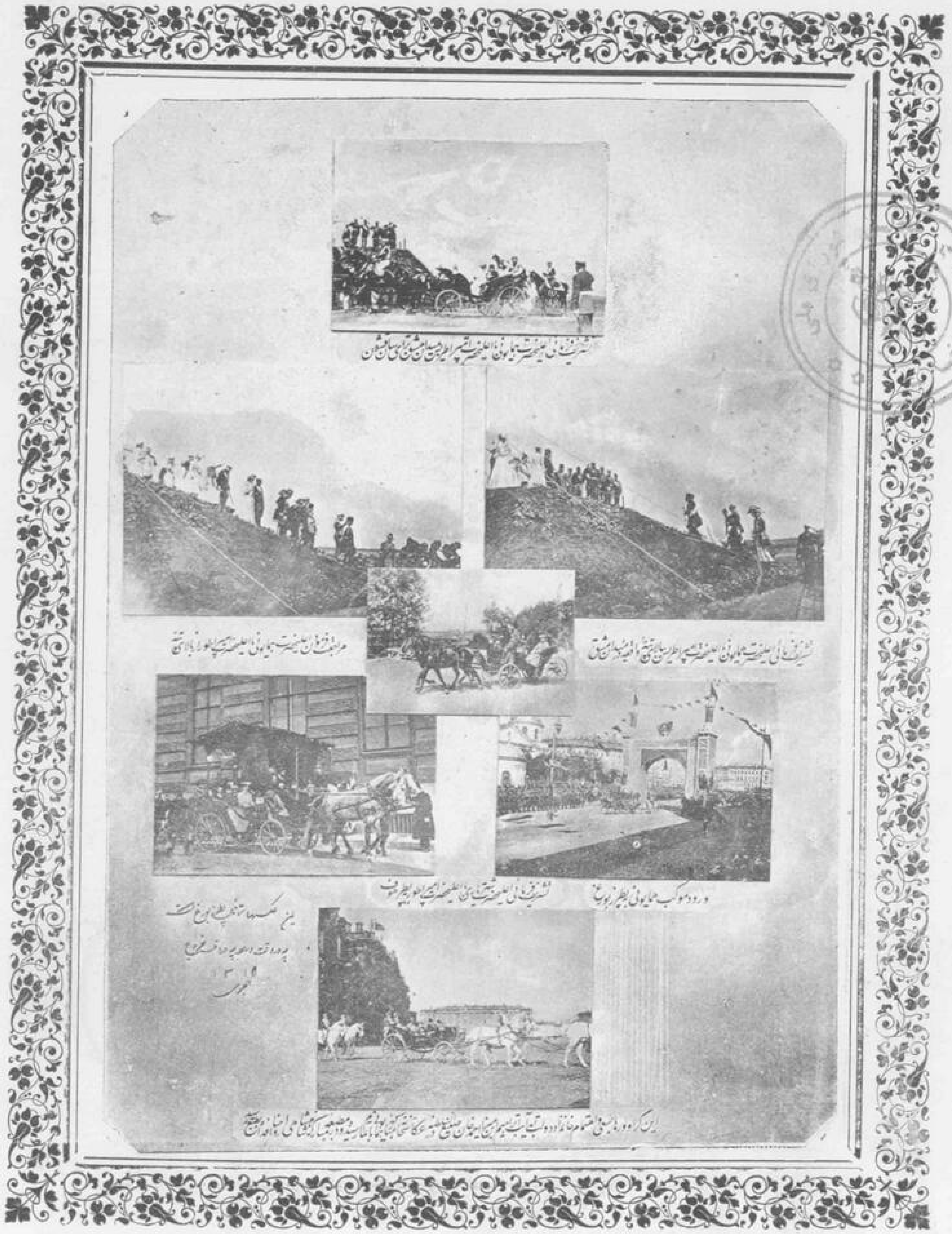

صبح نوّاب (گراندوك الكسى الكساندرويچ) عموی اعلیحضرت امپراطور که امیرالبحر دولت روس هستند بمنزل ما آمدند باتفاق ایشان رفتیم بگار راه آهن کالسگه های روسیه را اسبها خیلی تند میبرند و چون معتاد نیستیم قدری زحمت میدهد در گار به ترن مخصوصی که آورده بودند با گراندوك سوار شده جناب اشرف صدراعظم ، ووزیردربار ، وسردارکل ، وناصرالملك ، وسردار مکرم ، ووزیرهمایون وارفع الدوله ، ومهندس الممالك درحضور ما بودند امیرال ارسنیف ومسیو (کاخانفسکی) هم در ترن ما بودند سایر همراهان در ترنهای دیگر نشسته بودند رفتیم تارسیدیم به (کراسنویسلو) با راه آهن نیم ساعت راه است وارد گار که شدیم اعلیحضرت امپراطور در گار منتظر ورود ما بودند از ترن پیاده شده با ایشان دست دادیم معلوم شد ایشان با اعلیحضرت امپراطریس از (پطرهوف) باهم با راه آهن باینجا آمده اند امپراطریس جلوتر رفته در سر قشون منتظرند وخود ایشان در گار مانده که باتفاق ما بسر قشون برویم ، سوار درشگهٔ سربازی شدیم و با اعلیحضرت امپراطور در بین راه خیلی صحبت داشتیم تا رسیدیم بصحرای مسطح سبزی که چادرهای اردوی نظامی در یکطرف صحرا پیدا بود و در دست بالا افواج پیاده وسواره وتوپخانه بوضع بسیار منظمی صف بسته ایستاده بودند . اعلیحضرت امپراطور از دور هرچه پیدا بود بما نشان میدادند ومعرّفی میکردند تا نزدیك بصفوف نظام رسیده دیدیم اعلیحضرت امپراطریس از کالسگهٔ خودشان پیاده شده ایستاده منتظر ورود ما هستند ما از درشگهٔ امپراطور پیاده شده وباتفاق امپراطریس سوار کالسگهٔ ایشان شدیم که چهار اسبه بود وکالسگه چی ها هم سوار اسبها بودند اعلیحضرت امپراطور هم سوار اسب شده با تمام صاحب منصبان نظامی از عقب کالسگهٔ امپراطریس بنا کردند بآمدن وباین وضع وهیئت داخل صفوف قشون شدیم ، دسته جات قشونی بوضع مربّع ایستاده بودند ما وعلیاحضرت امپراطریس در کالسگهٔ سرباز واعلیحضرت امپراطور وهمراهان سواره از جلو تمام دسته جات گذشتیم از جلو هردسته که میگذشتیم سلام داده هورا می کشیدند وما بآنها جواب میدادیم واحوالپرسی میکردیم خیلی قشون آراسته منظم خوش لباس مرتّبی بود بقدر یکساعت متجاوز طول کشید تا ما از جلو افواج سواره وپیاده بهمین وضع گذشتیم هوا هم درنهایت گرمی وآفتاب شدیدی بود اگرچه امپراطریس از چتر کوچك خودشان گاهی بما سایه میدادند امّا گرما خیلی اذیّت میکرد ، بعد از آنکه تمام قشون را دیدیم آمدیم بطرف چادری که روی تپهٔ مصنوعی زده بودند که این تپه بقدر ده ذرع از زمین ارتفاع داشت ودور آنرا سبز کرده گلکاری نموده بودند آنجا پیاده شده از پله های طبیعی که درست کرده بودند من وامپراطریس رفتیم بچادر جمعی خواتین محترمه مثل ملکهٔ یونان که دختر عمو وزوجهٔ دائی اعلیحضرت امپراطورند وسایر (گراندوشسها) و (دام دنورها) و (دموازل دنورها) وبعضی

نوکر

نوکرهای معتبر دربار امپراطوری در چادر بودند ، وزرای ماهم که جناب اشرف صدراعظم بودند و وزیر دربار و ناصرالملك و وزیر همایون و سردار مکرم در اینجا و سایر ملتزمین و همراهان ما با جنرالهای روس پائین تپه در جلو چادر بودند اعلیحضرت امپراطور هم خودشان سواره آمده پائین جلو چادر ما ایستادند و تمام گراند وکها و جنرالها و صاحبمنصبان نظامی در پشت سر ایشان صف کشیدند و بنای دفیله شد تمام آن قشونی که در صحرا دیده بودیم از جلو ما و امپراطور بحرکت دفیله گذشتند ، الحق دیگر قشونی از این بهتر و خوش لباس تر و منظم تر نمی شود بسیار سان مجلل باشکوهی بود قریب سی و چهار هزار نفر سرباز و توپچی و سوارهٔ قزاق و هوسار و غیره در نهایت آراستگی از سان گذشتند و بسیار طول کشید هر دستهٔ سرباز یا سوار که میگذشت اعلیحضرت امپراطور از آنها احوالپرسی میکردند و آنها همه یك آواز عرض تشکر مینمودند بعد از اتمام دفیله اعلیحضرت امپراطور رفتند بفاصلهٔ پانزده قدم در جلو ما آنجا یکدسته سرباز و توپچی حاضر شده بود که بچین برود از سان گذشت آنوقت تمام رؤسای دسته جات قشونی سواره صف کشیده راپورتهای خود را باعلیحضرت امپراطور دادند و ایشان اغلب را تمجید و تحسین کردند ، در حقیقت این قشونی که امروز در اینجا بما سان دادند قشون ساخلوی شهر پطرزبورغ است که بریاست عموی امپراطور است ، جنرال (کوراپاتکین) هم که متجاوز از شش سال قبل بسفارت فوق العاده بطهران آمده بود و حالا وزیر جنگ دولت روس است حاضر بود و دیروز هم بدیدن ما آمده بود بسیار مرد خوبی است ، بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند بالا تا دم چادر ایشان را استقبال کردیم ، امپراطور در نظام درجهٔ سرهنگی دارند و منصب اجودانی مرحوم الکساندر سوّم پدر بزرگوار خودشان را نیز دارا هستند امروز لباس سرهنگی سوارهٔ هوسار را پوشیده بودند سنّ ایشان سی و یکسال است متوسّط القامه و نازك اندام هستند و ریش زرد کمی دارند خیلی خوش رو و با اخلاق جمیله و عادات حسنه که اگر انسان قدری با ایشان محشور باشد ابداً دیگر میل بمفارقت نمیکند از روز ورود ما در هر مجلس که ملاقات کرده ایم تمثال شاه شهید را با نشان و حمایل اقدس که در سفر اخیر شاه شهید بایشان داده شده زده اند ، امروز از حالتشان معلوم بود که خسته شده اند زیرا که بقدر سه ساعت متجاوز در میدان سان قشون بودند ، خلاصه بسر میز نهار آمدند ما و علیا حضرت امپراطریس پهلوی همدیگر بودیم و اعلیحضرت امپراطور روبرو نشسته بودند نواب ولیعهد و همشیره و دو عموی امپراطور و ملکهٔ یونان هم در سر میز ما بودند و سایر وزرا و صاحبمنصبان روسیه و وزرای ما در سر میز دیگر که زیر دست این چادر است نهار خوردند ، بعد از نهار اعلیحضرت امپراطریس و ملکهٔ یونان با ما دست داده بالاتفاق رفتند ، ما و اعلیحضرت امپراطور هم سوار کالسگه شده آمدیم براه آهن امپراطریس هم آنجا بودند با ایشان و امپراطور وداع کردیم آنها بطرف پطرهوف

وما

و ما بطرف شهر رفتیم در ساعت هفت بعد از ظهر بشهر رسیدیم چون امروز از آفتاب زیاد و گرما خسته بودیم زودتر خوابیدیم . آقاسید حسین امشب روضهٔ خوبی خواند در هر حال متوسل بحضرت خامس آل عبا صلوات الله و سلامه علیه هستیم *

(روز جمعهٔ بیست و دوم)

امروز صبح از خواب برخاستیم الحمد لله حالتمان خوب بود ، امروز بعد از ظهر باید با کشتی از رودخانهٔ نوا به پطرهوف برویم ؛ و شام را با اعلیحضرت امپراطور بخوریم . صبح امیرال (آرسنیف) آمد عرض کرد اگر میل دارید بتماشای باغ نباتات که در پطرزبورغ است بروید ؛ گفتیم چه ضرر دارد آمدیم پائین کشتی کوچکی حاضر کرده بودند ، باموثق الدّوله و وزیر همایون و ناصرالسلطنه و امین حضرت سوار کشتی شده رفتیم بطرف بالای شهر پطرزبورغ وقت رفتن کشتی خیلی خوب رفت ؛ امیرال هم در کشتی ما بود بقدر نیم ساعت رفتیم تا در طرف مغرب رودخانه از کشتی پیاده شدیم . وزیر زراعت روسیه آنجا بود اورا معرّفی کردند . بعد داخل باغ شدیم باغبان اینجا جلو افتاده نباتات را معرّفی میکرد اغلب گلها که بما نشان میداد تخم آنها را خواستیم که بایران بفرستند که کاشته شود . باغ خیلی باصفا بود بگرمخانهٔ رفتیم که هوایش بگرمی هوای افریقا بود آنجا هم نباتات خیلی عجیب و غریب دیدیم ، در همان گرمخانه یك حوضی ساخته اند که بعضی از نباتات که در آب سبز میشود در آن حوض تربیت میکنند ؛ من جمله (گل ویکتوریا) است که در زمان سابق قایم مقام شرح آن را برای ما عرض کرده بود که برگهای آن خیلی بزرگ است روی آب پهن میشود و گل سفید خوشهٔ بزرگ دارد و وقتیکه گل باز میشود صدای طپانچه میکند ، و ما باور نمیکردیم امروز بچشم خودمان دیدیم که برگهای زیاد بر روی این حوض افتاده است بقدر مجموعه های دیوانی بزرگ و آب هم دارد ، امّا گلش بازشده بود چیدند بما دادند تماشا کردیم خیلی چیز غریبی است . تخم آن را سابقاً بایران خواسته بودیم آوردند نتوانستند عمل بیاورند ، جای آن باید خیلی گرم باشد انشاءالله بلکه بعد از این سفر بگوئیم از روی علم و اهتمام عمل بیاورند ، از تخم آن هم خواستیم که بفرستند . این گرمخانه مدوّر است و سقف آن مثل گنبد از بلور سفید زده شده که هم روشن است و هم آفتاب دارد ، حوض وسط آن هم عمق زیاد ندارد شاید بقدر نیم ذرع باشد ، چون خیلی گرم بود زیاد نمانده برگشتیم بباغ خواستیم قدری راه برویم وزیر همایون عرض کرد بعد از ظهر سفرای خارجه شرفیاب میشوند ؛ عصر هم که به پطرهوف باید رفت باین ملاحظه زیاده توقف نکرده مراجعت بکشتی نمودیم و بمنزل آمده نهار خوردیم . سه ساعت بعد از ظهر سفرای خارجه بحضور آمدند . ابتدا سفرای کبار دول عثمانی والمان و فرانسه و انگلیس را باطاق خودمان یك یك خواستیم و هر کدام بقدر دو دقیقه ماندند و رفتند . بعد بتالار بزرگ که همه جمع

بودند

بودند رفتیم وبا فرد فرد آنها احوالپرسی واظهار مهربانی کرده همـه را معرّفی نمودند ، دو باره باطاق خود مان مراجعت کردیم (*) — اسامی سفرأ از اینقرار است —

(جنرال اجودان مارشال حسنی پاشا سفیر کبیر عثمانی) (مارکیز د مونطی بیلو سفیر کبیر فرانسه) (پرنس رادولین سفیر کبیر المان) (کنت موّرو سفیر کبیر ایطالیا) (سر شارل اسکوت سفیر کبیر انگلیس) (کنت شارل دکنسکی شارژ دافر اطریش) (مسیو پرس شارژ دافر آتازونی آمریك) (دوك دووسطیرموزا سفیر کبیر اسپانیا) (بارون دوکاسیر وزیر مختار باویر) (جنرال کالاردو وزیر مختار مکسیك) (مسیولونهر وزیر مختار دانمارك) (مسیو تومار وسیلو شارژدافر پرتوغال) (مسیو رارطی تولیسکو وزیر مختار رومانیا) (مسیولوگی وزیر مختار بلژیك) (مسیولیز بوا وزیر مختار برزیل) (مسیو قوزا شارژدافر سیام) (کنت گلد ایستولپ وزیر مختار سوئد ونروژ) (مسیو وان ستال وزیر مختار هلاند) (مسیو کومرلر وزیر مختار ژاپون) (چین یوم لی وزیر مختار کره) (کلنل کریسیچ شارژ دافر سربستان) (مسیو طومبازی شارژ دافر یونان) (مسیو استانچیوف آژان دیپلوماتیك بلغارستان)

بعد از رفتن سفرا در ساعت پنج بعد ازظهر کالسکه حاضر کردند ؛ جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار وامیرال آرسنیف درکالسکهٔ ما وسایر همراهان درکالسکه های دیگر سوار شـده رفتیم تاکنار رود خانهٔ نوا باسکله رسیدیم پیاده شده داخل کشتی شدیم امیرال کشتی که مرد معقول محترمی است حاضر از برای پذیرائی ما بود . وارد کشتی شدیم تا امروز بکشتی بزرگ سوار نشده بودیم اگرچه چندان بزرگ نبود امّا خیلی قشنگ وپاکیزه بود ابتدا قدری درعرشهٔ کشتی راه رفتیم . صندلی های خوب داشت روی صندلی نشسته بعد باطاق زیر رفتیم که بسیار اطاق مزیّن مقبول و جای راحتی بود . میزی چیده بودند که همه قسم شیرینی داشت انجا چای خوردیم وباز بعرشهٔ کشتی آمدیم وکشتی بنرمی روی رودخانهٔ نوا میرفت ، آنقدر رفتیم تا ازشهر وآبادی پطرزبورغ خارج ودورگشته کشتی داخل خلیج (فنلاند) شد خیلی خوب وبراحت میرفت ، ما هم باوزیردربار وموثّق الدوله وامیر بهادرجنگ وناصرالملك ووزیرهمایون بصحبت مشغول بودیم . کوههای فنلاند هم ازدور پیدا بود وامیرال آرسنیف بما نشان میداد اگرقدری دورنبود خیلی میل داشتیم که یك شبی هم بآنجا رفتـه بمانیم چونکه غروب آفتاب درآنجا خیلی تماشا دارد ، دراین ایّام واوقات سال درآنجاها زیاده ازدوساعت فاصلهٔ ازغروب تا طلوع آفتاب نیست قدری کـه بوسط دریا نزدیك شدیم کشتی یك حرکت مکروهی همرسانید که قدری حالت ما را تغییر میداد درطول وعرض حرکت داشت اما چندان سخت نبود . از انجاها پطرهوف وعمارت آن پیدا بود کشتی روبآنطرف گردش کرد تا رسیدیم بنزدیك ساحل خیلی مصفی وباتماشا بود . سبزه ودرخت ساحل تابدریا متصل شده وآب دریا هم صاف و

روشن

روشن وخنك بود . یك کشتی ترپیل هم باماهمراه کرده بودند بقدری تند حرکت میکرد کـه ما فوق نداشت بااینکه کشتی ما هم خوب میرفت ولی آن کشتی مکرّر دورکشتی ما طواف میکرد وآب دریا رامیبرید خیلی تماشائی بود . وترپیلی هم که ازحیوانات بحری ومایل بماهی است که دردریا ازهرطرف باکمال سهولت وسرعت دورمیزند وحرکت میکند اسم این کشتی راجهت شباهت باوگذارده اند ؛ خلاصه وارد اسکلهٔ باغ پطرهوف شدیم کالسکهٔ زیادی درآنجا حاضربود سوارکالسکه شده درباغ پطرهوف گردش طولانی کردیم انواع واقسام فوّاره ها دیدیم که از تعریف وتوصیف خارج است . فوّارهٔ بود که بقدر دو سنگ آب جستن میکرد بقطر فوّارهٔ جلوعمارت موزهٔ ما وبارتفاع ده ذرع میرید باغ وییلاق دیگرازاین بهترنمیشود آمدیم تارسیدیم بعمارت آنجا پیاده شده بالارفتیم درهمان اطاق مخصوص کـه دوروزقبل آمدیم مدّتی توقف نموده راحت کردیم تااعلیحضرت امپراطور وامپراطریس والدهٔ محترمهٔ ایشان وامپراطریس حالیه و خانوادهٔ سلطنتی آمدند درکمال گرمی ومهربانی با ایشان ملاقات نموده دست دادیم بعد ازقدری صحبت بسرشام رفتیم . مدعوّین سرمیزامشب منحصر بخانوادهٔ سلطنت ودرحقیقت شام فامیلائی امپراطوری است احدی غیرازخانوادهٔ سلطنت درسرمیز نبود وامتیاز بزرگی که داشت این بود که اعلیحضرت امپراطریس سابق والدهٔ اعلیحضرت امپراطور که عزا دارند تا امشب درسرمیز با مهمان خارجی شام نخورده بودند و امشب باما درسرشام بودند ؛ بسیارشام خوبی صرف شد وخیلی خوش گذشت . بعد ازشام ما واعلیحضرت امپراطریس حالیه و اعلیحضرت امپراطور با ملکهٔ یونان وسایرهمراهان ونوکرهای ما که درجای دیگر بانوکرهای اعلیحضرت امپراطورشام خورده بودند بکالسکه هاسوارشده بتیاتر پطرهوف رفتیم ، این تیاتر مخصوص امپراطور ورسمی است تمام وزرأ وامرأ روسیه وسفرای کبار خارجه باخانمهایشان حاضر بودند ما واعلیحضرت امپراطور در لژمخصوص با خانوادهٔ سلطنتی نشستیم . ونوکرهای ماهم درلژمخصوص دیگر نزدیك به سن (سن محلی است مسطح که دریك سمت تماشا خانه ساخته ودرآنجا بازی درمیاورند) نشسته بودند . تیاتر کوچکی است امّا خیلی قشنگ وپاکیزه است ، دوپرده بالارفت همـه اش رقص بود درمابین دوپرده که پائین کردند بتالارسوپه رفتیم آنجا سفرای خارجه هم بودند اعلیحضرت امپراطور بانها تعارف واظهار محبت نمودند ماهم دست داده مهربانی کردیم . بعد مراجعت به تیاتر نموده نشستیم تاپردهٔ آخرتمام شد با اعلیحضرت امپراطور وداع کرده براه آهن آمدیم ، نوّاب ولیعهد تا راه آهن مارا مشایعت نمودند وبرگشتند (گراندوك الکسی) تا شهر با ما بودند شب درساعت یازده ونیم کـه نیمساعت بنصف شب مانده بود بمنزل رسیده استراحت کردیم (*)

روز شنبه بیست وسوّم

امروز

امروز باید نهار را بسفارتخانهٔ خود مان برویم که بر حسب دعوت و استدعای ارفع الدوله مهمان او هستیم . قبل از حرکت (کنت کلر) که زمان مسافرت شاه شهید جزو مهمان دارها بوده است و حالا جنرال شده و حکومت هم دارد بپاس مهربانیهای شاه شهید بدیدن ما آمده بود اورا دیده اظهار مهربانی و التفات کردیم و رفت ، بعد امیرال (سکریدلف) که بطرف چین میرود و فرمانده کشتیهای جنگی روسیه در طرف چین است بدیدن ما آمد اورا هم ملاقات کردیم و رفت بسیار مرد کافیٔ بنظر آمد آنوقت کالسگه حاضر بود ، با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیرال ارسنیف سوار کالسگه شده رفتیم بخانهٔ ارفع الدوله که سفارت ایران است در بین راه مردم زیاد جمع شده سلام میدادند و هورا می کشیدند ، ماهم بآنها جواب میدادیم تا بدرب سفارت رسیدیم ، ارفع الدوله با اجزای سفارت و تبعهٔ ایران دم در حاضر بودند ، رفتیم داخل عمارت شدیم اطاقهای بسیار منقح خوبی درست کرده و مبله نموده است در اطاق دوّیم بعضی چیز ها برسم تقدیم گذارده بودند ، از جمله صورت ما است که با لباس الماس ساخته اند . اجزای سفارت وغیره را معرفی کردند صمد خان ممتاز السلطنه مستشار سفارت جوان باهوشی است . با بالیکف ها که قونسول ایران درپطر و مسکو هستند ، در باب راه شوسهٔ رشت بطهران که ساخته اند بعضی سفارشات و فرمایشات کردیم بعد باطاق دیگر رفته نهار خوردیم . علاوه بر اغذیهٔ معمول آنجا غذا های ایرانی خوبی هم حاضر کرده بودند ، ساز هم در کار بود بعد از نهار خوابیدیم . چهار ساعت بعد از ظهر (گراندوك پول) عموی اعلیحضرت امپراطور آمدند که باتفاق بشهر (سارسکو سلو) برویم سوار کالسگه شده براه آهن رفتیم با راه آهن تا (سارسکو سلو) نیمساعت راه است در راه آهن با گراندوك صحبت میداشتیم تا رسیدیم بآنجا بکالسگه سوار شدیم از ملتزمین ما وزیر دربار و ناصر الملك و وزیر همایون و مهندس الممالك و امین حضرت همراه‌بودند ، ارفع الدوله هم مترجمی میکرد . ابتدا که وارد پارك شدیم تا مدتی باکالسگه اطراف پارك را گردش کردیم ، خیلی باصفاست درختهای بلند عظیم ، خیابانهای خیلی خوب که با چمن سبز کرده اند فوّارهای متعدد دارد ، امّا نه بقدر پطرهوف ، ابتدأ بعمارت (کترین) ملکهٔ قدیم روسیه رفتیم ، چیز تازهٔ که آنجادارد این است که در بالاخانهٔ آنجا میزی تعبیه کرده اند که در جای خودش بمرتبهٔ زیر فرو میرود و در پائین اقسام میوه‌جات و مشروبات و غذاها روی آن میچینند دو باره بالا می آید . و این میز را بجهت این تعبیه کرده اند که اگر کسی مهمان داشته باشد و بخواهد نوکر داخل اطاق نشود که صحبت و سخنان آنها را بفهمد و بشنود ممکن است هرقسم خوراك وغذا که بخواهد بکاغذی نوشته روی میز گذارد وزنك بزند میز باطاق تحتانی فرو

رفته بعد از پنج دقیقه همان خوراکها که خواسته است روی میزچیده شده باپشقاب های خالی برمیگردد بجای خودش وطوری قرارمیگیرد که احدی ملتفت نمی‌شود که میز ازسطح اطاق خارج است مخصوصاً برای امتحان ما و گراندوك پهلوی میزایستادیم وزنگ زدیم میزپائین رفت بعد ازچند دقیقه بالا آمد باکارد وچنگال ویك تفت بزرگ هلو وشلیل وانگور وغیره که همه میوه جات خوب بود درچهارطرف میز هم پشقابها ودستمالهای سفید منظم گذارده بودند همینکه بجای خود آمد قرار گرفت وما ازآن میوه جات برداشته خوردیم دوباره پائین رفت ، ومیزرا پاك کرده معاودت دادند بدون اینکه خدمتگاری دیده شود ؛ انشأالله درطهران یك چنین میز واطاق درست میکنیم . بعد از آنجا سوار کالسگه شده بعمارت بزرگ (سارسکوسلو) رفتیم ازکالسگه پیاده شده با (گراندوك) و (امیرال) ازپله‌ها بالا رفتیم همراهان ماهم بودند ، پرنس (داموركی) وزیرتشریفات و پیشخدمت‌باشی اعلیحضرت امپراطورهم مخصوصاً انجا آمده برای ماعصرانهٔ خوبی تهیه کرده بودند ، اوّل عمارات واطاقهای انجارا گردش وتماشا کردیم ، بسیارممتاز واعلی وقابل دیدن وتوجّه کامل است ، درهراطاق یك مدّتی باید ماند تابدقّت پردهای نقاشی وغیره آنرا ملاحظه وتماشانمود ، افسوس که ماوقت نداشتیم ، یك تالارخیلی بزرگ باروح مزیّن دیدیم که سقف آنهم یك پردهٔ نقاشی صورت عیسی ومریم وملائکه بود . همینطور اطاق باطاق گردش وتماشا کرده درآخر تالاری بود مزیّن بنقاشیهای چینی که دیدنی بود ، بعد بمحوطهٔ گلکاری وعمارات دیگررفته بقدریکه فرصت بود گردش کردیم ، درجلو این عمارت فوّاره هائی بود که بازده ذرع فوران داشت ، ازآنجامراجعت کرده به اطاق‌رفتیم که ازکهربای ممتاز مثل مزیّق (یعنی خاتم کاری ازسنگ) ساخته اند . این کهرباهارا فردریك کبیر پادشاه پروس بجهت کترین دویم بهدیه فرستاده است واوهم باین اطاق نصب نموده ، بعد رفتیم باطاق که عصرانه وچای حاضربود صرف کرده ، چون دیروقت بود زودتر مراجعت براه آهن نمودیم وباتّفاق گراندوك پول بپطرزبورغ آمدیم ایشان ازگارراه آهن خداحافظ کرده بمنزل رفتند ، وماهم بعمارت آمده استراحت کردیم . گراندوك پول بسیارمهربان وخلیق وخوش‌صحبت وخیلی بلند قامت هستند ، امشب خیلی خسته وکسل بودیم آثار زکام هم بروز کرده بود نماز کرده زودترشام خورده خوابیدیم (*)

(روزیکشنبهٔ بیست و چهارم ربیع‌الاوّل)

امروز قراربود باکشتی به (کرنشتاد) برویم قلعه‌جات نظامی آنجارا تماشاکرده شام هم آنجا بخوریم بجهت کسالت مزاجی که داشتیم به (امیرال آرسنیف) گفتیم باعلیحضرت امپراطور تلگرافاً کسالت

مارا اطلاع بدهد وعذر بخواهد که امروز رفتن بآنجا موقوف وتوقّف در منزل شود اعلیحضرت امپراطورهم قبول کرده بودند ، باین جهت امروز را در منزل توقّف کردیم ، ازحسن اتفاق امروز دریاهم منقلب بود و اعلیحضرت امپراطور به (آرسنیف) تلگراف کرده بودند که خود من هم بواسطهٔ انقلاب دریا رفتن بآنجارا موقوف کردم . امروز (مسیو منایکف) و (مسیو بوتسف) که وزیرمختارهای سابق طهران بودند هردوبحضور آمدندآنهارا دیدیم واحوال پرسی کردیم از ملاقات آنها خوشوقت شدیم . از واقعات امروز این است که یك شیشهٔ درتالار بزرگ جلو اطاق ما شکسته بود وباد میآمد یکنفر پیشخدمت اطاق که دستش را بدرب بزرگ گذارده و ایستاده بود باد زد لنگهٔ دیگر در بضرب و شدّت تمام باین لنگهٔ که دست او بود خورد و دوبند انگشت او را فوراً قطع کرد که بی‌حال شده افتاد اورا بمریضخانه بردند که زخمش را معالجه کنند خیلی اوقات ما از این فقره تلخ شد ، فرمودیم باو مدال وانعام بدهند . نهارهم امروز در منزل خوردیم . زکام اذیت کرد عصری بموزهٔ (ارمی‌تاژ) رفته گردش کردیم ، چیزهای دیدنی خیلی دارد چون شاه شهیدنوّر الله مضجعه در سفرنامهای خود از این موزه فقط یاد داشتی فرموده‌اند ما مختصراً آنچه دیده ایم مینویسیم مجسمهٔ پطرکبیررا دریك دالان گذارده‌اند باتمام آلات واسبابیکه او در زمان حیات خودش باآنها نجاری وکشتی سازی وغیروغیره مینموده‌است ، صندلی نشیمن اوکه خودش ساخته‌است و اندازهٔ قدّ اورا که باچوب بلندی گرفته‌اند آنجابودنشان دادندبوزیرهمایون فرمودیم آنرا ذرع کرد بقدر دوذرع ودوگره بود . دیگر مجسمه های کوچك که پطرکبیر بدست خودش ساخته ومنبت کاری کرده‌است درآنجا زیاد دیده شد که خیلی محل دقت نظر بود ، ازکارها وآثار اعمال وتاریخ او پیداست که پادشاه خیلی بزرگی بوده‌است . هدایای ایرانرا که خاقان مغفور وغیره فرستاده‌اند دریك محل مخصوصی گذارده اند که همه دیده شد . بعضی اسباب واسلحهٔ ناپلیون اوّل که درجنگ باروسیهٔ درمسکوگذارده و رفته‌است روسیها جمع آوری نموده در اینجا ضبط کرده‌اند دیدنی است ، چندین قبضهٔ شمشیرمرصع بجواهر و پارهٔ چیزهای دیگراست که خیلی نفیس است ، یك جاهم اسبابهای ملکهٔ سابق فرانسه ماری آنطوان است که خریده ونگاه داشته اند ، دیگر مجسمهٔ حضرت ابراهیم واسمعیل علیهما السلام وکارد وگوسفند قربانی که درحکایت ذبح اسمعیل معروف است باعاج ساخته‌اند بقدری خوب وبوضع وهیئت طبیعی است که انسان ازدیدن آن کمال حیرت رامینماید ، دیگرگلدان بزرگی است از نقره که چهارده پوت نقره دارد ومجسمهٔ چهارشیربازنجیردرزیرآن بجای پایه ساخته‌اند و دو نفر ملك دردو طرف این گلدان است وسایرجاهای گلدان بابرگ وخوشهٔ انگور وگلهای مختلفه منبت کاری شده که در نهایت امتیاز

است

است . دیگر هدایائی که ازانگلیس برای روسیهٔ فرستاده‌اند همه را دیدیم ، بعد باطاقها وتالارهای بزرگ دیگر که پرده های نقاشی خیلی ممتاز درآنجاهاست رفتیم ازکار استادان قدیم ایطالیا وروم وسایر جاها هست بقدری خوب ساخته‌اند که انسان یکسال وقت میخواهد که فقط تماشای پرده‌های نقاشی را بنماید ، دیگرگلدان سنگ یشم بزرگی است بارتفاع دو ذرع که در نهایت جلاء وصفا ساخته اند ، دیگرمیزهای سنگ ملخیت که سنگ سبزاست واشیأ نفیسهٔ دیگر فراوان است که باکمی وقت مجال دقت وتحقیق نبود . قدری خسته شدیم وچون فرداهم بایدازپطرزبورغ برویم بمنزل برگشته استراحت کردیم ، وزیر همایون وناصرخاقان شب رابجزایر طرف دریای پطرزبورغ رفته بودند از آنجا خیلی تعریف میکردند که باصفاست ، ولی ما درشهر پطرزبورغ جز خط راه آهن که مکرّر رفتیم و برگشتیم دیگر مجال نکردیم هیچ جارا ببینیم و سیاحت کامل بکنیم ، ناصرهمایون هم بتماشای باغ حیوانات رفته وآمده بود عرض میکردمرغی دیدم که دوپا ودو دست دارد خیلی اسباب تعجب شد بعدکه تحقیق بعمل آمد معلوم شد دوتا پا داشته اما دستش همان بالها بوده که پرنداشته است *

(روز دو شنبهٔ بیست و پنجم ربیع الاوّل)

امروز روزحرکت ازپطرزبورغ است ، صبح لباس رسمی پوشیده حاضرشدیم که در ساعت حرکت دیگر معطلی نداشته باشیم ، وزیردربار امپراطور که اسمش (بارون فریدرکس) است چون این چند روزه ناخوش بود او را درست ندیده بودیم وتمثال خودمانرا برای او فرستادیم ، امروز بهتر شده برای تشکر ودیدن ما آمده بود بحضور رسید وآلبومی ازصورت تاجگذاریها آورده بودتقدیم نمود ومطبوع شد ، مرد بلند قدّ لاغراندامی است سبیل زرد نازك بلندی دارد بنظرما مردلایق باهوشی آمد ، قدری صحبت کردیم ورفت ، پسرمرحوم بهمن میرزا هم بحضور آمد اورا دیده اظهار تفقد کردیم ورفت بعد وقت حرکت شد چون باید از ارمیتاژ بعمارت زمستانی که منزل اعلیحضرت امپراطوراست برویم وآنجابا ایشان نهارخورده وداع نمائیم ، واین عمارات هردو متصل بیکدیگراست ازهمین اطاقها که درهارا بازکرده‌اند یك‌یك گذشتیم و الحق بسیارعمارات عالی مزیّنی است ، اطاق باطاق دربانها بالباسهای ممتاز ایستاده راهنمائی کردند تا به تالار بزرگی که میزهای نهار بود داخل شدیم وازدردیگرآن تالار بیرون رفته باطاق مخصوص اعلیحضرت امپراطور رسیدیم امپراطور تابیرون در ما را استقبال نمودند ودست‌هم را گرفته وارد اطاق شدیم . اعلیحضرت امپراطریس والدهٔ امپراطور حاضر نبودند ودرپطرهوف هستند عکس ما را بیادگار خواسته بودند عکس خود مانرا امضا نموده با مختصر نامهٔ نوشته بودیم که سواد آن از اینقراراست باعلیحضرت امپراطور دادیم که بایشان برسانند

برسانند و از طرف ما وداع کنند *

اعلیحضرتا امروز که از پطرزبورغ میروم با این کاغذ اعلیحضرت شمارا وداع نموده واز مهربانیهای اعلیحضرت امپراطور اظهار امتنان مینمایم وخوشبختی وسعادت آن اعلیحضرت و خانوادهٔ سلطنت امپراطوری را از خدای تعالی همیشه مسئلت مینمایم عکس خودم را هم که آن اعلیحضرت از راه مهربانی ومحبت خواسته بودند فرستادم ۲۵ ربیع الاوّل ۱۳۱۸ ازعمارت زمستانی ازپطرزبورغ

بعد شمشیر جواهری هم حاضر کرده بودیم برسم یادگار باعلیحضرت امپراطور دادیم انراهم بانهایت محبت قبول کردند وجعبهٔ آنرا باز نموده تماشا وتمجید کردند وسایرشاهزادهاهم آمده دیدند بعدیك عکس خودمان را هم چون اعلیحضرت امپراطریس حالیه خواسته بودند باسم خود نوشته بایشان دادیم یك عکس خودمان را هم باعلیحضرت امپراطور داده بعد امپراطور و امپراطریس هم عکسهای خودشان راکه امضا کرده بودند بیادگار بما دادند یك قطعه نشان عقاب مرصّع هم برای ولیعهد ما دادند که بتبریز فرستاده شود ما هم سابقا بنوّاب ولیعهد ایشان نشان خود را داده بودیم وهمچنین نشان آفتاب وحمایل آنرا هم در پطرهوف باعلیحضرت امپراطریس بیادگار داده بودیم به گراندوکها و وزراء روس نیز نشان تمثال خودمان را داده بسایرین هم علی قدر مراتبهم از نشان شیر وخورشید خارجه وحمایل سبز بامدال طلا ونقرهٔ ایران داده شد خلاصه باعلیا حضرت امپراطریس دست داده رفتیم باطاق نهار در این تالار بزرگ چندین میز نهار که همه گرد و مدّور است چیده اند که جوقه جوقه هرکدام با همشأنهای خود نهار میخورند میز خانوادهٔ سلطنت در اوّل اطاق بود آنجا نشستیم دست راست ما امپراطریس و روبروی ما امپراطور بودند وغیر از ولیعهد وملکهٔ یونان ومحترمین خانوادهٔ سلطنت دیگر کسی دور میز ما نبود وزراء ونوکرهای ما هم در سر میزهای دیگر بودند بعد از نهار باطاق اوّلی معاودت کرده قدری که صحبت داشتیم نواب ولیعهد آمده گفتند وقت حرکت ترن راه آهن است بر خاستیم با اعلیحضرت امپراطریس وگراندوشسها دست داده وداع کردیم وباتفاق اعلیحضرت امپراطور ازتالارهای بزرگ گذشته از پلّه پائین آمدیم بکالسکه نشسته آمدیم بگار راه آهن اطراف راه همه جا جمعیت بود و درهنگام عبور ما هورا میکشیدند وما باسر ودست جواب مبدادیم دویست نفر سوار قزاق درکمال آراستگی ازجلو وعقب کالسکهٔ ما مبآمدند تا رسیدیم بگار راه آهن تمام گراندوکها وجناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار وسایر نوکرهای ماقبل از ما بگار آمده در اطاق جلو ایستاده بودند ماکه با اعلیحضرت امپراطور وارد شدیم جلو آمدند با تمام گراندوکها دست داده

وداع

وداع کردیم اعلیحضرت امپراطور وگراندوکها و (کنت لامسدورف) مدیر وزارت خارجه وجنرال (کوراپاتکین) وزیر جنگ تا جلو ترن آمده ایستاده آنجا بامدیر وزارت خارجه و وزیر جنگ هم دست داده خدا حافظ کردیم بعد با اعلیحضرت امپراطور درکمال تأسّف وتألم وداع نموده دست دادیم واظهار امتنان از مهربانیهای ایشان کردیم وداخل ترن شدیم اعلیحضرت امپراطور وگراندوکها و وزرای ایشان ایستاده بما سلام دادند ما هم درجلو ایستادیم وجواب سلام داده منتظر حرکت ترن بودیم که یکدفعه موزیک بنوای ایرانی مترنّم شده سلام داد وترن بحرکت آمده ماتاممکن بود ازپنجرهٔ ترن تعارف میکردیم ومیرفتیم تا ازگار خارج شدیم واقعاً دربن چند روزهٔ توقف پطرزبورغ بسیار خوش گذشت ونهایت پذیرائی ومهربانی را نسبت بما نمودند که هیچوقت فراموش نخواهد شد خلاصه رفتیم تاشب را به شهر (دوینسکی) رسیدیم این شهر هفتهزار نفر جمعیت دارد در اینجا شام خوردیم از ترن پائین آمده به اطاق شام ملتزمین که در رستوران بود رفته گردش کردیم ومراجعت به ترن کرده استراحت نمودیم (*)

(*) روزسه شنبه بیست وششم ربیع الاول (*)

دیشب ترن در (دوینسکی) توقف نموده صبح ساعت پنج بعد از نصف شب حرکت کرد وقت ظهر به (ویلنا) رسیدیم نهار دراینجا خورده شد مادر ترن وهمراهان درگار راه آهن حاکم اینجا بحضور آمد زن ودختر حاکم راهم امیرال بحضور آورده معرفی نمود دختر بسیار خوش صورت باکمالی است هفت زبانرا حرف میزند وضع پذیرائی روسیها بهمان رسم وسبك همیشه است که نوشته ایم وچون این خط که میرویم همان خط آمدن است که شرح آنرا وقت آمدن به پطرزبورغ نوشته ایم دیگر تکرار نمیکنیم بعد ازنهار اندکی خوابیده و بیدار شدیم باامیر بهادر جنگ وناصرخاقان و دیگران بصحبت مشغول بودیم شش ساعت بعد ازظهر به (ورژبولوو) رسیدیم که سرحد روس است ووقت آمدن هم اینجا بترن روسها داخل شدیم اینجاکه رسیدیم دیدیم میرزا رضا خان مؤیّد السّلطنه وزیرمختار برلن حاضراست صنیع الدوله هم که ازطهران بجهت کارهای خودش ببرلن آمده است اینجا دیده شد ازترن روسها پیاده شدیم امیرال (آرسنیف) ومسیو (کاخانفسکی) وکلنل (زنکوویچ) و (بلگارد) مهمانداران روس لباس رسمی پوشیده مارا تاترن فرانسه هاکه وقت آمدن سوار آن شده باینجا آمده بودیم ونگاهداشتیم تامراجعت کنیم مشایعت نمودند سرباز احترام وتشریفات کامله باز درگار حاضر بود داخل ترن فرانسه شدیم وامیرالرا خواستیم آمد بالا چون از زحمات اوکمال رضایت را در این سفر داشتیم یك آلبوم عکس خودمان وشکارگاههای خودمانرا

یادگار

بیادگار باو دادیم وگفتیم اظهار امتنان مارا باعلیحضرت امپراطور تبلیغ نماید مسیو (کاخانفسکی) هم که خیلی زحمت کشیده بود از او نیز اظهار رضایت شد آنها مرخص شدند وترن ما در ساعت هشت حرکت کرد باز ساعتهای خودمان را درست کردیم زیراکه ساعت روسیه با المان یك ساعت فرق وتفاوت دارد خلاصه بعد از پنج دقیقه از خاك روسیه خارج شده بسرحد المان رسیدیم دوباره وضع خاك وهوا ومردم تغییر کرد ومعلوم بود که از روسیه خارج شده‌ایم شب درساعت یازده بشهر (کونیکس برگ) المان رسیدیم شام خوردیم وبا وزیر همایون صحبت ازکنترکسویل میداشتیم خیلی خوش گذشت شب که ترن ازشهرها وآبادیها میگذشت که چراغهای زیاد داشت خیلی قشنگ وبا تماشا بود(*)

روزچهارشنبه بیست وهفتم

امروز صبح شش ساعت ازدسته گذشته ترن از (کونیکس برگ) حرکت کرد حالتمان الحمدلله تعالی خوب بود تمام صحرا واطراف راه تاهرکجا بنظر میرسید آبادی وجنگل وزراعت بود فرقی که باسابق دارد این است که درچهل روز قبل که بکنترکسویل میرفتیم وازخاك المان گذشتیم زراعتها سبز وفصل بهار بود امّا حالا قلب الاسد است ومحصولات را چیده و دروکرده درصحرا خرمن نموده اند زراعت سیب زمینی وچغندر دراین صحرا خیلی زیاد است وچنانکه سابقاً نگاشتیم یك تجارت عمدهٔ دولت المان ازالکل سیب زمینی وشکر قنداست که ازچغندرحاصل میشود فرسنگها میگذریم که زراعت سیب زمینی گل کرده وکمال صفارا دارد از این قطعهٔ خاك المان بار سوّم است که عبور وسیاحت مینمائیم امّا این خطراه سوای خط سابق است در واقع جنوب غربی المان است وامروز ازوسط شهر برلن عبور خواهد شد چون اعلیحضرت امپراطور المان بیلاق سؤد و نروژ رفته‌اند وتاچندی دیگرمراجعت خواهند نمود وهوای برلن هم حالا گرم است لهذا دعوت مارا برای یکماه دیگرقرار داده اند که خودشان حضور داشته باشند وهواهم مساعدشود تاخوش بگذرد بااینجهت حالامن غیر رسم از المان عبور میشود ازصبح تاوقت نهار راگاهی بصحبت باجناب اشرف صدر اعظم مشغول بودیم وقدری باصنیع الدوله که برای کارهای خود ازطهران بفرنگستان آمده و از دیروز تابحال همراه است صحبت میداشتیم وازحالات طهران میپرسیدیم بعد وزیر دربار آمد با اوقدری مذاکرات شد وقت ظهر نهارما وهمراهان را درترن دادند بعد از نهارهم باز ازآبادیهای معتبر وشهرهای خوب المان گذشتیم شش ساعت بعد ازظهر ترن راه آهن بابتدای آبادی شهر برلن رسید وسواد عظیمی از دور نمودار شد شهر برلن در وسط جلگهٔ مسطح بزرگی واقع است وجنگل کاج وغیره اتصال بشهر دارد خلاصه همینطور آمده از وسط

کوچه ها وعمارات خیلی مرتفع گذشتیم هوا بسیارخفه ودرنهایت گرمی بود ترن آمد درگار بزرگ برلن بقدر یکربع ساعت مکث کرد اینجامعرکهٔ غریبی است تامدتی که درگار بودیم هر دقیقه‌یکی دوترن می‌آمد ومیرفت عرض این گار نودو دومتر وطول آن دویست وهفتاد متر است خیلی بنای مرتفع عظیمی است اما در اینمدت توقف درگار ازگرمی وبدی هوا وعفونت دود زغال سنگ ماشینهای لکموتیف هیچ نفهمیدیم وآخر فرستادیم بعجله ترن را حرکت دادند پسر مؤیّد السلطنه وپسر والی وپسر میرزا طاهر مدیر اختر را هم که در برلن تحصیل میکنند مؤیّد السلطنه درگار راه آهن بحضور آورد خیلی جوانهای باهوشی هستند وخوب کار میکنند ترن که حرکت کرد از روی یك پل طولانی عبور نمودیم که بشهر برلن مشرف است وعمارات شهر زیر دست می‌افتد واین پل تقریباً یك فرسنگ طول دارد از زیر پل هم خط راه آهن است ومتصل ترن بخاراست که اززیر وبالا درحرکت وایاب وذهاب است صادر ووارد این شهرنسبت بهیچ جاندارد در راه آهن که میرفتیم اغلب کوچه ها وعمارات وخیابانهای شهر پیدا بود عمارات دولتی وپارلمنت ومنارهٔ فتح را هم که دولت المان بعداز جنگ بافرانسه بیادگار آن فتح بنا کرده است دیدیم میانهٔ اشخاصی که در حضور بودند مثل ناصر الملك ووزیر همایون وناصر السلطنه اختلاف شدکه آیا شهر پاریس معظم‌تر و بهتر است یابرلن اگرچه ما برلن را باجمال دیدیم ولی قرار شد خودمان که این چندروزه بپاریس وارد میشویم آنجا را بدقت دیده تقریباً رفع اختلاف آنهارا بنمائیم خلاصه خیلی طول کشید تا ترن از این شهر بزرگ عبورکرد گارهای راه آهن متعدد دیدیم وگذشتیم ترن باکمال سرعت میرفت وباز ازشهرهای عدیده عبورکردیم تا شب شد ساعت نه بعد ازظهر شام خورده خوابیدیم امشب ترن خیلی اذیّت کرد متصل تکان میداد صبح که برخاستیم دیدیم ترن درشهر (کلون) ایستاده است که از شهرهای معروف المان است و(اودکلون) عطر معروف ازاین شهر بتمام دنیامیرود وسیصدوپنجاه هزارنفرجمعیت این شهراست

روزپنجشنبه بیست وهشتم

ساعت هفت خواستیم ازترن پیاده شویم چون قرارداده ایم یك شب درشهرکلون بمانیم وفردا بعدازظهر بطرف فرانسه حرکت کنیم تحقیق کردیم کالسکه حاضربود جناب اشرف صدراعظم راخواستیم آمدند مؤید السلطنه وزیرمختارهم حاضرشد ، قونسول ایران مقیم شهرکلون موسوم به (مسیوکارل آشتل درك) هم که ازمردمان معتبرمتموّل اینجاست وازجانب مؤید السلطنه ترتیبات منزل وغیره راداده است بالباس رسمی درجلوترن حاضربود . ما وجناب اشرف صدراعظم ازترن پیاده شدیم وازگارخارج گردیده بکالسکه نشسته داخل شهرشدیم ازجلوکلیسای بزرگ معروف این شهرگذشتیم که قریب ششصد سال

مشغول بنای آن بوده اند تا تقریباً سی سال قبل باتمام رسیده است میگویند یکصد وپنجاه ودو متر ارتفاع بنای آن است خیلی کلیسای عظیمی است ، ازجلو کلیسا گذشته بمیدانی رسیدیم که دریکطرف آن هوتل منزل ماست قبل ازورود به هوتل باجناب اشرف صدراعظم قدری شهر کلون را گردش وتماشا کرده مراجعت به هوتل نمودیم عمارت هوتل بسیار عالی است ، مخصوصاً سالن منزل ما درنهایت قشنگی وخوبی است همچنین تالار غذاخوری عمومی آن که حالا برای همراهان ما درآنجا نهار حاضر کرده اند همه را رفته گردش کردیم ، بعد باطاق خودمان آمده صرف نهار نمودیم ، منظر عمارت ما بمیدان وسیعی است که یکطرف آن همین کلیسای بزرگ واقع است جمعیت زیادی از اهل شهر برای دیدن ایرانیها جلو عمارت ایستاده نگاه می کنند وهر وقت ما بجلو پنجره میرویم بزبان المانی میگویند (هه) یعنی زنده باد ، طرف عصر گفتیم کالسکه حاضر کردند باجناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار سوار کالسکه شده رفتیم بگردش وزیر همایون ، وناصر السلطنه ، ودکتر ادکاك وغیره هم همراه بودند ومؤید السلطنه وقونسول کلون هم درکالسکهٔ جلو ما بودند وما ازعقب آنها میرفتیم ، اگرچه رسماً باینجا وارد نشده ایم وامشب هم که دراین شهر مانده بخرج خودمان هستیم که همین قونسول برای ما هوتل وشام ونهار وکالسکه وغیره تهیه کرده است ، ولی برای محافظت ازحکومت بلدیه چند نفر پلیس سواره وپیاده خواسته ایم که همراهند وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور المان هم تلگرافی نموده بود که اگرچه اعلیحضرت امپراطور دربیلاقات خارج شهرند وشما هم رسماً نمیخواهید درکلون توقف نمائید ولی هر مطلبی باشد بحکومت بلدیه سفارش شده است که درانجام آن حاضر ومطیع باشد ، یکدسته موزیك ارکست هم برای تشریفات ما گفته اند وقت شام ونهار درپای عمارت حاضر شده موزیك بزنند ، خلاصه باکالسکه رفته ابتدا از زیر پل راه آهنها گذشتیم درکنار رودخانهٔ (رن) سیر وسیاحت کامل نموده ازطرف دیگر که بباغ وحش میرود بآنجا رسیده پیاده شدیم ودرباغ وحش گردش مفصلی کرده وحوش وطیوری که دیدیم اجمالاً ازاینقرار است (شترمرغهای زیاد)(موش بزرگ که ازطرف استرالیامی آورند وبقدر گربهٔ کوچك است)(خرس سفید)(دوشامپانزه) که یکنوع میمون خیلی بزرگی است که ازطرف هندوستان آورده اند (مرغ های کوچك وبزرگ بانواع مختلف)(اقسام طوطیها)(ارغالی)(یکنوع بزی دیدیم که به بزرگی الاغ بود)(پلنگ سیاه که تا امروز ندیده بودیم وخیلی تماشا داشت ازجنس پلنگهای معمولی قدری کوچکتر است وجز سیاهی رنگی دربدنش نیست)(یك نوع مرغی دیدیم ازجنس طوطی بود ونکی داشت که بقدر یکوجب بود) دربین گردش وتماشا یکدفعه ملتفت شدیم که وزیر دربار متوحش است و اطراف مارا باوزیر همایون ودکتر خلیل خان مواظبت دارند ویك مرد کوتاه قد بدترکیب کثیفی دراطراف

ما

ما مواظب است که خودرا بما نزدیك کند ویکدستش هم متصل درجیب شلوارش پنهان است مثل اینکه میخواهد حربهٔ بیرون بیاورد خیلی مرد بدقیافهٔ منحوسی بنظرمان آمد بجناب اشرف صدراعظم گفتیم پلیس وغیره راملتفت کردند ازاطراف ما حراست ومواظبت نمودند وما زیاده توقف ننموده روبطرف بیرون روانه شدیم وزیر دربار با وزیر همایون متصل دوطرف مارا گرفته بودند واین مرد که اززیر دست آنها میخواست خودش را بما نزدیك نماید این بود که فضل خدا شامل شده زود تر ازدرباغ بیرون رفتیم وخودمان را بکالسکه رسانیده باجناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار سوار شده بکالسکه چی گفتیم زودتر برود ازطرف بالای شهر سیاحت وگردش کنیم ازخیابان بزرگی که خیلی طولانی است باکالسکه عبور کردیم طرفین خیابان درختهای چنار خیلی قوی داشت که موزون ومنظم کاشته بودند درانجا ولو سپید بارکشی دیدیم که شخصی سوار آن بود وبار حمل می کرد ، درخط این خیابان سه مجسمهٔ خیلی بزرگ دیدیم که یکی ازآنها مجسمهٔ (فردریك کبیر) ودیگری مجسمهٔ (کیلیوم اوّل) فاتح فرانسه جدّ اعلیحضرت امپراطور حالیهٔ المان است ویکی هم مجسمهٔ (فردریك دویم) که اززیر پای آن آبشاری درست کرده بودند که بوضع طبیعی آب ازآنجا میریخت حقیقةً تاحال هیچ شهری بقشنگی وپاکیزه گی و نظافت شهر کلون ندیده بودیم بسیار خوشمان آمد ، دوساعت بغروب مانده بدرب دکانی رسیدیم که اسباب ورشو وغیره داشت آنجا پیاده شده قدری اسباب خوب خریدیم ، انجاحالت جناب اشرف صدر اعظم قدری کسالت همرسانید مرخص شده بمنزل رفتند ماهم نیمساعت بعد سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم برسم معمول اوّل شب شام خورده تامدتی هم ازجلو بالکن تماشای شهر وجمعیت مردم رامی کردیم بعد استراحت نمودیم (*)

—(§)(روز جمعه بیست ونهم شهر ربیع الاوّل)(§)—

امروز صبح که ازخواب برخاستیم بازفرمودیم کالسکه حاضر نمایند برویم شهر را گردش کنیم ، چرا که بعد ازظهر باید حرکت نمود ورفت ، وحیف است که این شهر را کاملاً سیاحت نکرده باشیم جناب اشرف صدراعظم ، ووزیر دربار ، وموثق الدوله ، ووزیر همایون ، ومؤید السلطنه همراه ما بودند مدتی باکالسکه رفتیم تا ازشهر خارج شدیم نزدیك باستیان توپهای زیادی دیدیم که درخارج شهر گذاشته اند دولت المان استحکامات وقلعه جات معتبر نظامی دراین شهر دارد باقشون مستعد قابلی که هروقت لازم شود فوراً حاضر حرکت هستند ، بعد ازگردش کامل بدکانی آمده قدری ساعت وغیره خریدیم ، بعد بمنزل آمده نهار خوردیم ، امروز هم حالت جناب اشرف صدراعظم کسالت دارد چون باید برویم ناچار حاضر حرکت شدیم ویکساعت بوقت مانده برای تماشای کلیسای بزرگ که قبل ازوقت خبر کرده

بودیم

بودیم به‌آنجا رفتیم . الحق بنای خیلی عظیمی است کشیش بزرگ وسایر کشیشانی که خدمه ومعتکفین این کلیسا
هستند همه دم درباآداب احترام حاضربودند تمام کلیسارا گردش کردیم قبورمعارف ومعتبرین زیاد
ازسلاطین ورؤسأمذهب وغیرهم دراین کلیسااست که مجسمهٔ آنهارا بهیئت خوابیده باسنگ مرمر در
نهایت امتیازساخته روی قبرآنها خوابانیده اندارتفاع سقف این کلیسابقدری است که اگرشخص بخواهد
طاق آنرا نگاه کند قطعاً کلاه ازسرش می افتد . بعدازگردش کامل بیرون آمده بگاروراه آهن که خیلی
نزدیک باینجاست رفتیم بهمان ترن خودمان که تااینجاسواربودیم نشسته منتظرحرکت شدیم دوساعت بعد
ازظهر براه افتاده ازصحراهای سبز وخرم وجنگلهای سرووکاج وآبادیهای بزرگ عمده خیلی گذشتیم
المان بسیارمملکت آبادی است چند ساعت که رفتیم رسیدیم بخاک بلژیک چونکه بایدازیک گوشهٔ خاک
بلژیک عبورکرده داخل خاک فرانسه شویم درسرحدبلژیک باانکه غیررسمی واردشدیم معهذا یک مقداری
سربازویکدسته موزیک نظامی باحکومت بلدیّه جهت احترام ورود مادرسرحد حاضرکرده بودند در
آنجا توقف زیادی نشد همینقدراظهارالتفاتی بآنها نموده روانه شدیم . چندین ساعت درخاک بلژیک
راه می پیمودیم که تماماً یامعدن زغال سنگ یامعدن آهن وکارخانهای خیلی بزرگ پهلوی هرمعدنی است
که بسهولت آهن راازمعدن استخراج مینمایند . آبادی مملکت بلژیک ازسایرممالک فرنگ که تااینجا
دیده ایم بنظرمان زیادترآمد میتوان گفت که خانه بخانه وآبادی به آبادی متصل است وچون تمام اهل
این مملکت صنعتگروپیشه ورهستند این است که کارخانجات صنایع خیلی زیاد است ویک کف زمین بی
حاصل دیده نمیشود . نزدیک غروب رسیدیم بشهر (شارل روا) دراین ایالت سیصد هزارنفر
عمله کارمیکنند وجمعیت سکنهٔ شهربیست وپنجهزارنفراست . روزی چهارصدترن راه آهن ازاین شهر
می گذرد که دویست ترن تجارتی است که اقمشه وامتعه حمل ونقل می کنند ودویست ترن حمل مسافرمینماید
ماکه بگارراه آهن واردشدیم حاکم بلدی وحاکم نظامی شهرباتمام کدخدایان واشراف واعیان شهرو
دوفوج سربازودودسته موزیکانچی وجمعیت زیادی ازمردم متفرقه درگارحاضربودند وکمال توقیر
واحترام رابجاآوردند ازطرف ماهم نسبت بهریک بمترجمی ناصرالملک اظهارالتفات شد . ازاحوال اعلی
حضرت پادشاه بلژیک پرسیدیم وازخبرسلامت ایشان مشعوف شدیم قشون بلژیک راخیلی آراسته
ومنظم دیدیم وبعدازیکساعت توقف درگارحرکت کرده بطرف سرحد فرانسه عزیمت نمودیم یک
ساعت ونیم ازشب گذشته قریب بنقطهٔ سرحدی بلژیک وفرانسه رسیده متوقف شدیم باران شدیدی
می بارید درهمانجا شام خورده استراحت کردیم (*)

(روزشنبه سلخ ربیع الاوّل)

امروز

امروزصبح که ازخواب برخاستیم هوا صاف وآفتاب وخیلی باطراوت بود برخلاف دیشب که متصل
رعد وبرق وباران شدید درکاربود هنوزترن ایستاده بود ودرخاک بلژیک بودیم . دیشب جناب
اشرف صدراعظم باتلگراف به‌یمین السلطنه ومهماندارهای فرانسه که درسرحدّ فرانسه آمده‌اند اطلاع داده
بودند که امروزقبل ازظهرماواردخاک فرانسه میشویم وآنهاهم درنقطهٔ سرحدّی منتظرورود مابودند مالباس
رسمی پوشیده نشان وحمایل (لژیون دونور) رابسینه آویختیم همراهان هم لباس رسمی پوشیده حاضرحرکت
شدیم ترن براه افتادبقدرنیمساعت فاصله به (ژومون) که اوّل خاک فرانسه است رسیدیم مسیو (سوهار) وزیر
مختارفرانسه درطهران که سابقاً درکنترکسویل آمده بحضوررسیدحالا بامهماندارهای فرانسه باینجاآمده باسایر
مهمانداران که اسامی آنهاازاینقراراست حاضربودند (ژنرال پاران) سرکردهٔ دستهٔ شانزدهم پیاده نظام رئیس
مهمانداران) (دکتر شنیدر طبیب معروف هم که سابقاً درطهران بود وحالا جزو مهماندارها آمده است)
(کلنل سیلوست اجودان جناب مسیولوبه رئیس جمهوری) (کماندان لقای اجودان وزیرجنگ) (کاپیتن)
(پرم هم) ازدستهٔ اوّل سوارهٔ آهن پوشان) (کاپیتن سورما ازدستهٔ شصت وپنجم پیاده نظام) (مسیورکف
ریه قونسول فرانسه مقیم وزارت خارجه) (بارون رژو) ازطرف وزارت خارجه بحضورآمدند یمین السلطنه
وزیرمختار ما آنهارا معرّفی کرد ونسبت بهریک اظهارالتفات فرمودیم ژنرال (پاران) ازطرف دولت
فرانسه وریاست جمهوری تبریک ورود مارا تبلیغ واظهارنمودومااز ترنی که بکرایه داشتیم نقل وتحویل به ترن
مخصوصی که دولت فرانسه فرستاده است نمودیم نهاررادرانجا صرف کرده درواگون مخصوص ریاست
جمهوری سوارشدیم وترن باکمال سرعت حرکت کردتاامروزحرکت ترن راه آهن رابااین سرعت ندیده بودیم
چون تابحال بمیل واختیارماحرکت میکرد وامروزبایددرساعت معین مخصوص واردپاریس بشویم این است که
بعجله میرودوتقریباً ساعتی دوازده الی چهارده فرسنگ طی مسافت میشودخاک فرانسه هم مثل خاک المان و
بلژیک خیلی معموروسبزوخرم اما هواامروزقدری گرمتراست بشهرپاریس که قدری نزدیک شدیم برج
ایفل ازدورنمایان شدکه درنهایت عظمت وارتفاع ازمسافتی بعیدپدیداراست درواگون مخصوص ماجناب اشرف
صدراعظم ووزیردربار وسردارکل وموثق الدوله وامیربهادرجنگ وناصرالملک وسردارمکرم ووزیرهمایون
ووکیل الدوله ومهندس الممالک وناصرالسلطنه بودندبابتدای آبادی شهرپاریس که رسیدیم ازدورعمارات مرتفع
باشکوه زیادی دیده شدکه علامت عظمت شهربود وراه آهن گاهی اززیروبالامیگذشت واهالی شهردرپنجرهٔ
عمارات ومناظرراهمهراباز کرده دستمال تکان میدادند وماهم ازپنجره های واگون باشاره وحرکت دست تعارفات
آنهاراجواب میدادیم وترن دراینوقت قدری آهسته میرفت درسرسه ساعت وربع بعدازظهررسیدیم بگارشهر
پاریس که خیلی گاربزرگ طولانی است دروسط گارجناب مسیولوبه رئیس جمهوری دولت فرانسه باسایروزراو

رؤسای

رؤسای ادارات دولتی ایستاده ورود مارا منتظر بودند ترن که بمحاذی ایشان رسید ایستاد وما از واگون پیاده شده جلو پلهٔ ترن که پا بزمین گذاردیم جناب رئیس جمهوری جلو آمده دست دادند واز ورود ما اظهار بشاشت نمودند ماهم از ملاقات ایشان وورود بپای تخت دولت فرانسه اظهار خوش وقتی ومسرت نمودیم جناب رئیس وزرأو رجال دولت فرانسه را که اسامی ایشان از قرار ذیل است بما معرفی کردند وما نسبت بهرکدام علی قدر مراتبهم تعارف نمودیم (مسیو والاکروسو رئیس دارالشوری ووزرأ) (مسیو دلکاسه وزیرامورخارجه) (ژنرال داود شانسلیهٔ بزرگ لژیون دونر) (جنرال آندره وزیرجنگ) (مسیو کر وزیر وزیر تشریفات) (مسیو لك وزیرعلوم) (مسیو سولار رئیس پرتوکر) (جنرال بروزه حاکم شهرپاریس) (مسیو کم باربوسکر ژنرال رئیس جمهوری) (مسیو کاورار رئیس نظمیه) (مسیو لپن رئیس پلیس) بعد از معرفی ایشان ماهم ابتدا جناب اشرف صدراعظم وبعد وزیر دربار وسایرین را معرفی کردیم ایشان هم باهریك از وزرأو ملتزمین مادست داده تعارف کردند وزرای مختار ماهم مثل میرزا ملکمخان نظام الدوله وزیر مختار مقیم رم وقوام السلطنه وزیر مختار وینه وفریدون خان پسر نظام الدوله ومسیو کتابچی خان که سابقاً در ایران بود وحالا رئیس اکسپوزیسیون قسمت ایرانی است در گار بحضور رسیدند بعد از آن باتفاق جناب رئیس جمهوری به سالون مخصوص گار آمده قدری نشستیم هوا خیلی گرم بود برخاسته بیرون آمدیم کالسکه های دولتی حاضر بود ما ورئیس جمهوری دریك کالسکهٔ روبازی سوار شدیم یکدسته سوارهٔ نظامی زره پوش خیلی مجلل اطراف کالسکهٔ مارا احاطه کرده رو براه نهادیم سایر همراهان وملتزمین هم در کالسکه های دیگر از عقب سر ما می آمدند در فضای خیابان ومعبر بقدری جمعیت بود که حساب نداشت و متصل صدای ویولوشاه) و (ویولوپرس) (یعنی زنده باد شاه وزنده باد ایران) از زن ومرد بگوش ما میرسید وکلاه های خود را برداشته تعارف میکردند وماهم جواب میدادیم در ودیوار ومتن وحواشی معبر ما مملو از جمعیت تماشائی بود الحق بسیار شهر مزین قشنگی است عمارات غالباً شش وهفت الی هشت مرتبه است و جلو عمارات از پائین تا بالا همه باسنگ تراش ساخته شده رنگ سنگها خاکستری مایل بسفیدی است ودر سر درها و ستونها وبالای عمارات حجاریهای خوب از اشکال انسان وحیوان وگل وبوته بوضعهای خوب وخوش نموده اند زمین کوچه وخیابان برسه قسمت است وسط خیابان که کالسکه رو است زمین را باتخته فرش کرده وروی آن را قیر اندود نموده اند که هم سخت وهم ملایم است که صدای کالسکه اذیت نمیکند وبراحت میرود دو طرف کوچه هم که پیاده رواست باسنگهای تراشیدهٔ خیلی صاف فرش نموده اند که در نهایت خوشی وراحت مردم عبور ومرور مینمایند وفاصلهٔ مابین خیابان وسط وراهروهای طرفین را از دو جانب درختهای چنار سایه افکن کاشته اند که در دو چیز باجنس چنارهای ایران قدری فرق دارد یکی شاخهٔ این چنارها سیاه رنگ ودیگر برگش از برگ چنارهای ایران کوچکتر است ودر فاصلهٔ مابین اشجار چراغهای گاز والکتریك نصب کرده اند که شبها روشن میشود

درمرتبهٔ

درمرتبهٔ اوّل عمارات که مساوی سطح کوچه وخیابان است تماماً دکاکین ومخازن است یا قهوه خانه یا رستوران یا هوتل که درها وپنجره های آن بخیابان باز میشود وآئینه های بی جیوهٔ یکپارچهٔ خیلی بزرگ گذارده اند بطوریکه از داخل خارج را واز خارج داخل را در نهایت خوبی میتوان دید منتها هر دکان یا هوتلی که نخواهند از بیرون دیده شود از داخل تور سفیدی چنانکه در ایران هم تازه رسم شده است روی شیشه ها می آویزند که از داخل خارج را می بینند امّا از خارج داخل دیده نمی شود مرتبه های بالا هم منازل ومساکن مردم است که یا ملکی یا کرایه ایست ولی غالباً اجاره میشود واز هر اطاقی یکی دو در بکوچه است وضع عمارات فرنگستان برخلاف ایران است فضای هر خانه وعمارت منحصر بکوچه وخیابان است در داخلهٔ منازل محلّ تفرّج وتفریحی ندارد مگر متموّلین که پارك و باغ وحیاط مخصوص هم از خود دارند خلاصه از میدان (شاتادون) گذشته به کوچهٔ (یه پین بر) رسیدیم واز آنجا به (بولوارهوسمان) که خیابان بزرگ معروفی درپاریس است رسیده عبور کردیم ، وباجناب رئیس جمهوری صحبت میداشتیم ، زنها ازاطراف معابر بشاد مانی ورود ما متصل دستمالها تکان داده دسته های گل بکالسکهٔ ما میریختند ، ومامراسم مهربانی وتهنیت آنهارا جواب میدادیم واظهار خشنودی میکردیم همه جا بهمین طور رفته تا ازپهلوی (آرك تریبونف) گذشتیم که بنائی بسیار عالی وعبارت از دروازهٔ نصرتی است که ناپلیون اوّل امپراطور فرانسه بنا کرده وباقشون فاتح خود از آن دروازه وارد شهر پاریس شده است . بعد ازآن داخل خیابان (بوادوبولن) شده نزدیك بمنزلی که بجهت ما معین نموده اند رسیدیم . اینجا ازدحام غریبی بود . ویکدسته موزیك سلام ایرانی مینواخت . ومردم فریاد میکردند (زنده باد پادشاه ایران وملت ایران ومملکت فرانسه) حقیقةً بقدری دولت وملت فرانسه خوب وازروی مهربانی وشوق خاطر امروز ازما پذیرائی کردند که هیچوقت فراموش نخواهد شد ، باتفاق جناب رئیس جمهوری وارد باغچه عمارت منزلگاه گردیده ازآنجا داخل اطاقها شدیم جناب رئیس تابالای پله آمده اطاق ومنزل مخصوص مارا معرّفی کرده وباما وداع نموده بمنزل خودشان مراجعت کردند . قدری ازخستگی حرکت وگرمای راه استراحت نموده بعد ازنیمساعت مصمم باز دید جناب رئیس جمهوری شدیم . کالسگه خواسته سوار شدیم . جناب اشرف صدراعظم . و وزیردربار . وژنرال پاران مهماندار . وسردارکلّ . وموثّق الدوله . وامیربهادرجنگ . و ناصرالملك . ووزیرهمایون . وسردارمکرّم . ومهندس الممالك هم درركاب بودند ؛ ازخیابان (بوادوبولن) و (شانزالیزهٔ) معروف گذشتیم . هرقدر ازصفا وپاکیزگی اینجاها بنویسیم کم است وارد عمارت دولتی (الیزه) شدیم که این خیابان باسم این عمارت موسوم است . یکفوج پیاده نظام درکمال آراستگی بادستهٔ موزیك خودشان درجلو عمارت ایستاده سلام ایرانی زدند . بعضی از

صاحبمنصبان

صاحبمنصبان جلو عمارت باستقبال آمده بودند ، جناب رئیس جمهوری هم خودشان با بعضی دیگر درسر پله حاضر بودند با ایشان دست داده وارد سالون بزرگی شدیم عمارت الیزه قدیمی است وبسیار منقح وممتازساخته شده است قدری نشسته بارئیس جمهوری صحبت ومذاکرهٔ زیادی ازمهربانیها و پذیرأیهای امروز که خودشان ودولت وملت فرانسه نسبت بما نموده بودند داشتیم ، مسیو (لوبه) مردی معمر وخیلی عاقل وملایم ومجرب هستند ، بعد از صرف چای وعصرانه باتفاق جناب رئیس جمهوری به اطاق مادام لوبه (زوجهٔ ایشان) رفته ایشان را ملاقات کردیم خیلی زن محترم مهربانی هستند بعد از مقداری صحبت از کنترکسویل وخوبی آب آنجا که بما منفعت کرده ، واینکه درخاك فرانسه ازهر جهت بما خوش گذشته است برخاستیم وبا ایشان وداع کرده جناب رئیس جمهوری تا پای پله مارا مشایعت نمودند ، مراجعت بمنزل کردیم وبرای رفع خستگی دیگرامروز بجائی نرفتیم ، بعد ازغروب ، باوزیردربار ، ومیرزا ابراهیمخان دکتر پسرمرحوم میرزا ابوالحسن خان حکیمباشی (که سابقاً نوشتیم درپاریس مشغول تحصیل علم طب وخیلی خوب ترقی کرده است) گردش مختصری نموده مراجعت بمنزل کردیم ، وزیرهمایون را خواسته روزنامهٔ امروزرا فرمودیم نوشت ، بعد شام خورده استراحت کردیم «•»

(روز یکشنبهٔ غرهٔ شهر ربیع الثانی)

امروزصبح که ازخواب برخاستیم دراطاقهای عمارت قدری راه رفته وگردش کرده بجلو بالکن عمارت که منظر آن بخیابان بوادوبولن است آمدیم بسیار منظر خوبی دارد درخیابان متصل کالسکه ودرشگه واتومبیل درحرکتست دیشب باران کاملی باریده امروزهوا خیلی خوشست یمین السلطنه عرض میکرد دراین چندروز گذشته بطوری هوای پاریس گرم شده بود که پانصد اسب ازگرما درکوچه ها تلف شده وخیلی بمردم ازگرما صدمه وارد آمد امروز الحمدلله تعالی هوا یکدفعه خوب وخنک شده است این عمارتکه منزل ماست عمارت کوچکیست سه مرتبه که دروسط باغ کوچکی واقعست وشخص دندانسازی که پدراو دندانساز ناپلیون سوم بوده است بنا کرده وخیلی بوضع قشنگ و مقبول ساخته شده است راه پله ان تماماً ازسنگهای الوان ودیوار اطاقها ازپارچه های ابریشمی لیموئی وچهرهٔ خیلی ممتاز است که هراطاق بارنگ پرده ومبل ان یك رنگست ودولت فرانسه ایجار برای اکسپوزیسیون ازدندانساز صاحب آن اجاره نموده که هرپادشاهی جهت دیدن اکسپوزیسیون بیاید ومهمان دولت فرانسه باشد درایجا منزل میدهند چنانکه چندروز قبل ازاین هم اعلیحضرت پادشاه سود ونروژ درایجا منزل داشته اند وبعد ازرفتن ایشان ما امده ایم شخص دندانساز راهم گفتیم بجهت اصلاح دندانهای مافردا بیاورند ملاقات شود دراین عمارت فقط وزیر دربار وامین حضرت وموثق الملك وبعضی ازپیشخدمتها منزل دارند جناب اشرف صدراعظم وسایروزرا ونوکرهای

مارا در عمارت دیگری که پهلوی این باغ ویك کوچه فاصله است منزل داده اند ودرب کوچکی از این باغ به آن کوچه است که راه آمد وشد آنها نزدیك است ازبالا پائین آمده توی باغچه قدری گردش کردیم . چند نفرعکاس که بتوسط صنیع السلطنه آمده بودند عکس مارا انداختند این باغچه اگر چه کوچك است امابسیار ممتاز ومصفی است بعد مراجعت باطاقها نموده یك نفرجواهری آمده بود بعضی جواهرات ازاو ابتیاع کردیم ، بعد نهارخورده درسرنهارندیم السلطان روزنامجات پاریس را برای ما میخواند و ترجمهٔ آنرا بعرض میرسانید ، پس ازنهار قصدگردش درشهر وکوچها وخیابانهارا داشتیم فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار ووزیرهمایون ویمین السلطنه وژنرال مهماندار را حاضر کردند باتفاق آنها سوار شده رفتیم بگردش ازطرف بواد و بولن وجادهٔ (سورن) که دریاچه های طبیعی نمای خوب درآنجا درست کرده واطرافرا گلکاریهای ممتاز نموده اند گذشتیم ، وبطرف (کاسکاد) که آبشار طبیعی نما درآنجا ساخته اند رفته از کنارقهوه خانهٔ آنجا عبور کردیم که بنائی است در نهایت ظرافت و خوشگلی وعصرها یکدسته مطرب و سازندهٔ مجارستانی درجلو آنجاساز میزنند ومرد وزن با کالسکه و درشگه از شهر پاریس باین قهوه خانه آمده گردش کرده انواع مشروبات صرف نموده میروند و تفرج مینمایند بعدازپارك (تنسو) گذشتیم این پارك قدیمی و متصل بشهر پاریس و جای بسیارخوب وبا صفاست انواع واقسام گلها دارد ، واطفال خوردسال با مادرها ودایه هایشان باینجا آمده روی چمنهای سبز باغ میدوند وگردش میکنند اما بطوری منظم است که دست بیك شاخهٔ گل نمیزنند صندلیهای زیاد در اینجا هست که هر کس روی آنها نشسته بعضی زنها پارچهٔ دردست دارند میدوزند بعضی دیگر با رفقای خود نشسته صحبت میدارند وضع آزادی وعالم خوشی دارند ، ازاینجارفتیم بطرف (آرك تریومف) وخیابان (مالازر) ومیدان (مادلن) و (پاله رویال) و (پلاس دولا کن کرد) که میدانی بسیار وسیع وتقریباً دوبرابر میدان توپخانهٔ طهران است ، ودروسط آن میلی است ازیك پارچه سنگ خیلی مرتفع وچهارپهلو که ناپلیون اوّل بعد از فتح مصر از آنجا بپاریس آورده و درانجا نصب کرده است و آنوقت که راه آهن واسباب سهولت حمل و نقل تا این درجه نبوده تعجب است که چه گونه این سنگ باین عظمت را تا اینجا باین سلامت رسانیده اند ، دیگرحوضها وفوّاره ها در این میدان است که تمام فوّاره های وسط حوضها مجسمهٔ انسان وحیوانات ازقبیل اسب وشیر وغیره وغیره است باندازهٔ جسم یا بزرگتر به اشکال وهیئتهای مختلف که آب از دهن یا گوش و چشم آنها فوران نموده بحوضها میریزد و در اطراف این میدان یعنی دورا دور این میل یا مناره فتح مصر مجسمه های انسان است که روی پایهای سنگ بزرگ نصب کرده اند وهر مجسمهٔ باسم یکی از ایالات دولت فرانسه نامیده میشود و دو

مجسمه از این مجسمات که بنام دوایالت (الزاس) و (لرن) بوده‌است بعد از فتح دولت المان که این دو ایالت بتصرّف آن دولت درآمده است پارچهٔ تور سیاه برروی آن دو انداخته تا امروزکه متجاوز از سی سال گذشته است بحالت عزا داری آنها را بنظر مردم میرسانند ، چون این میدان تقریباً در وسط شهر پاریس واقع شده اغلب مردم ناچار همه روزه باید از اینجا مکرر عبور و مرور نمایند ، و این حالت را ملاحظه کنند که هیچ وقت فراموش نمایند ، ودیگر بقدری چراغ درسطح این میدان نصب کرده‌اند که شب‌هم مثل روز روشن‌است ، واین میدان درابتدای‌خیابان شانزالیزه واقع است وخیابان مزبور منتهی به (آرك تریبونف) میشود ، و درمناره سنگی مصر تفصیل فتوحات ناپلیون اوّلرا مرقوم ومنقور نموده‌اند خلاصه بعد از این گردش مفصل که رفع خستگی مسافرت را مینمود مراجعت بمنزل کرده شب را شام خورده استراحت نمودیم *

(روز دو شنبهٔ دوّیم ربیع‌الثانی)

امروز صبح از خواب برخاسته چای و نهار غلیانی صرف نموده به بالکن عمارت خودمان که بطرف بواد و بولن نگاه میکند آمده راه میرفتیم وتماشا میکردیم ندیم السلطان هم روزنامه میخواند وترجمه میکرد در این بین مسیو (لمر) که او را بجهت دستور العمل پیانو وارگها خواسته بودیم بحضور آمده عرض کرد تازهٔ واقع شده است پرسیدیم چیست عرض کرد که پادشاه ایطالیارا کشته اند خیلی اسباب تعجب شد که چه واقع شده‌است جناب اشرف صدراعظم‌را بامیرزا ملکمخان نظام‌الدوله خواستیم بحضور آمدند مطلب را تحقیق نمودیم معلوم شد صدق‌است وتفصیل واقعه این بوده‌است که اعلیحضرت هومبرت پادشاه ایطالیا درموقعی که شاگردهای مدارس را بحضور خواسته‌است یکنفر از آنها بواسطهٔ خباثت فطرت باطپانچه مرتکب این کار زشت ناپسند گردیده‌است فوراً فرمودیم نظام الدوله ازطرف ما بسفارت ایطالیا رفته تبلیغ تسلیت و تعزیت نماید ، بعد از آن کلنل فرانسه راکه مأمورشده‌است بچین برود و رئیس گارد قراول مخصوص ماست خواستیم‌بحضور آمد بعضی تحقیقات درباب چین وجغرافی آنجاها نمودیم ومرخّص شد . بعد مسیو (سیمون) باغبان‌باشی خودمانرا که بپاریس آمده است خواسته سفارش دادیم بعضی تخم نمونهٔ گلهارابایران‌بیاورد آنوقت‌نهار خورده بعد ازنهار گفتیم کالسگه حاضر نمودند سوار شده باکسپوزیسیون رفتیم دم در بزرگ اکسپوزیسیون‌که رسیدیم وزیر تجارت و وزیر مالیهٔ فرانسه و رئیس اکسپو زیسیون حاضر بودند کالسگهٔما ازآنها ردشد بعد جنرال پاران رئیس‌مهماندارها بکالسگه چی گفت برگشت بطرف آنها رئیس اکسپوزیسیون نطق مفصلی درتهنیت ورود ما به اکسپوزیسیون نمود وترجمه‌کردند

ماهم جوابی‌که لازم بود دادیم واظهار خوشوقتی از دیدن اکسپو زیسیون نمودیم آنوقت براه افتاده وارد گنبدی شدیم‌که گفتند جای کورس است که اسب دوانی میشود ارتفاع‌گنبد پنجاه ذرع تمام است‌که از بلور سقف زده اند و از قراریکه عرض‌کردند درزیرگنبد جای چهارصد اسب است و انواع واقسام مجسمه ها در آنجا دیدیم بعد رفتیم به‌گالری‌که اسباب آنتیکهٔ (عتیقه) واشیأ قدیمه درآنجاست ازقبیل بعضی مجسمه های‌کهنه وپارهٔ اسبابهای کلیسای قدیم وجای استخوان مرده های مقدسین از آنجا به ساکسیون ایران رفتیم (ساکسیون محلی است‌که یك قسمتی از امتعه را می چینند) مسیوکتا یحیی خان مباشر آنجاست وامتعهٔ ایران را خوب ترتیب داده است نطق مفصلی عرض‌کرد که مهندس الممالك ترجمه نمود در مرتبهٔ اوّل ودویم آنجاگردش‌کردیم فیروزه وقالیچهٔ زیادی ازامتعهٔ ایران درآنجاست بعد ازآنجا رفتیم بکنار رودخانهٔ سن که ازمیان اکسپوزیسیون میگذرد و ازآنجا رفتیم بزیر برج ایفل این اوّل دفعه‌ایست‌که ازنزدیك این برج معروف رادیده واز زیرآن میگذریم حقیقةً بنای غریبی‌است تماماً‌ازآهن ساخته شده است‌ودر زیر برج‌چمن وگلکاری خوبی‌کرده اند وصندلیهای زیاد درآنجاست‌که مردم می‌نشینند ودو آسانسر است‌که از دو طرف برج بالا میرود ومتصل درکار است مردم را بالا برده وپائین می‌آورد از آنجا رفتیم بطرف کوچهٔ متحرّك که‌دور اکسپو زیسیون ساخته اند باید دانست‌که در اطراف ومحوطهٔ اکسپو زیسیون همه جا راه آهن کوچکی است‌که مردم سوار شده حرکت مینمایند وگردش میکنند در بالای خط راه آهن هم یك‌کوچهٔ متحرّکی تعبیه‌کرده اندکه زمین آن از تخته‌است وشخص‌که روی‌آن‌تخته رفت خود تخته متصل میرود وانسان بی زحمت قدم طیّ راه میکند تابهرنقطه‌که رسید وخواست ازکوچه خارج شود میلهای چوبی است‌که دست خود را بآن محکم گرفته ازکوچهٔ متحرّك پای خود را بیرون میگذارد ومیرود کوچهٔ متحرّك هم دوتا پهلوی یکدیگر است‌که یکی حرکتش سریع‌تر ویکی بطیٔ‌تر و آرام‌تر است که شخص بهرکدام بخواهد داخل میشود یکدورهٔ اکسپو زیسیون را باکوچهٔ متحرّك گشتیم فرمودیم عکسی درآنجا عکاسباشی ازما برداشت بعد از آن بمنزل مراجعت نمودیم جناب اشرف صدراعظم عرض‌کردند مسیو (دلکاسه) وزیر امور خارجهٔ فرانسه آمده است مارا ملاقات نماید گفتیم بحضور آمدند ورسماً خبر فوت پادشاه ایطالیارا بما دادند ماهم خیلی اظهار تأسّف نمودیم وبدین ملاحظه چند روزی دولت فرانسه عزا دار است ومهمانیهای رسمی ماهم موکول ببعد ازانقضای این‌عزا شده سفرای دول هم‌که میبایستی بحضور مابیایند موقوف ببعد شد ماهم همینطور قبول‌کردیم ومسیو (دلکاسه) رفتند حالا بواسطهٔ این قضیهٔ فوت پادشاه ایطالیا

مسافرت ماهم بخاك ایطالی موقوف خواهد شد و تغیرات کلی درترتیب مسافرت ما روی میدهد تاچه پیش آید بعد را چون خبرکرده بودیم که بباغ وحش پاریس برویم کالسگه حاضر کردند سوار شده رفتیم بباغ وحش ناصرالملك ووزیرهمایون ویمین السّلطنه وامین حضرت هم ملتزم رکاب بودند درجلودر رئیس باغ حاضر بود ازکالسگه پیاده شده اغلب حیوانات دیدنی را تماشاکردیم من جمله سرحوضی رفتیم که شش هفت شیر دریائی درآنجابودکلهٔ خیلی بزرگ گردی دارد ودندانهای بزرگ و دست و پای عجیب و غریب و دم آنها مثل ماهی است وقتی میدوند خیلی بد هیولا هستند بعد ازآنجا بطویلهٔ اسبهای کوچك رفتیم خود ما قدیماً از این نوع اسبها داشتیم که مرحوم میرزا عبد الوهابخان نصیر الدّوله برای ما فرستاده بود طویلهٔ اسبهارا خیلی خوب وپاکیزه ساخته واسبهای کوچك را درکمال قشنگی سرآخورها بسته‌اند یك شترمرغی دیدیم که بکالسگهٔ کوچکی بسته بودند و دونفر زن سوار آن بودند و میرفتند بعد سرقفس طیور رفتیم مرغهای خوشرنگ قشنگ خوبی دیدیم که از همین جنس در باغ وحش کلون هم دیده بودیم بعد سر قفس کبوترها رفتیم انواع واقسام کبوترها دیده شد واز همان نوعها که معیر الممالك بطهران آورده بود نیز درانجا زیاداست بعد سوار کالسگه شدیم ژنرال پاران وناصر الملك ووزیر همایون هم درکالسگهٔ ما بودند تمام خیابانهای بوادو بولن وکاسکاد واطراف آنجارا گردش کرده ازخیابان (آکاسیا) مراجعت بشهر نمودیم دیگر امشب بجائی نرفته درمنزل شام خورده استراحت کردیم (*)

«)—*—*—(*)§(روزسه‌شنبه سوّم ربیع الثّانی)§(*)—*—*—(«

امروز صبح چندین نفر عکاس آمده بقدر بیست قسم عکس از ما انداختند من جمله آن عکاس ریش سفید اسباب عکس (سینموفتگراف) راآورده بود در بین راه رفتن ما باهمراهان اقسام مختلف عکس انداخت بعد جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وسایر نوکرها که بودند در حال بیرون آمدن از دالان عمارت عکس انداختند بعد از آن رفتیم بسفارت ایران که منزل یمین السّلطنه است نهار را آنجا خوردیم بعد ازنهار مراجعت بمنزل نموده پنج ساعت بعد از ظهر به گالری ماشین رفتیم از بس جای مفصلی است شرح این گالری بنوشتن نمی آید اگر بخواهیم توضیح وتشریح آنرا بنمائیم (مثنوی هفتاد من کاغذ شود) قدری اسباب مختلفه و دوربین وبعضی ماشینهای خوب خریدیم جمعیت بقدری بود که نمی شد نفس کشید ولی پلیس زیادی که همراه بود راه را بجهت عبور وحرکت ماباز میکردند بجائی رفتیم که ارگهای خیلی بزرگ بجهت کلیساها ساخته وبمعرض فروش گذاشته اند بناصرهمایون فرمودیم آن ارگها را زد صدای خیلی

بلندی

بلندی دارد بعد مراجعت بمنزل نمودیم الحمد لله خیلی خوش گذشت بعد از شام به (هیپدرم) رفتیم جای غریبی است یك محوّطهٔ بسیار وسیعی است که سقف زده اند وانقدر بزرگ است که عمله جات بازی اینجا ازقراریکه گفتند بقدر ششصد نفر میشوند وسوار با اسب حرکت میکنند کالسگه ودورشگه هم بمناسبت بازی که بیرون می آورند داخل شده دور اینجا گردش مینماید و در وسط تختگاه بزرگی ساخته‌اند که بعضی از اجزاء بازی آنجا راه میروند ودورتادور این محوّطه‌را مرتبه بندی کرده صندلیهای زیاد گذاشته اند که تماشائیان می نشینند ازجملهٔ بازی که امشب شد یکبار این تختگاه باین عظمت که تخمیناً بیست ذرع در بیست ذرع عرض وطول آنست ازجابلند شده بهوا رفت واز زیر زمین تختی دیگر بهمان عرض وطول بیرون آمد که روی آن اقلاً پنجاه نفر مرد وزن رقص میکردند و بازی مینمودند بالای سرآنها هم چادر پوشی بود که قوّالان وبازیگران زیر آن چادر بودند تخت ثانی آمد بجای تخت اوّل قرارگرفت ومدتی بازی کردند بعد دوباره این تخت بزمین فرو رفته تختگاه اوّلی ازهوا پائین آمده بجای خود قرار گرفت بقسمی که انسان کمال تعجب وحیرت را مینمود بعد شبیه حالات قیاصرهٔ قدیم رم را درآوردند که سلاطین آنعهد بالباسهای قدیم بمیدان جنگ آمده وبامبارز خودشان باهمان اسلحه وآلات حرب قدیم جنگها کردند وفتوحات نمودند ورفتند بعد سلاطین فرانسه از زمانی که فرانسه‌را گل می‌نامیدند تا ناپلیون اوّل باسردارها ورؤسا وهمان قسم ملبوس قدیم دسته بدسته پشت سرهم آمده میگذشتند که همه شبیه بخود آنها بودند وحضار مجلس دست میزدند و هو را می کشیدند خلاصه خیلی مجلس عالی وتماشای غریب و عجیبی بود درآخر مجلس مراجعت بمنزل کرده استراحت نمودیم (*)

)—•—(*)§(روزچهارشنبه چهارم ربیع الثّانی)§(*)—•—(

امروزصبح که برخاستیم بعد ازصرف چای وغیره باطاق دیگررفتیم ، مسیو (کالازوفسکی) طبیب معروف چشم که بایران هم سفر کرده وبسیارطبیب خوبی است خواسته بودیم بحضورآمد ازیك چشم ما قدری آب میامد گفتیم باآبدزدك دوای مختصری بچشم زد رفع شد ؛ وگفت الحمدلله تعالی چشم شما هیچ مرضی ندارد ودرکمال سلامت است ؛ با او قدری صحبت داشتیم ومرخص شده رفت . بعد همان دندانساز صاحب خانه آمد دندانهای مارا اصلاح نمود ورفت ، پس ازآن رفتیم پائین عکسهای متعدد انداختیم نهاررا هم پائین خوردیم ، دوساعت ونیم بعد ازظهرتمام سفرای خارجه مقیم پاریس بتوسط جناب اشرف صدر اعظم بحضورآمدند ، باهریك علی قدر مرتبه تعارف نموده وصحبت داشتیم . بعد ازرفتن سفرا با جناب اشرف صدراعظم هم مدّتی صحبت داشته بعد آمدیم پائین وزیرهمایون رابجهت دیدن انواع اتومیل‌ها فرستادیم

که بعض

که بعض اقسام آن را خریداری کنیم رفت و بعد ازساعتی آمده تفصیل را عرض کرد . کالسگه حاضر کردند سوارشده با جناب اشرف صدر اعظم وجنرال پاران و بعضی دیگر ازهمراهان رفتیم به (أنوالید) که مقبرهٔ ناپلیون اول در آنجا ست . وارد این محوّطه که شدیم صاحبمنصبان وسربازان پیر وازکار ماندهٔ فرانسه که یا بعلت پیری یابواسطهٔ آسیبی که درجنگهای قدیم بآنها رسیده ازکارمانده ودرحقیقت ناقص شده اند درسرقبرناپلیون مجاورت دارند ودولت فرانسه بآنها وظیفه میدهد . وآنها بمنزلهٔ متولی وخدمهٔ مقبره میباشند ، چندنفر کشیش هم درآنجا هستندکه جلوآمده بودند . مقبرهٔ ناپلیون که گنبذ طلای مرتفعی دارد دروسط این محوّطه واقع است ، وارد آنجا که شدیم ازچندپله پائین رفته داخل زیرزمین مانندی شدیم که قبردرآنجاست ، وپارچهٔ سنگ ملخیت بسیاربزرگی که چندین ذرع عرض وطول وقطر آن می شود والکساندر دویم امپراطورروسیه برای قبرناپلیون فرستاده است روی قبر او نصب کرده اند ، ازعظمت سنگ کمال تعجب است که چگونه آنرا ازروسیه تاانجا حمل ونقل نموده اند درمقابل سنگ هم مجسمهٔ خود ناپلیون اوّل است که لباس نظامی پوشیده وایستاده است ، وازقراریکه عرض کردندکلاه ولباسی که مجسمه پوشیده است همان لباس وکلاهخود خودناپلیون است ، نزدیك آن رفته درست بدقت تماشا کردیم ، وچون قدری آنجاتاریك است صاحبمنصبان وسربازان متوقف آنجا چراغها دردست داشتند وخوب بما نشان دادند ، ازحالت این مجسمه وآثار این مقبره بخوبی پیداست که ناپلیون بسیارپادشاه بزرگ ومرد رشیدی بوده ، ومثل این است که هنوز زنده باشد . قدری از حالات آن پادشاه درآنجا مذاکره وصحبت نموده فاتحهٔ خوانده مراجعت ببالا وتوی کلیسا کردیم ، وازطرف دیگربیرون آمده رفتیم بجانب اکسپوزیسیون باکالسگه وارد اکسپوزیسیون شده تادم گالری ماشین رفتیم ، پیاده شده آنجا قدری گردش کردیم پلیس مخفی وپلیس رسمی اطراف مارا احاطه کرده بودند . اسباب عکاسی وبعضی ماشین آلات ودوربین وغیره خریداری کرده مراجعت بمنزل نمودیم ، بقدری درآنجا هوا گرم وخفه بود که وقتی بیرون آمدیم نفسی براحت کشیده سوارکالسگه شده تابراه افتادیم که فریاد هورای مردم بلند شد ، بقدری فریادکرده واظهارمهربانی نمودند که حد نداشت . درمراجعت بمنزل گردش کاملی درخیابانهای پاریس نمودیم ، در ساعت هشت ونیم بعدازظهر که شام خورده بودیم به تماشاخانهٔ (شاتله) رفتیم ، جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار و موثق الدوله و امیر بهادرجنگ و ناصرالملك و وزیرهمایون و وکیل الدوله وامین حضرت همراه بودند ، تماشاخانهٔ بسیارخوبی است مثل این تماشاخانه هیچ جاندیده بودیم دراغلب پرده ها شبیه سحر وجادوبود که انسان ازمشاهدهٔ آن مات ومتحیر میماند دراطاق بزرگی که ازتوی سن پیدا بود ونگاه میکردیم یکمرتبه دیدیم تمام اثاث البیت ومبل آن اطاق ازمیز وصندلی وگلدانهای بزرگ

چینی که هریك باندازهٔ خمره ایست وظروف وغیره هرچه بودبحرکت آمد مثل اینکه راه برود وباطراف آمد وشد مینمود . درپردهٔ دیگرشبیه دیو وانواع جانورهای عجیب درست کرده بودند که همه جاندار بودند وازیکطرف اطاق آمده بطرف دیگرمیرفتند که کمال وحشت برای بیننده دست میداد . بعدپردهٔ دیگربالارفت باغ وبستانی دیده شد که مجسمه های زیادی پیاده وسواره توی باغ ثابت وبی حرکت ایستاده وجمعی در باغ بازی میکردند بقدریکساعت طول کشید تاآنها که درباغ بودند دراطراف فوّارهٔ بلندی که بارتفاع هشت نه ذرع میجست ومتصل رنگ آب تغییرکرده گاهی قرمز وگاهی زرد وسبز والوان مختلف دیگرمیشد بازی کردند ، یکبار دیدیم تمام آن مجسمه ها که ازسنگ مرمر سفید تراشیده ونصب کرده بودند بحرکت آمده راه افتادند ، وآدم شدند بلباسهای سفید وهمان رنگ مجسمه ومقدار زیادی راه رفته بهیأتهای دیگرایستادند وباز مجسمهٔ بی روح شدند ، دوباره بحرکت آمده درسرجای اوّل وبصورت اول خود مجسمه شدندکه یك موی آنها دیگرحرکت نمیکرد . بعدپرده افتاد رفتیم دراطاق دیگربستنی وشیرینی خورده مراجعت کردیم ، این دفعه که پرده بالا رفت تمام فضای سن عمارت وباغی بنظرآمد مثل بهشت ، وعمارت بلوری دیده شدکه پله های زیاد داشت ، وتمام پلهٔ عمارت باچراغ الکتریك اززیر روشن بود وازبالای سن متصل ملائکه نازل میشدند که همه دخترهای خیلی خوشگل بادوبال قشنگ بودند که ازآسمان بزیرآمده روی پله های بلور می ایستادندتا تمام پله هارا گرفتند . بعد از آن رئیس آنها که ازهمه خوشگلتر وخوش لباس تربود آمد بالای سرآنها ایستاد . وتمام این فرشتگان گاهی روی پله های بلور وگاهی دروسط هوا میرقصیدند . خلاصه هرچه ازتفصیل این تیاتر ومناظرغریبی که مینمودند بنویسیم کم است بازی که تمام شد بمنزل آمده استراحت کردیم (*)

روزپنجشنبه پنجم ربیع الثانی

امروزکه روزششم توقف ما درپاریس است واقعهٔ عجیب غریبی روداد که فضل خداوندتعالی شامل حال ماشده بخوشی برگذار نمودیم امروز مسیو (دلکاسه) وزیرخارجهٔ فرانسه مارا به (ورسایل) دعوت کرده است وباید بآنجا برویم صبح عکاسی آمده چند قسم عکس مارا انداخت بعد خبر کردند کالسگه حاضراست آمدیم پائین سوار کالسگه شدیم درکالسگه جناب اشرف صدراعظم پهلوی ما نشسته ووزیر دربار روبروی ما وجنرال مهماندار روبروی صدراعظم پهلوی وزیردربار بود سایرنوکرها هم درکالسگه های دیگرعقب سرما سوارشده آمدند چون سابقاً بسعدالدوله وزیرمختارخودمان که دربلجیك اقامت دارد سپرده و فرمایش داده بودیم که چند قسم اتومبیل پیدا کرده بیاورد ابتیاع شود دراین اثنادم کالسگه آمده عرض کرد اتومبیلها حاضراست پرسیدیم کجاست عرض کرد دربیرون باغ جلو خیابان نگاه

داشته اند   از در باغچه که بیرون آمدیم توی کوچه برسم معمول زن ومرد زیادبجهت دیدن ما ایستاده بودند و هورا کشیدند ما هم جواب دادیم قدری که آمدیم خیابان دیگری است که می پیچد بطرف بوادبولن بروود ازپشت همین باغچه که عمارت منزل ما در آنجاست هنوز زیاده از صد قدم دور نشده بودیم که دیدیم یکطرف خیابان اتومبیلهارا نگاهداشته اند   چشم بطرف آنها انداخته تماشا میکردیم که یکدفعه دیدیم صدای وزیر دربار بلند شده باشخصی گلو آویز گردیده است نگاه باینطرف نموده دیدیم شخص شقیّ خبیثی پهلوی کالسکهٔ ما ایستاده یکدستش را بدم کالسکهٔ ما که سرش باز بود گرفته ودر دست دیگر طپانچهٔ دارد وسر طپانچه‌را روی سینهٔ ما گذارده میخواهد آتش بزند   وزیردربار درکمال جلادت وقوت بنددست اورا گرفته فشارسخت داده دست این خبیث‌را ازروی سینهٔ ما ردکرده سرطپانچه‌را بهوا نگاه داشت وخودش هم برخاسته میانهٔ ما واو حایل شد که اگر خدای نخواسته تیر رها شود بما آسیبی نرسیده خودش هدف تیر شود و آن خبیث بد ذات هرچه زور آورده وبادست دیگرش دست وزیر دربار را بسختی می فشرد که بلکه دست اورا ول کند   وزیر دربار درنهایت قوت قلب مانند شخص ازجان گذشته دست اورا ازما ردکرده مانع اقدام او بود   این خبیث ازسوء قصدی که برای ما داشت چون مأیوس شد طپانچه را طوری کشید که محاذی چانهٔ وزیر دربار رسید وخواست آتش بدهد   ولی حسن اتفاق این بودکه در همان وهلهٔ اوّل وزیر دربار انگشت خودش را پشت پاشنهٔ چقماق طپانچه انداخته بودکه هرچه پاشنه را این خبیث می کشید وفشار میداد تیر درنمیرفت آخر پس ازکشمکش وتقلای زیاد وزیردربار طوری دست اورا بقوت فشار دادکه طپانچه را ول کرده بدست وزیردربار آمد و ازعقب پلیسها که ولوسیپد سوار بودند ومخصوص مواظبت حال ما همه روزه همراهند ودر این معرکه یکی از آنها خواسته بود بعجله برسد از ولوسیپد زمین خورده بود خود را رسانیده ازعقب یقهٔ مردکه‌را گرفته کشید واورا بزمین انداخته گرفت ونگاهداشت   وما باکمال قوت قلب که بفضل خدا داشتیم ابداً بیم ووحشت نکردیم   امّا جناب اشرف صدراعظم   وجنرال مهماندار از بابت حال ما خیلی مضطرب ومتوحّش شده بودند مردم شهر وزن ومرد تماشاچی هم که از اوّل دیده بودند این مرد ازمیانهٔ صف جدا شده بطرف ما می‌آید خیال کرده بودندکه دستهٔ گلی یا عریضهٔ میخواهد بما بدهد   وقتیکه کشمکش و درآویختن وزیر دربار را با او دیده وطپانچهٔ رولور ده لوله‌را در دست او دیدندکه درنهایت جلادت ورشادت از مردکه گرفته وازشدت خوشحالی وسرور طپانچه‌را تکان میدهد   اسباب هیجان غریبی درمیانهٔ مردم شده یکدفعه فریاد آنها بلند شدکه   ویولوشاه   ویولوشاه   (زنده باد پادشاه ایران) وبناکردند فریاد خوشوقتی وشادیانه کردن وجماعتی رو بطرف این خبیث هجوم آوردندکه اورا از دست پلیس گرفته بکشند وهمین جا

قطعه

قطعه قطعه نمایند   امّا چون در این گونه موارد باید پلیس بدقت تحقیقات وتفتیشات نمایدکه این شخص کیست وقصدش چیست آیا همدستی هم دارد یا منحصر بخود اوست و آیا تحریك کسی بوده است یاخیر که مبادا عقبهٔ داشته باشد   ومن بعدهم فسادی نمایند   لهذا پلیس بزودی اورا ازچشم مردم غایب کرده بردند درعمارت ما حبس کنند تا بعد چه شود   وخود ما درحالتی که از این مهلکه وخطر باین بزرگی بفضل خداوند تعالی بسلامت مستخلص شده بجای اینکه ضعف حال یا پریشانی خیالی همرسانیده تا تصور مراجعت بمنزل نمائیم بکالسکه‌چی فرمودیم بدون معطلی رو بورسایل برود وراندیم   ولی باید دانست که تمام مدت این واقعه آنقدر طولی نکشید   و این مردکه چنان بعجله آمدکه هیچکس ملتفت نشد جز وزیردربارکه الحق نان ونمك وحقوق تربیت ما حلالش باد بکمال جلادت وچابکی دست اورا ردکرده خود را بطرف ما انداخت وحایل میانهٔ او و ما شد   وبعد مکرر آن خبیث خواست حال‌که دستش بما نمیرسد خود وزیردربار را بزند ودرحقیقت وزیردربار درانمقام ازجان گذشته خود را فدای ماکرده بود ولی خداوند تعالی‌که همیشه امید ما بفضل وعنایت اوست هم ما وهم وزیر دربار را حفظ فرمود دیگر معلوم است دراین حال چه خرّمی ونشاطی ازسلامت ما برای همه حاصل است   جناب اشرف صدر اعظم هم که باماست واین واقعه را دیده معلوم است که ابتدا چه قدر متوحّش شده وحالا تا چه درجه خوشوقت ومسرورند و شکرگذاری بدرگاه خدا می کنند که در شهر پاریس و اینهمه بعد مسافت بخاك ایران ومملکت خود مان   لله الحمد هیچ آسیبی بما روی نداد   جنرال مهماندار که دیگر ازشدّت وجد وشعف خودداری نمی نمود   ومعلوم است درحالی‌که ما درمملکت فرانسه بمهمانی آمده ایم ومقصود دولت وملت فرانسه همه تکریم ما وتهیهٔ اسباب خوشی وراحت وسلامت ماست درپای تخت آنها چنین خطرعظیمی ازما گذشته واسباب تأسّف وندامت برای آنها رخ نداد چه قدرشاکر ومسرور میشوند خاصّه این شخص‌که خودش مهماندار ماست وبسیار مرد خوبی است   خلاصه رفتیم تا رسیدیم بکنار رودخانهٔ سن آنجا کشتی حاضرکرده بودند سوارکشتی شدیم   اشخاصی‌که درکشتی با ما بودند جناب اشرف صدر اعظم   و(مسیو دلکاسه وزیر امور خارجهٔ فرانسه)   و وزیر دربار وجنرال پاران مهماندار   ونظر آقای یمین السلطنه   وسردار مکرم   وناصر الملك   وموثق الملك و مهندس الممالك   ومشیر الملك بودند   رفتیم بکارخانهٔ (سور) گردش کاملی کرده وضع ساختن ظروف چینی وپختن گل آنها و ریختن وقالب‌کردن آنرا تماشا نمودیم   دو ظرف ممتاز قشنگ هم بجهت یادگار آمدن ما باینجا رئیس کارخانه تقدیم نمود   دراینجا خمرهٔ چینی دیدیم ساخته بودند بقدری بزرگ که چهار نفر آدم توی آن میتوانستند بنشینند   از وضع کارخانه وترتیب ساختن ظروف وغیره که الحق

کمال

کمال صنعت وحسن تتبع را بکار برده‌اند ومنتهای تحسین‌را دارد بسیار خوشمان آمد بعد از آن بیرون آمده سوار کالسکه شده بطرف ورسایل رفتیم در جلو عمارت ورسایل دستهٔ ازفوج مهندسین با موزیك منتظر ورود ما بودند و بجهت شیوع واقعهٔ هولناك امروز در پاریس که خبر باینجا هم رسیده بود پلیس وعمله جات ادارهٔ بلدیّه کمال مواظبت ومراقبت را داشتندکه مبادا دوباره چنین اتفاقی رخ دهد خلاصه وارد عمارت ورسایل شدیم این عمارت از ابنیه وآثار سلاطین قدیم فرانسه‌است‌مثل(لوی ترز) و(لوی کاترز) وغیره وغیره که هرکدام چیزی بر اینجا افزوده اند و الحق بسیار عمارات عالی خوبی‌است حوضها وفوّاره‌های‌زیاد دارد این عمارات همیشه خاصه بسلطنت و دربار سلطنتی بوده ولی از وقتیکه بساط سلطنت از فرانسه برچیده‌شده‌وبنای دولت جمهوری شده است این عمارت هم عمومی گردیده ودرحقیقت تفرج گـاه عامّه است وبدین سبب ازآن رونق وصفای اوّل افتاده امّا خیلی چیزهای خوب داردکه تماشائی و دیدنی است مثل پرده های صورت سلاطین وملکه‌ها ومعشوقه‌های‌سلاطین و بعضی تصاویر جنگهای عمدهٔ که درآن عهد واقع شده است بعد از ورود بعمارت مخصوص که‌نهارحاضر کرده‌بودند درسرمیزنشستیم مسیو دلکاسه وزیر امورخارجه وجناب اشرف صدر اعظم ووزیردربار و دکتر ادکاك وبعضی‌دیگر ازملتزمین درسرنهارما بودند بعد ازنهار بجناب اشرف صدراعظم فرمودیم که بواسطهٔ تلگرافات‌عدیده بطهران وسایر بلاد ایران اطّلاع بدهندکه امروزچنین قضیهٔ روداده‌والحمدلله تعـالی بحسن خـدمت وزیر دربار بخیرگذشت رفتـند باطاق دیگر با مهندس الممالك ومشیر الملك تلگرافات لازمه را نوشتند و دادندکه مخابره نمایند (*)

بعد از آن بگردش وتماشای اطاقها مشغول شدیم خیلی تا بلوهای گرانبها وپرده های نفیس اعلی دیدیم بعد پائین آمده در باغ گردش کردیم گلکاریهای خوب شده ودرختهای کاج را که در دوطرف‌خیابانها غرس شده‌است همـه را بشکل پیرامید (یعنی مخروطی) و بصورت گنبـد سـبزی بریده وتربیت کرده اند وفوّاره هـای حوضهـا هریك بارتفاع بیست وپنج الی بیست وهشت ذرع جستن میکرد با کالسکه تمام باغ را گردش کردیم ولله الحمد خیلی خوش گذشت و هر وقت قضیـهٔ امروزرا بخـاطر می آوردیم کمال شکرگذاریرا مینمودیم . خلاصه بعدازگردش‌کامل مراجعت بشهر پاریس کرده بمنزل خودمان‌آمدیم . جناب مسیو لو به رئیس جمهوری که ازقضیهٔ امروز آگاه شده بودند لدی‌الورود بدیدن ما آمده از صحت وسلامت‌ما که بحمد الله تعـالی در مملکت فرانسه آسیبی نرسیده ورفع چنین خطری عظیم‌ازما شده‌است خیلی‌اظهار خوشوقتی کردند و از قوّت قلب ما که‌ترك مسافرت خودرا بورسایل نکردیم خیـلی تمجید واظهار مسرت نمودند ، ما هم شکر و حمد الهی را بجـا آوردیم واز

مهربانی ایشان اظهار امتنان کردیم . پس ازساعتی معاودت نمودند ، بعد ازوزیر همایون وناصر خاقان جویا شدیم که امروز کجـا هستند ، عرض کردند که آنها صبح وقت سواری ما در منزل خود شان مشغول پاك نویسی روزنامهٔ سفر بوده و بعد که تفصیل این واقعـه را شنیده متوحّشاً از عقب مـا بورسایل آمده وهنوز برنگشته‌اند در بین این صحبت بودیم که هردو ازراه رسیده بحضور آمدند و از قراریکه وزیر همایون عرض کرد بعد از شنیدن واقعه سراسیمه باراه آهن بورسایل رفته و وقتی بآنجا رسیده اند که مانیمساعت قبل از آن‌مراجعت بشهرکرده بودیم دوباره باراه آهن برگشته واینك بحضور رسیده‌اند ، دراین اثنا روزنامهای امروز کـه از چاپ در آمده بود رسید ندیم السلطان را فرمودیم ترجمه کرد ، ازحالات این خبیث شرحی نوشته بودند معلوم‌شد بعد ازآنکه ما بطرف ورسایل رفته ایم و اورا دستگیر کرده به محبس برده اند ودرآنجـا استنطاقات و تحقیقات لازمه از او نموده معلوم شد اسمش (فرانسواسالن) وازاهل‌فرانسه وازفرقهٔ آنارشیست‌است‌وجوانی‌است بسن‌بیست وچهار سال عکس او راهم آورده بودند ودیدیم خیلی رؤیت کثیف منحوسی دارد و از قراریکـه گفتند حالت جنونی در او مشاهده میشود وهرچه از اوتحقیقات مینمایندکه چرا مرتکب این عمل شده است جواب درستی نمیدهد ، وتاحالا علت باطنی‌را بروز نداده به یمین السلطنه سپردیم هرچه تحقیقات‌پلیس در بارهٔ او شد راپورت آنرا بیاورند کـه در روزنامهٔ خودمان درج کنیم ، بعد از آن وزیردرباررا خواسته قدری با او صحبت داشتیم ، وتمام مجلس امشب مذاکره از واقعات امروز بود و همـه را بشکر وحمـد باری تعـالی گذرانیدیم ، شب آقا سید حسین روضهٔ خوبی خواند بعد نمـاز خوانده شام خورده استراحت کردیم *

(روز جمعـهٔ ششم ربیع الثـانی)

امروز صبح که از خواب برخاستم دستم قدری درد میکرد ، از قراریکه خبر رسید پسر کوچك اعلیحضرت ملکهٔ انگلیس فوت شده است قبل از وقت قرار داده بودیم که به (ونسن) کـه در خارج شهر پاریس است برای سان قشون برویم . جنرال (آندره) وزیر جنگ دولت فرانسه که از جنرالهای معمر ومرد محترم بااطلاعی است در ساعت هفت صبح حاضر شده بود که باتفاق او بموقع سان برویم ساعت هفت ونیم آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم جـنرال (آندره) وزیر جنگ وجناب اشرف صدراعظم وجنرال مهمـاندار درکالسکهٔ ما بودند وزیر دربار وناصرالملك ووزیرهمایون و مهندس الممالك ویمین‌السلطنه هم درکالسکه‌های دیگر حرکت کردیم ، سوارهٔ ژاندارم زیادی هم کـه تقریباً دویست نفر بودند از اطراف کالسکـه مارا احاطـه کرده کمال احترام و مواظبت را داشتند

اطراف کوچه‌ها وخیابانها بقدری جمعیت بود که حساب نداشت ، وتمام آنها ازسلامت ما اظهار خوشوقتی وبشاشت نموده وازاینکه دیروز چنین خطر عظیمی للّه‌الحمد بخیر ازما گذشته وباکمال قوّت قلب بیرون آمده دعوتهای رسمی‌را ترك نموده وترس‌واندیشهٔ درخاطرنداریم اظهار تعجب مینمودند وصدای هورا و زنده باد شاه ایران و مملکت ایران ازهمه بلند بود ، ابتدأ از خیابان بواد وبولن گذشته ازکنار آرك تریبونف داخل خیابان شانزالیزه شده بعد از کوچه های دیگر وگران بولوار عبور کردیم ، حقیقةً شهر باین عظمت و نظافت و قشنگی وزیبائی دیگر دردنیا نیست تمام این راه که میرفتیم از دو طرف جمعیت مرد وزن ایستاده متصل هورا میکشیدند واظهار مسرت و خوشوقتی از دیدن ما مینمودند ما هم متصل با دست وسر جواب تعارفات آنهارا داده اظهار امتنان میکردیم انصافاً دولت وملت نجیب فرانسه منتهای مهربانی وپذیرائی‌را ازما بجا آورده ذرّهٔ فروگذار نمیکنند و هیچوقت این‌حسن پذیرائی ومراسم مهربانی فراموش نخواهد شد ، خلاصه متجاوز از سه ساعت طول کشید تا ما از طرف دیگر شهر پاریس بیرون رفتیم یعنی درحقیقت تمام‌طول شهر پاریس را طی کرده از دروازه خارج شدیم ، شهر پاریس خندق بسیار معتبر منظمی دارد که اطراف آن قلعه جات نظامی‌است واز شهر که خارج میشود بلا فاصله جنگل وچمن‌است و عمارات تك‌تك باز در میان جنگلها دیده میشود بقدر نیم ساعت هم که از خارج شهر راه طی کردیم رسیدیم بزمین مسطحی که افواج پیاده وسواره وتوپخانه در کمال نظم و آراستگی صف بسته ایستاده بودند ما وهمراهان همانطور که سوار کالسگه بودیم بدواً از جلو صف پیاده نظام گذشتیم . این قشون موجود که امروز سان میدهد درتحت فرماندهی جنرال (فلوران‌تین) حاکم نظامی شهر پاریس است جنرالها و صاحبمنصبان هردسته در جلو باطالیان خود ایستاده سلام احترام دادند و موزیك بنوای ایران میزدند ، بعد از جلو توپخانه وسواره گذشتیم ومراجعت نموده آمدیم درب عمارتی‌پیاده شدیم ازپله‌ها بالا رفته داخل بالکانی شدیم که مرد وزن زیادی ازنجبأ ومحترمین فرانسه درآنجا بودند این‌عمارت‌را تمام از چوب و تخته درنهایت قشنگی ساخته‌اند . ونگاه بهمین میدان وعرصه میکندکه قشون ایستاده وباید از جلو این عمارت دفیله کنند در آنجانشستیم ، وزیرجنگ دولت فرانسه هم پهلوی ما بود ابتدأ پیاده نظام گذشتند مردم‌برخاسته دست زدند وهوراکشیدند بعد توپخانه وبعد سواره گذشتند هردسته که میگذشتند سلام میدادند وما هم جواب داده تمجید میکردیم زنها دست میزدند مردم ولولهٔ غریبی میکردند هرقدر توصیف وتعریف این قشون را بنمائیم کم‌است الحق سپاه پیاده و سوار از این آراسته تر ومنظم تر نمیشود بعد توپهارا در جلو کشیده شلیك کردند درهر دقیقه ازهر توپ سی تیر می‌انداختند

واز

و ازصدای شلیك زمین این بالکان بزلزله وحرکت میآمد ، سواره بتوپخانه حمله نموده توپها دفاع میکردند . چون ما خودمان ازعلم نظامی وفنون حربّیه اطلاع داریم از هیچ چیز بقدر تماشای نظام وحرکات قشونی لذت نمیبریم ، خلاصه توپخانه درکمال سرعت و چابکی تیر اندازی میکردند امّا آخر سوارها بتاخت آمده توپخانه راتصرّف کردند وجلادت خوبی نمودند ما وسایرین دست زده تمجیدات کردیم وواقعاً نهایت تمجید وتحسین راهم داشت بعد ازاتمام مشق صاحبمنصبان از جنرالها وکلنلها و غیر هم سواره آمدند جلو ما ایستادند اظهار رضایت و مسرّت وتحسینات خودمان را از این سان قشون بتوسط وزیر جنگ بآنها القا نمودیم قشونی که امروز سان دادند از این قرار بود .

(پیاده نظام دو دیویزیون) (سواره سه فوج) (توپخانه دو فوج) *

بعد آمدیم پائین‌سوارکالسگه شده باوزیرجنگ بکارخانهٔ فشنگ سازی رفتیم‌خیلی‌مفصل وممتازبود ، هر روزی دویست وپنجاه هزارفشنگ ازاین‌کارخانه بیرون‌می‌آید باقوّت آب والکتریك کارمیکند عمله جات اینجاتماماً زن‌هستند تمام نقاط این‌کارخانه راگردش وتماشا کردیم ، بعد رفتیم به انبارتوپخانه که ازهرقسم توپهای بزرگ وکوچك باگلوله های‌آنهادرآنجا چیده شده است خیلی‌انبارمرتب منظم وتوپهای ممتاز معتبری‌است ، چون‌خود مااطلاعات کامل‌ازتوپ وتوپخانه داریم قدری باجنرالهاصحبت ازوضع توپ و تیراندازی‌کرده ، ازآنجا آمدیم بقلعهٔ نظامی‌که منزل‌سربازان‌است دروسط قلعه عمارت مخصوصی‌است‌که متعلق‌بحاکم نظامی وجنرال فرمانده‌کل‌است‌که آنجا منزل دارد ، ازپلّه‌ها بالارفته وارد تالارمخصوص شدیم‌که مبل‌آنجا ازچهلچراغ ودیوارکوبها وغیره تماماً ازاسلحه وآلات حرب ساخته شده وبوضع بسیارقشنگی‌تعبیه وترکیب‌کرده اند مثلاً اصل‌چهلچراغ‌ازقدّاره وشمشیروشمعدانهای‌آن‌ازطپانچه است آنجا میزنهارگذاشته بودند دروسط میزروی‌صندلی‌نشستیم یکطرف ما جنرال (آندره) وزیرجنگ فرانسه وطرف دیگرجنرال (فلورانتین) وجناب اشرف صدراعظم ووزیردربار وموثق‌الدوله وامیربهادرجنگ وناصرالملك وظهیرالدوله ووزیرهمایون وسایرصاحبمنصبان نظامی‌که امروزدرقشون بودند همه سرمیزحاضربودند وصرف نهارشد درآخرنهاروزیرجنگ فرانسه برخاسته نطق‌بسیارمفصلی کرد ، خلاصهٔ مضمون نطق اواین‌بودکه ازطرف خودش وتمام قشون دولت فرانسه تشکرواظهار خوشوقتی‌نمود که الحمدللّه ازقضیهٔ دیروزبما صدمه وآسیبی‌نرسید وشرحی ازطرف رئیس جمهوری و خودش وصاحبمنصبان نظامی‌تمجید ازقوّت قلب ما نمودکه دراین قضیه وخطرعظیم‌خود رانباختیم و آثارجبن‌وترس بهیچوجه ازمابروزنکرده بدعوت ورسایل ومانورقشون‌حاضرشدیم ودرضمن‌اتحاد فرانسه راباایران‌که ازعهد قدیم‌بوده‌است ذکروبیان‌کرد ودرآخراستیکان‌خودرا که دردست داشت

بسلامت

بسلامت مانوشید مادامی که او سخن میگفت ماو تمام اهل سر میز ایستاده گوش میدادیم و بعد مهندس الممالك که پشت سر ما بجهت ترجمه ایستاده بود نطق وزیر جنگ را بفارسی برای ما ترجمه نمود ما هم اظهار امتنانی کرده نشستیم و همه نشستند ، بقدر دو دقیقه فاصله ما برخاسته بفارسی نطق مفصلی کردیم که مضمون آن ازاینقرار است (کمال مسرّت و خوشوقتی را دارم که علاوه براینکه دراین سفر کسالت مزاج من رفع شد درخاك فرانسه از هرجهت بما در کمال خوشی گذشت و مخصوصاً ازاین خطری که دیروز از من گذشت شکر خدا را بجامی آورم که ازاین مهلکه خلاصی حاصل شد و درخاك دولتی که دوستی دولت ایران با او قدیمی است صدمهٔ بمن نرسید قدیماً باهم دوست بوده ایم و دراین سفر هم دوستی و محبت خود را محکمتر نمودیم و مخصوصاً بسلامت رئیس جمهوری و ملت نجیب فرانسه و وزیر جنگ و قشون باغیرت فرانسه مینوشیم) و جام شربتی که در دست داشتیم خوردیم و مهندس الممالك این نطق ما را بفرانسه خیلی خوب ترجمه کرد که محل کمال تحسین واقع شد ، بعداز نهار مراجعت بمنزل نمودیم در اطراف راه مثل وقت رفتن جمعیت زیادی از مرد وزن بود و هورا می کشیدند و ما هم جواب تعارفات آنها را میدادیم ، امشب را بواسطهٔ اینکه دستم درد میکرد و خسته بودم درمنزل مانده زودتر استراحت کردم (*)

روزشنبه هفتم ربیع الثانی

امروز چون دستمان قدری درد میکرد و خستگی دیروز هم باقی بود درمنزل مانده بجائی نرفتیم با اینکه قرارداده بودیم به (اکسپوزیسیون) و (تروکادرو) و بعد بکارخانهٔ (کوبلن) برویم ولی درساعت نه بعداز ظهر به اکسپوزیسیون و تالار جشن رفتیم که درآنجا (سینموفنگراف) که عکس مجسم و متحرك است نشان میدهند ، و بعد هم بعمارت (ایلوزیسن) رفتیم که تفصیل آن ازاینقرار است ، ابتدا وارد درب مخصوص این عمارت شدیم وقت مغرب و چراغهای اکسپوزیسیون روشن بود اوّل ورود بتالار جشن که نمودیم خیلی درنظر ما جلوه کرد و واقعاً بنای عالی است جائی است به بزرگی دو تکیهٔ دولت و همانطور مدّور و با بلور منقش مسقف است و اطراف آن دو مرتبه صندلیهای مخمل قرمز است که برای جلوس اشخاص ساخته و پرداخته شده دراین تالار (سینموفنگراف) نشان میدهند پردهٔ بسیار بزرگی در وسط تالار بلند کردند و تمام چراغهای الکتریك را خاموش و تاریك نموده عکس سینموفنگراف را بآن پردهٔ بزرگ انداختند خیلی تماشا دادند من جمله مسافرین افریقا و عربستان را که در صحرای افریقا باشتر راه می پیمایند نمودند که خیلی دیدنی بود دیگر اکسپوزیسیون و کوچهٔ متحرك و ورود خانهٔ سن و رفتن کشتی در رودخانه و شناوری و آب بازی مردم و انواع چیزهای دیگر دیده شد که خیلی تماشا داشت به عکاسباشی دستورالعمل داده ایم همه قسم آنها را خریده بطهران بیاورند که

انشاءالله

انشاءالله همانجا درست کرده بنوکرهای خودمان نشان بدهیم بقدر سی پرده امشب تماشا کرده پس از تماشای تالار جشن بعمارت (ایلوزیسن) رفتیم تماشای اینجا دیگر بیشتر از آنجا بود یك تالار آئینه کاری است که سه ضلع دارد و از روی هندسه و علم طوری ساخته شده که این اضلاع درهمدیگر منعکس گردیده بطوریکه چندین تالار تودر تو الی غیرالنهایه دیده میشود که ابتدا و انتهای این عمارات منعکسه در مدّ نظر معلوم و محدود نیست ، بعداز ورود باین تالار که بدواً خیلی چراغ بود یکدفعه بکلی تاریك کردند بطوریکه همدیگر را نمی دیدیم ، جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و موثق الدوله و وزیر همایون و ناصر خاقان نزدیك ما بودند درهمین حال که اطاق تاریك بود یکمرتبه سه چاه هرکدام درمقابل یك ضلع اطاق باز شد و سه دختر پری روی بلباس فرشتگان از چاه بیرون آمده بطرف هوا بلند شدند و طوری از بالا چراغ برق را محاذی آنها انداخته بودند که فقط بآنها روشنائی میرسید و دیگر تمام فضای اطاق تاریك بود و حضرات فرشتگان درمیانهٔ هوا و زمین بنای رقاصی را گذاردند به قسمی که شخص از مشاهدهٔ آن مات و متحیر میشد ، بلی رقص تاریکی را شنیده اما تا امشب ندیده بودیم بعداز آن یك تختی از زربفت در وسط تالار دیده شد که باز روشنائی از بالا بآن تافته و نمودار بود که جمعی رقاصهای بیار که همه اوّلین نمره و خیلی زیبا و رعنا بودند درروی آن تخت بنای رقص گذاردند و از سقف تالار برف و باران طلا که از زرورق ساخته بودند برسر آنها و تمام اهل مجلس میریخت که این ذرات طلا در روشنائی معاینهٔ برفی بود که از هوا بر سرما و سایرین ببارد دراین بین تمام چراغها را روشن کرده و از هر ضلعی یکدختر ماه صورت بیرون آمده درمیانهٔ ستونهای بلور مجوّف که در وسط آنها چراغ برق بود خودشان را باهل مجلس نشان دادند که هر دختری بیکدست بیرق شیر و خورشید ایران و در دست دیگر بیرق دولت فخیمهٔ فرانسه داشت و این وضع مجلس در تمام اضلاع منعکس شده چندین هزار رقاص با تخت و دخترهای با بیرق وغیره نمودار میشد که برسر همه باران طلامی بارید دراین بین (برسمی که دراروپ معمول است که دراین گونه مجالس درموقع تحسین و خوش آمدن دست میزنند) شروع کردیم بدست زدن و برئیس اکسپوزیسیون که نزد ما بود فرمودیم معمار این بنا را حاضر کرد او را خیلی تحسین و تمجید کرده نشانی هم گفتیم باو بدهند ، بعد از آن برخاسته بمنزل آمده استراحت کردیم (*)

روز یکشنبه هشتم

امروز را تماماً درمنزل بودیم بعضی اسبابها که خریده بودیم و در اطاقهای پائین موثق الملك مشغول بستن بود تماشا میکردیم ، بعضی جواهریها آمدند پارهٔ جواهرآلات خریده شد ، بعد نهار خوردیم در سر نهار ندیم السلطان روزنامه میخواند ، درآن بین یمین السلطنه آمده راپورت تحقیقات پلیس را در

حالات

حالات شخصی که سؤقصد دربارهٔ ما کرده بود بحضور آورد ، مختصر آن این است که ذیلا نوشته میشود

همانطور که سابقاً نوشتیم اسم این جوان فرانسوا سالسن است ، ودرچهارم ماه (فوریه) سنه ۱۸۷۶ مسیحی که بیست وچهارسال تمام میشود درشهر (سن لر) فرانسه متولد شده است ، تا بحال دومرتبهٔ دیگرهم محبوس گردیده است لباس اورا که کاوش کردند یك خنجری هم که دستهٔ آن روی تیغه خوابیده بود درجیب او یافته‌اند که خیال داشته‌است اگر باطپانچه کاری ازپیش اونرفت با خنجر مقصود خودرا حاصل کند ، چنانکه وقتی که بطرف ما آمد یکدست اوطپانچه بود ودست دیگرش درجیب شلوارش که میخواست خنجررا بیرون بیاورد ، این بود که فضل خدا شامل گشته زبردستی واقدام وزیردربار نگذاشت او بمقصود خود برسد ، خانهٔ اورا هم که کاوش نمودند یك خنجر دیگر درمنزل او بوده که آرادسته چترقرارداده وخودش ساخته‌است که تیغش خیلی تیز وتند بوده است هرچه پلیس ازاو تحقیق واستنطاق می کند که چرا اقدام باینکار کرده است چیزی بروزنمیدهد ، بیست عدد فشنگ وچند طغرا روزنامه‌هم درمنزل اوبوده است ، ازماه اکتبر گذشته این جوان با یك زنی رفاقت داشته است مسماة به (مادام اکوستین) که زنی بسیارفربه وسی وپنج سال داشته که یازده سال از (سالسن) بزرگتر بوده ودریکی ازمهمانخانهای کوچك شهر پاریس مشغول آشپزی بوده است ، این زن راهم پلیس پیدا کرده ازاحوال (سالسن) تحقیقات مینماید معلوم میشود درنزد آن زن هم ازعقاید ونیات خود اظهاری نکرده است ، مدتی درشهر (لیون) حرفهٔ نان قندی و کلوچه پزی آموخته است بعد سبك وسیرهٔ الواطی ورذالت پیش گرفته چندی در (مارسیل) ساکن بوده بعد پیاده بپاریس آمده است ، درهمانوقت یکمرتبه بواسطهٔ شرارت واعمال خلاف قاعدهٔ که ازاوسرزده حبس وتأدیب شده است بعد ازانقضای مدت حبس داخل خدمت عسکریه گردیده ، وپس ازانقضأ مدت ازسربازی وخدمت نظامی آزادشده بپاریس می‌آید ، درشهر (الوری) باشخصی نزاع کرده اورا با کارد ضربت میزند بسبب این جنایت مدت هشت ماه حبس میشود دراین دفعه که مقصرو گرفتارشده است حالا مشغول انجام تحقیقات حال، واعمال او هستند وعما قریب بمجازات سخت خواهد رسید • خلاصه بعد ازنهار چون عرایض ونوشتجات زیادی جمع شده بود با وکیل الدوله همه را خوانده احکام کتبی وتلگرافی زیاد بطهران ودربار ایران صادر کردیم ، ونزد جناب اشرف صدراعظم فرستادیم که مخابره نمایند شام راهم درمنزل خوردیم ، امروز یك قطعه نشان تمثال خودمان را برای جناب مسیو (لوبه) رئیس جمهوری بهدیه فرستادیم • بواسطهٔ فوت پسراعلیحضرت ملکه که ایشان عزادار شده‌اند مسافرت ما بلندن موقوف شد ، وقرار شده است سفر دیگری که انشأالله به اروپا

بیائیم

بیائیم مخصوصاً بانگلستان رفته سیاحت کامل بنمائیم ، وعجالةً درعوض رفتن بلندن برحسب دعوت جناب رئیس جمهوری از طرف دولت وملت فرانسه قرار شد که تاروزشنبهٔ آینده درپاریس توقف شود که مدت عزاداری فرانسه هم بجهت فوت پادشاه ایطالیا منقضی گردد تابتوانیم بمهمانیهای رسمی دولت فرانسه وجشن اکسپوزیسیون حاضرشویم ، وهمینطور باجناب اشرف صدراعظم قرارداديم که پروگرام جدیدی برای وضع باقیماندهٔ مسافرت ما نوشته شود تاتغییرات درست معلوم باشد وازهمان قرار رفتار کنیم . میرزا محمد خان کمال الملك نقاشباشی خودمان را که مدتی است بفرنگ فرستاده‌ایم که تکمیل صنعت خودرا بنماید این دوروزه درپاریس دیده شد الحق خیلی خوب کار کرده است *

دوشنبه نهم شهر ربیع الثانی

امروز درساعت ده صبح بتماشای موزهٔ (لوور) رفته یك ضلع عمارت لوور را گردش کردیم وقتی که ازجلو باغ (تویلری) میگذشتیم دیدیم خیلی جای خوبی است ، ولی حیف ازعمارتهای انجا که کمونها خراب کرده‌اند ، ازناصرالملك پرسیدیم که سابقا اصل عمارت تویلری را دیده بودی اواجمالاً تعریف وتوصیف این عمارت را میکرد ، حالا که جای آنهم باغ شده است معلوم است که چه قدر بزرگ و مفصل بوده است جای عمارات قدیم آن بقدر باغ سلطنتی خودمان که درشهر طهران است بنظر آمد ، بعد بموزهٔ لوور رفتیم طول گالری لوور دویست وپنجاه ذرع است ، یك ظرفی درآنجابود قطر دایرهٔ آن بقدر سه ذرع میشد ، معلوم نبود از زیرآن آدم کجا رفته است که وقتی توی آن حرف میزدند جواب میداد ، بعد رفتیم تمام پرده های نقاشی لوور را تماشا کردیم ، وموزهٔ شوش راهم دیدیم سرستون خیلی بزرگی آنجا بود ، یك پردهٔ نقاشی هم کمال الملك کشیده بود که واقعاً هیچ فرقی بااصل آن نداشت خیلی ممتاز وخوب ساخته است ، بعد ازتماشا مراجعت بمنزل کرده نهارخورده قدری خوابیدیم شب را بجهة شام درمنزل جناب مسیو لوبه رئیس جمهوری دعوت داشتیم وبآنجا رفتیم درسرشام وزرأ فرانسه بازنهایشان وبعضی ازنوکرهای ما بودند بجهت سواره هم سفرأ دول وبعضی ازاعیان فرانسه آمدند • بعد ازشام رفتیم بمحل آتشبازی تماشا کردیم پس ازآن رفتیم به تالاری که کنسر (ساز و آواز) بود سرشام هم سازایرانی که بنوای ایرانی میزدند خیلی خوب بود ، بعد سفیرکبیر عثمانی آمد پیش ما اظهار خوشوقتی نمود ازاینکه در این قضیه بحمدالله بما آسیبی نرسید ماهم باو اظهار تلطف کردیم ، بعد بمنزل مراجعت نموده استراحت نمودیم (*)

روز سه شنبه دهم

صبح باکسپوزیسیون رفتیم اول به ساکسیون کلنی ماداکاسگار رفتیم ، درمرتبهٔ اول موزیکانچیهای

ماداکاسگار

ماداکاسگار رادیدیم که چهارنفر بودند . دونفر آنها کانچه های بوضع مخصوص ماداکاسگار که از نی بام بو بود میزدند خیلی خوب وخوشنوا . ویکنفر دیگر باصوت دهن خودش نی میزد که بسیار مطبوع بود یکی دیگر هم سازی داشت شبیه به سنتور میزد ، بعد بمرتبهٔ دویم رفتیم وضع جزیرهٔ ماداکاسگار را مجسم کرده بودند که دورش آب بود ودرخت وجنگل آنجا بخوبی دیده میشد ، دوتا کرکدیل هم درآنجا زنده توی آب بود ، یکی ازآندو خیلی بزرگ بود ومتصل دهن خودرا باز کرده برهم میگذاشت بطوریکه دندانهایش صدامیکرد . یکی دیگر خیلی کثیف بود وهرچه باچوب اورا تکان دادند ازجای خود هیچ حرکت نمیکرد ، مرتبهٔ سوّم دورنمای شهر ماداکاسگار بود بطوری خوب ومجسم ساخته بودند که ابداً بااصل آن نمی‌شد فرق گذاشت تمام شهر وخانها ودرختها حتی حرکت برگهای درخت که ازتموّج هوا حاصل میشود بطوری مشابه ومحسوس بود که شخص تصوّر میکرد که در خود شهر ماداکاسگار درعمارت ملکه نشسته است وتماشا می کند حتی رودخانه وجریان آب را محسوس نموده بود ؛ خلاصه ازساکسیون ماداکاسگار ودورنمای آنجا خیلی لذت برده وتعجب کردیم ، بعد رفتیم به ساکسیون روس اوّل رفتیم امتعهٔ روسیه را تماشانموده امتعهٔ بخارا وطرف ترکستان راهم درجزو آنها دیدیم مجسمهٔ زنهای سیبری هم درآنجابود خیلی شبیه به چینیها هستند ، بعد رفتیم براه آهن سیبری توی ترنهای حقیق که درآنجا گذارده اند نشستیم دراین ترنها همه چیز حتی حمام ورستوران وغیره هست داخل آنجا که میشوند بعد دورنمای شهر مسکو وکوهها وصحراها وشهرهای سیبری تاشهر پکن پای تخت چین تماماً ازنظر انسان میگذرد مثل این که شخص درراه آهن حرکت میکند ودرمملکت سیبری سفرمینماید ، خیلی تماشا دارد ، بعد به بالاخانهٔ رفتیم که پانوراماي راه ایران را ساخته اند درحقیقت مجسم کرده مثل آنست که خودما ازراه بادکوبه به گیلان تاقزوین وطهران آمده داخل دروازه شدیم ورفتیم ازجلوباغ وزیردربار وخانهٔ وزیربقایا گذشته تاداخل عمارت سلطنتی خودمان و وارد تالارموزه شدیم ، تمام این پانوراما را شخص نقاشی که باجنرال کوراپاتکین بطهران آمده بود کشیده است ، ماازراه گیلان که سفرنکرده ایم امّا ازقزوین بطهران وپای تخت خودمان را که دیده ایم الحق بسیار بسیارخوب ساخته است درواقع امروزما درظرف دوساعت تمام جزیرهٔ ماداکاسگار وصحرای سیبری را سیرنموده وتاطهران وتالارموزهٔ خودمان مسافرت کرده مراجعت بپاریس نمودیم ، تاانسان برأی العین نبیند نمیداند چه کیفیتی است ، وضع خانهای ماداکاسگار شبیه به کومه های شاهسونی است که درمغان دیده بودیم بعد رفتیم به ساکسیون ترانسوال وضع طلاشوئی آنجا ووضع خانهای (کروژر) رئیس جمهوری ترانسوال وغیره را تماشا کردیم بناهای انجاهم شبیه بهمان وضع

خانهای

خانهای شاهسونی بود ، وضع طلاشوئی ترانسوالیها خیلی تفصیل دارد ، یك چیزی است شبیه بمیز بزرگی که روی آن اسطوانه مانند چیزی می غلطد سنگهای طلارا میریزند زیراین اسطوانه خورد می کند ومیریزد وآبی که باآن می‌شویند طلا وخاك را ازهم جدا میکنند ، زیاده توقّف ننموده از آنجا مراجعت بمنزل کرده نهار خوردیم ، بعد ازنهار بضرابخانه رفتیم دوطرف راه زن ومرد زیادی ایستاده هورا می کشیدند واظهار مهربانی میکردند ماهم باآنها تعارف مینمودیم ، وضع ضرابخانهٔ اینجا باضرابخانهٔ پطرزبورغ چندان فرق وتفاوتی ندارد ، یك مدال صورت مارا بیادگار امروز سکه کردند بعد ازقدری گردش مراجعت بمنزل شد ، شب را بعد ازشام به سیرك رفتیم اسم این سیرك (نووسیرك) است یعنی سیرك جدید ، درسیرك کارهای غریب کردند ، ازجمله این چند فقره بود که ازهمه غریب تراست ، یکنفر امریکائی کمند اندازآمد که سواراسب بود وکمندی که طناب بلندی بود در دست داشت وقتیکه سوارطرف مقابل می‌آمد بفاصلهٔ ده پانزده ذرع که وسعت سیرك بود کمند را می‌انداخت هرموضع بدن وهر عضوی ازاعضای اسب یا سوار را ازپوزه ودم وسروگردن ودست و پا که اراده میکرد فوراً باکمند میگرفت ، بازی دیگر این بود که میزی آوردند بشکل مربع مستطیل بارتفاع چهارذرع وطرفین میزنردبانی داشت که یك سرنردبان بزمین وسردیگرروی میزبود ، دونفر آمدند که برادر بودند ، یکی ازآن دودیگری رابلند کرده سراو را درکف دست خود گذارد و پاهایش بطرف هوا بلند شد بهمینطور اورا روی دست گرفته ازپله های نردبان بالارفت وازطرف دیگر ازپله ها پائین آمد بدون اینکه برادرش ازروی دست اوبیفتد یابه آن هیئت وارونه که ایستاده است حرکت واعوجاجی هم برساند ، تماشای غریبی بود انواع واقسام دیگر نیز اورا بلند میکرد که غرابت داشت . دوبرادر دیگر هم آمدند که یکنفر طفل دوازده ساله نیز باآنها بود ، اوّلا این دونفر سوار اسب بودند ومی‌تاختند ودرتاخت اسب مکرر معلق میزدند وبزمین نمی‌افتادند ، بعد یکی ازدوبرادر روی اسب ایستاد وبرادر دیگر آمده روی او ایستاد واسب بتاخت میرفت بعد آن طفل هم آمد روی این دونفر پای خودرا بکلهٔ آنها گذارده ایستاد که سه نفر بربالای هم روی اسب ایستاده بودند واسب مدّتها بتاخت میرفت ، ومحض احتیاط اینکه طفل زمین نخورد ازسقف سیرك طنابی بکمر او بسته بودند که اگر پرت شود طناب اورا نگاهداری نماید بازی دیگر این بود که سگهای زیادی ازکوچك وبزرگ آوردند که جست و خیزمیکردند ازروی یك تختهٔ که کم کم بلند میکردند وازفاصلهٔ زیادی اینها میجستند بعد شبیه شکارگراز انگلیسها را درآوردند باین وضع که ابتدا چند تخته آورده زیردالانی که ما بودیم گذاردند که مرتفع شد وهمینطور طرف مقابل هم چند تخته انداختند ویك قایق کوچك هم آوردند آنجا گذاردند بعد دیدیم زمین سیرکی که جلو ما بازی

میکردند

میکردند کم کم فرو میرودوازلای تخته ها آب بالامی آید وازسقف سیرك زیر چهلچراغ هم باران می بارد کم کم ازبارش بالا وزایش آب اززیرزمین سیرك حوض بزرگی شد مملوّ از آب وقایق هم روی آن بحرکت آمد وچند گراز ازدالان مقابل ما وارد شد وسگ زیادی باهفت هشت نفر سوار آنهارا تعاقب کرده بودند که سواران انگلیسی بودند زن ومرد بالباسهای قرمز خوشرنگ میخواستند گرازهارا شکار کنند که یکمرتبه گرازها خودرا توی این حوض که تقریباً مثل دریاچهٔ بود انداختند سگها هم بلافاصله از عقب آنها خودرا به آب انداختند ، تقریباً از آن بالا تاسطح آب حوض سه چهارذرع ارتفاع بود که این حیوانات خودرا درآب پرت میکردند ، بعد سوارهاهم که بلب حوض رسیدند ازآن بلندی اسب خود را نهیب داده تمام این هفت هشت نفر با اسب خود را بآب انداختند بقدری حوض عمیق بود که هرکدام فرو میرفتند تا مدتی اسب و سوار پیدا نبود بعد بالامی آمدند با لباس تر که از سرورو و رختشان آب میریخت وگرازها ازطرف دیگر حوض فرار کرده ازآب بیرون آمده دررفتند سگها هم همانطور بیرون آمده از عقب آنها رفتند سوارهاهم که روی آب بودند بازبهمانطور ازطرف دیگر حوض بیرون جسته رفتند تعجب مابیشتر ازاین بود که وقت افتادن سواران بحوض ازاین سه چهارذرع ارتفاع چندان نقلی نداردامّا وقت بیرون رفتن وبالا جستن اسبها ازاین قدر ارتفاع خیلی مشگل بلکه غیر ممکن مینمود یکنفر سوار دیگر هم که از عقب آنها آمده خودرا به آب انداخت خیلی شبیه به محمودخان خواجهٔ ما بود قدّ کوتاه وشکم خیلی بزرگی داشت که ازگم الاستیك برای او درست کرده بودند که وقتی توی آب افتاد اسب از یکطرف رفت وخودش باشکم گنده روی آب مانده بود بحالت خفه شدن خیلی تماشا داشت خلاصه بعد از اتمام بازی سیرك آمدیم منزل خیلی از تماشای امشب لذّت بردیم ٭

٭)—•—(٭)§(روز چهارشنبه یازدهم)§(٭)—•—(٭

امروز صبح رفتیم بجهت تماشای تلمبه چیان وعمله جاتی که بجهة اطفاء حریق حاضرند . این عمارت سه طبقه است یك طبقه طویله وکالسگه خانه است ودو طبقهٔ بالا منزل عمله جات است ؛ ازچیزهای غریب این است که از زیر عمارت ببالا یك میل آهنی است که ازطبقهٔ اعلی بپائین متصل است ، تا ما بآنجا رسیدیم فوراً میل را تکان دادند دیدیم یکنفر افتاد پائین یقین کردیم که ازصدمهٔ این افتادن مرد ، بعد یکی دیگر و ایضاً یکی دیگر پشت سرهم از میل پائین آمدند که دریکدقیقه ونیم سی چهل نفر ازعمله جات پائین آمدند و آتومبیل ها راه افتاد هرآتومبیلی دارای تلمبه است که باقوّت بخار هم آب را خارج میکند وهم خودش راه میرود . وعقب آن آتومبیل دیگری است که توی آن آب زیاد است دولوله بآن وصل میکنند فوراً آب در بیست ذرع ارتفاع بهرجا بخواهند میرسد ؛ ونردبانی هم که قابلمه شده است وتوهم رفته است روی

آتومبیل

آتومبیل بارکردند که بهرکجا رسیدند فوراً بازکرده تا پانزده ذرع ارتفاع را بالامیرود واین اختراع آتومبیل جدید است . گاریهای زیاد هم حاضر است که با اسب حرکت میکند وعجب این است که در هرطویله که اسب موجود است تا درب طویله را بازمیکنند فوراً خود اسبها دوتا دوتا بیرون آمده میروند پهلوی یراق خود شان که بدیوار آویخته است وسرشان را توی گردنی یراق کرده می ایستند وحاضر حرکت میشوند . عمله جات چنان بسرعت وعجله حاضر ودست بکار میشوند که هرجا حریقی روی دهد فوراً خاموش میکنند ازانجا آمدیم بمنزل نهار خورده بعد از نهار رفتیم بکارخانهٔ (کوبلن) در کوبلن ازقالیهای ایران چهار تخته قالی ممتاز دیدیم . یکی ابریشمی وسه تخته پشمی قالی ابریشمی تازه بود امّا قالیهای پشمی خیلی کهنه بود می گفتند از زمان شاه عباس صفوی است ، ولی تاریخ نداشت یکی کار جوشقان ویکی کار کاشان یکی هم کار کرمان بنظرم آمد ، اهالی کوبلن تصدیق کردند که اینها بهتر ازسایر قالیها است . بعد رفتیم بباغ وحش و نباتات دراین باغ یك تالاری است که عرض وطول آن یکصد ذرع میشود وانواع حیوانات آمبمه شده ازقبیل فیل ونهنگ ومیمون وخرس وپلنگ وحیوانات غریبهٔ دیگر درآنجا بسیار است . وازهمه غریب تر (اسکلت یا نس) دیدیم که تقریباً چهارده پانزده ذرع طول آن بود وفکین آن بقدری وسعت داشت که دونفر میتوانستند ما بین آن روی هم بایستند ؛ وقریب هفت هشت نفر میتوانستند درجوف فکین او بنشینند انواع میمونها وحیوانات مختلف دیگر که بشمار نمی آمد دیده شد که خیلی غرابت وتماشا داشت ازجمله (اورانکوتان) بسیار بود که آمبمه کرده بودند خیلی جالب نظر وتماشائی بود . بعد رفتیم توی باغ جمعیت زیادی بود گردشی کرده ازآنجا رفتیم بجای دیگر که (هیپوپوتام) (یعنی اسب دریائی) زنده بود تعجب کردیم که چه چیز این حیوان باسب شبیه است که درفارسی اسم آنرا اسب دریائی گذاشته اند بهیچوجه شباهت باسب برّی ندارد دراین تفکر بودیم که یکدفعه صدا کرد دیدیم صدای آن شبیه باسب است معلوم شد بمناسبت صدا اسم اورا اسب آبی گذاشته اند ، باری از آنجا گذشته فیل بزرگی دیدیم که درقفس بود یعنی محلی را محجری ازآهن کشیده اند مثل قفس که درخورد فیل است ؛ این فیل بقدر فیل وسطی مادهٔ خودمان بود که درطهران است دندانهای اورا بریده بودند دستهای خودرا میگذاشت روی نرده ها وبلند میشد برای لقمهٔ نانی که باو میدادند . درحینی که ما پای نرده ایستاده بودیم یکدفعه فیل بلند شده روی نرده ایستاد احتیاط کردیم که شاید نرده بشکند ومحل خطر است ازآنجا رد شده رفتیم بطرف حیوانات دیگر ازقبیل طیور ، مرغهای مختلف بسیار تماشا نموده . بعد رفتیم بطرف قفس شیر وجای سباع . چهار پنج شیر یالدار افریق بود سرهای خیلی بزرگ داشتند سباع دیگر هم ازقبیل ببر وخرس سیاه وغیره بود . چون درکارخانهٔ کوبلن خیلی راه رفته واینجاهم خیلی پیاده گردش کردیم خسته شده بودیم کالسگه آوردند سوار

شده

شده مراجعت بمنزل کردیم ، شام‌خورده ونمازخوانده رفتیم به اوپرا (یعنی تماشاخانه) امّا درآنجا کمال خستگی را داشتیم ساعت دوازده که نصف شب‌بود بمنزل برگشته استراحت‌کردیم *

(روز پنجشنبهٔ دوازدهم)

صبح از خواب بیدارشده رفتیم بعمارت پائین سفیر کبیر انگلیس بحضور آمد یك (آرشیوك) هم از اهل مصر بحضور آمد که زبان عربی فصیح حجازی را باندازهٔ خوب حرف میزد که ما باکمال خوبی حرفهای اورا می فهمیدیم قدری دعا وثنا کرد باوهم اظهار تفقد و التفات نمودیم رفت . بعد از آن بعضی اسبابها فرمایش داده بودیم ابتیاع نمایند آنهارا آوردند ملاحظه کردیم ساعتی بعد نهار خورده رفتیم بالاخانه قدری استراحت کردیم ، ساعت پنج بعد از ظهر کالسگه خبرکردیم آوردند سوار شده رفتیم به (بواد وبولن) و (کاکساد) موثق الدوله وامیربهادر جنگ و جنرال مهماندار درکالسگه پیش ما نشسته بودند سایر نوکرهاهم از عقب آمدند ناصرالسلطنه هم بااتومبیل ازعقب رسید گردش زیادی کردیم مردم مختلف از هر قبیل از زن ومرد دیده شد ، دراین بین ترشح بارانی شد و بعد هوا طراوتی همرسانید ، مردم هم بواسطهٔ بارندگی کمتر از منازل خودشان بیرون‌آمده بودند ناصر السلطنه‌قدری کالسگه دوانی کرد ، اتومبیل بارکشی که فرموده بودیم برای ما بخرند یك دستگاه آورده بودند قدری آنرا حرکت دادند تماشا کردیم ، بعد بمنزل مراجعت نمودیم چون شب جمعه بود آقا سید حسین آمد روضهٔ خوبی خواند بواسطهٔ خستگی زود ترشام خورده استراحت نمودیم *

(روز جمعهٔ سیزدهم)

امروز در ساعت نه صبح رفتیم به اکسپوزیسیون بتماشای ساکسیون آرم (یعنی ببازار تفنگ واسلحهٔ جنگ‌فروشی) اوّل رفتیم به دکاکین بلجیکیها چهار پنج قبضه تفنگ خریدیم بعد رفتیم بکارخانهٔ توپ سازی انواع توپها دیده شد ، توپ‌بود باندازهٔ تفنگ و توپ بودکه طول لولهٔ آن ده ذرع بود ، یك برجی در وسط ساخته واین توپ باین‌عظمت را روی آن‌کار گذاشته بودند ، ویکنفر آدم متصل آنرا حرکت میداد خیلی تماشائی بود دو نفر خادم داشت که یکی پر میکرد و یکی خالی سه فرسنگ گلولهٔ این توپ درکمال خوبی میرود سایر توپها راهم دیدیم . چای و شربت حاضر کرده بودند قدری نشسته شربتی صرف شد از آنجا رفتیم بدکان (لوپاژ) که تفنگ ساز قدیم خودمان بود آنجا هم چند قبضه تفنگ خریدیم وآمدیم بمنزل نهار صرف کرده . چون در خانهٔ جناب رئیس جمهوری مدعو بودیم ساعت‌پنج‌بعد ازظهر بگاردن پارطی که اسم آن مهمانی‌است بآنجا رفتیم ، درعمارت الیزه بقدر دو سه هزار نفر جمعیت بود تیاتری حاضر کرده بودند رفتیم در جلو نشستیم خیلی تماشائی و

دیدنی بود ، یکدفعه پردهٔ بالا رفت وچندین نفر حوری بیرون آمدند که هریکی از یکی دیگر بهتر بودند مشغول رقص شدند وبسیارخوب رقصیدند ، دونفر از آنها از رقاصهای کنترکسویل بودند که دو سه شب درآنجا دیده شدند ، از قراریکه شنیدیم حق القدم اینها شبی سه هزار فرانك است . در این بین باران گرفت رقص تمام شد وسه‌پردهٔ خیلی خوب بازی کردند بر خاسته آمدیم در اطاق چای صرف شد ومراجعت بمنزل کردیم ، وقت شام شد شام صرف نموده ساعت نه بعد از ظهر رفتیم به اکسپوزیسیون که امشب برای تشریفات ما تهیهٔ آتش بازی و چراغان مفصلی کرده بودند ، اوّل رفتیم به آبشار وفوّاره‌های الوان که یازده دستگاه فوّاره بود وهریکی ده فوّاره جریان داشت بالوان مختلفه و آبشارهم تقریباً بیست سنگ آب بود که از مکان مرتفعی که تقریباً بیست ذرع ارتفاع داشت مرتبه به مرتبه میریخت وهر دقیقه آب بواسطهٔ نور مختلف اللون چراغ الکتریك برنگ‌های مختلف میشد تماشای غریبی داشت ، بعد آمدیم بتماشای آتشبازی از اکسپوزیسیون خارج شده باکالسگه بقدر دو سه‌دقیقه راه طی کرده آمدیم بکنار رودخانهٔ سن رفتیم دریك بالاخانهٔ نشستیم ، تمام سطح رودخانه را مفروش کرده بودند از کرجیهای الوان وچراغهای مختلف الوان وکشتیهای خیلی مزیّن قشنگ و درکشتیها آتشبازی میکردند بقدری مصفی وباتماشا بود که بتحریر و تقریرنمیآید ، برج ایفل از یك طرف مملوّ از چراغ که از پای برج تا سر آن از کثرت چراغ مانند برج آتش بود ، از اوّل اکسپوزیسیون تا آخر که تقریباً سه چهار هزار ذرع میشود تمام عمارات ازپائین تا بالا مملوّ ازچراغ بود ، فقط برفوّاره‌ها و آبشار دوازده هزار چراغ از معمول هر شب افزوده بودند ، دیگر سایر جاهارا ازاین روی باید قیاس کردکه چه‌قدرافزوده شده‌است . دریکی از کشتیها که خیلی‌زینت کرده بودند زنی لباسی‌اززربفت پوشیده بود که تا یکوجب بالای زانویش مکشوف و تقریباً تمام تن اوپیدابود در سطحهٔ کشتی دو دست خودش را باز کرده بشکل وهیئت غریبی ایستاده بود و حالت خوشی برای او دست داده هر و جب بدن اورا یکرنگ چراغ آویخته بودند ، چیز غریبی بود . جناب اشرف صدراعظم وناصرالسلطنه وسایر نوکرها تا آخر می گفتند مجسمه است بر خود ماهم اوّل مشتبه شدکه این آدم است یا مجسمه ، درجلو این دختر جمعی ویلون میزدند ، بعد با دوربین که نگاه کردم دیدم دست وپای او حرکت کرد فهمیدم که آدم است . ساعت یازده مراجعت بمنزل‌نمودیم امشب خیلی خوش گذشت تا ساعت دو بعد از نصف شب بیدار بودیم بعد خوابیدیم *

(روز دو شنبهٔ چهاردهم ربیع الثانی)

در ساعت نه صبح جناب رئیس جمهوری وهمهٔ صاحبمنصبان فرانسه بمنزل ما آمدند ، از آنجا باتفاق

رئیس جمهوری آمدیم بگار راه آهن امروز از پاریس حرکت میکنیم بطرف (اوستاند) وزیردربار و وزیر همایون درپاریس ماندند که فردا بیایند درکنار راه آهن باجناب مسیو لوبه رئیس وداع نمودیم ایشان رفتند و ما حرکت کردیم دربین راه باامیربها درجنگ و امین حضرت و ناصرالسلطنه و ناصر خاقان مشغول صحبت شدیم نهار راهم در بین راه خوردیم و همه جا آمدیم تا ده دقیقه بسرحدّ خاك فرانسه مانده (جنرال باران) و سایر مهمانداران بحضور آمده مرّخص شدند یك حلقه انگشتری الماس که یاقوت‌هم داشت بزوجهٔ جنرال باران بیادگار دادیم . بعد آنها رفتند و ما وارد سرحدّ بلجیك شدیم ازبعضی شهرهای خاك فرانسه گذشتیم که اسامی آنها از این قرار است (لوبکوان) (لیـل) (سرکران) تارسیدیم به (هالوئین) که آخر خاك فرانسه است ونیم ساعت بعد رسیدیم به (منن) که اوّل خاك بلجیك است ، سعد الدوله وزیرمختار ما وصاحبمنصبان باجیك در اینجا بحضور رسیدند واگن مخصوص اعلیحضرت پادشاه بلژیك‌را آورده به ترن مابستند بان واگن نشستیم وترن حرکت کرد بعـد از دو ساعت وارد شهر (اوستاند) شدیم شهر اوستاند تقریباً بقدر شهر (ابی نال) میشود ولکن‌شکل‌ووضع‌خانه‌ها وکوچه‌های‌این‌شهرخیلی‌شبیه بشهرورشوی است ودرکنار دریای (مانش) واقع‌است وهوتلی که‌ازبرای‌منزل‌ما معین‌شده تاساحل‌دریا صدقدم مسافت دارد ، حالا که‌این روزنامه‌را مینویسیم یکربع از مغرب گذشته است وکشتیها یك یك روی دریا حرکت می‌کند هوا و دریا بسیار باصفاست وبطوری هوا خوش وساکن‌و بی جریان است که بیرقهای بالای عمارت ما هیچ حرکت ندارد این هوتل سیصد وپنجاه اطاق و خانهٔ مخصوص دارد و دور تا دور عمارت بالکن و ایوان داردکه بدریا نگاه میکند ، امشب جلو ایوان هوتل و تمام این شهر را برای تشریفات ورود ما چراغان کرده اند وخیلی باتماشاست ، چهار اطاق مخصوص از برای ما معین کرده اند در این ایوان‌که راه میرویم زمینش بلور است و در زیر آن رستوران است و از چراغهای بالا پائین روشن شده تماشای غریب و عجیبی دارد ، اوّل شب را بصحبت باپیشخدمتها ونوکرها گذرانده بعد شام خوردیم وخوابیدیم *

(روز یکشنبهٔ پانزدهم ربیع الثانی)

صبح باحالت خوشی از خواب بیدار شدیم هوا و صفای دریا کیفیت غریبی داشت وآب دریا تا زیر عمارت ما آمده بود از صبح تا چهار ساعت بغروب مانده در بالاخانه و ایوان جلو هوتل کـه بدریا نگاه میکندگردش میکردیم وازلطف هوا وصفای دریا لذّت‌میبردیم و با نوکرها که همه‌حاضر بودند صحبت میداشتیم قدری‌هم کاغذ نوشتیم بعد ازنهار خوابیده از خواب‌که بیدار شدیم جمعیت زیادی جلو دریا برای دیدن ما آمده بودند عصر فرمودیم کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتیم شهر را گردش کردیم

کردیم ، جناب اشرف صدراعظم و سعد الدوله در کالسکهٔ ما بودند حاکم شهرهم ولوسپید سوار بود وهمراه ما میآمد جمعیت زیادی از مرد و زن در کنارهٔ دریا ودوطرف معبر ما ایستاده بودند در شهراوستاند زنهای صاحب حسن وجمال بسیار دارد ، درگردش امروزعمارات و جاهای خیلی‌خوب باصفا و جنگلهای باخضارت وطراوت ودریاچه‌های متعدّد دیدیم ، یك عمارتی دیده شد برج مانند که هفت طبقه داشت ودرتمام‌این طبقات زن‌زیادی‌برای تماشاایستاده بودندنزدیك‌غروب‌مراجعت بمنزل کردیم ، سالون بزرگی دراین هوتل‌است که تالار بال‌است این تالار صد ذرع طول وده ذرع عرض دارد لدی‌الورودبمنزل رفتیم‌به تالارمزبورچای‌خوردیم‌چراغهای‌این تالار را در آن واحد روشن کردند ناصر همایون قدری در آنجا پیانو زد ، بعد از آن آمدیم بالا خانه روضه خوانی شد بعد شام خورده استراحت کردیم *

(روز دو شنبهٔ شانزدهم ربیع الثانی)

صبح بسلامت از خواب برخاسته بعد از صرف چای در ایوان جلو عمارت یکدو ساعت گردش کردیم هوا و دریا درنهایت سلامت و صفا و بسیار مفرح بود ، در آن بین جناب اشرف صدراعظم آمدند و جنرال (گردون) ورئیس بانك شاهنشاهی ایران هم اینجا بحضور رسیدند قدری با آنها صحبت داشته واظهار التفات کردیم بعد قدری با نوکرهاصحبت داشته نهار صرف کردیم‌سه ساعت بعد از ظهر به اسب دوانی‌رفتیم‌محل‌اسب‌دوانی‌تااینجاتقریباًهزار قدم است دراسب دوانی جمعیت زیادی بودند خیلی‌اسب دوانی خوبی بود ، وزیر دربار همان ساعت از پاریس وارد شده و چون فهمیده بود ما باسب دوانی رفته ایم در آنجا حاضر شده بود بعد از آمدن ما دوشب در پاریس از برای بعضی کارها مانده بود ، از وزیر همایون‌جویا شدیم وزیر دربار عرض کرد فردا خواهد آمد . باری من و جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربارسیصد و بیست وپنج فرانك در سر اسب شرط بندی کردیم و بردیم پنج فرانك آنرا بجهت یادگار نگاه‌داشتیم ومابقی‌را بفقرای آنجا بذل نمودیم خیلی روز خوشی گذشت بعد از اتمام اسب دوانی بمنزل آمده چای خوردیم مردم از هر قبیل بودند وتماشا میکردیم شب را تا مدّتی با امیر بها در جنگ و سایر نوکرها به صحبت مشغول بودیم یکساعت ونیم از نصف شب گذشته استراحت کردیم *

(روزسه‌شنبه‌هفدهم)

صبح که ازخواب بیدار شدیم چای صرف‌نموده قدری در بالکن گردش کردیم ناصرالملك بحضور آمد باو مشغول‌صحبت شدیم دراین بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند وناصرالملك رفت پائین‌با ایشان‌قدری‌صحبت داشتیم بعدگفتند مختار پاشا میخواهد بحضور بیاید اورا خواستیم این‌همان مختارپاشا است‌که درجنگ

عثمانی

عثمانی وروس به ایروان آمده بود خیلی آدم فهیم معقولی است شصت وسه سال دارد وحالا در مصر میباشد سه هفته مرخصی گرفته از برای تغییر آب وهوا باینجا آمده است بعد بمصر مراجعت خواهد کرد مدتی با اوصحبت داشتیم مرخص شده رفت بعد نهار خوردیم تا سه ساعت بعد از ظهر مشغول حساب نویسی و مشق حساب بودیم بعد رفتیم بمحل دیروز برای تماشای اسب دوانی درهمان جای روز قبل نشستیم سه چهار دفعه اسب دوانیدند دفعهٔ اوّل مسابقه کنندگان آمدند جلوما پیاده شده روی میز سیگار آتش زدند بعد سوار شده رفتند هرکدام زودتر بمحل میعاد میرسید برده بود دفعهٔ دوّیم رخت پوشیدند وسوارشدند تعجیل درحرکت ورخت پوشیدن آنها خیلی مضحك بود دو دفعه هم روی تخته اسم مارا نوشتند واسب دواندند دفعهٔ آخر خیلی مضحك و با تماشا بود چند رأس الاغ مثل خرهای بارکش ایران همه رنگ سوار شده خر دوانی غریبی کردند گاهی هم زمین میخوردند خیلی خنده داشت بعد برای بردن بیرق وجایزهٔ مسابقین پارهٔ اسباب واشیأ از قبیل شمعدان و بعضی مجسمه‌های برنز وقوطی سیگار وگلدان بتفاوت بآنها قسمت کردند پس از اتمام اسب دوانی رفتیم بدیدن دختر پادشاه بلژیك (پرنسس کلیمانتین) جناب اشرف صدر اعظم وسعد الدوله هم همراه ما بودند از پله‌های عمارت بالا رفتیم یك گالری درجلو بود از گالری گذشته بتالاری وارد شدیم که منظر بدریا داشت واطاق پذیرائی بود از آنجا داخل گالری دیگر شدیم و از آنجا باز باطاق دیگر رفتیم که یك سمت آن گلخانه وسمت دیگر جای نشیمن بود پرنسس در آنجا ملاقات شدند با ایشان دست داده نشستیم قدری صحبت داشته ساعتی بعد برخاسته آمدیم منزل مهندس الممالك امروز از پاریس آمده بحضور رسید کارها وفرمایشات مارا خوب انجام داده است دکترشنیدرهم آمد ذرّه بینی که خواسته بودیم مهندس الممالك آورده بود ملاحظه شد موقع شام رسید صرف شام نموده استراحت کردیم (*)

روز چهارشنبه هیجدهم ربیع الثانی

صبح بحمد الله باکمال سلامت از خواب برخاستیم هوای اینجا همه روز کمال خوشی وسلامت را دارد رئیس تلگرافخانهٔ کمپانی انگلیس بحضور آمد قدری با اوصحبت داشتیم بعد از رفتن او رفتیم پائین کنار دریا تفرّج و گردش نمودیم لندوی اتومبیل که سابقاً فرمایش داده بودیم از بروکسل بیاورند امروز عملش را تمام کردیم که ابتیاع کرده بیاورند قدری از کنارهٔ دریا گوش ماهی وصدف فرمودیم جمع کردند بعد آمدیم بالا نهار صرف شد رفتیم بمحل تیراندازی چندتیر انداختیم مقداری کبوتر زدیم پس از اتمام تیراندازی سوار شده آمدیم منزل دوباره رفتیم کنار دریا آب آمده بود تابجائی که صبح ماراه میرفتیم خیلی باصفا بود علاء السلطنه وزیر مختار ما از لندن آمده بود بحضور رسید تفنگ و بعضی اسباب دیگر از او خواسته بودیم

آورده

آورده بود قدری با اوصحبت داشتیم ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم به (کازی نو) محلی است هشت ستون دارد وطول وعرض آن تقریباً هفتاد هشتاد ذرع میشود دومرتبه دارد تقریباً بقدر دوهزار نفر جمعیت برای تماشا جمع شده بودند رقص وآواز درکار بود زنی که اسمش (مادام رلس کوترا) بود خیلی خوب میخواند بعد از اتمام رقص وآواز رفتیم بتماشای آتشبازی آتشبازی خیلی خوبی بود شیر وخورشید وتهنیت ورود مارا باکمال قشنگی درآتشبازی نوشته بودند بعد ازاتمام آتشبازی آمدیم بمنزل تا نصف شب بیدار بودیم بعد استراحت نمودیم درمرتبهٔ بالای منزل ما شخصی منزل دارد و متصل پیانو میزند مارا سر درد میدهد (*)

روز پنجشنبه نوزدهم

صبح بعد ازصرف چای رفتیم پائین قدری گردش کردیم ازقراریکه عرض کردند جناب اشرف صدر اعظم پایشان درد میکرده صبح در آب گرم گذاشته بودند بعدازگردش آمدیم بالا علاء السلطنه چند قبضه تفنگ وچاقو وساعت که برحسب فرمایش ما از لندن آورده بود بحضور آورد ملاحظه کردیم پنج قبضه تفنگ وده پانزده چاقو خریدیم چند قطعه عکس انداختیم بعد نهار صرف شد و دو سه ساعتی خوابیدیم بعد از خواب نماز خوانده چون پنجساعت بعدازظهر خبر کرده بودیم که بکشتی برویم سوارکالسکه شده ازشهر رفتیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار درکالسکهٔ ما بودند سایر نوکرها هم همراه بودند باسکه رسیده داخل کشتی شدیم کشتی بسیار خوبی بود اطاقهای خیلی قشنگ داشت یك فرسخی رفتیم چون دریا قدری موّاج ومتلاطم بود قدری حال ما بهم خورد فرمودیم کشتی را برگرداندند رویهمرفته سه ساعت درکشتی بودیم از کشتی پیاده شده آمدیم بمنزل خیلی کسل بودیم خود مان را بصحبت با ناصرخاقان و ناصر همایون مشغول نمودیم بعد نماز خواندیم امشب در سالون هوتل مجلس بال بود بعد از نماز رفتیم پائین بمجلس بال وارد شدیم خیلی خوش گذشت بعد از اتمام بال آمدیم بالا درساعت دوازده که نصف شب بود خوابیدیم (*)

روز جمعه بیستم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته رفتیم بحمام از حمام که در آمدیم عرض کردند سلطان محمد خان نوادهٔ مرحوم آقا خان محلاتی معروف از لندن آمده میخواهد بحضور ما بیاید مرخص فرمودیم باتفاق جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمد خیلی جوان معقول نجیبی است تقریباً یکساعت با اوصحبت داشتیم از وضع هندوستان وآب وهوا واحوال بلاد آن مملکت یك یك جویا میشدیم وعرض میکرد بعد از اتمام صحبت رفتیم باطاق دیگر سلطان محمدخان پارهٔ اسباب واشیأ ازقبیل ساعت وغیره ازلندن برای ما ارمغان وپیشکش

آورده

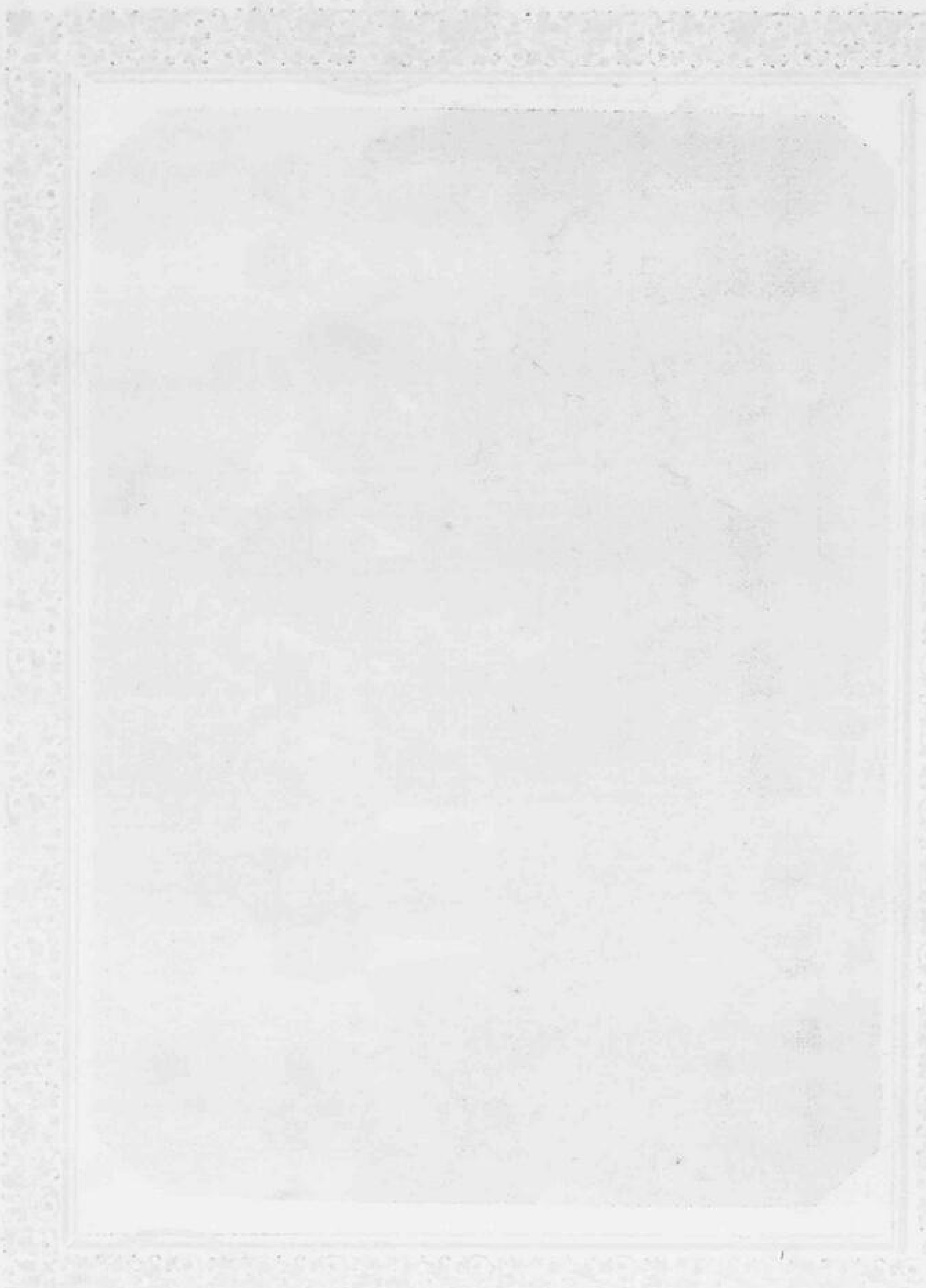

آورده بود از او پذیرفتیم بعلاءُ السلطنه ساعتی مجلسی دستور العمل داده بودیم از لندن برای ما بیاورد که ساعت تمام ممالك را دارا باشد آورده بود ملاحظه کردیم خیلی خوب ساعتی است و بهمان شکلی است که دستور العمل داده بودیم بنای حدس شد که ببینیم این ساعت را بچند ابتیاع کرده است جناب اشرف صدر اعظم ووزیردربار وسلطان محمد خان حدس پانصد لیره زدند ما گفتیم باید بصد لیره خریده باشد علاءُ السلطنه عرض کرد به نود لیره ابتیاع شده‌است حدس وتخمین ما که خیلی نزدیك بحقیقت بود اسباب تعجب شد سلطان محمد خان مرخص شده رفت تا یکربع بعد ازظهر مشغول پارهٔ کارهای شخصی بودیم امروز نهار را در منزل حاکم اوستاند دعوت داریم که در هوتل دوویل است یکربع بعد ازظهر با جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار بکالسگه نشسته رفتیم سایر ملتزمین هم که دعوت داشتند آمدند مجلس مفصلی بود بعد از آنکه نهار خورده شد آمدیم در بالکن عمارت که نگاه بخیابان میکرد قدری ایستادیم مردم از پائین هورا می کشیدند وتعارف میکردند ما هم جواب میدادیم بعد از ساعتی سوار شده آمدیم منزل امروز هوا خیلی گرم است اسمعیل خان وآقا سید حسین را فرستادیم کنار دریا قدری گوش ماهی جمع کردند آوردند دادیم قاب عکس درست کنند تا غروب در بالکن گردش میکردیم شخصی چند دوربین آورده بود ابتیاع نمائیم فرمودیم نگاهدارد تا از مهمانی برگشته دیدیم دوربینهای بدی نبود یکی را پیشکش کرد ویکی هم ابتیاع نمودیم یکزن نقاشی آمده طرح صورت ما را کشید وقرار شدکه چند روز عصرها بیاید بقدر نیمساعتی صورت ما را بکشد نیمساعت ازشب گذشته دوباره در بالکن قدری گردش کردیم ساعت هشت بعداز ظهر شام صرف کرده استراحت نمودیم (*)

روزشنبه بیست ویکم ربیع الثانی

صبح برخاسته رفتیم پائین کنار دریا چند بطری خالی آوردند نشانه گذاشتیم و باگلوله مشغول تیر اندازی شدیم عجب این است که هرچه تیر انداختیم به نشانه نخورد آخر کلاه اسمعیل خان را روی بطری گذاشته تفنگ انداختیم خورد بتیر اوّل کلاه را زدیم و بتیر دیگر بطری را بعد وزیر دربار و سایرین هم تفنگ انداختند و جناب اشرف صدر اعظم هم یك بطری روی آب انداخته با تفنگ زدند بعد آمدیم منزل نهار خوردیم وقدری خوابیده از خواب که بر خاستیم عرض کردند امروز عیدگل است وما را دعوت بتماشا نمودند رفتیم بتماشا جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم در رکاب بودند بسیار عید با تماشائی بود تمام کالسگه ها را با گل مزیّن کرده وتوی کالسگه ها وچرخها را پر از گل نموده بودند که کالسگه‌ها پیدا نبود وخانمها سوار کالسگه‌ها شده بادسته های گل درجلو ما عبور میکردند وعکاسباشی هم مشغول عکس سینموفتگراف اندازی بود بقدر پنجاه کالسگه همینطور بقطار و نظام درحرکت بود موزیك هم میزدند

(عکس گروپی است که در اوستاند برداشته شده و بسعی و اهتمام غلام خانه زاد ابراهیم ابن صنیع السلطنه درعکاسخانهٔ)
(مبارکه گراوور شده ودرمطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی بطبع رسید طهران ۱۳۱۹)

میزدند جمعیت و ازدحام غریبی شده بود و این کالسکه ها که بمحاذی ما میرسید دسته های گل بود که پی درپی بطرف ما می انداختند ماهم بطرف آنها گل می انداختیم بی اغراق بقدر یك خروار گل بطرف ما انداخته بودند که جلو ما یك خرمنی از گل شده بود ما هم بقدر یك خروار گل بکالسکه های آنها انداختیم در فرنگستان این ترتیب را عیدگل وجنگ گل میگویند ومعمول دارند و بسیار تماشا داشت خیلی خوش گذشت اسبهای کالسکه ها هم همه خوب و ممتاز و تماماً غرق گل بودند خیلی خوب آنها را زینت داده بودند که فی الواقع قابل تماشا بود از آنجا وقت عصر بود که مراجعت بمنزل کردیم جمعی از زردشتیها را بحضور آوردند شکل وهیئتی مخصوص داشتند سلطان محمد خان نوادهٔ مرحوم آقا خان محلاتی هم شرفیاب شد باواظهار مرحمت فرموده سرداری شمسه مرصع و نشان تمثال مرصع خود مان را باو التفات نمودیم زردشتیها هم خطابهٔ مبنی برتشکر و دعا وثنا نوشته بحضور آورده بودند در صندوقخانه ضبط شد هنگام عصر قدری در بالکن عمارت راه رفته تماشای دریا را نمودیم وچای صرف شد بعدازآن میرزا ملکمخان نظام الدوله وسعد الدوله شرفیاب شدند قدری با آنها صحبت وفرمایش فرمودیم بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند با ایشان قدری صحبت کردیم معلوم شد از جنگ گل خیلی خسته شده ودرمنزل رفع خستگی نموده اند بعد رفتیم سرشام بعد ازصرف شام میرزا محمود خان مستشار سفارت بروکسل برادر مفخم الدوله بحضور رسید قدری از وضع مصر واحوال آنحدود ازاو پرسیدیم وجواب عرض کرد وبیان نمود

روزیکشنبه بیست ودویم ربیع الثانی

صبح قدری دربالکن جلو عمارت راه رفته ، بعد رفتیم پائین کناردریا بازبراه رفتن مشغول شدیم وزیر دربار وموثق الدوله وناصرالسلطنه هم بودند دوسه تالیموی ترش آورده بودند چند بطری هم فرمودیم حاضر کردند لیموهارا سربطری گذارده نشانهٔ تفنگ قراردادیم وسه بطری رابا گلوله زدیم ، بعد باز قدری صحبت داشته وراه رفته آمدیم بالاسه ساعت بعدازظهر رفتیم بگارراه آهن وسوارترن شده رفتیم بشهر (بروژ) که حاکم نشین ایالت (فلاندر) غربی است بفاصلهٔ نیمساعت وارد گار بروژ گردیدیم حاکم ایالت فلاندر (بارن رزت) با (بورکمستر) و بزرگان شهر درگار منتظر ورود ما بودند وهریك معرّفی شدند اهالی شهرهم که در داخل و خارج گار مجتمع بودند بفریاد (زنده باد شاهنشاه ایران) و آوازهای شادمانی مقدم مارا تبریك نمودند بکالسکهٔ حکومتی سوار شده جناب اشرف صدر اعظم درطرف چپ ما وسعد الدوله وزیر مختار بلژیك و (بارن رزت) حاکم ایالت درمقابل نشسته سایر ملتزمین هم در کالسکه های دیگر وارد شهر شدیم کالسکهٔ ما از جلو کلیسای

سنت

(سنت‌سروونير) که از بناهای معتبر این شهر قدیم است عبور کرده وارد مریضخانهٔ (سنت‌ژان) گردید در این مریضخانه دراطاق نقاشیها وپرده‌های کار (مم‌لنك) راکه از نقاشهای معروف مائهٔ پانزدهم است گذاشته‌اند مدّتی بتماشای صورت شکار (سنت‌اورسل) وعبادت سه‌گانهٔ ماژها وعروسی سرّی حضرت مریم علیها السلام وسر بریدن حضرت یحیی که نقاش مزبور در چند پرده نقش کرده بود مشغول شدیم الحق درخور کمال تحسین وتمجید بود شکار (سنت اورسل) را نقاش مزبور درمنومانی که شبیه عمارت باشد صورت بسته درصندوق بلورین گذاشته بودند که از هر طرف نمایان بود از حسن نقاشی وصنعت منبتی که در آن شبیه عمارت بکار رفته بود عقل هر صاحب صنعتی متحیر میشد و از قراریکه رئیس موزه عرض کرد سابقاً تا سه ملیون فرانك مشتری برای آن منومان پیداشده بود ونفروخته اند بعد ازفراغت ازتماشای موزه سوار شده ازجلو کلیسای (نتردام) عبور کردیم این کلیسا بسیار بزرگ‌است بنای باشکوهی دارد و طول منارهٔ وسط آن هشتادو هفت ذرع است ومقبرهٔ (شارل‌تمرر) و دخترش که ازسلاطین (بورکن) بوده‌است درآنجا است مملکت بورکن که الحال جزو فرانسه ویکی از ایالات آن محسوب میشود سابق براین درتحت حکومت این سلطان بوده وچندی درآن مملکت حکمرانی نموده است دربین گردش نیز بدیدن وتماشای کووان (سنت ونسان) که مکتب ایتام و اطفال صغیراست رفتیم در این کووان دختر (بارون درپ) وزیر مختار سابق بلژیك در ایران که فعلاً بسمت مهمانداری از طرف دولت بلژیك مأمور است مشغول تدریس وخدمت اطفال است وترك دنیا گفته (سردوشارتلیه) شده است بعدازملاحظهٔ وضع مدرس ومعرّفی دختر بارون درپ که سابقاً باپدرش در ایران بوده است رفتیم در باغچهٔ کووان که صندلی گذاشته بودند نشستیم

دختران کووان که نودنفروهمه مشغول‌تحصیل‌هستند باوازملاق چندین شعرخوانده مارادعا گفتند مبلغ دوهزارفرانگ برسم اعانت وکمك تربیت اطفال بآنها انعام دادیم اظهارعاطفت ومهربانی ما را مسیو بارن رزت حاکم بروژ بزبان فرانسه نطق کرده بدختران تارك دنیا ومتعلمین حالی نمود ، بعدازتماشای کووان (سنت ونسان) ازکنارشط بروژ که سابقاً محل عبورومرور وتجارت عمدهٔ آن بلد بوده است گذشته پل ممتازیرا که روی شط ساخته بودند مشاهده کردیم ودرکنارشط برج بسیارمرتفعی که درقرن چهاردهم میلادی برای دفاع ازورود کشتیهای دشمن ساخته بودند هنوزموجوداست دورنمای ابنیه وعمارات شهرکه درکنارشط ساخته شده خیلی خوش منظر وجالب نظر است ، وضع آن عمارات و ساختمان آنها درکنارآب بطوری‌است که هرسال عکاسها ونقاشهای معتبر برای بر داشتن دورنماهای

آنجا

آنجا ازراههای دوربآنجا سفر مینمایند ، بعد ازآن ازکوچهٔ کاترین عبورکرده یکی ازعمارات بزرگان شهر بروژ که تعمیرکرده بودند وازابنیهٔ عالیه است ازخارج مشاهده شد طرز ووضع بنا وصنعت معماری که درساختمان آنعمارت بکاربرده بودند خیلی مورد تعریف وتحسین بود ، همانطوراز کنار شط که آب آن ازپلهای عمارات میگذرد عبورشد وضع وشکل ساختمان خانها درآب شباهت زیادی بشهر (ونیز) دارد ، واعلیحضرت پادشاه ایطالیا که چندی قبل به (بروژ) آمده بودند به آن نقطه که رسیده بی اختیار فریاد زده بودند ونیز ونیز ونیز .

از آنجا به (فرانکدوبروژ) رفته صنعتهای نقاش معروف (لاسلوبلاندل) را که دریکی از اطاقهای آن محل‌است تماشا کردیم از جملهٔ چیزهای خوبی که مشاهده شد بخاری آن اطاق بود که بسیار بزرگ واز فولاد منبت است در روی واطراف بخاری ازچوب صورت (شارلکن) و (شارل تمرر) راباچند نفر از شاهزادگان در آورده بودند این دو پادشاه درمائهٔ شانزدهم از سلاطین مقتدر اروپ بوده حوزهٔ سلطنت آنها مملکت اطریش و المان و بلژیك و هلاندرا فراگرفته قطعهٔ از امریکا که بواسطهٔ اسپانیولیها انکشاف شده بود نیز درتحت سلطنت آنها درآمد متصرّفات و مستعمرات زیاد داشتند چنانکه (شارل کن) دروسعت خاك خود گفته بود که افتاب عالم تاب در ممالك من غروب نمیکند پرده‌های نقاشی چند ورود اجزای دارالشورای قدیمرا ومحل نشیمن آنهارا درهمان اطاق مینمود ، (شارل‌کن) معاصر با (فرانسوای) اول پادشاه فرانسه بوده رقابت وعداوت این دو پادشاه‌باهم درتواریخ مسطور وضرب المثل‌است و معروف است که (شارل کن) بعد ازفراغت از ترتیب امور ملك ومصالح مملکت درحیاط خود جنازهٔ خودرا تشییع کرده ترك دنیا و سلطنت نمود وپادشاهی‌را باولاد خود تفویض کرد ❊

اصل شهر بروژ سیاه سوخته‌است ومثل این‌است که قدیماً سوزانیده باشند و از قراریکه گفتند اینجا مرکز جنگهای قدیم فرانسویها بوده‌است ❊

خلاصه بعد ازفراغت ازتماشای نقاشیها وغیره بدارالحکومه رفته دربالکن عمارت قدری نشستیم ورفع خستگی کردیم زوجهٔ حاکم (مادام‌لابارون‌رزت) که مبتلا بمرض فالج است بحضور آمده معرّفی شد شربت وشیرینی صرف نموده درساعت پنج و نیم بعد از ظهر بگار راه آهن آمده مراجعت بمنزل کردیم اوّل شب قدری راه‌رفته وصحبت‌داشتیم تاوقت شام‌رسید شام‌صرف کردیم وزیرهمایون که تازه‌ازپاریس آمده بوداز گرمی هوای پاریس ورفتن مردم شهر بییلاق عرض میکردومیگفت شهرپاریس خیلی خلوت شده‌است ودیگر شرح حادثهٔ شکستن پل اکسپوزیسیون رادرشب عید که جناب رئیس جمهوری باکسپوزیسیون رفته‌بودند

وقریب

وقریب یکصد نفرزخمی شده بودند وسایرحوادث وواقعات پاریس راعرض کرد آخرشب رعد و برق شد وباران شدیدی بارید . آقاسید حسین پسرآقای بحرینی روضه خواند بعد استراحت کردیم *

روزدوشنبه بیست وسوّم

امروزهواتیره وتاراست وباران می‌بارد صبح رفتیم بحمام بعدازحمام چای خورده قدری کاغذ نوشتیم وبملاحظهٔ نوشتجات مشغول شدیم بعدقدری روی بالکن راه رفته باوزیرهمایون صحبت داشتیم بعدوزیردربار آمد بااوهم قدری صحبت داشتیم پس ازآن نهارخورده ومختصرخوابی کرده برخاستیم رفتیم پائین تیراندازی زیادی کردیم . پولهای نقره وطلا بهواانداختند زدیم وببعضی ازفرنگیها مثل جنرال مهماندار وغیره بیادگار دادیم بعد آمدیم بالا بعدازشام خبر کردند که آتشبازی است درجلودرب اطاق خود مان که بفضای جلوعمارت نگاه میکند رفتیم تماشا کردیم آتشبازی بسیارخوبی کردند بعدازآتشبازی رفتیم پائین امشب بال ورقص بود رفتیم بتماشای مجلس بال . جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار ووزیرهمایون وجنرال مهماندارهمراه مابودند . جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار ونظرآقای یمین السلطنه وقوام السلطنه ازطرف چپ ما . وامیربهادرجنگ ووزیرهمایون ووکیل الدوله وامین حضرت طرف راست ما نشسته بودند . مردها وزنهای فرنگی بالباسهای مزیّن قشنگ می‌آمدند رقص میکردند دراواخرمجلس برخاسته آمدیم باطاق خود مان دربالکن جلوعمارت تامدّتی گردش کردیم یك کشتی بزرگی ازدریامی آمدکه بقدر دویست چراغ الکتریسیته درآن روشن بود خیلی جلوه وتماشا داشت دوساعت ونیم ازنصف شب گذشته خوابیدیم «(*)»

روزسه شنبه بیست وچهارم ربیع الثانی

صبح رفتیم پائین قدری تیراندازی کردیم وچند قطعه عکس انداختیم بعد ازآن آمدیم جلوبالکن قدری راه رفتیم صبح قدری باران آمده هواخیلی خوش وباطراوت شده بود . بعد وزیرهمایون راخواسته روزنامهٔ عقب مانده رافرمودیم نوشت . نهارصرف کردیم چند فقره بارمشتمل بربعضی اشیأ دکتر (ادکاك) برای ماازلندن خواسته آورده بودند بازکردند ملاحظه نمودیم سه ساعت بعدازظهروزیر اوّل دولت بلجیك (کنت دواسمت دونایر) بحضورآمد جناب اشرف صدراعظم وسعدالدوله وزیرمختارماهم بودند قدری باوزیربلجیك صحبت داشتیم بسیارمرد عاقل فهمیدهٔ دانشمندی بنظرآمد بعدازمرخّصی اومادام مشارالیه (کنتس دواسمت دونایر) نیزبحضورآمد قدری هم بااوصحبت داشتیم الحق زوجهٔ وزیرهم زن فهمیدهٔ باهوشی است اوهم مرخّص شده رفت . بعدکالسگه خواسته سوارشده رفتیم درجنگل کنارهٔ دریاکه آنجاراپارك قشنگی ساخته اندگردش کردیم بعضی جاهای

آن

آن شبیه باسکوی آذربایجان است که درآنجابشکارمیرفتیم جناب اشرف صدراعظم وامیربهادرجنگ ووزیرهمایون همراه مابودند مدّت طولانی باکالسگه رفتیم جمعیت زن ومردی که درراه میدیدیم همه بما تعظیم وتعارف مینمودند . وزیردربارهم که قبل ازوقت مرخّصی گرفته بگردش رفته بود مارا درراه دیده امّاچون بالباس غیررسمی بوده ماوراانشناخته بودیم ازچند جاعبورکردیم که راه آهن اززیرپای ما میگذشت کشتی زیادی هم ازبادی وبخاری دراسکلهٔ دریا دیدیم . خلاصه گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم شب بعد ازصرف شام خود مان رابصحبت مشغول داشته تاآخرشب استراحت نمودیم

روزچهارشنبه بیست وپنجم

صبح بازازعمارت رفتیم پائین درجلودریا قدری تیراندازی کردیم آب خیلی پیش آمده بود چند بطری روی آب انداخته آنهارازدیم بااینکه روی موج حرکت میکرد وزدن آنها خیلی مشکل بود امّا تیرما خطا نکرد . بعدازتیراندازی رفتیم به اطاق سالومانژهٔ (تالارغذا خوری) هوتل دونفرفرنگی سرمیز بیلارد بازی میکردند اندکی درآنجاتوقف وتماشای آنهارانموده آمدیم بالا نهارخوردیم علأالسلطنه وزیرمختارما ازلندن آمده بعضی تقدیمات ازقبیل عصای طلای مرصّع وقمه وغیره آورده بود مقبول افتاد جعبهٔ طلای خیلی مزینی که صورت ما را هم درنهایت خوبی روی آن نصب نموده وبرای ورود مابلندن اهل سیطه حاضرکرده بودند . وخطابهٔ مفصلی درتهنیت ورودما انشأ نموده بودند حالا که مسافرت ما بانگلستان بجهت فوت پسردویم اعلیحضرت ملکه موقوف شد آن خطابه راتغییرداده خطابهٔ دیگری دراظهارمهربانی وخلوص وتأسف ازعدم ورود ما بخاك انگلیس اهل سیطه نوشته درجوف آن جعبه بیادگاربرای مافرستاده بودند خیلی ممنون محبت وحسن نیت آنهاشدیم وترجمهٔ خطابهٔ مزبوره ازاینقراراست

سواد خطابه

بخاکپای اعلیحضرت شاهنشاه ایران شرف اندوزگردد

ماکلانتروریش سفیدان واجزای (کورپوراسیون) شهرلندن باکمال احترام ورود موکب همایونی را باینمملکت تهنیت عرض میکنیم

مابسمت نمایندگان اهالی پای تخت انگلیس دومرتبه به افتخارپذیرائی شاه شهید نایل گشتیم ودرآن مواقع اعلیحضرت شاهنشاه مبرور اظهارفرمودندکه جهت عمدهٔ مسافرت ایشان بمغرب کسب اطلاع ازوضع ادارات مملکت انگلیس است که ازقدیم باممکلت ایران مربوط ومتحدّ بوده است

مسروریم ازاینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی همهمان مقصود رادرنظرداشته تشریف فرمائی ایشان به اینمملکت موجب ازدیاد واستحکام روابط تجارتی مابین مملکت ایران وانگلیس گردد . همه وقت

سلامت

سلامت وجود مبارك اعلیحضرت شاهنشاهیرا طالبیم ۱۲ ماه اوت ۱۹۰۰

عصربازپائین رفته تیراندازی کردیم وشب رادرساعت نه بعدازظهر رفتیم بشهر اوستاند درعمارت هوتل دوبل که محل توقف حکومت است چراغان کرده بودند ، دروسط شهرجلواین عمارت میدانی است که دوهزارنفرسربازدرآنجا حاضرکرده بودند . وهرکدام ازسربازهایك مشعل روشن کرده برنگهای مختلف دردست داشتند که تمام میدان راروشن کرده بود اطراف میدان هم جمعیت زیادی برای تماشا ایستاده بودند وموزیکانچیها دروسط میدان ایستاده موزیك میزدند بعدسربازهاباهمان مشعلها آمده ازجلو مادفیله کرده گذشتند خیلی منظم ومرتب بودند ، بعدمردم دراطاقها جمع شده ما بتالاربزرگتری که صندلی گذارده وصندلی ماراروی تخت قشنگی معین کرده بودند رفتیم نشستیم بقدریکساعت بال بودزن ومرد میرقصیدند ، جناب اشرف صدراعظم امشب مهمان بودند ودراین چراغان حاضرنبودند وزیر دربار طرف راست ما بود سلطان محمد خان نوادهٔ مرحوم آقا خان هم بود وزیرهمایون هم پشت سرما ایستاده بود تاساعت نه ونیم آنجابودیم بعد بمنزل آمده استراحت نمودیم (*)

—(§(روزپنجشنبه بیست وششم ربیع الثانی)§)—

صبح برحسب معمول رفتیم پائین درکناردریا گردشی کردیم چون آب خیلی بالا آمده وکشتیها وقایقها بما نزدیك بود دیگرتیراندازی نکردیم تماشای دریا وکشتیهارا میکردیم که دراین اثنا یك کشتی بزرگی پیدا شدکه ازطرف فرانسه می‌آمد گفتند دراین کشتی اعلیحضرت پادشاه بلژیك است که بدیدن ما می‌آیند و درمنزل دخترخودشان پیاده میشوند دراین بین دیدیم که دختراعلیحضرت پادشاه ازجلو دریا باکمال عجله میروندکه درمنزل خود حاضرومنتظرورود پادشاه باشند قدری که گذشت آمدیم بالا نهارخوردیم سه ساعت که ازنهارگذشت خبرآوردندکه اعلیحضرت پادشاه بلجیك می‌آیند مانشان وحمایل دولت بلجیك راکه اززمان ولیعهدی داشتیم انداختیم وتاجلوپلهٔ باستقبال ایشان رفتیم همینکه رسیدند دست دادیم ومراسم کمال وداد واتحاد بعمل آمد ، بعد باتفاق وارد اطاق شده نشستیم وبصحبت مشغول شدیم اعلیحضرت پادشاه مردی هستند بلند قامت باریش بلند سفید وآثارکمال نجابت وبزرگی وحسن اخلاق ومحبت ازسیمای ایشان پیداست چندین زبان خارجه را درکمال خوبی حرف میزنند بقدرساعتی توقف نمودند وقتی که برخاستند ماجناب اشرف صدراعظم وسایروزرأ وخدام خودمان راکه حاضر بودند مثل وزیردربار وموثق الدوله وامیربهادرجنگ ووزیرهمایون وناصرالملك وناصرالسلطنه و امین حضرت بایشان معرفی کردیم وتادم پله ایشان رامشایعت نمودیم بمنزل رفتند ، بعدازساعتی مابه بازدید ایشان رفتیم درهمان عمارتی که بملاقات دختر ایشان رفته بودیم اعلیحضرت پادشاه راملاقات

کردیم

کردیم دراین مجلس اغلب صحبت وگفتگوازفرش وقالی بود وماچند تخته قالیچه که همراه داشتیم بایشان اهدا نمودیم . وعرض وطول اطاق مخصوص این عمارت راکه نشسته بودیم گفتیم معین نمودند تاباندازهٔ این اطاق فرمایش بدهیم ازایران فرش قالی بافته بیاورند ، بعدازساعتی مراجعت بمنزل شد واعلیحضرت پادشاه درکمال محبت مارامشایعت نمودند بعد قدری درکوچه های اوستاند گردش کردیم ، این شهر بقدر سی وپنجهزارنفر سکنهٔ اصلی دائمی داردولی چون درکنار دریا ویبلاق وتفرجگاه اهالی اروپ است گاهی تاپنجاه شصت هزارنفرهم جمعیت خارجی درانجا جمع میشوند عمارات معتبرشهر تمام بطرف دریا نگاه میکندکه تاهفت مرتبه ساخته شده جلوعمارات رابطرف دریاخیابان بندی نموده وزمین رامسطح کرده باسنگ فرش وآجرتراش درنهایت قشنگی ساخته‌اند تاسرپلی که باتخته بندی بوسط دریاراه درست کرده‌اند رفتیم گردش کردیم ، بعد مراجعت بمنزل نموده شام خوردیم همراهان وملتزمین رکاب ماامشب در منزل سلطان محمد خان نوادهٔ آقاخان بشام دعوت شده‌اند ، بعدازشام وزیرهمایون آمد درحضورروز نامه را فرمودیم نوشت وقدری دربالکن راه رفته بصحبت مشغول شدیم وامشب چون شب آخر توقف اینجاست قدری دیرترخوابیدیم (*)

•)—••—(روزجمعه بیست وهفتم ربیع الثانی)—••—(•

امروزباید بشهر (بروکسل) پای تخت بلجیك رسماً واردشویم ، چون بواسطهٔ چند روزهٔ توقف دراوستاند بانجا واهالی انجا انس والفتی همرسانیده بودیم امروزکه میخواستیم حرکت کنیم مثل روز حرکت ازکنترکسویل مفارقت ازانجا صعب مینمود وقدری ملول بودیم ، بهرحال عازم حرکت شده بعد ازنهارلباس رسمی پوشیده یکساعت ونیم بعد ازظهر براه آهن رفتیم ، اهالی شهراززن ومرد جمعیت زیادی سرراه ما جمع شده اظهارمهربانی میکردند وفریاد میزدند (شاه زنده باد) الحق نهایت مراسم محبت ومهربانی رابجا آوردند ترن حرکت کرد ودرراه آهن باوزیرهمایون وناصرالسلطنه بصحبت مشغول شدیم ، ازوکیل الملك قدری صحبت شد وجای اوراخالی کردیم ، بفاصلهٔ چهارساعت که تقریباً پنجساعت بعدازظهر بود واردشهر بروکسل شدیم ، صحرای امروزتماماً جنگل وسبز وخرم وباصفا بود شهر بروکسل اگرچه کوچك است اما قشنگ ونظیف وپاکیزه است ، درگارراه آهن اعلیحضرت پادشاه بلجیك باصاحبمنصبان نظامی وبعضی ازوزرأ خودشان حاضربودندهمینکه پیاده شدیم باپادشاه دست داده ازجلوصفوف نظامی که درگاربودند گذشتیم بعد ازپله‌های گاربالارفته ازطرف دیگر بیرون آمدیم کالسگه‌های درباری حاضربود بااعلیحضرت پادشاه دریك کالسگه سوارشدیم سایرهمراهان هم در کالسگه های دیگرسوارشده رفتیم تابعمارت دولتی رسیدیم بسیارعمارت قشنگ خوبی است ، دریك

اطاق

اطاق مخصوصی قدری راحت کردیم درساعت شش ونیم بعد ازظهر رفتیم بسرشام که درتالار بزرگی حاضربود ، درتالارجلوآن هم تمام نوکرهای ما ووزرای دولت بلژیك وسفرای خارجه که دردربار این دولت اقامت دارند حتی سفیرپاپ ایستاده وحاضر بودند واردآنجا که شدیم ابتدأ اعلیحضرت پادشاه تمام سفرای دول ووزرأ خودشان را بمامعرفی کردند بعد ماهم نوکرهای خودمان را معرفی کردیم ورفتیم سرشام دراواخرشام اعلیحضرت پادشاه نطق مفصلی دردوستی ویکجهتی خودشان بادولت ایران نمودند وپیالهٔ خودرانوشیدند ، ماهم بعد ازآن نطق مبنی برکمال وداد واتحاد خودمان باپادشاه نموده جام شربتی بسلامت ایشان خوردیم اعلیحضرت پادشاه اظهار امتنان کرده دست ما را گرفته فشاری ازروی مهردادند ، شام که تمام شد باطاق دیگررفته قدری استراحت کردیم تاکالسگه حاضر شد آمدیم سوارشویم اعلیحضرت پادشاه تادم کالسگه مارا مشایعت نمودند ومکرّر اظهارتأسف از رفتن خودشان ازشهرپای تخت وحرمان ازملاقات مانموده وداع کردند ، ونظربانیکه پادشاه برحسب قرارداد خودشان بجهت سیاحت بدریامیروند وماچند روزمیل داریم دربروکسل بمانیم قرارداده‌ایم درسفارت خود مان منزل کنیم وملتزمین هم درهوتلهای اعلی که نزدیك ماست توقف خواهند نمود ، خلاصه بمنزل که سفارت خانهٔ ایران است وارد شده لباس رسمی‌را درآورده استراحت کردیم (٠)

(روزشنبه بیست وهشتم ربیع‌الثانی)

امروزصبح که ازخواب برخاستیم درمنزل خودمان مشغول کارشده نوشتجات وا حکام بطهران وولایات ایران مرقوم وصاد رفرمودیم ، این عمارت سفارتخانه بسیارخوب عمارتی است وازقراریکه میگویند شخصی ازمتموّلین آروپا این عمارت را مخصوص این ساخته که با معشوقهٔ خودش درانجا عیش بکند و مدّتی هم دراین عمارت تعیش کرده است بعد شخصی میانهٔ آنهارا برهم زده ومعشوقهٔ اورا ازدستش بیرون کرده است اوهم دیگر باین عمارت نیامده وبدوستی که دراین شهر داشته گفته است بهرقسم باشد اسباب اوراهراج نموده وعمارت اورابفروشد این است که بقیمت نازلی فروخته اند ؛ وحالاسفارت ایران اجاره کرده وسعدالدوله انجامنزل دارد عمارت عالی مزیّنی است پرده‌های نقاشی خوب ومبل اعلی دارد سعدالدوله هم ازقالیهای نفیس ایران وغیره مبل خوبی برانجا افزوده است گلخانه وگرمخانهٔ کوچك قشنگی دارد خلاصه بعد وزیرهمایون را خواستیم که روزنامهٔ امروزرا بگوئیم بنویسد قدری طول کشیدتا آمد جهت را پرسیدیم معلوم شد ملتزمین مارا درهوتل (بلوو) که نزدیك عمارت دولتی است منزل داده اند وازآنجا تا انجامسافتی است ؛ چون درسفارت دیگرجائی نیست فرمودیم هوتل نزدیکتری پیدا کرده باناصرخاقان بیایندآنجامنزل نمایندکه نزدیك ماباشند رفت وتغییر منزل داده بهوتل (بریتانیك) آمد وتعریف میکردکه

بسیار جای خوبی است . خلاصه نهار خورده بعدازنهارسوارشده رفتیم بگردش شهر حقیقةً بروکسل بسیار شهرقشنگی است کمال نظافت وپاکیزه گی را دارد . اگرچه عمارات خیلی عظیم ندارد امّا درجای خود خیلی خوب شهری است ؛ ازخیابان معروفی که موسوم به (دولاسوا) است گذشته داخل (بولواراژان) شدیم در وسط بولوارمیدانی است که درمیان آن مجسمهٔ حاکم سابق شهر بروکسل که این خیابان را اوبنا کرده است نصب نموده اند ؛ ازآنجا داخل خیابان (لوئیز) که بهترین خیابان های بروکسل است شدیم این خیابان منتهی بجنگل بیرون شهرمیشود وبوضع (بواد وبولن) پاریس ساخته اند خیلی طرح ووضع قشنگ خوبی دارد بنظرما باصفاتر ازآنجا آمد ؛ درختهای بلند وخیابانها وگلکاریهای زیاد دربلندی وپستی حالت خاصّی پیدا کرده که ناظرین را فرح وانبساطی مخصوص می بخشد . مرد وزن ودختر وپسر بالباسهای الوان قشنگ بادرشگه وکالسگه متصل درانجا گردش وعبور ومرور میکنند ؛ دراطراف خیابانها قهوه خانها باموزیکانچیهای رمانی مشغول بسرودن وتمام مردم درکارعیش ونشاطند . دربین گردش باران گرفت سرکالسگه را بلندکردیم وقدری دیگر درجنگل گردش کرده درمراجعت بموزهٔ حیوانات رفتیم وپس از تماشای آنجابمنزل آمدیم (*)

(روز یکشنبهٔ بیست ونهم ربیع‌الثانی)

صبح از خواب بر خاسته رفتیم پائین درگلخانهٔ سفارت قدری گردش کردیم موثّق الدوله و ظهیر الدوله درحضور بودند چند عکس آنهارا انداختیم بعد آمدیم بالا ، شخص جواهری آمده‌بود قدری جواهر از او خریدیم پس از آن نهار خورده ساعتی استراحت کردیم . بعد مدیرمالیهٔ بلجیك بادو نفردیگر بحضور آمدند سعد الدوله آنهارا معرّفی نمود قدری صحبت کردیم ومرخّص شدند ، عصر رفتیم به هوتل دویل شهر خیلی عمارت بزرگ عالی‌است تقریباً بیست تالار بزرگ و هشتاد اطاق دیگر دارد ، و میلی که جلو عمارت بالا برده‌اند یکصد و ده ذرع ارتفاع آن‌است ، ازدویست سال قبل این عمارت بناشده که‌اغلب ازپرده‌های آنجا که‌قالی‌است وشبیه بقالی کارکوبلن است ازکارخانهٔ خودبلجیك است واکثر آنها دویست سال است بافته شده وانجا گذارده‌اند خیلی چیزهای نفیسی‌است یکی یکی اماکن و مبل واسباب این عمارت را (بورگمستر) بما نشان داد (هوتل دویل) منزل حکومت شهر و متعلق بدولت است بعد از آنجا بیرون آمده بگردش شهر رفتیم طرفین راه وخیابانها جمعیت زیادی که تقریباً ده پانزده هزار نفر میشدند بجهت تماشا ودیدن ما جمع شده بودند بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل نموده شام خورده استراحت کردیم *

(روز دو شنبهٔ سلخ ربیع الثانی)

امروز صبح که برخاسته نماز خواندیم خواستیم بنشینیم دیدیم قدری زوداست دوباره خوابیدیم وقدری استراحت کرده برخاستیم آمدیم پائین درگلخانه وگرمخانهٔ سفارت گردشی کردیم بسیار گلخانهٔ کوچك قشنگی است . امروز برادر اعلیحضرت پادشاه بلژیك که ولیعهد ایشان هستند و بقدر پنجاه سال متجاوز ازسنشان گذشته وثقل سامعه دارند بدیدن ما آمدند پسر ایشان هم که در حقیقت ولیعهد آینده است همراه ایشان بود خود نوّاب ولیعهد گوششان هیچ نمیشنود مگرازفحوای کلام چیزی ملتفت شده وجواب بدهند . ولی پسرایشان که ولیعهد آینده خواهندبود بسیارباهوش وفطانت وعاقل وبامنانت هستند وخیلی خوب وفهمیده حرف میزنند . خلاصه بعد از رفتن ایشان نهار خورده برحسب قراریکه داده بودیم بضرّابخانهٔ شهر بروکسل رفتیم در بدو ورود ما رئیس ضرّابخانه نطق مفصل کرد که سعد الدوله ترجمه نمود ماهم جوابیکه لازم بود دادیم . درتمام ضرّابخانه گردش کردیم مسکوك نیکل که برای ایران سکه میکنند درهمین ضرّابخانه مشغول سکه کردن بودند آوردند دیدیم بعضی ماشین آلات واسباب دارالضرب هم که وزیر دربار سفارش داده‌است برای تکمیل نواقص ضرّابخانهٔ ایران بسازند نمونهٔ آنهارا نیز آوردند ملاحظه شد بسیار خوب بود بعد از آنجا مراجعت بمنزل شد . شب را وزیر دربار وبعضی دیگر در حضور بودند قدری باآنها صحبت کرده شام خورده استراحت نمودیم ❊

(روز سه شنبهٔ غرّهٔ شهر جمادی الاولی)

امروز باید به (هلاند) برویم صبح چند نفراز فرنگیها بحضور آمدندکه ازجملهٔ آنها رئیس کارخانه جات تفنگ سازی دولتی بود و یك قبضه تفنگ هم پیشکش آورده بود . بعداز رفتن آنها آب کنتر کسویل که تازه میخوریم خورده قدری در اطاق حرکت کردیم بعد از آن (بارون درب) وزیر مختار سابق بلجیك که در ایران بود بحضور آمد در عمل قند سازی وبلور سازی‌ایران خیلی مذاکره کرد بالاخره قرارشد که برای اتمام این فقرات درطهران مذاکره شود . بعد نهار خورده بگار راه آهن رفتیم تمام اطراف راه سواره و سرباز نظامی زیادی ایستاده کمال تعظیمات وتشریفات را بعمل آوردند از وقت حرکت ما از عمارت تا ورود بگارهم توپ زیادی انداختند . ورسم پذیرائی‌را بکمال رسانیدند سوار ترن شده حرکت کردیم بنجساعت تمام در راه بودیم راه همه جا سبز ومصفی بود . بسیاری از جاها دریارا خشگانیده زمین کرده و سبز و مشجر نموده اند ترن بخار هم بسیار خوب حرکت میکرد وارد سرحدّ هلاند شدیم مهمان داران هلاند که از طرف دولت مامور شده بودند در سرحدّرسیده مارا پذیرفتند ومهماندارهای بلجیك مرخّص شده رفتند بقدر ساعتی‌هم درخاك هلاندطی‌راه نموده همه جا آبادی وسبزه بهم پیوسته ودركمال خرّمی و صفابود در ورودبگارشهر (لاهه)

وزرأ

وزرأدولت‌هلاندرگارحاضربودندورسم پذیرائی بجاآوردندخوداعلیحضرت ملکه (ویلهلمینا) بییلاق رفته در شهرحضور ندارند مابعمارت دولتی رفتیم‌عمارت دولتی اینجا بسیار منقح و خوب است . امروز ازشهرها وآبادیهای‌معتبریکه گذشتیم ازاینقراراست‌ابتدأ ازشهر (آنورس) عبورکردیم که از شهرهای معتبر‌بلجیك ودارای‌سیصدوپنجاه هزارنفرجمعیت است ، بعد ازگارشهر (روتردام) گذشتیم گار روتردام سیصد مترطول دارد وبعد شهر (دلفت) دیده شد ازیك پل بزرگی گذشتیم که دوهزار و هشتصد متر طول دارد ، آب این‌رودخانه ازدو رودخانهٔ (موز) و (رن) تشکیل‌میابد عبور از سبزه‌ها واشجار کنار رودخانهٔ) موز) شد که خیلی باطراوت وصفا بود جمعیت شهر (روتردام) سی هزارنفراست واین شهر بندر بسیار معتبری ازمملکت هلانداست ❊

(روز چهارشنبهٔ دویم جمادی الاولی)

صبح رفتیم بحمّام از حمّام که بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم با وزرای درباری هلاندبحضور آمدند باآنها قدری صحبت داشتیم مرخّص شده رفتند بعد سوار کالسگه شده رفتیم بتماشای جنگل جنگل اینجا خیلی باصفاست وتقریباً شبیه بجنگل بروکسل‌است از آنجا رفتیم بکنار دریا کنار دریای اینجا هم‌مثل اوستانداست جمعیت زیادی در راه بود ، عمارات شهرلاهه ازدوطبقه الی سه طبقه زیادتر نیست خیلی کوچه های باروح وعمارتهای خوشوضع قشنگی دارد ودر خانه‌های اینجا وبروکسل ازهم سوأاست مثلاً اگر شخص بخواهد منزلی اجاره کند باید یك آپارتمان تنها کرایه‌کند و اینوضع خیلی خوب‌است ، زیرامثل‌سایرشهرهای فرنگ‌نیست‌که از در خانهٔ هرکسی هزار نفر داخل وخارج میشود و من ازوضع عمارتهای اینجاخوشترم از سایر جاها میآید ، بعد ازگردش آمدیم منزل نهار خوردیم دو ساعت بعد ازظهر رفتیم بگار راه آهن سوار ترن شده رفتیم بشهر (گودا) وشهر (اوترش) شهر اوّلی هیجده هزارنفرجمعیت وشهردویمی یکصد وهشتاد هزارنفر سکنه دارد . اطراف‌راه وصحرا همه جا سبز و خرّم وگلهای قرمز خیلی قشنگ روئیده بود ازآنجا رفتیم بقصر اعلیحضرت ملکه که اسم آن (موزدیك) است قصر ملکه واقعاً مثل دستهٔ گل بود پارك بسیار خوب وعمارتی عالی و مزیّن دارد اعلیحضرت ملکه باوالدهٔ ایشان اعلیحضرت (امّا) تا دم پله مارا استقبال‌کردند هردو ملبس بلباس سفید بودند وزرأهم همراه ایشان بودند باکمال گرمی ومهربانی‌پذیرائی نمودند بااعلیحضرت ملکه ووالدهٔ ایشان دست دادیم ملکه دام دنورهای خودشان را معرّفی کردند ، ماهم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار را بایشان معرّفی نمودیم ، بعدازآن ما وملکه و والدهٔ ایشان و وزیردربار هلاند وعین‌السلطنه رفتیم باطاق مخصوص نشسته بقدر یکساعت صحبت داشتیم بعد چای آوردند خوردیم

از

از آنجا برخاسته من وجناب اشرف صدر اعظم ووزیردربار وموثق الملك و امین حضرت و مهندس الممالك رفتیم باطاق دیگر از آنجا راهی بپارك بود رفتیم قدری در پارك گردش کردیم کوزه‌های نارنج زیادی بود مخصوصاً یکنوع درخت نارنج دیدیم که برگش مثل برگ مورد بود پرسیدیم کـه این قسم نارنج در کجاست گفتند از ینگی‌دنیا آورده‌اند ، سایر نوکرهـا وملتزمین ماهم که مدعو بودند باترن دیگر یکساعت بعد ازما وارد آنجا شدند نیمساعت بغروب مانده رفتیم سر شام یك میزشام مخصوص بمن و ملکه ووالدهٔ ایشان بود ومیزی دیگر برای نوکرهای ما که جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار و ناصرالملك وموثق الدوله وظهیرالدوله ووزیرهمایون ویمین السلطنه وسایرین باوزرای هلاند درسر آن میز بودند از وزرای هـلاند (پی‌یرسون) رئیس الوزرا و (وبودخور) وزیر امور خارجـه و کومن بورکنترتویس) وزیر داخله و (جنرال الاند) وزیرجنگ و (امیرال روورال) وزیر بحریّه و (کرمر) وزیر کلنی و(لسلی)وزیرفوایدعامّه و (اندرلندن) وزیرعدلیه بودند اعلیحضرت ملکه بسلامت مانوشیدند ماهـم بسلامت ایشان جام شربتی خوردیم در سر شام صحبت از مجلس صـلح عمومی و شکار وغیره شد . بعد ازشام رفتیم باطاق دیگر سایر نوکرهـای خودمان راکه از عقب آمده بودند بملکه معرّفی نمودیم ، از یکطرف ملکه و از طرف دیگر والدهٔ ایشان بایك‌یك از نوکرهای ما تعارف و احوالپرسی و اظهار مهربانی کردند و مخصوصاً باهمه حرف زدند ، مترجم مابین آنها وزیر دربار بود وخیلی خوب فرمایشات ملکه وعرایض نوکرهای مارا تبلیغ واداءنمود ، از آنجا رفتیم بیك اطاق قدری استراحت کردیم و ساعتی که گذشت آمدیم پیش ملکه باهم رفتیم باطاقی که اوّل شب آنجا بودیم قدری باایشان صحبت داشتیم نوکرها وملتزمین ماقبل از ما رفتند بگار ماهم ساعت نه ونیم رفتیم بگار سوار ترن شده مراجعت نمودیم ، وقت رفتن بآنجا سه ساعته رفتیم ولی در مراجعت دو ساعت آمدیم بطوری ترن تند میرفت که احوال مرا برهم زد مجبور شدم زنگ آلارم‌را کشیدم ترن ایستاد سفارش کردیم قدری آهسته تر ببرند . خاك هلاند یکپارچه سبزاست هیچ قطعـهٔ را باین خضارت و طراوت ندیده بودیم ساعت یازده بعد از ظهر وارد منزل شدیم قدری با ناصرخاقان و ناصرالممالك فرمایش وصحبت نموده بعد استراحت کردیم دراین بین امیربهادرجنگ آمد پرسیدیم چرا بآنجا نیامده بود از قراریکه عرض کرد سر درد گرفته نتوانسته بود بیاید ❊

پنجشنبه سوّم جمادی الاولی

صبح ازخواب برخاسته نماز خواندیم بعدازنمازهرچه خواستیم دوباره بخوابیم دیگرخوابمان نبرد بعد امیربهادر جنگ آمد قدری بصحبت مارامشغول داشت برخاستیم قدری آب کنترکسویل خورده رفتیم درپارك گردش

کردیم

کردیم این پارك الحق خیلی باصفا ومنقح است گلهای الوان زیاد دارد چند قسم تخم گل از باغبان آنجا گرفتیم عکاسباشی یك‌دوربین عکاسی باناز بالش تازه آورده بود خریدیم وچند قطعه عکس ازآن انداختیم چندقطعه عکس هم ماازصدراعظم ونوکرها انداختیم یکدرخت باتووتبا درپارك دیدیم آنقدرعظیم وسایه گستر بود که تقریباً یکصد نفر آدم در سایهٔ آن میتوانستند جای بگیرند بعد آمدیم بالا نهار خوردیم بعد از نهار چند پارچه از منسوجات ایرانی از قبیل قالیچه و گلدوزی کار کرمان از برای اعلیحضرت ملکه و والدهٔ ایشان بتوسّط جنرال مهماندار هدیّه فرستادیم یك انفیه دان الماس هم بوزیردربار ایشان دادیم نشانهائی که برای همراهان وخدام ما حاضر کرده بودند دیروز بآنها دادند ماهم نشانهائی که بایستی بایشان ورجال دربار هلاند بدهیم دیشب دادیم دوساعت بعدازظهر رفتیم بگار راه آهن اطراف خیابان جمعیت زیادی بود وهمه اظهار مهربانی میکردند درگار هم تمام وزراء وصاحبمنصبان هلاند حاضر بودند باهمه خدا حافظ کرده حرکت نمودیم افواج نظام وموزیك هم همه جا حاضر بود الآن ازهمان راهی که دیروز بدیدن ملکه رفتیم میگذریم صحرا از سبزه مثل یك قطعهٔ زمرّد است وگاوهای ابلق وگله‌های گوسفند وخوك در چرا هستند عالم غریبی دارد ازشهرهائی که امروز گذشتیم (ون‌هاك) (آرن‌هم) (امریخ) بودپل رودخانهٔ (لیل) که از آن گذشتیم تقریباً دویست ذرع طول داشت شش ساعت ازظهر گذشته بسرحد المان وارد شدیم میرزا رضاخان مؤیّدالسلطنه ترن حاضرکرده بود ازترن هلاند به ترن المان سوار شدیم جنرال ومهماندارهای هلاند مرخّص شدند اطاق ما همان اطاق ترن فرانسه است ولی مابقی مال المان است واکنون که درخاك المان میرویم تمام صحرا ازجنگل وسبزوخرّم است ودرراه بایشخدمتها بصحبت مشغولیم نظر آقای یمین السلطنه هم مرخّص شده بپاریس مراجعت نمود الآن نزدیك بغروب است وخیلی هوای صاف خوبی است بهوای ایران میماند امشب ترن تمامش در حرکت است و شب بحمد الله بما خیلی خوش گذشت تانصف شب بیدار بودیم از پارهٔ شهرها که عبور میکردیم ازکثرت چراغ مثل این بودکه چراغان کرده باشند آقا سید حسین هم چون شب جمعه بود روضهٔ خیلی خوبی خواند بعد از استماع روضه حالت روحانیتی مخصوص برای ما دست داد بعد خوابیدیم اگرچه بواسطهٔ حرکت ترن شکسته خوابیدیم ولی باز خوب خواب کردیم ازشهرها وآبادیهائی که عبور کردیم اسامی آنها از اینقرار است (وزل) (اوبرهارون) (مول هایم روهر) (اسن) (بخوم) (وی تن)(شورته) (فراودن برك) (پست‌ویك) (طویل بورك) (سمانه طویل بست ویل) (کاسل) (بیرا) (ایرن‌تاخ) (ماسین‌کن) (کوبوا)

روزجمعه چهارم جمادی الاولی

صبح

صبح وقتی که از خواب بر خاستیم هوا ابر و مه ومثل هوای زمستان بود در این بین داخل یك تونل بسیار طولانی شدیم که تقریباً ربع ساعت طول کشید تا از آن گذشتیم بعد از گذشتن از تونل قدری سردم شد دوباره خوابیدیم ازخواب که بیدار شدیم چای خواسته بعد از صرف چای رفتیم باطاق جناب اشرف صدر اعظم با ایشان قدری صحبت داشتیم بعد آمدیم باطاق خودمان قدری عکس اطراف را انداختیم ازاین راه که عبور میکنیم میتوانم بگویم در امتداد یکفرسخ ایرانی بیست پارچه ده وکارخانه است که همه بهم وصل است این صفحه آبادی غریبی دارد نهار آوردند درراه‌آهن صرف شد جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار هم که درحضور بودند مرخّص کردیم رفتند برای صرف نهار بعد از نهار قدری کتاب احوال حضرت سید سجاد علیه السّلام را خواندیم امروز همه جا ازجنگلها وسبزه زارهای خوب میگذشتیم بعضی اشیاءٔ مردم به فرقون بار کرده میبردند عالم خیلی خوشی داشت اغلب راه از پلهای خیلی معتبر گذشتیم و ازشهرها وآبادیهای زیاد نیز عبور شد قدری استراحت کردیم و بعد که بیدار شدیم بیك تونلی داخل شدیم چراغهای واگون روشن بود سه دقیقه تقریباً طول کشید تا از تونل گذشتیم ساعتی بعد به تونل دیگری رسیدیم که آنهم تقریباً همان قدرها طول داشت باز برای گذراندن وقت رفتیم به اطاق جناب اشرف صدر اعظم قدری صحبت داشتیم دو تلگراف بود دادند خواندیم ساعت هشت وارد گار (ماریم باد) شدیم گار بسیار منتجی است قوام السّلطنه وزیر مختار ما در گار حاضر بود (پالیاکوف) قونسول ماهم که در مسکو است وبرای خوردن آب بماریم باد آمده نیز حاضر بود حاکم شهر ماریم باد وکدخدا وغیره وموزیك نظامی هم برای پذیرائی ما حاضر شده بودند بهمه اظهار التفات شد بکالسکه سوار شده بطرف منزل راندیم از اینجا تا هوتلی که برای منزل ما معین شده ده دقیقه راه بود واین هوتل بسیار خوب هوتلی است شب به‌تشریفات ورودما تمام شهررا چراغان کرده بودند و جمعیت زیادی در اطراف معابر وخیابانها ایستاده هورا می کشیدند ویکدسته پلیس سرنیزه های خود را فانوس زده با موزیك خوش آهنگی از جلو ما دفیله کردند (*)

روز شنبه پنجم جادی الاولی

صبح بسلامت از خواب برخاسته اوّل روز قدری کاغذ و دستخط بطهران وتبریز نوشتیم بعد در بالکن تاوقت نهار گردش میکردیم جمعیت زیادی اززن ومرد درجلو هوتل برای دیدن ما جمع شده بودند ماهم آنهارا که اشخاص مختلف وبوضعهای مختلف بودند تماشا مینمودیم نهار صرف شد ظهیر الدّوله بعضی اسباب عاج بحضور آورده بود خریدیم بعضی اسباب قشنگ هم ازخرّازی ابتیاع شد یکی دو حلقه انگشتری الماس هم خریدیم وبنوکرها هریك یك یادگاری از ماریم باد خریده دادیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم

کردیم چهار ساعت بعد از ظهر کالسگه خبر کردیم سوار شده رفتیم بجنگل اینجا گردش کردیم جنگل خیلی معتبر باصفای خوبی است ماوجناب اشرف صدر اعظم ووزیردربار دریك کالسگه بودیم سایرنوکرها هم درکالسگه های دیگر ملتزم رکاب بودند اشجار جنگل بتفاوت است پارهٔ را تازه کاشته‌اند پارهٔ درخت پنج ساله و ده ساله و بعضی سی ساله و پنجاه ساله است مخصوصاً از آن درختی که شبیه بمرجان است و در بروکسل و هلاند دیدیم در اینجا هم فراوان است خیلی درخت خوبی است میوهٔ دارد مثل مرجان که ازمرجانهائی که‌در طهران دیده میشود بزرگتراست این جنگل مال پرنس (مترنیخ) ازاولاد پرنس (مترنیخ) اوّل است که او وقف بر اولاد ارشدکرده است این جنگل را دستی عمل آورده‌اند وبسیار جنگل معتبری‌است رفتیم بطرف بالای جنگل جای مسطحی بود ازکالسگه پیاده شده قدری پیاده گردش کردیم و با جناب اشرف صدر اعظم صحبت داشتیم بعد سوار کالسگه شده از همان راهی که رفته بودیم مراجعت نمودیم دوساعت بغروب مانده وارد منزل شده چای صرف کردیم وقدری دربالکن گردش نمودیم جمعیت زیادی جلوعمارت ایستاده‌بودند چراغان خیلی خوبی هم کرده بودند امشب دراینجاعروسی‌بود ومهمانی مفصلی درهمین هوتل منزل‌ما کرده بودند ازدهام غریبی بود وما تماشای صنع خدا را میکردیم ساعت نه شام صرف شد بعد ازشام هم تاسه ساعت بیدار بودیم و با امیر بهادر جنك و بعضی دیگر از پیشخدمتها صحبت میداشتیم بعد استراحت نمودیم (*)

روزیکشنبهٔ ششم جمادی الاولی

صبح ازخواب برخاسته رفتیم بحمام هوتل منزل‌ما تاحمام دویست قدم مسافت دارد سوارکالسگه شده رفتیم خیلی حمام پاکیزهٔ خوبی بود ولی قدری‌سرد بود یعنی ما نمیدانستیم چه طورباید گرم کرد ازحمام که بیرون آمدیم طریق گرم کردن آنرا ملتفت شدیم که دیگر کارازکار گذشته بود بمنزل آمدیم وچون هوا سرد بود وماهم ازحمام بیرون‌آمده بودیم قدری احتیاط کرده دیگر بیرون‌نرفتیم تمام روزرا درمنزل بودیم نهار صرف شد بعدازنهار مؤید السّلطنه وزیرمختارما قونسولهای مارا که درنقاط خاك المان هستند بحضورآورده معرّفی نمود قونسولها یك تلمبهٔ الکتریك که بعضی مجسمه ها ازطلا ونقره داشت که صورت رستم ورودابه وسام نریمان راساخته بودند وبسیار تلمبهٔ ممتازی‌است بحضورآوردند‌این تلمبه‌را حاضرکرده بودند که وقتی مابه برلن میرویم تقدیم نمایند چون رفتن ماب‌آنجاموقوف شد لهذا اینجابحضور آورده پیشکش کردند وماهم قبول نموده بهمه اظهار التفات کردیم . بعد ازآن رئیس کارخانهٔ اسلحه سازی آلمان که‌برای قورخانهٔ دولتی همه وقت کار میکند بتوسط مؤیّد السّلطنه بحضورآمد دوقبضه طپانچه آورده بود که یکی ازآن دومال خود مان بودکه عیب کرده بود داده بودیم درست کند اتفاقاً

همان شخصی هم که مخترع این نمره طپانچه شده بود رئیس همراه خود آورده بود خیلی فرمایشات با آنها نمودیم و ازاختراعات تازهٔ المان پرسیدیم معلوم شد هنوز این قسم طپانچه را با دست می سازند ولی تایکماه دیگر ماشینی اختراع کرده اند که دایر خواهد شد و بعد از آن باهمان ماشین خواهند ساخت از آن قسم طپانچهٔ که همراه آورده بود دوازده قبضه خواستیم که ازبرای مابفرستند مرخص شده رفتند قدری استراحت کردیم عصر برخاسته دربالکن جلوهوتل قدری راه رفتیم ، امروزهواابرومه است وازصبح تابحال می بارد خیلی هوای خفهٔ بدی است موثق الدوله ومهندس الممالك وامین حضرت وناصرخاقان درحضوربودند وباآنها صحبت ازهرقبیل میداشتیم ، بعد جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربارشرفیاب شدند قدری به آنها فرمایشات شد ساعت نه بعدازظهریك حقه بازی راحاضر کردند که حقه بازی کند ، بعد ازشام رفتیم بگالری پائین یکساعتی تماشای حقه بازرا کردیم چندان تعریفی نداشت بعد ازاتمام بازی آمدیم بالا ناصرخاقان وناصرهمایون وناصرالممالك درحضوربودند بصحبت با آنها مشغول شدیم تاساعت دوازده استراحت نمودیم (*)

روزدوشنبه هفتم جمادی الاولی

ازامروزبسلامتی شروع بخوردن آب ماریم بادکردیم ساعت شش ونیم بیدارشده رفتیم پائین برای خوردن آب دوگیلاس آب خورده راه زیادی رفتیم خیلی آب بدطعمی دارد وقدری شوراست آب کنتر کسویل خوش طعم تربود ، بعدازراه رفتن آمدیم منزل قدری کاغذنویسی کردیم قالب گیرپاریسی که صورت مارا برای قالب مجسمه می ساخت وتمام نکرده بود آمد قدری صورت ماراساخت ورفت ناصر السلطنه هم اسم مارا بقلم بسیارجلی نوشت دادیم زیرمجسمه حك نمایند بعد ازنهارقدری خوابیدیم ساعت چهاربعدازظهرکالسکه خبرکرده سوارشدیم رفتیم قدری تیراندازی کردیم وتیرهای خوب انداختیم ، شخص طپانچه سازطپانچه هارا آورد دوازده قبضه خریدیم تادوماه دیگرتمام طپانچه هارا خواهند داد جناب اشرف صدراعظم ووزیردربارهم چند تیرخوب انداختند بعد آمدیم منزل ساعت هفت رفتیم به تیاتر بازی چینیهارا درآوردند خیلی خوب بازی کردند تیاترکنترکسویل خیلی بزرگترو مفصل تربود ولی تیاترانجابسیارقشنگ است دوپرده بازی کردند جمعیت زیادی هم بود ساعت نه آمدیم منزل شام خورده استراحت کردیم (*)

روزسه شنبه هشتم جمادی الاولی

صبح برخاستیم چون درانجا جمعیت برای خوردن آب زیاد است جایش برای راه رفتن مامناسب نیست لهذا مقدارخوراك آب مارا برداشتند درکالسکه نشسته رفتیم بجنگل جناب اشرف صدراعظم وجمعی

دیگر

دیگرازنوکرهابودند رفتیم بجای مسطحی که درآنجامشق ولوسیدمی کنند یکی دونفرهم سوارولوسید بودند وحرکت میکردند امین حضرت را فرمودیم سوارشد قدری بافرنگی حرکت کرد تماشا کردیم جزچند نفرزن ومرد که ازاهل همین جاهستند کسی دیگردرآنجا دیده نشد یکی دوقهوه خانه درآنجا دیدیم که خیلی جای راحت ومخلی بطبع بود گردش وحرکت زیادی کردیم چند قطعه عکس انداختیم ازنوکرهاهم تماماً یکی دوتاعکس کروپ انداختیم ، بعد آمدیم منزل نهارصرف شد بعدازنهارپرنس مترنیخ صاحب جنگل انجاکه پیش اسم اورانوشته ایم بتوسط قوام السلطنه بحضورآمد مردیست بسن هشتادسال خیلی خوش صحبت وبامزه است قدری بااوازوضع ماریم باد وشکاروهوای انجاصحبت داشتیم دهی دارد که تاانجا باکالسکهٔ اسبی سه ربع ساعت راه است مارا دعوت کرد که یك روزعصری ازبرای صرف چای بده ومنزل اوبرویم قبول نمودیم وبعد مرخص کردیم رفت قدری استراحت کردیم چهارساعت ونیم بعد ازظهر کالسکه خواستیم سوارشده رفتیم بیك دهی که تقریباً یك فرسنگ مسافت داشت صاحب آنجا نقطهٔ معین وحاضرکرده بود برای تیراندازی قدری تیراندازی کردیم وچند تیرخوب انداختیم جمعیت کمی اززن و مرد بودند ، ازنوکرهای ماهم وزیردربار وامیربهادرجنگ ومهندس الممالك وقوام السلطنه وناصر خاقان همراه بودند وزیردربارهم چند تیرخوب انداخت عکاسی درآنجا حاضربود چند قطعه عکس انداختیم بعد جمعیت آنجازافرمودیم عکس انداختند وفرمودیم ازهمهٔ عکسها برای مابیاورند ازجنگل انجاکه بیرون میرود جلگهٔ بسیارسبزباصفائی دارد بخصوص امروزکه هوای صاف خوبی است الحق این صفحه رامیتوان گفت بهشت روی زمین است نزدیك بغروب وارد منزل شدیم ساعت هشت شام صرف شد بعدازشام قدری صحبت داشته ساعت دوازده استراحت کردیم (*)

روزچهارشنبه نهم جمادی الاولی

صبح که ازخواب بیدارشدیم فرمودیم کالسکه حاضرکردند سوارشده رفتیم بنقطهٔ دیروزی ازنوکرها امین حضرت ، وقوام السلطنه ، ومهندس الممالك . وناصرهمایون درركاب بودند آب صرف شد وقریب دوهزاروپانصدقدم ازروی ساعت راه رفتیم وگردش زیادی کرده آمدیم منزل قدری دستخط نوشتیم ، ونهارخواستیم دراین بین جناب اشرف صدراعظم بحضورآمدند قدری باایشان صحبت داشتیم بعد ازنهار دوساعتی استراحت کردیم ، وزیردربار امروزقدری کسالت دارد وتب جزئی کرده است عصرناصرخاقان راخواسته روزنامهٔ امروزرافرمودیم نوشت . وزیرهمایون هنوز از (لاهه) نیامده است ، عکاس انجاراخواستیم بالباس رسمی چند قطعه عکس انداختیم ، قوام السلطنه نمونهٔ کاغذ وتمبرآورده بود خیلی خوب درست کرده بودند ، یکساعت ازشب گذشته رفتیم به تیاتر ، جناب اشرف

صدر

صدراعظم ، وامیربهادرجنگ ، وناصرالسلطنه ، وسایرپیشخدمتها بودند ، دردوپرده بازی کردند خیلی بازی مضحك بامزهٔ بود بازیگرها خیلی استادانه بازی میکردند جمعیت زیادی ازهرقبیل بود ، تا [ساعت نه بعد ازظهر درتیاتر بودیم بعد بمنزل آمده صرف شام نمودیم ، امیربهادرجنگ وبعضی از پیشخدمتها درحضور بودند وصحبت میداشتیم ، عکاسباشی هم سینموفتگراف حاضر کرده بود تانیمساعت به نصف شب مانده پارهٔ بصحبت وپارهٔ بتماشای عکسهای خودمان مشغول بودیم بعد استراحت کردیم .

٠)»—٠—٠»—(روزپنجشنبه دهم جمادی الاولی)—«٠—٠—«(٠

بعادت معهوده رفتیم درنقطهٔ هرروزه به آب خوردن وقریب دوهزارقدم راه رفتیم ، عکاسباشی را خواستیم چند قطعه عکس انداختیم ، مهندس الممالك هم روزنامه میخواند ، بعد رفتیم بمحلی که مشق ولوسپید میکنند قدری هم آنجا راه رفتیم ، بعد آمدیم منزل نهار صرف نموده بعد ازنهار جناب اشرف صدراعظم بحضور آمده پارهٔ تلگرافات ازطهران رسیده بود دادند ملاحظه نمودیم ، وبعضی احکام وتلگرافات لازمهٔ که بود نوشتیم بعد ازآن ساعتی استراحت کردیم ازخواب بیدارشده کالسکه خبر کردیم سوارشده رفتیم بطرف پائین که راه آهن ازآنجا میگذرد ، هوا بسیارسردبود ، شخص دهقانی سیب ازدرخت می چید امین حضرت را فرمودیم رفت قدری سیب خرید ، بعد رفتیم بسمت مشرق ماریم باد خیلی باصفابود دامنهٔ کوهی است که تمامش چمن وسبزه است موثق الدوله وامیربهادرجنگ هم دررکاب بودند سوارشده آمدیم بطرف پائین یك زنی بایك مردی بطرف ما میدویدند که مارا ببینند قوام السلطنه استدعانمود قدری آهسته تربرویم که آنها برسند ما آهسته کردیم آنها رسیدند بقوام السلطنه فرمودیم ازجانب ما ازآن مرد احوال پرسی بنماید چون فرانسه نمیدانست قوام السلطنه بزن او که فرانسه میدانست گفت ازشوهرخودتان احوال پرسی کنید باکمال ادب جواب داد که شوهرمن نیست ورفیق من است. قوام السلطنه خجالت کشید جواب اوراعرض کند ، ولی مابفرانسه فهمیدیم چه گفت ازقوام السلطنه جویا شدیم که چنین نگفت عرض کردبلی ، خیلی اسباب خنده شد ، وجواب مضحکی داد ، باری ازاین راهی که امروزآمدیم هیچ دراین چند روزه ندیده بودیم خیلی راه باصفای پرگل وسبزهٔ بود قوام السلطنه عمارتی بمانشان داد که سالهای سابق که حاجی امین الدوله ومرحوم حاجی محسن خان مشیرالدوله برای خوردن آب بماریم باد می آمده درآنجا منزل میکرده اند بسیارعمارت خوبی است ، ولی عجب این است بااینکه قریب یك کرورفرانك خرج این عمارت شده است صاحبش بسبك ووضع عمارات قدیم فرنگستان ساخته است نزدیك بغروب وارد منزل شدیم ، یکساعت ازشب گذشته شام خوردیم دوساعت ونیم ازشب رفته درجلوهوتل آتشبازی حاضر کرده بودند که ازبالکن خوب پیدا بود

آتشبازی خیلی خوبی بود بعدازتماشا به اطاق خودمان آمدیم آقاسید حسین روضه خواند بعد استراحت کردیم

٠)٠—()»٠٠—(روزجمعه یازدهم جمادی الاولی)—٠٠«()—٠(٠

صبح دکترادکاك آمد مارا ازخواب بیدار کرد برخاسته رفتیم بمحل معهود برای آب خوردن ، وپس از خوردن آب راه زیادی رفتیم هوای امروز بازمه وابر وسرداست وبواسطهٔ سردی هوا زودتر ازهمه روزه مراجعت بمنزل کردیم ، ناصرالسلطنه رافرستادیم سی چهل جلد کتاب آورد ازتواریخ هندوستان که همه بزبان فارسی بود ندانستیم چه طورشده که بدست کتاب فروش اینجا افتاده بود ، دوجلدهم اشکال تخت جمشید وخطوط قدیمهٔ ایران بود که شرح آنراهم نوشته بودند همه راخریدیم مهندس الممالك روزنامه میخواند بعد قدری ازآن تاریخ خواندیم ، بعد ازنهار ساعتی استراحت کردیم ازخواب برخاسته نمازخوانده کالسکه خواستیم وسوارشده رفتیم بعضی جاهای خوب این صفحه را گردش وتماشا کردیم چند قطعه هم عکس انداختیم ، موثق الدوله ، وظهیرالدوله ، وقوام السلطنه همراه بودند یکساعت بغروب مانده آمدیم بمنزل فرستادیم ناصرخاقان را آوردند فرمودیم قدری کتاب خواند یکساعت ازشب گذشته رفتیم به تیاتر درسه پرده بازی کردند خیلی خوب تیاتری بود ، ساعت نه شام صرف شد ، بعد ازشام هم تامدتی امیربهادرجنگ وناصرخاقان درحضوربودند تاساعت یازده بصحبت مشغول بودیم بعد خوابیدیم (٠)

٠)»—«٠٠—()(روزشنبه دوازدهم جمادی الاولی)()—٠٠«—«(٠

صبح بعادت هرروزه رفتیم به آب خوردن وراه زیادی رفتیم امیربهادرجنگ هم دررکاب بود مراجعت بمنزل کرده نهارخوردیم ، بعد ازنهارقوام السلطنه حاکم این ایالت رابحضور آورد ، مردمعتبری است قدری با او صحبت شد مرخص شده رفت ، چون وعده کرده بودیم که یك روزی بمنزل پرنس (مترنیخ) برویم سه ساعت بعد ازظهر کالسکه خبرکردیم جناب اشرف صدراعظم وامیربهادرجنگ وقوام السلطنه درکالسکهٔ ما وسایر نوکرها هم درکالسکه های دیگر ملتزم رکاب بودند ، همه جا ازجنگل سربالا رفتیم درآخر جنگل ماریم باد خود پرنس باستقبال آمده بود باتفاق ایشان ازچند دهات معتبر گذشتیم ، دریکی ازدهات یك زن معتبری مرده بود با موزیك ودستگاه زیادی جنازهٔ اورا برداشته بودند تماشا کردیم ، پرنس همه جا جلوافتاده راهنمائی میکرد تقریباً ازماریم باد تا قصرپرنس یك فرسنگ ونیم راه بود ، وهمه جا ازجنگل روبجنوب میرفتیم تاواردشدیم به پارك خیلی پیراسته وآراستهٔ که قصرپرنس درآن پارك واقع است . این پارك مطلقا دیواری ندارد ، واین عمارت مقبول دروسط واقع است ، درجلودر ورودمحوطه ایست که حوض بسیار قشنگی دروسط آنست واطراف حوض گلکاری موزونی کرده وچنان حسن صناعت بکار برده اند مثل اینکه استادان ماهر درروی

طلا میناکاری کرده باشند ، اطراف ودورهٔ قصرهم گلکاری است نهایت خوبی وصفا رادارد ازدرعمارت که داخل میشوی یك دالانی دروسط عمارت است که طول آن تقریباً سی ذرع میشود وعمارت واطاقها در دوطرف دالان واقع است ، وضعش خیلی شبیه است بعمارت نایب السلطنه که درباغ شمال تبریز بنا شده است ازدالان وارد میشود به سرسرائی که پلهٔ عمارت است ودربالا یك گالری دارد که تقریباً بیست ذرع طول آن است وصورتهای سلاطین وامپراطوران وبعضی شاخ مرال وغیره درگالری نصب کرده اند . خروس سیاه که درجنگل قراداغ دیده وشنیده بودیم درفرنگستان هم هست ودراین گالری دیدیم که سرآن را (آمبمه) کرده بودند وخیلی قشنگ بود ازآنجا داخل شدیم باطاقهای قصرخیلی خوش مبل بود روی پارهٔ نیم کتها پوست ببر وپلنگ افتاده بود ، حقیقةً مبلهای خیلی نفیس اعلی درآنجا دیدیم . دریکی ازاطاقها اندکی توقف کرده وچندکلمه صحبت داشته بعد آمدیم در پارك برای گردش حقیقةً گلکاری این محوطه منتهای امتیاز رادارد . صفحهٔ گلکاری بعینه نقش فرش قالی است یك مغارهٔ ساخته بودند ازچهار درخت که صنعت آنرا درایران ندیده بودیم درختش شبیه است بدرخت یاس ولی ساقهٔ آن کلفت ومولّداست . خوب درختی است فرمودیم ازجنس آن بیاورند که درطهران کاشته شود ، ازدورکه شخص نگاه میکرد گمان مینمود که میان چهاردرخت مغاره است ، وقتی که داخل میشدی یك حوض قشنگی دروسط بود واطراف آن پله های خیلی مقبول داشت که انواع گلها کاشته بودند ، وراهی ازآن طرف مغاره داشت که باز بپارك داخل میشد ، خیلی شکل ووضع بدیعی درست کرده بودند یك نوع درخت بیدی درآنجا دیدیم که درپرق دیده بودیم و موسوم به بیدقرمزاست ، ولی ساقهٔ این باندازهٔ قطور وکلفت بود که اسباب تعجب شد . درخت تبریزی مولّد زیادی دراین پارك دیدیم که خیلی تماشائی بود ، بقدر دوهزار اصله ازاین جنس زیادتر بود . خلاصه چای صرف شد پرنس زن ودخترخیلی مقبول معقول نجیبی دارد باآنها اظهار التفات نمودیم چند تیر انداختیم چهارپنج پول درهوا زدیم وآنها را بزن ودخترپرنس وخواهر وزیرمختار انگلیس که بایران خواهد آمد بیادگار دادیم . بعد از راه پائین پارك آمدیم بگار راه آهن درقریهٔ (شماسنی) که یکی ازدهات پرنس است مرال زیادی درجنگل دیدیم پیاده شده خواستیم تیربیندازیم نشد . بعد خواستیم یك مارخی برویم که تیر بیندازیم فرار کردند ازدورمایك تیر طپانچهٔ انداختیم نزدیك غروب آمدیم منزل شام صرف شد . چون امشب شب عیدی برای اهالی اینجا بود سه ساعت از شب گذشته مثل شب اوّل ورود ما سرباز وموزیك حاضرشده وچراغان مفصلی کردند ، تماشای خوبی داشت بقدرسه چهار هزارنفر زن ومرد برای تماشا جمع شده بودند وزیردربار تشبیه خوبی کرد .چون اغلب زن بودند وکلاههای رنگ برنگ درسرداشتند گفت بیك تپه بزرگی شبیه است که همه جورگلی درآن کاشته شده باشد ، آوازهای خیلی خوب خواندند

وموزیك زیادی زدند مهتاب وچراغ الکتریك فروغ وصفای غریبی باین صفحه داده بود فوّارهٔ که جلو عمارت میجست ونورچراغ الکتریك ازاطراف بآن تابیده بود خیلی تماشا داشت . خلاصه بعضی ازپیشخدمتها هم حضورداشتند شب راتاساعت یازده بصحبت وتماشا گذرانده بعد استراحت کردیم امشب کتاب تذکرة الشعراء امیر دولت شاه سمرقندی را ازمنزل آورده بودند ملاحظه میکردیم این اشعار را درآنجا دیده چون خوب بود دراینجا نوشتیم .

(ماراهوس صحبت جان پروریار است) (ورنه غرض ازباده نه مستی نه خمار است)
(آتش نفسان قیمت میخانه شناسند) (افسرده دلان رابخرابات چکار است)
(درمدرسه کس را نرسد دعوی توحید) (منزلگه مردان موحّد سردار است)
(تسبیح چه کارآید وسجاده چه باشد) (برمرکب بی طاقت روح اینهمه بار است)
(ناصراگر از هجر بنالد عجبی نیست) (مهجور زیار است وپریشان زدیار است)

روز یکشنبهٔ سیزدهم جمادی الاولی

صبح برخاسته بعادت هرروزه رفتیم بجنگل آب خورده راه زیادی رفتیم حقیقةً جای باصفائی است که شخص از تفرّج وگردش درآن خسته نمیشود ، تانزدیك ظهر بمنزل آمده نهارخوردیم بعد ازنهار چندنفرازپرنسهای اینجارا بادوپرنس قوام السلطنه بحضورآورد قدری صحبت داشته واظهارمهربانی باآنها نمودیم مرخّص شده رفتند دوساعتی استراحت کردیم ساعت چهار بعد ازظهر کالسگه خواستیم سوارشده رفتیم بطرف راه آهن وزیردربار وامیربهادر جنگ وقوام السلطنه وناصرخاقان دررکاب بودند از خیابان وجنگلهای خیلی باصفا گذشته رسیدیم بصحرائی که درآنجا احتمال شکارمیدادیم ، کنت را فرستادیم نزدپرنس (مترنیخ) که بیایند راهنمائی کنند بلکه ازمرالهای روزگذشته که دیده بودیم پیدا کرده شکارکنیم چون روز یکشنبه بود خودپرنس نیامده ولی شکارچی خودرا فرستاده بودند چون وقت گذشته بود قرارشکاررا بفرداگذاشتیم وبکالسگه نشسته وزیردربار وامیربهادرجنگ هم درکالسگه حضورما بودند از راه دیگری که تمامش ازمیانهٔ جنگل وبسیار باصفابود مراجعت بمنزل کردیم نیمساعت ازشب گذشته بتیاتر رفتیم اسم آکتریس تیاتر اینجا (بوکاچی) است خیلی خوب بازی میکنند وامشب مخصوصاً بازیهای تماشائی درآورده وحرکات خوب کردند جمعیت زیادی ازهرطبقه درتیاتر بود . درسه پرده بازی کردند ساعت سه ازشب گذشته آمدیم منزل شام خوردیم امیر بهادرجنگ وناصرخاقان درحضور بودندتا ساعت یازده بصحبت مشغول بودیم بعد استراحت نمودیم *

روز دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی

صبح رفتیم بجنگل با لا آب صرف نموده راه رفتیم ، موثّق الدّوله وامیر بهادرجنگ وامین حضرت وقوام السلطنه ومهندس الممالك ومؤید السلطنه ومیرزا ابراهیم خان دکتر وکنت درحضور بودند دربین گردش چندتیر انداختیم وخیلی خوب زدیم ، بعد از اتمام آب خوردن وراه رفتن نزدیك ظهر آمدیم منزل دختر عاج فروشی آمد قدری اسباب عاج ازاو خریدیم ، بعد ازصرف نهار قدری استراحت کرده ازخواب که بیدار شدیم نماز خوانده کالسکه خواستیم سوارشده رفتیم بجنگل برای شکار مرال پرنس (مترنیخ) وزوجه ودختر وپسرش درنقطهٔ که درجنگل حصار کرده بودند حاضر بودند سه کومه بود اوّلی رامن نشستم دوّیمی را وزیردربار نشست سوّمی راپرنس وخانواده‌اش دراین بین یك مرال بیرون آمد من یك تیر انداختم بگردن مرال خورد وافتاد مصدّق الملك دویدکه سراورا ببرّد برخاست وفرارکرد شکارچی‌های پرنس اورا دوره کرده نگذاشتند فرارکند ، دراین بین نیمه جانی برای او باقی بود که دختر پرنس یك تیر باو انداخت و فوراً خوابید . یك مرال دیگری ازجلو وزیردربار گذشت باتفنگ ما او یك تیرانداخت وسرتیرمرال خوابید ، الحق خیلی خوب زد کنت که رئیس پلیس وهمه جا همراه ماست یك مرال هم طرف پائین اوزده بود شکارخوبی کردیم وخیلی روزخوشی گذشت وبقدری پرنس و خانوادهٔ او مهربانی نمودند که مافوق نداشت ، خیلی ممنون شدیم وپرنس وخانواده اش را فردابنهار دعوت کردیم که با هم نهار بخوریم • بعد خدا حافظی با ایشان نموده با وزیر دربار وقوام السلطنه وعلاءالسلطنه بکالسکه نشسته مراجعت کرده نزدیك غروب وارد منزل شدیم جناب اشرف صدراعظم را خواستیم منزل نبودند وچای خوردیم ، ویکساعت ازشب گذشته هم شام صرف شد بعد ازشام جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت و فرمایش نمودیم تا ساعت یازده بیدار بودیم بعد استراحت کردیم *

*)—(**(روز سه شنبهٔ پانزدهم جمادی الاولی)**)—(*

صبح رفتیم به آب خوردن و راه رفته چند قطعه عکس انداختیم بعد آمدیم بمنزل پرنس مترنیخ باپسر و دختر و زوجه اش بر حسب دعوت ما آمده و حاضر بودند ، جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم حضور داشتند قدری نشسته از همه جا صحبت داشتیم بعد رفتیم سر نهار نهار خوبی در اطاق جناب اشرف صدر اعظم حاضر کرده بودند بعد از نهار آمدیم بمنزل خودمان به پرنس نشان درجهٔ اوّل خارجه و پرنسس زوجه اش نشان آفتاب و بدخترش یك حلقه انکشتری الماس و یك تخته قالیچه وبه پسرش یك قطعه نشان درجهٔ دویم خارجه دادیم ، خیلی اسباب خوشوقتی آنها شد ، بعد مرخص شده رفتند قدری خوابیده بعد از خواب کالسکه خواسته سوار شدیم رفتیم تا نزدیك راه آهن وقریب

بغروب

بغروب بمنزل آمدیم چای صرف شد ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم به تیاتر . بازی ژاپونیهارا دردوپرده درآوردند ، چندان خوب نبود ، جمعیت زیادی بود تاساعت نه درتیاتر بودیم ، بعداز مراجعت بمنزل شام خوردیم وتاساعت یازده بیدار وبصحبت باپیشخدمتها مشغول بودیم بعد خوابیدیم

•)—(**(روزچهارشنبه شانزدهم)**)—(•

صبح بعادت هرروزه رفتیم آب خورده راه زیادی رفتیم وآمدیم منزل نهارصرف شد جناب اشرف صدراعظم هم درسرنهاربودند ، بعد ازنهارپرنس مترنیخ وپسرش ازبرای تشکر اینکه بآنها نشان داده بودیم شرفیاب شدند بعد مرخص شده رفتند (پالیاکوف) که ازبرای معالجه باینجا آمده بود . او نیز امروزچون میرفت آمد شرفیاب شد ومرخّص گردید . ساعت نه بعدازظهر سوارشده رفتیم به تیراندازی . درآنجا مؤیدالسلطنه یك توپ ماکسیم حاضرکرده بود پیشکش کرد چند تیرازآن انداختند دردوازده تیر که می‌انداخت گیرمیکرد علت آنرا سؤال کردیم بعد درست کردند وتمام تیر آن بیك نقطه میخورد خیلی خوب توپی است خیال داریم ده عرّاده ازاین‌قسم توپ ابتیاع نمائیم که بایران حمل کنند . بعد چند تیرتفنگ انداختیم چای صرف شد ، چهارقبضه تفنگ هم خریدیم . چون وقت داشتیم سوارکالسکه شده رفتیم تانزدیك راه آهن ، امیربهادرجنگ ، وناصرالسلطنه . و امین حضرت ، وناصرخاقان دررکاب بودند ، رئیس پلیس اینجا باچند شکارچی دیگر کبك زیادی زده بودند ، ودرصحرا گردش میکردند ، ماهم بطمع شکارکبك ازکالسگه پیاده شده ازمصدق الملك جویاشدیم که تفنگ ساچمهٔ سربی همراه داری عرض کرد خیر ، درصورتی که وقت حرکت خودمان باو فرموده بودیم لازم نیست ، چون موقع شکاربود بی اختیارخلقمان تنگ شد بعد تفنگ رئیس پلیس‌را گرفته مقدارزیادی باشکارچیها پیاده رفتیم . دوتا تولهٔ خوب هم همراه می‌گشت دوتا بچهٔ آنهارا خواستیم فرستادند . اتفاقاً هرچه گشتیم کبکی نپرید مگریك خرگوشی ازدور فرارکرد خیلی دوربود تیری انداختیم تقریباً امروزبشکل شکارخودمان درایران گردش کردیم نزدیك غروب آمدیم منزل نوکرهاهمه حاضربودند شام صرف شد ، بعدازشام تانصف شب بیدار وبصحبت مشغول بودیم بعد استراحت کردیم (*)

—(§(روزپنجشنبه هفدهم جمادی الاولی)§)—

صبح برخاسته رفتیم بهمان نقطهٔ که آب میخوردیم آب خورده قدری راه رفتیم ، بعد بحمام رفته مراجعت بمنزل نمودیم نهارصرف نموده قدری کاغذ نویسی کردیم ، بعد سوارشده رفتیم بمحل ژیمناستیك که جهت صحت مزاج بدستورالعمل اطبأ پهلوی حمامهای آب گرم ماریم باد ساخته ومهیا

کرده

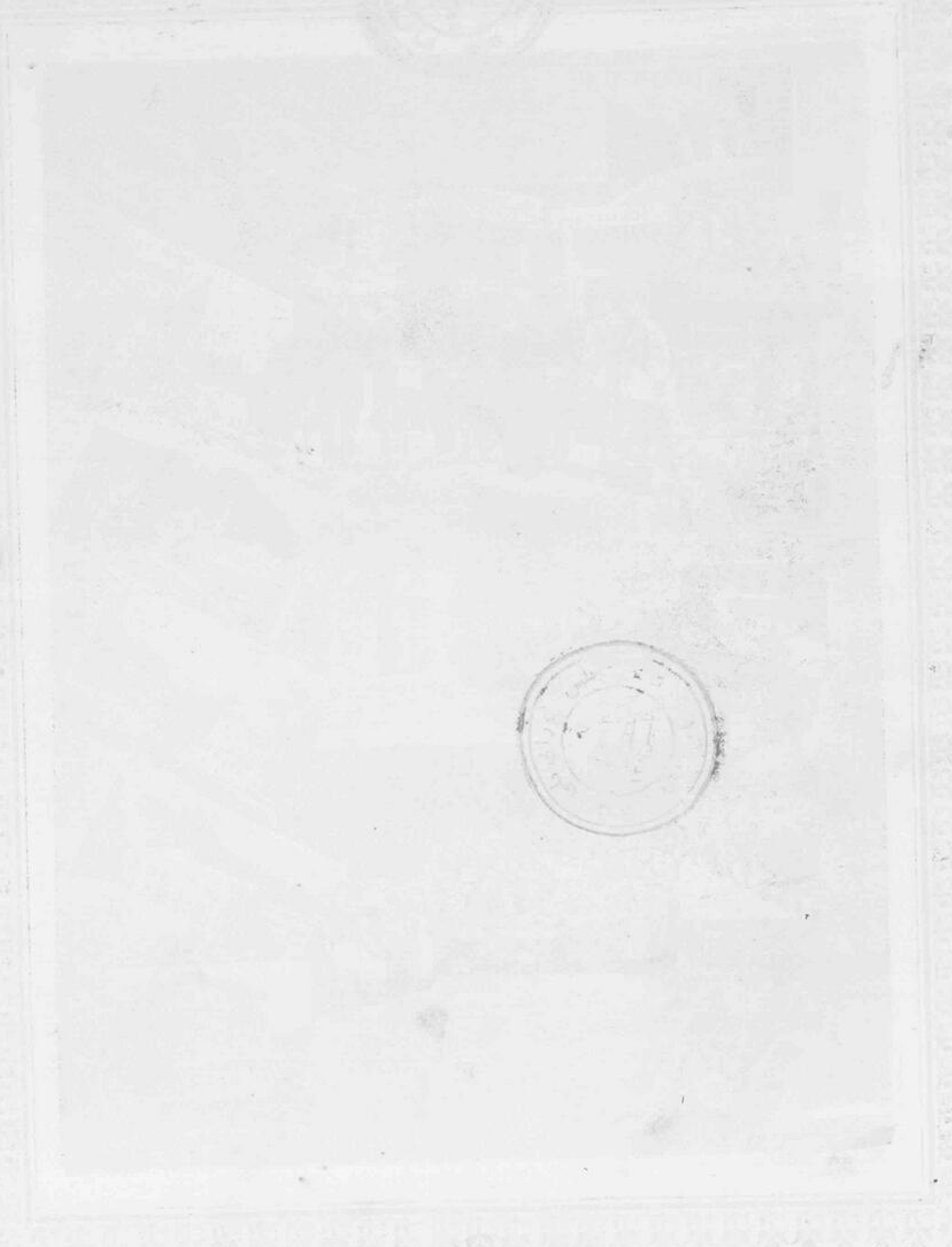

کرده اند وهراسبابی مخصوص رفع یکقسم کسالتی است که دراعضا واعصاب عارض میشود وبحرکت فوق العادهٔ بواسطهٔ آن اسباب رفع میشود . بعضی جاها وآلات واسباب مختلفه است که شخص روی آنهامی نشیند حرکات عجیب وغریب بانسان میدهد که خیلی مضحك است . بعد رفتیم بکنارخط راه آهن دراین بین ترن راه آهن المان رسید بعد معلوم شدکه وزیرهمایون هم درآن ترن بوده است قدری گردش کرده آمدیم بمنزل بورود منزل دیدیم وزیرهمایون ازراه رسید تفصیل مسافرت وجهت تأخیر آمدن اوراجویاشدیم تمام گذارشات سفرخودرا عرض کرد معلوم شد برای کارتمبروکارت پستال از (لاهه) پای تخت هلاند بشهر (هاآرلم) رفته سه شب درآنجا مانده است وازاوپذیرائی و احترامات کرده اند وبمحل سدّهٔ دریاکه دولت هلاند بجهت اینکه زمین هلاند راآب نگیرد کرورها خرج کرده ساخته است اورا دعوت نموده بآنجارفته وملاحظه کرده است . وبعدکه کارهای پستی ودولتی خودرا درانجا تمام کرده بشهر (کلون) المان آمده وازترن خارج مانده یك شب مجبور بتوقف آنجا گردیده . وبعد جهت خریدن اسباب وماشین چاپ اعلانات وکارت پستال بشهر (بال) سویس رفته آنجاهم بزحمات زیادکارهای خودراانجام داده چون نزدیك بشهر (سوکترن) سویس که ازجاهای باصفای ممتازاروپاست بوده بآنجارفته تاقلهٔ کوه (من بلان) سویس که راه آهن سربالا دارد وتازیربرف رفته سیاحت کامل نموده است وازآنجا تفصیلات عجیب وغریب حکایت میکرد و بعرض میرساند که مایهٔ حیرت بود . خلاصه پس ازصحبت وفرمایشات بااووقت تیاترشده بود رفتیم به تیاتر جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار وموثق الدوله ووزیرهمایون همراه مابودند چندین قسم بازیهای مختلف خوب درآوردند که تماماً محل ملاحظه وتعجب بود من جمله بازی ژیمناستیك بودکه چند نفرآمده بانواع واقسام معلق میزدند سه نفرروبهم رفته می ایستادند وازبالای یکدیگرخود راپرت میکردند ودرحین پائین آمدن معلق زده روی زمین قرارمیگرفتند بعد دونفرآمدند دریك چهارچوب نقاشی که کاغذ سفیدگذارده بودند درپنج دقیقه پردهٔ نقاشی قشنگی تمام کردند وبعد حرکات مضحك نمودندکه خیلی خنده داشت . بعد زن بسیارخوشگلی آمد لباس گلی رنگی پوشیده بود اوّل سه تاچتر دردست گرفت هرکدام را بهوا می انداخت دیگری رامیگرفت که هیچ یك بزمین نمیخورد بعد سه تاکلاه آورد هرسه را بهوا می انداخت وسرخودرا زیرآنها میگرفت که متصل یکی ازآنها درسرش و دوتای دیگردرهوا بود بعد یك لالهٔ که شمع زده وروشن کرده بودند روی سرخود گذاشت ویك چوبی بلند دردست داشت که سرآن یك کاسهٔ بود ومتصل باچوب دورمیگردانید وبادست دیگرش سه پشقاب داشت که بهوامی انداخت ومتصل یکی دردست اوودوتا درهوا بود وهیچیك بزمین نمی افتاد

ودر

Schiessstätte

ودرضمن که بادستهای خود مشغول این حرکات بود چراغ روشن را که برپیشانی خود گذارده بود حرکت میداد بطوریکه ازروی پیشانی ببالای سرش آمده کم کم آورد پشت سرش نگاهداشت وگیلاس شرابی که روی میزبود باد ندان خود برداشت ودوباره چراغ را بحرکات عدیده آورد بالای سرش بطوریکه سرابالا برده گیلاس شراب را خورد بقدری این حرکات وکارهای اومشکل بود که انسان ازمشاهدهٔ آن مات ومتحیرمی ماند ، بعد شخصی آمد ویلنی دردست داشت خیلی خوب زد وبعد ویلن رابدست گرفته کمان آنرابادوزانوی خودگرفت وبازانودرکمال خوبی ویلن رازد دیگرانواع حرکات عجیب و غریب کردکه خیلی خنده وتماشا داشت درآخرتیاتر بمنزل آمده استراحت کردیم *

روز جمعه هیجدهم جمادی الاولی

صبح بعادت معهوده رفتیم بمحل آب خوردن آب خورده راه رفتیم بعد مراجعت کرده بحمامهای اینجاوماشین جلو حمامها رفته پیاده شده قدری تماشا کردیم وزیرهمایون هم که تازه آمده واینجا هارا ندیده امروز ملتزم رکاب بود جناب اشرف صدر اعظم هم که بحمام رفته بودند اینجا بحضور رسیدند از تماشای حرکات عجیب وغریب ماشینهای ژیمناستیکی تفریحی نموده بعد خودمان هم سوار شدیم چند ماشین بود که حرکات آنها برای قلب ومزاج ما خوب ونافع بود که دکتر ادکاك آنهارا بما نشان داد من جمله چیزی است که مثل مشت بکمر وپشت میزند وشخص حال می آید دیگر ماشینی است که دست را مالش میدهد و مواظب تمام این ماشینها دختر های جوان هستند که اشخاص را برحسب دستور العمل اطباء بهر ماشینی که لازم است سوار میکنند مرضی که بجهت معالجه باینجا می آیند وحکیم آنهارا ملاحظه می کند بدقت هرچه تمامتر امراض آنهارا معین نموده دستور العمل معالجه را ازخوردن آب ورفتن حمام ومالش ماشینها وغیره دریك ورق کاغذی نوشته بمریض میدهد ومریض آن نسخه را بند مطلا میکند وبیکطرف سینهٔ خود می آویزد وقتی باین مکانها میرود نسخه ها را دخترها میخوانند و اعمال مریض را مجری میدارند بعد از قدری توقف در آنجاها رفتیم باطاقی دیگر که اسبابی درآنجا تعبیه کرده اند مانند دولابی بزرگ بقدر نشستن یك نفر آدم روی صندلی که سرش از دولاب بیرون است و تمام دیوار این دولاب را چراغ الکتریك نصب کرده اند وقتیکه شخص آنجا نشست ودررا بستند سر آدم را بیرون میگذارند واطراف گردن شخص را هم ازپتو میگیرند که هیچ منفذی باقی نمی ماند و این چراغها طوری آن محوّطه را گرم مینماید که انسان عرق میکند وهرکسی یکربع ساعت در آنجا توقف نمود بقدر ده بیست مثقال عرق میکند و از وزن او کسر میشود اغلب این اسبابهای ژیمناستیك برای اشخاصی است که میخواهند لاغر بشوند وباینجا آمده معالجه می کنند خلاصه ازآنجا بمنزل آمده نهار خورده قدری استراحت کردیم بعد از خواب که سه ساعت

بعد

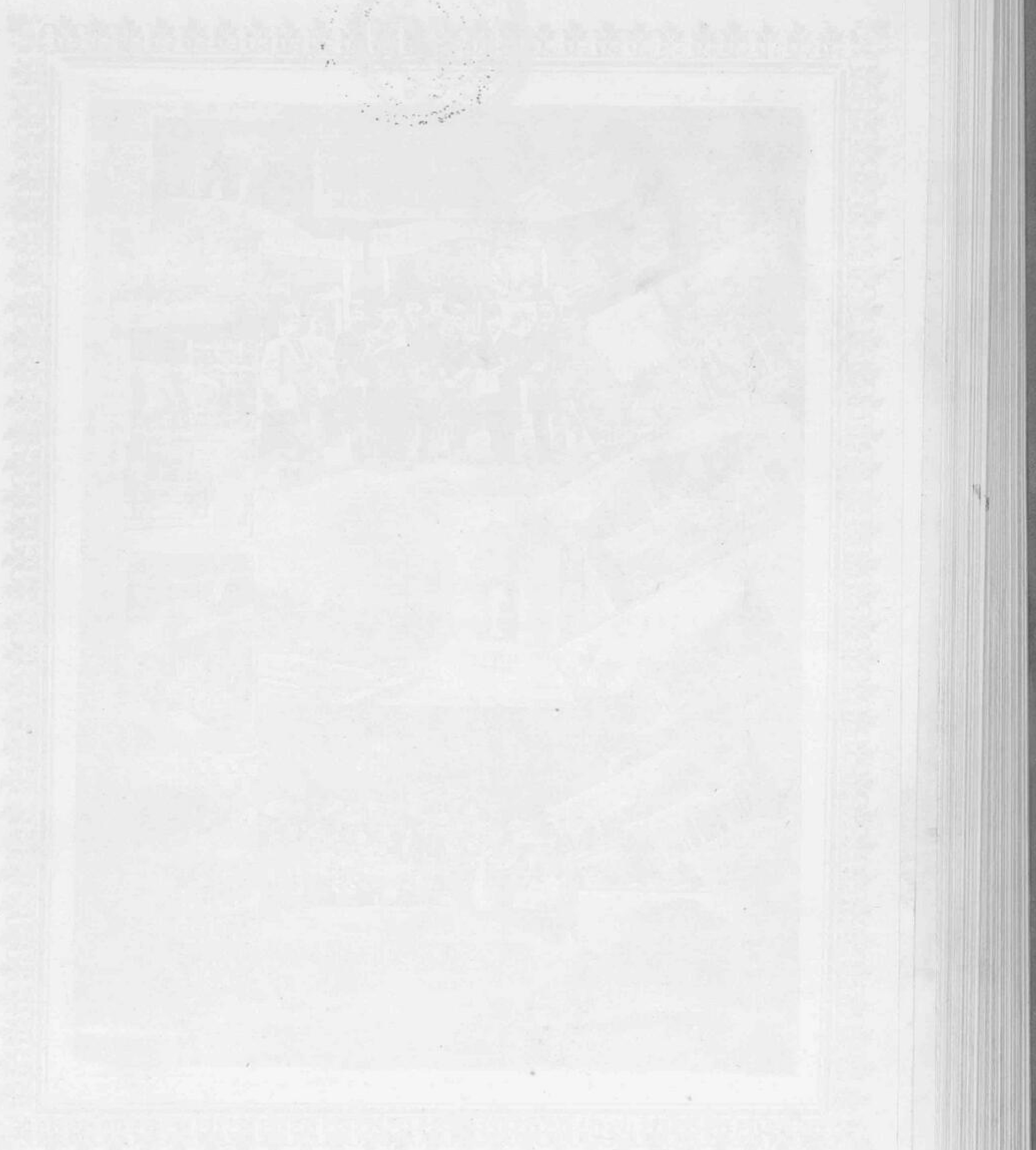

بعد از ظهر بود رفتیم بشکار سوار کالسگه شده تا سر کوه توی جنگل که شکار گاه است رفته آنجا پیاده شدیم چهار کومه در آنجاست که یکی را زن و دختر پرنس مترنیخ نشسته بودند یکی دیگر را وزیر دربار نشست یکی را هم کنت رئیس پلیس که مراقب نظم اطراف ما در ماریم باد است نشسته بود یکی را هم ما نشستیم پیادهٔ زیاد هم در اطراف بودند قال و مقال زیادی کردند چند تا شوکا و خرگوش و کبك بیرون آمد مادوتا شوکا ویك خرگوش ودوکبك زدیم وزیردربارهم دوتا شوکا زد خیلی خوب شکاری شد اینکه می گفتند شکار گاههای فرنگستان را تجیر دور آن می کشند مطلقا اصل وصحت نداشت خیلی شبیه بهمان وضع شکار گاههای خودمان است وبسیار درانجاها زدن شکار اشکال دارد یك ساعت ونیم ازشب گذشته درکال خستگی مراجعت بمنزل کرده شام خورده استراحت نمودیم (*)

(روز شنبهٔ نوزدهم جمادی الاولی)

باز برحسب معمول رفتیم به محل آب خوردن امروز درساعت ده صبح باید برویم به (کارلس باد) وقت رفتن آمدیم منزل جناب اشرف صدراعظم وبعضی از نوکرها همراه ما بودند رفتیم بگارراه آهن از آنجا ترن مخصوص بجهت مسافرت ما حاضر کرده بودند سوار شدیم از ماریم باد به کارلس باد ترن معمول یکساعته میرود ، امّا بجهت اینکه ما میخواهیم ترن آهسته برود دوساعت ربع کم ما را بردند ازهفت تونل کوچك و بزرگ عبور کردیم صحرا همه جا جنگل کاج و غیره و قدری هم زمین زراعت است چون اواخر ماه سنبله است وانجا هم ییلاق است برگ درختها کم کم روبزردی گذاشته و حالت خزان پیدا کرده است درصحراهم مشغول زراعت گندم وجو هستند یکی دو قطعه زمین هم دیده شدکه زراعت تازه سبز شده است قریب بظهر بود که بگار راه آهن کارلس باد رسیدیم حاکم شهر کارلس باد باتمام اجزأ نظامی وقلمی وسرباز ومراسم تشریفات در گار حاضر بودند قوام السلطنه وزیرمختار آنهارا معرّفی کرد ماهم نسبت بهر کدام تفقد واظهار مهربانی کردیم بعد سوارکالسگه شده حرکت نمودیم از میان خیابانها وکوچه ها عبورکرده تا به پاویلی (یعنی کلاه فرنگی مانند جائی) که بجهت خوردن آب معین کرده اند رسیدیم آب این چشمهٔ کارلس باد مخصوص باشخاصی است که در کبد شان علتی باشد رفع مینماید تقریباً بیست ویکروز مدّت خوردن این آب است ودر فصل بهار باید خورد . تخمیناً سالی پنجاه هزار نفر جهت خوردن این آب باین محل میآئید جمعیت سکنهٔ دائمی شهر کارلس باد پنجاه هزار نفراست ولی در فصل آب خوردن جمعیت زیاد از اطراف باینجا میائید امّا حالا بواسطهٔ نزدیکی پائیز فصل وموقع گذشته است وکمترمردم باین محل میآئید چشمهٔ آب دروسط پاویلن مرتبی است که بزرگتراز پاویلن کنترکسویل است وآب که ازچشمه خارج میشود در میان حوضی است

که

که بالطبیعه خودش فوران دارد وبقدر دو ذرع متجاوز از زمین میجهد بقدری گرم است که متصل بخار ازآن متصاعد میشود ودرکنار چشمه دخترها بالباسهای بسیار تمیز پاکیزه ایستاده استیکانی که برای خوردن آب است سر چوب بلندی کرده آب را ازفوّاره داخل استیکان مینمایند وقدری نگاه میدارند تا سرد میشود آنوقت مید هند میخورند درتوی این پاوین بقدری جمعیت بودکه نمیشد راه رفت دسته های گل را که توی این آب میگذارند فوراً روی آن بسته میشود که حالت حجریّت هم میرساند چند دسته ازآن گل ها آوردند بموثق الملك سپردیم که در طهران بمابدهد و میرزا ابراهیم خان را فرمودیم برود عکس اغلب انجا ها را بردارد بعد از آنجا به هوتل مخصوصی که برای ما معین نموده بودند رفته آنجا نهار خوردیم هوتل بسیارعظیمی است عمارت خیلی مفصلی دارد چندین مرتبه و تمام با چراغهای الکتریك روشن میشود ملتزمین ماهم درتالار دیگرنهار خورده اند درمراجعت ازهمان تالارها گذشتیم یکدسته موزیکانچی هم بود که سلام ایرانی میزدند به مراقبت قوام السلطنه خیلی ترتیبات خوب برای تشریفات ما داده شده است واقعاً قوام السلطنه خیلی خوب خدمت میکند و مراقبت ازحال همه دارد که همراهان وملتزمین ما درکمال آسودگی باشند ، خلاصه ازهمان راه بیرون آمده کالسگه حاضر کردند ما با امیربهادرجنگ و وزیرهمایون وقوام السلطنه دریك کالسگه نشسته قدریکه آمدیم رسیدیم بدکان عکاسی که درجلو عمارت ژیمناستیك وحمّام کارلس باد واقع است تعریف کردند که خوب عکاسی است جناب اشرف صدر اعظم هم همانجا ایستاده بودند داخل عکاسخانه شدیم پیر مردی عکاس که عکس ما را خواست بیندازد ما را مجبور میکرد که بوضعهای مخصوص بایستیم دست بسر و روی ما میگذاشت وهرچه قوام السلطنه ودیگران میگفتند متعرض نباشد دست نمیکشید قدری مبرم بود ، خلاصه چند قسم عکس انداخته بعمارت ژیمناستیك و حمام رفتیم تقریباً انجا هم همان وضع حمّامهای ماریم باد را دارد ولی قدری مفصل تراست یکنفرهم زبان ایرانی یاد گرفته بود حرف میزد بد نبود مترجمی میکرد ، از انجا پائین آمده باجناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ ووزیر همایون در کالسگه نشسته ازکومه های شهر کارلس باد گذشتیم خیلی شهر قشنگ معمور خوبی است مردمانش خیلی باادب ومهربانند همه جا (ویولوشاه) میگفتند واظهار مهربانی میکردند ازجلوکلیسای عظیمی گذشتیم که دو گنبد مطلاّ ونیم گنبدکه طلا وآهن باهم مخلوط است دارد بعد رفتیم درآخر شهر بکارخانهٔ بلورسازی ماریم باد که خیلی اعلی است آنجا پیاده شدیم ، صاحب کارخانه واجزأرا قوام السلطنه معرّفی کرد یك ظرف جای گل هم تقدیم نمودند بسیار اعلی و ممتاز بود بعضی ظروف هم دستورالعمل وسفارش دادیم که برای ما حاضر نمایند ، بعد باصل کارخانه که بلور آلات ساخته میشود

رفته

رفته تماشا کردیم جائی که سنگ را آب میکنند وعمله جات از نوك سیخهای آهن بلور را گرفته بیرون میآورند وبطرح‌های مختلف ظروف واسباب میسازندو بعد درجای دیگر عمله‌جات تراش میدهند تمام کار خانه واعمال بلور سازی را بدقّت دیدیم خیلی محل تمجید وتحسین بود ، بعد از آنجا بیرون آمده بگار راه آهن آمدیم وسوار شده بفاصلهٔ دوساعت رسیدیم بماریمباد وقتیکه وارد منزل شدیم نیمساعت ازشب رفته بود بااینکه بنهایت خسته بودیم عرض کردند بتیاتر باید رفت باخستگی رفتیم بتیاتر جناب اشرف صدر اعظم وسایر نوکرها هم بودند وزیر دربار امروز حاضر نبودمختصر کسالتی داشت در منزل اورا دیده ازحالتش جویا شدیم بهتر شده بود اوهم باما به تیاتر آمد اما بازی تیاتر امشب خیلی خنك و بی‌مزه بود در پردهٔ آخر بمنزل آمده استراحت کردیم *

(روز یکشنبهٔ بیستم جمادی الاولی)

امروزصبح باز بعادت هرروزه برای خوردن آب رفتیم بعد که مراجعت بمنزل شد بواسطهٔ اینکه روز یکشنبه و عید اهالی بود جمعیت زیادی ازمردم ماریمباد در جلو هوتل ما جمع شده بیرقهای رنگارنگ در دست داشتند وموزیك‌هم میزدند تماشای خوبی داشت اطفال مدارس‌هم با حمایل‌های رنگارنگ میآمدند ومیگذشتند ، بعد نهارخوردیم ومختصر استراحتی کرده سوار شدیم رفتیم بقهوه خانهٔ (ایکرلندن) که چشم انداز ومنظر بسیار خوبی دارد ، جناب اشرف صدر اعظم هم آنجا بودند ، منظر جلو قهوه خانه خیلی شبیه است بمنظر صاحبقرانیهٔ شمیران بطرف طهران آنجا یك فنجان چای خوردیم بعد رفتیم بخانهٔ شخصی ماریمبادی که دویست سال قبل اینجا منزل داشته واین‌کوه‌ها و جنگل اطراف و جای شهرتماماً ملك ومرتع گوسفندان اوبوده‌است مجسمهٔ خود او وزنش را ساخته دراطاق خودش گذاشته و وضع اطاق و مبل و اسباب اورا بهمان حالت دویست سال قبل نگاه داشته‌اند که محل ملاحظه و تماشاست بعد رفتیم باطاقی که تیر اندازی مینمایند اشکال مختلفه دارد مدتی آنجانشانه‌زدیم بعد مراجعت کرده قدری درصحرا وجنگل اطراف ماریمبادگردش کردیم درمیانهٔ جنگل کنار دریاچه عکاسباشی را گفتیم عکس ما وجناب اشرف صدر اعظم وامیر بهادر جنگ و وزیرهمایون وقوام السلطنه و ناصر السلطنه را انداخت که یادگار این محل و مکان باشد بعد بمنزل آمده شام خورده استراحت کردیم *

(روز دو شنبهٔ بیست و یکم جمادی‌الاولی)

امروز باید برویم بقصر و خانهٔ پرنس (متر ینخ) که بنهار مهمان هستیم صبح بعد از خوردن آب وگردش و تیر اندازی مختصری مراجعت بمنزل نموده کالسکه حاضر کردند ، ما و جناب اشرف صدر

اعظم

اعظم ووزیر دربار ووزیرهمایون دریك کالسکه وشاهزاده موثق الدوله وامیربهادرجنگ وقوام‌السلطنه درکالسکهٔ دیگر باکنت رئیس پلیس اینجا آمدند بقدر یکساعت راه بود بآنجا که رسیدیم خود پرنس وپرنسس‌زوجهٔ پرنس و دختر وپسر ایشان باکنت که میخواهد داماد پرنس بشود جلو کالسکه آمده بانهایت ادب ماراپذیرائی نمودند چون دفعهٔ سابق که اینجا آمدیم وزیر همایون در سویس بود و اینجا حاضر نبود اورا به پرنس معرّفی کردیم باسایرهمراهان آشنا بود از پله‌ها بالا رفته وارد تالاری شدیم که جهت راحت ما حاضر کرده بودند آنجا قدری نشسته باپرنس و پرنسس صحبت داشتیم بعد اطلاع دادند که وقت نهاراست رفتیم بسر نهار دروسط ما نشستیم و یکطرف ما پرنسس و طرف دیگردختر ایشان وروبروخود پرنس مترینخ نشستند سایرهمراهان هم در سر نهار بودند بعد از نهار مسیو (کروتفلد) که اول پیانو زن اروپا است بنا کرد به پیانو زدن و دختر پرنس هم ویلن میزد و با پیانو مطابق کرده بسیار بسیار خوب زدند رفتیم بموزهٔ پرنس که در این عمارت دارد همه قسم اشیأ کهنه در اینجا موجوداست چونکه خانوادهٔ پرنس خیلی قدیمی است و پدران ایشان خدمات عمده بدولت اطریش کرده‌اند و در زمان ناپلیون پرنس مترینخ بزرگ سفارت و وزارت داشته و حالات او در تواریخ اروپا مفصلاً مسطوراست ، ازجمله چیزهائیکه دیده شد مدل‌و نمونهٔ اول راه آهن‌وبخار بودکه کوچك آنرا ساخته پدران پرنس بقیمت گزاف خریده وبیادگار دراینجا گذارده‌اند ، اغلب سکه‌های قدیم ایران و اروپا وغیره دیده شد که در جاهای مخصوص با نهایت نظم و ترتیب گذاشته اند ، بعضی جانورها که خیلی قدیم است و در لای خاك متحجر شده آنهارا بیرون آورده در موزه‌نگاه داشته اند وبعضی‌را هم در توی شیشه با الکل حفظ کرده‌اند دیگرکتب خطی قدیم ایرانی چند جلد دیده شد که بخط خوش نوشته‌اند ، مرقع وقطعات ایرانی بخط جلی اعلی نیز بود کتب فرنگی بسیار از هرقبیل و نفایس قدیمه وتاریخی واشیأ خوب وقالیهای مرغوب قدیم ایران درآنجا موجود بود ، دیگرصورت نایب‌السلطنهٔ مرحوم عباس‌میرزا که در نهایت شباهت کشیده‌اند باصور بعضی سلاطین دیگرکه درآن‌عهد درمشرق زمین سلطنت داشته اند دیده شد که همه‌را درکمال خوبی نگاه داری کرده‌اند ، خلاصه گردش کاملی درموزهٔ پرنس کرده بعد باتفاق پرنس وزوجه ودختر ایشان رفتیم بجنگل بیرون عمارت تمام اطراف عمارت پرنس جنگل کاج‌است و خیلی اشجارکهنه دارد درکنار جنگل محلی است که برای شکار کبوتردرست کرده‌اند یك کنت معتبری هم که اشاره باسم او کردیم همراه ما بود اسمش (کنت هانون‌کور) است وآن روز اول‌هم که بمنزل پرنس آمدیم اینجابود تقریباً چهل سال دارد خیلی هم با ثروت ومتمول است سیاحتهای عمده کرده واز قراریکه‌میگفت ده‌سفر بینگی دنیاوچین وهند وافریقا

تانیانزا

تا (نیانزا) که دریاچهٔ (ویکتوریا) میگویند مسافرت نموده‌است قریب ده‌هزار گوسفند زاینده وچهار هزار گاو و یکصد مادیان دارد شکارچی‌هم هست وتا حال دراین سفرها که رفته هشت ببر شکار کرده‌است ازاهل اطریش‌است و از قراریکه گفتند میخواهد دختر پرنس مترینخ‌را برای خود خواستگاری و تزویج کند ، خلاصه چندین کبوتردر آنجازدیم بعد برگشتیم بعمارت وباپرنس‌وپرنسس وسایرین وداع کرده مراجعت بمنزل نمودیم از مغرب گذشته بود که وارد منزل شدیم شب را چون قدری خسته بودیم زودتر شام خورده استراحت نمودیم *

«•)—*——§ روز سه شنبه بیست ودویم جمادی الاولی §——*—(«•

امروزصبح برحسب‌دستور العمل دکتر ادکاك بحمام ژیمناستیك رفته کمر و دست‌و پای‌خود ما نرا به بعضی ما شینها دادیم مالش خوبی داد دکتر ادکاك قلب ما را گوش داده خیلی تعریف کرد که الحمد لله خوب کار می‌کند بعد بمنزل آمده قدری دستخط و نوشتجات در پشت کارت پستالها برای طهران نوشتیم بعد باجعبهٔ حساب قدری حساب جمع وتفریق کردیم هوای امروز خیلی بد وگرم بود نهار خورده خوابیدیم سه ساعت بعد از ظهر کالسگه خواسته سوار شدیم چون در نزدیکی ماریم باد یك پرنس معتبر دیگری هم که اسمش (پرنس شن بورغ) است منزل ویلاق وشکار گاه دارد وامروز او ما را دعوت بشکار گاه خود نموده بود بآنجا رفتیم ازنوکرهای ما کسانی که همراه بودند امیربهادرجنگ وناصرالسلطنه وآقاسید حسین وسقاباشی ودکتر ادکاك بود پرنس درنهایت احترام پذیرائی نموده مارا بشکار گاه برد مرال اوّل که بیرون آمد بواسطهٔ اینکه شکار چیها میانهٔ ما و مرال حایل بودند تیر اوّل را با ملاحظه انداختیم نخورد تیر دویم را که انداختیم بمرال خورد و فوراً افتاد ولی دوباره بلند شده رفت وفردای آنروز اورا پیدا کرده بمنزل آوردند بعد مرال دیگر بیرون آمد چون خیلی دور بود نزدیم پس از آن جای خود را تغییر داده بمحل دیگر رفتیم آنجاهم دومرال دیگر بیرون آمد یکی نربود که تند دررفت ودورشد که تیر باو نرسید مرال دیگر که ماده بود بیرون آمد خیلی درشت بود بآن که تیرانداختیم فوراً بزمین خورده سرتیرخوابید آنرا هم آوردند بسیار شکار خوبی شد بعد بمنزل آمده شب را با اینکه خسته بودیم بتیاتر رفتیم پردهٔ اوّل خیلی بیمزه بود شخصی شبیه بمست شده و تقلید مست میکرد پردهٔ دویم یك پسر و یك دختر بودند کوچك و بزرگ بقدری خوب ژیمناستیك بازی کردند که درتمام این مدت مسافرت فرنگ چنین بازی ژیمناستیکی ندیده بودیم ازجملهٔ بازیهای ژیمناستیك آنها این بود که نردبان دوسری آوردند که ده‌پله داشت یکنفر ازآنها آمد جلو نردبان ومعلق زده پاهارا بسمت هوا بلند کرد ودودست‌را بزمین گذارده وارونه بنای راه‌رفتن گذاشت تا پای پلهٔ نردبان رسید همانطور بنا کرد از نردبان بالا رفتن تابسر نردبان رسید و از آنطرف بهمین

شکل

شکل که پاها بهوا ودستها بزمین بود از نردبان سرازیر شد و بعوض اینکه یکدست خود را اوّل در یك پلهٔ نردبان گذارده محکم شود بعد دست دیگر را بجای آن بگذارد دربرگشتن دودست‌را یکدفعه به‌پله‌ها گذارده تاپائین نردبان آمد یکدفعه تمام‌اهل مجلس دست‌زده اسباب حیرت همگی شد خلاصه یك‌پرده بآخرمانده آمدیم بمنزل استراحت کردیم (*)

«•)—*——§ روز چهار شنبه بیست وسوم جمادی الاولی §——*—(«•

صبح ازخواب برخاسته رفتیم بجهت‌آب خوردن قدری گردش کرده‌وآب خوردیم امیربهادرجنگ وآبدار باشی ودکتر ادکاك ومیرزا ابراهیمخان دکتر درحضور بودند بعد بمحل‌ژیمناستیك رفتیم قدری در آنجا بدن خود مانرا باپارهٔ اسبابها که مالش میدهد مالش داده گرم کردیم بعد آمدیم منزل قدری عکس آورده بودند تماشا کردیم بوزیرهمایون فرمودیم حالات واسامی‌آنچه عکس انداخته بودند درزیر آنهانوشت وروزنامهٔ‌سفرراهم تقریر کردیم نوشت جناب‌اشرف‌صدراعظم ووزیردربار بحضورآمدند قدری باآنها صحبت‌داشتیم بعدقوام‌السلطنه‌آمده‌عرض کرد که‌پرنس (مترنیخ) بازوجه وپسرودخترخود بجهت وداع باماوتشکر ازنشانی که‌بایشان داده‌ایم آمده‌اند میخواهندبحضوربیایند آنهاراخواستیم‌آمدندنشسته قدری با ایشان‌صحبت‌داشتیم بسیارخانوادهٔ‌محترم‌بامحبتی‌هستند پرنس‌وپرنسس‌عکس‌خودشان‌را بمایادگاردادندماهم وعده‌کردیم که‌یك‌نسخه روزنامهٔ‌سفرخودمان‌را بعدازچاپ‌برای‌ایشان‌بفرستیم بعدوداع کرده رفتندنهار خوردیم بعدازنهارپرنس (شن‌بورغ) هم که‌پریروزبخانه وشکارگاه‌او رفتیم‌بابرادرخود جهت‌وداع‌آمده بود سنّ‌این‌پرنس زیاده ازچهل‌سال نباید باشد برادرش خیلی جوان‌است بسیار معقول هستند بعدکه ایشان هم‌رفتند‌نمازخوانده کالسگه خواستیم باموثّق‌الدّوله ووزیرهمایون وقوام‌السلطنه بکالسگه نشسته رفتیم اوّل‌تانزدیك‌جنگلهای‌زیرماریم‌باد بعدبه‌کافه‌ایکر لندن رفته‌درجلوقهوه‌خانهٔ که‌چندروزقبل‌هم یکبار رفته‌بودیم ومنظربسیارخوبی‌دارد آنجادرسرمیزمخصوصی که‌بجهت‌ما معین کرده‌بودند نشستیم ازیکطرف‌ما پیرمردی نشسته‌بود یك‌روزنامهٔ‌سرچوب کرده دردست‌داشت گاهی‌روزنامه‌میخواندوگاهی‌مات‌ومبهوت بمانگاه میکرد وازطرف‌دیگرپیرزنی‌پهلوی‌ما درسرمیزدیگرنشسته چشمش‌رابمادوخته‌بود حال‌این‌پیرمرد وپیرزن خالی ازغرابت نبود خدمتکارهای این‌میز خدمتکار نمرهٔ شش وچهارده‌بودند که خیلی مقبول وآراسته هستند رسم است درسرتمام این میزها زن خدمت میکند کارمردنیست اغلب این‌زنها جوان و بهمان لباس مخصوص دویست سال‌قبل اینجاملبس هستند که لباس قشنگ خاصی‌است وآستین‌آنها تامرفق بالااست ووضع تمیز پاکیزهٔ دارندخلاصه یك‌فنجان‌چای‌خورده بعدبرخاسته بطرف منزل‌روانه‌شدیم امشب چون‌شب‌آخرتوقّف‌مادرماریم‌باداست آتشبازی تهیه کرده‌بودند دوساعت‌ازشب‌رفته روشن کردند بسیار

خوب

خوب وباتماشابود بعد شام خورده چهارساعت ونیم ازشب رفته استراحت کردیم

(روزپنجشنبه بیست وچهارم جمادی الاولی)

امروزباید ازماریم باد به وین برویم صبح ساعت شش بعدازنصف شب که تقریباً چون اوّل میزان است وقت طلوع آفتاب بود برخاسته رسماً حاضرحرکت شدیم ، جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار و سایرهمراهان هم تماماًلباس رسمی پوشیده حاضرشدند ، درساعت هفت حرکت کردیم اغلب اهالی ماریم باد اززن ومرد درجلودرب هوتلی که ما منزل داریم اطراف کالسگه راگرفته ومیخواستند مارا دیده خدا حافظ کنند همینکه بیرون آمدیم که سوارشویم تماماًصدا به (هورا) و (شاه زنده باد) بلندکرده درنهایت مهربانی مارامشایعت نمودند ماهم بواسطهٔ بیست روزتوقف دراینجایك حالت انس والفتی بااهالی این شهرهمرسانیده بودیم که حرکت امروزازاینجابسیاربما مؤثر بود خصوصاً د روقت حرکت که ازتمام مناظربالاخانهای عمارات نیز متصل مردم دستمال تکان میدادند وتعارف میکردند ماهم باطراف نگاه میکردیم وبادست وسرجواب تعارف واظهارادب وانسانیت آنهارا میدادیم ، خلاصه حالت وداع ومفارقت ازهرچه شخص انس بآن گرفت خیلی مؤثر وحزن انگیزاست ، همینطور آمدیم ازخیابانها وجلوعمارات گذشته تارسیدیم بگارراه آهن درگارمهماندارهای دولت اطریش بالباس رسمی حاضربودند قوام السلطنه آنهارامعرفی کرد اسامی ایشان ازاینقراراست جنرال (بارون برت هیس هم) مهماندار اوّل که رئیس برتمام مهمانداران ماست مردیست مسن وبلند قامت و با بنیه باید قریب شصت سال داشته باشد ، مهماندارديگر (مسیودواپریشی) وزیرمختاراطریش مقیم طهران است که باینجا آمده ازاهل مجارستان وباهمان لباس مجاری است دونفرهم اجزأمهمانداری هستند که یکی (کلنل بارون کیزل) است که سابقاً درطهران بوده وزبان فارسی میداند ودیگری مسمی به (لیوتنان دوسولاچردا) خلاصه سوارواگن شدیم وترن حرکت کرد ملتزمین هم هریك درمحل مخصوص خودقرارگرفتند ازاوّل شهریکه گذشتیم (پیل سن) است وشهردویم (اشتراکرنیج) ترن مامسروزخیلی براحت می رفت ازدوتا تونل هم گذشتیم نهاررا درترن خوردیم ازهرشهر وآبادی که میگذشتیم قشون درجلوگارراه آهن آمده رسم سلام واحترام نظامی بجامی آوردند درساعت پنج وچهل وپنج دقیقه بعدازظهر درشهر (وین) بگار (فرانسواززف) رسیدیم درحالتی که دارای نشان وحمایل دولت اطریش وملبس بلباس رسمی بودیم اعلیحضرت امپراطوراطریش وپادشاه مجارستان هم بالباس رسمی ونشان وحمایل دولت ایران وتمثال شاه شهید درگارحاضربودند ترن ایستاد وازواگن پیاده شده باامپراطوردست داده درکمال گرمی ومهربانی

بایشان

بایشان ملاقات کردیم نواب ولیعهد (آرشیدوك فرانسوافردیناند) وسایرگراندوکها ووزرأ و امرای خودشان راکه همه بگارآمده بودند بمامعرفی نمودند ، بعد ماهم جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار وسردارکل وموثق الدوله وامیربهادرجنگ وناصرالملك ووزیرهمایون وظهیرالدوله و مهندس الممالك وسایرهمراهان راباعلیحضرت امپراطورمعرفی کردیم وباتفاق تاسردستهٔ سربازاحترامی که درگارحاضربودندرفته وبرگشتیم ازگاربیرون آمده باعلیحضرت امپراطوردرکالسگهٔ روبازی نشسته بطرف منزل راندیم ودربین راه باایشان بزبان فرانسه صحبت میداشتیم حقیقة ازسیمای ایشان آثارنجابت وبزرگی وهمه قسم اخلاق وصفات حسنه آشکاروهویداست طرفین راه وخیابانها مرد وزن زیاد بلکه تقریباً تمام اهل شهروینه دوپشته وسه پشته ایستاده هورا می کشیدند ودستمال تکان میدادند وازروی کمال ادب و احترام ومهربانی پذیرائی میکردند وطرفین کوچه وخیابان ازگارالی عمارت دولتی موسوم به (هوف بورگ) که منزل مارا آنجا قرارداده واعلیحضرت امپراطورهم همانجاسکنی دارند سرباز و سواروتوپخانه بادسته جات موزیکانچی درکمال نظم وآراستگی ایستاده بودند ، الحق قشون اطریش منتهای نظم وآراستگی رادارد همه خوش لباس وجوانهای بلند قد خوش اندام ودرنهایت شکوه بودند شهروینه هم بسیارخوب شهریست خیابانهای وسیع وعمارات عالی شش مرتبه دارد وازمنظرها و دریچه های عمارات که بکوچه بازبود زنها وجوانها دستمال تکان میدادند واظهار مسرت از ورود ما میکردند ما واعلیحضرت امپراطورهم جواب تعارفات مردم رابادست وسرمیدادیم وقت مغرب بودکه بمنزل رسیدیم وزیردربار ووزیرتشریفات اعلیحضرت امپراطوری درجلودرعمارت حاضربودند جلوماافتاده مابااتفاق اعلیحضرت امپراطورازپله ها بالارفته داخل عمارت خیلی عالی مزینی شدیم وازاطاقها وسالونهای ممتازگذشته تاواردتالاربزرگی شدیم که پرده های کارکوبلن اعلی درآنجابود وآرشید وشسهای محترمهٔ سلطنتی باتمام وزرأ ورجال معتبروجنرالهای بزرگ دولت اطریش درآنجا ایستاده بودند اعلی حضرت امپراطورآنهارا بمامعرفی نمودند ماهم باغلب آنهادست داده تعارف کردیم واعلیحضرت امپراطوراطاقهای مارا بمانشان داده مراجعت بمنزل خودشان نمودند ، وچون مابایستی ببازدید ایشان برویم حاضرشده بودیم که برویم بملاحظهٔ خستگی وکسالتی که ازحرکت امروزداشتیم اعلیحضرت امپراطورمخصوصاً یکنفرازاجودانهای خودشان رافرستاده وپیغام داده بودندکه بملاحظهٔ آثارخستگی که ازحالت شما احساس کردم راضی بزحمت شما نیستم که بملاقات من بیائید قدری راحت کنید چون شام رابا هم خواهیم خورد همان وقت که می آئید بعوض بازدید محسوب خواهد بود ماهم قدری راحت کرده بانوکرها وملتزمین خودمان که درحضوربودند بصحبت مشغول شدیم درساعت هفت ونیم

بعد

بعدازظهر رفتیم بمنزل اعلیحضرت امپراطور که درهمین عمارت است ازاطاقهای مزین متعدّد گذشتیم و درتالار موسوم به (الکساندر) شام را بااعلیحضرت امپراطور صرف کرده درمیانهٔ شام خیلی صحبت داشتیم ومهندس الممالك درپشت سرما ایستاده مترجمی میکرد وزرأ ماهم درسرسفرهٔ امپراطوری بودند بعدازشام بااعلیحضرت امپراطور وداع کرده بمنزل آمده استراحت نمودیم (*)

(•)—•—»(روزجمعه بیست وپنجم جمادی الاولی)«—•—(•)

امروزدروینه توقّف است قدری کسل وخستهٔ راه آهن دیروزبودم ، ازخواب که برخاستم وزیر همایون را خواسته قدری روزنامهٔ سفررا فرمودیم نوشت ، بعد وکیل الدوله بحضورآمد قدری نوشتجات وتلگرافات بطهران وغیره فرمودیم تحریرکرد ، بعد سفرای خارجه مقیم دربار اطریش بحضورآمدند ، هرچه سفرای کبار بودند درتالار مخصوص جداگانه پذیرفته شدند ، ووزرای مختار درسالون بزرگ حاضرشده بودند بعد ازملاقات سفرای کبار بآنجارفته باهریك ازوزرای مختارهم دست داده احوال پرسی کردیم پس ازآن نهارخورده ، باز وزیرهمایون راخواسته قدری روزنامهٔ سفررا فرمودیم نوشت ، ساعتی هم استراحت کرده ازخواب که برخاستیم نمازخوانده ، چون ساعت پنج بعد ازظهر باید شام رسمی بااعلیحضرت امپراطور وخانوادهٔ سلطنت اطریش صرف شود نیمساعت بوقت مانده لباس رسمی پوشیده حاضرشدیم ، اعلیحضرت امپراطورآمدند وباتّفاق خودشان مارابسرشام بردند ، درسالون جلواطاق شام ، نواب ولیعهد وآرشیدوکها ، وآرشیدوشسها ، وخانوادهٔ سلطنتی تماماً باوزرای ما ورجال دولت اطریش حاضربودند ، بعد وارد تالارشام شدیم ، وصرف شام شد ، درمیانهٔ شام اعلیحضرت امپراطور تستی بسلامتی ما کرده ونطق مبنی براظهارمودّت واتّحاد دولتین و خوشوقتی ازورودما بپای تخت خودشان نمودند . ماهم بعدازقدری فاصله جوابی همانطورمبنی برخصوصیت ویکجهتی وامتنان ازپذیرائی ورود خودمان نموده جام شربتی بسلامتی اعلیحضرت امپراطور خوردیم والحق مجلس شام بسیارعالی مزین باشکوهی بود بعد از شام بااعلیحضرت امپراطور و خانوادهٔ محترم امپراطوری وداع کرده بمنزل آمدیم (•)

(•)—»(•)(روزشنبه بیست وششم جمادی الاولی)(•)«—(•)

صبح که از خواب برخاستیم آمدیم در بالکن عمارت که بمیدان بزرگ جلو عمارت نگاه میکند قدری تماشا کردیم متصل کالسگه ودرشگه است که ازاین میدان عبورمی کند ، وجمعی ازاهالی شهرآمده از پائین مقابل عمارت ما ایستاده اند که مارا به بینند وهروقت مارامیدیدند کلاه برداشته هورامی کشیدند و اظهارخوشوقتی مینمودند ، چون خبرکرده بودیم که امروزتماشای قورخانه برویم قوام السلطنه آمده

عرض

عرض کرد کالسگه ولوازم حرکت حاضراست ، جناب اشرف صدراعظم را خواستیم آمدند باتفاق ایشان وجنرال مهماندارسوارکالسگه شده رفتیم بطرف قورخانه ، صاحبمنصبان نظامی دولت اطریش درآنجا حاضربودند گردش کاملی کرده ، توپهای جدیدالاختراع اطریش رادیدیم که خیلی شبیه بتوپهای فرانسه است ، ولی هنوز اتامازورهای دولت بطوردرستی آنهارا قبول نکرده اند ومشغول امتحانات هستند که اگر بازنواقصی داشته باشد رفع شود ، چون دراین سفرمیخواستیم بعضی اسلحه ولوازم حربیه خریداری نمائیم ، وهمیشه درسوابق این قبیل چیزهارا ازدولت اطریش برای دولت ایران ابتیاع کرده اند ، وازهمه جابرای مامناسب تراست ، لهذا بجناب اشرف صدراعظم فرمودیم بامیرزا کریمخان سردارمکرّم وزیرقورخانه که همراه است قراربدهند دوعرّاده توپ یازده سانتیمتری برای بنادرایران وهفت عرّاده توپ هشت سانتیمتری ، وهشت عرّاده هفت سانتیمتری ، وچهارهزارقبضه تفنگ وندل ، ویك دستگاه نورد که آهن وبرنزرا صفحه میکند ، ویکدستگاه چرخ شرنپل سازی که خیلی بکاردولت میخورد ابتیاع نمایند ، وهمین جامحل ابتیاعات را تمام کردند آمدیم بیرون ، وچون نهاررا درسفارت خودمان مهمان قوام السلطنه هستیم بآنجارفتیم ، سفارت ایران خوب محلی واقع شده ، و مبل عمارت را قوام السلطنه اغلب ازپارچه های ایرانی کرده است وخیلی خوب ترتیب داده ، حقّ سفارتخانهٔ دولت این است که همینطورها مزیّن باشد ، والحق قوام السلطنه خوب خدمت می کند ، نهارفرنگی وایرانی مخلوط بهم تهیّة کرده بود ، بعد ازنهار بمنزل آمده قدری استراحت کردیم وچون شام را درمنزل نواب ولیعهد دولت اطریش دعوت داریم درساعت شش بعد ازظهر بانجا رفتیم ، عمارت منزل ولیعهد موسوم بعمارت (بلور) است وبسیارعمارت مزیّنی است اعلیحضرت امپراطور وتمام خانوادهٔ سلطنتی بودند ، خیلی مجلس عالی باشکوهی ترتیب داده بودند وشام مجللی صرف شد ، نواب ولیعهد بسیارمؤدّب ومهربان وخلقةً بلند قامت وخوش ترکیب وخوش روهستند ، درساعت هفت ونیم که ازشام فراقت حاصل شد باتفاق اعلیحضرت امپراطور رفتیم به اپرای وین اپرای عالی مزیّنی است بازی عقل وجهل بود ومینمود که چه قسم این دول عالیهٔ اروپ خودشان را ازتاریکی جهل ونادانی بهدایت علم وقوّت دانش بروشنائی کمال وجلال واوج نیکبختی واقبال رسانیده اند ، مثلاً آنوقتی که بعوض چراغهای برق وگاز شمعهای پیه یا روغن کنجد وغیره داشته اند ، وبجای راه آهنهای امروزه محمولات خودرا باچهارپایان حمل مینموده ، تمام اینهارا نشان میدادند ، وازجمله تونل ایطالیارا که بازکرده اند درتیاترنمودند که بقوّت علم وهندسه چه کوه عظیمی راسوراخ کرده اند که انسان مات ومتحیرمیماند ، این پرده افتاد وپردهٔ دیگر بالارفت ، بازی رقص شروع شد ، وخیلی خوب رقصیدند

واقعاً

واقعاً ابرای وین را نمیتوان گفت از جاهای دیگر پست تراست بلکه ببارهٔ جهات مزیّت دارد ، در پردهٔ آخر اعلیحضرت امپراطور وداع کرده رفتند وماتا آخر ماندیم ، بعد از اتمام بمنزل آمده استراحت کردیم (*)

(*) روز یکشنبهٔ بیست وهفتم جمادی الاولی (*)

امروز قرار بود طرف صبح بشکار برویم چون حالم چندان مساعدت نداشت موقوف کردیم ، فقط قدری سوار کالسگه شده در جنگل وینه که (پرات) میگویند گردش کردیم بسیار با صفا است وگردشگاه عمومی شهر وینه همین نقاط است . امشب باید بقصر (شونبرون) برویم وشام راباعلیحضرت امپراطور درآنجا صرف کنیم شش ساعت ونیم بعد از ظهر با جناب اشرف صدر اعظم وجنرال مهماندار و وزیر دربار دریك کالسگه نشسته وسایر همراهان هم ازعقب ما درکالسگه های دیگر سوارشده رفتیم بطرف (شونبرون) ازمیانهٔ شهر وکوچهای خیلی طولانی گذشتیم جمعیت زیادی در اطراف معابر برای دیدن ما ایستاده بودند ، رفتیم تا رسیدیم به جلوقصر شونبرون اعلیحضرت امپراطور تا جلوپلهٔ عمارت مارا استقبال نمودند پیاده شده دست دادیم ورفتیم باطاق مخصوص آنجا قدری نشسته باایشان صحبت داشتیم جناب اشرف صدر اعظم هم بودند وقت شام که رسید خبردادند رفتیم بسرشام ، تمام آرشیدوشسها و آرشیدوکها بودند هرقدراز صفای شونبرون بنویسیم کم است . روبروی این عمارتی که شام میخوریم خیابانهای شونبرون که سربالامیرود تابه تپه وکوهی منتهی میشود پیداست تمام خیابانها را ازدوطرف درخت نشانیده واشجار راباقیچی بطوری پیراسته وآراسته اند که همه مثل گنبدمدوّر سبز یا بشکل پیرامیدی (مخروطی) وغیره میباشددیگر گلکاری آنقدرخوب ومرتب وموزون است که ازحدوصف بیرون است آبشاری هم میانهٔ اشجارجاری است که نهایت صفا را دارد همین که شام خوردیم وشب تاریك شد رفتیم جلوایوان وبالکن که باین خیابانها نگاه میکنند یك چراغانی کرده وآتشبازی ممتازی نمودند که بهتر از آن بتصوّر نمی آید قدری سرد مان شد پالتوخواستیم پوشیده تا آخر آتشبازی توقف وتماشا کردیم بعدبا اعلیحضرت امپراطور وداع نموده بانهایت امتنان ازمهربانیهای ایشان بطرف منزل روانه شدیم اعلیحضرت امپراطور تا پای پلهٔ عمارت مارا مشایعت کرده مراجعت نمودند بمنزل آمده آخرشب آقاسیدحسین رافرمودیم روضهٔ خوبی خوانده آنوقت استراحت نمودیم *

(*) روز دوشنبهٔ بیست وهشتم جمادی الالی (*)

امروز باید انشاءالله تعالی از وینه حرکت کرده بطرف بوداپست واسلامبول برویم ، صبح برخاسته نمازخوانده مشغول چای خوردن بودیم که صنیع السلطنه ازپاریس وارد شده بحضوررسید ومعلوم شد سفارشها وفرمایشات مارا بخوبی ودرستی انجام داده وباینجا رسیده است ، بااوقدری ازحالات پاریس

وکار

وکارها استفسار نموده وصحبت داشتیم سرساعت ده ونیم لباس رسمی پوشیده حاضر حرکت شدیم خبر دادند که اعلیحضرت امپراطور میایند که باتفاق بگار راه آهن برویم ، ایشان را استقبال کرده باتفاق سوارکالسگه شده رفتیم بگار راه آهن همراه اعلیحضرت امپراطور رئیس وزرأ ووزیردربار ووزیر تشریفات خود شان بودند . درگارهم صاحبمنصبان کلّ قشون ساخلوی وینه حاضر بودند ، اندکی درگارمکث کرده بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع نمودیم وازمفارقت ایشان نهایت ملالت را داشتیم واظهار امتنان خود را ازپذیرائیها ومهربانیهای ایشان نموده اعلیحضرت امپراطورهم باکمال گرمی وخصوصیت وداع نمودند ، تا وقتی هم که درترن سوارشدیم ایستاده بودند . بعدترن حرکت کرد قدری که راه آمدیم ازآبادی شهر وینه خارج شده بصحرای سبز پرجنگل طولانی افتادیم . ازکنار شهری گذشتیم که اسم آنرا گفتند (پرزبورغ) است . بعد ازروی رود خانهٔ دانوب که پل عریضی بسته اند راه آهن گذشت . عرض این رود خانه درانجاها تخمیناً سیصد متراست ، بعد ازمدّتی رسیدیم به (اسکوئی گارد) که تا شهر (بوداپست) دوساعت راه است . انجاها باز وضع وطبیعت زمین و هوا وکوه وجنگل تغییر میکند اندك شباهتی بمشرق زمین دارد . درجلوهر استاسیون هم حکومت محلیه و صاحبمنصب نظامی باقشون هرمحل برای پذیرائی حاضر وجمعی ازاهالی مجارستان نیز بجهت دیدن ما مجتمع بودند . وجنرال مهماندار درهرجاحاکم وصاحبمنصبانرا معرّفی مینمود . نهار را مادرواگون خودمان صرف نموده همراهان هم درسالون عمومی ترن نهارخوردند . همه جاازکنار رودخانهٔ دانوب عبورمیکنیم این رود خانه بسیار رود عظیمی است وازخیلی جاها میگذرد . وممالك عظیمه را سیراب مینماید بقدری عریض وعمیق است که کشتی بخار درآن سیر وحرکت میکند وزیرهمایون عرض میکرد درسفرسابق که با شاهنشاه شهید طاب ثراه بفرنگستان آمده بود . شاه شهید از وینه به بوداپست راباکشتی از روی رودخانهٔ دانوب رفته بودند . وماهم اگر انشاءالله سفر دیگر به اروپا آمدیم همینطور باکشتی خواهیم رفت ، خلاصه کم کم هواتاریك شد ساعت هفت بعد ازظهر که تقریباً سه ربع ازشب رفته بود وارد شهر بوداپست شدیم نواب (آرشیدوك ژوزف اگوست) فرمانفرمای مجارستان ورئیس وزرای مجارستان باسایر وزراء وحاکم شهر وتمام اعیان وصاحبمنصبان نظامی وقلمی درگار راه آهن حاضر بودند باشاهزاده دست دادیم . ایشان تمام همراهان خودرابما معرفی نمودند سوارکالسگه شده رفتیم بطرف منزل ، ابتداء ازیك خیابان عریض طولانی خیلی قشنگی گذشتیم که طرفین آن همه جااهالی شهر ایستاده بودند وچون تاریك شده بود وچراغهارا روشن کرده بودند درست ما رانمیدیدند ولی متصل فریاد میکردند (ایلیا) (ایلیا) واین لفظ بزبان مجاری کلمهٔ تهنیت ودعا ومثل لفظ هورای فرانسه وروس است . درکالسگه باشاهزاده صحبت میکردیم تا

رسیدیم

رسیدیم به هوتلی که موسوم به (هوتل هنگاری) است وبجهت منزل ما معین کرده‌اند . در کنار رودخانهٔ دانوب واقع وبسیار هوتل عالی خوبی است . شاهزاده باما وداع کرده رفتند وما در اطاقهای منزل خودمان شام خورده استراحت کردیم ملتزمین هم درمنازل خود قرار گرفتند . علاءالملك سفیر کبیر اسلامبول که از کنترکسویل باسلامبول معاودت کرده بود حالا باینجا آمده‌است که قرار ترتیبات ورود مارا باسلامبول جناب اشرف صدراعظم با او بگذارند (*)

روز سه شنبه بیست ونهم جمادی الاولی

امروز دربوداپست توقف است صبح که ازخواب برخاستیم دندانم قدری دردمیکرد یعنی جای دندان عاریهٔ دردمیکند قدری نشاسته دردهن گرفته بعدرفتیم بحمامی که درهمین هوتل منزل خودمان است حمام این هوتل ازحمام سایرجاها که میرفتیم خیلی بهتر است هم گرم وهم آبش خوب بود ازحمام که بیرون آمده باطاق آمدیم دکتر ادکاك آمد دندان مارا دید ویك دوائی زد که بی حس کرد بعدجناب اشرف صدراعظم آمدند قدری صحبت کردیم بعد رفتیم سرنهار در آن بین مسیو (وام‌بری) سیاح مشهور که کتاب (فودرویش) را نوشته است آمده خواست بحضور بیاید چون سرنهار بودیم بوقتی دیگر موکول شد بعد ازنهار قدری خوابیده سه چهارساعت بعدازظهر سوار شده بگردش وتماشای شهر رفتیم حقیقةً عجب شهر قشنگ باصفائی است دراین سفرفرنگستان غیرازشهرهای پای تخت اروپا که خیلی عالی ومزین است ازسه شهر که (ورشو)و(بوداپست)و(کلون) باشد خیلی خوشمان آمده‌است رود خانهٔ دانوب ازمیان شهر بوداپست میگذرد وباچندین پل این دونیمهٔ شهر بهم متصل است ازپل بزرگی که روی رودخانه‌است عبور کردیم ازقراریکه عرض کردند ششصدذرع طول این پل است که تمام ازآهن ساخته شده راه کالسگه دروسط ودوراه پیاده رو دردوطرف است که بکمال سهولت و راحت مردم عبور ومرور مینمایند رفتیم تاخانهٔ پرنس فرمانفرمای مجارستان کارت وزیت گذاردیم بعد آمدیم ازبلوارهای خیلی بزرگ که ساخته‌اند گذشتیم جمعیت زیادی دراطراف راهها وخیابانها برای تماشاودیدن ما جمع بودند وهورامی کشیدند همینطوررفتیم تاازپارك وجاهای باصفای شهر گذشته بعمارت اسب دوانی رسیدیم از پله هابالارفته دربالاخانه قدری نشستیم اسب دوانی تمام شده بود مردم درپائین عمارت ایستاده بودند شربتی در آنجاصرف کرده نیمساعت نشسته مراجعت بمنزل نمودیم مسیووامبری سیاح معروف آمد اورا ملاقات کردیم بسیارخوب فارسی حرف میزند شاه شهید راهم درهمین جا ملاقات کرده‌است ازمسافرتی که بایران وترکستان وسایرنقاط نموده است ازاو تحقیقات میکردیم وعرض میکرد بسیارمرد خوب فهمیدهٔ عالمی است وشیرین صحبت میدارد درزمانی که عزیزخان سردارکل درتبریز پیشکارمابود بتبریز آمده ومارا درآنجادیده‌است وآنوقت ما دوازده سال داشتیم خیلی بااوصحبت کردیم واز اطلاعات اولذت بردیم چون امشب شام را درهمین هوتل

هنگاری

(هنگاری) که منزل ماست مهمان شاهزاده فرمانفرمای مجارستان هستیم وقت غروب شاهزاده آمدند نشان تمثال مارا که بایشان داده بودیم زده بودند ماهم نشان اوّل دولت اطریش رازده بودیم باتّفاق ایشان بسرشام رفتیم وزرای ماورجال بزرگ دولت اطریش و مجارستان هم بودند شام صرف شد دربین شام موزیك مجار رامیزدند بسیارخوب بود وبگوش ما لذت میداد شبیه بموزیك ایران است بعدازشام درساعت هفت ونیم باشاهزاده وجناب اشرف صدراعظم ووزیردربار وسردارکل وناصرالملك وموثق الدوله ووزیرهمایون به اوپرای بوداپست رفتیم بسیارخوب تماشاخانه ایست بازی گل بود دخترها که دسته های گل داشتند از میانهٔ همدیگر که ردّ می شدند ودستهٔ گل را تکان میدادند بهرطرف که میرفت رنگ مخصوصی میشد قریب دویست نفردختر تماماً دسته های گل دردست ویك دختری را که بهتر ازهمه میرقصید درمیان گرفته تماماً باهم میرقصیدند بعدپرده افتاد ودوباره که بالارفت ازمیان سن حوضی بزرگ وچندین فوّارهٔ بلند نمایان شد که هر کدام پنج شش ذرع می جست وبواسطهٔ تابش الوان مختلف الکتریسیته طوری تعبیه کرده بودند که فواره‌ها آن بآن متلوّن به الوان مختلف از سبز و زرد و قرمز و غیره میشد هر قدر بخواهیم تعریف بساط رقص و وصف تماشای آنجارابنویسیم ازحیزنگارش وتوصیف خارج است الحق ازتیاترهای اعلای فرنگستان است درساعت نه ونیم بمنزل آمده استراحت کردیم (*)

روز چهار شنبه غرّهٔ جمادی الآخره

امروز صبح بعد از ادای نماز وصرف چای عرض کردند که جنرال مهماندار بعضی اهالی بوداپست را میخواهد بحضور بیاورد فرمودیم بیاورند یکنفر رئیس کارخانهٔ اسلحه سازی بود که بحضور آمده یك قبضه تفنگ ویك قبضه قدّاره هم تقدیم نمود بداعت این قدّاره این است که هروقت تیغهٔ آنرا ازغلاف بیرون می‌آورند جلد قدّاره کوتاه می‌شود ووقتیکه غلاف مینمایند بهمان اندازهٔ قداره جلدهم بلند میشود ازاین نوع قداره چند قبضه سفارش دادیم بسازند بیاورند بعد مسیووامبری بحضور آمد قدری بااوصحبت داشتیم ازصحبتهای شیرین‌او انسان لذت کامل میبرد بعد قدری ازمنسوجات بوداپست خواسته بودیم که ملاحظه نمائیم همینطورکه در همه چیز مجارستان ترقّی کرده است درمنسوجات چه‌طوراست دیدیم بسیارخوب است قدری خریدیم بعدازآن نهارخورده استراحت کردیم طرف عصر کالسگه خواسته سوار شدیم ابتدا بعمارت پارلمنت مجارستان که می‌سازند رفتیم هنوز تمام نشده ومشغول کارهستند ازیکصد ویك پله بالارفتیم بسیار عمارت عالی ممتازی است عمارت و بنا از این بهتر نمی شود تمام ستونهای این عمارت ازسنگ مرمر سبز است که معدن آن درخود بوداپست موجود است وزمین اطاقها ازسنگهای قشنگ الوان موزّیق شده است تالار بزرگی دیدیم اگرچه عرض وطول آنرا

نپرسیدیم

نرسیدیم امّا میانهٔ سی وچهل ذرع طول آن بنظرمان آمد بالکن خیلی قشنگی دارد که منظر آن شهر بوداپست ورودخانهٔ دانوب است بسیار باروح وخوش منظر است از این ابنیهٔ عالیه وآبادی کاملی که در این شهر ملاحظه میشود پایهٔ خیالات بلند اهالی وهوش آنهارا معلوم میکند که تاچه درجه است از آنجا آمدیم پائین وبتماشای جزیرهٔ که در شهر بوداپست میانهٔ رودخانهٔ دانوب واقع است رفتیم این قطعه زمین که در وسط رودخانه واقع شده به بزرگی یك ونیم باغ شاه طهران میشود واین جزیره متعلق بپدر پرنس فرمانفرمای اینجا است خیلی آنجارا قشنگ وپاکیزه درست کرده‌اند کمال صفارا دارد گردش کاملی کردیم از مردم شهر هم دسته دسته بجهت تماشاودیدن ما جمع شده بودند ومتصل بزبان هونگری میگفتند (الیان) یعنی زنده باشید وضع این جزیره ورودخانهٔ دانوب واطراف اینجارا خیلی شبیه برودخانهٔ ارس که از صحرای مغان میگذرد دیدیم همانطور جنگلهای تك تك و سبزه و جاهای باصفای خوب دارد هرقدر در تعریف آنجا بنویسیم کم است مراجعت بمنزل کرده چون شب را در عمارت کلوب شهر مهمان دولت بودیم در ساعت شش بعد از ظهر بالباس نیم رسمی بآنجا رفتیم نوّاب شاهزاده فرمانفرما و وزرای مجارستان و اغلبی از همراهان ما در سرمیز شام با ما بودند اینجا بسیار عمارت خوبی است بعداز شام در بالکن این عمارت که بشکل نیم دایره ساخته شده وچراغان قشنگی کرده بودند وازبالای سر ما چراغ الکتریك را بطور (رفریکتر) بشهر ودرختها می انداختند تماشای خوبی داشت میزی در اطاق بود که روی آن یکدسته اسباب گوش تلفون بود که به اوپرا وصل کرده بودند هرکس از آنهارا بگوش میگذاشت صدای ساز وآواز اوپرارا درکمال خوبی می‌شنید بعداز شام قدری توقّف کرده بطور غیر رسمی رفتیم به اوپرا آنجا هم قدری مانده امشب دیگر مثل دیشب نبود زودتر بمنزل آمده خوابیدیم

(روز پنجشنبه دوّیم جمادی الآخره)

امروز باید از بوداپست بطرف مملکت عثمانی واسلامبول حرکت کنیم صبح در ساعت ده از نصف شب گذشته که تقریباً چهار ساعت بعداز طلوع آفتاب میشود لباس پوشیده نشان وحمایل دولت اطریش را زدیم جناب اشرف صدر اعظم مسیو وامبری وبعضی از اهالی بوداپست را بحضور آوردند بهریك اظهار التفاتی کرده یك حلقه انگشتری خودمانرا بمسیو وامبری یادگار دادیم در ساعت ده ونیم نوّاب پرنس فرمانفرما باصدر اعظم هونگری ورجال دولتی آمده باتّفاق مارا براه آهن بردند در اطراف خیابانها تاگار راه‌آهن همه جا مردم از زن ومرد ازدحام کرده و متصل میگفتند شاه زنده باد الحق بوضع بسیار خوشی ما را مشایعت ومهمانی واظهار محبت ومهربانی کردند درگار راه‌آهن از نوّاب شاهزاده فرمانفرما ووزراء مجارستان اظهار امتنان نموده وسوار ترن شده بطرف سربستان راندیم اغلب جاها ازکنار رودخانهٔ

دانوب عبور میکردیم خیلی رودخانهٔ عظیم معتبریست از این رودخانه کشتیها بهمهٔ دنیا مراوده وآمدورفت میکنند اوایل راه قدری از درّه وتپه وکوه گذشته بعد بصحرا وجلگهٔ مسطحی افتادیم که اغلب اراضی زراعت ذرّت وگندمکه است تقریباً سی چهل فرسنگ از راه تمام صحرا از همین زراعت بود واز قراریکه گفتند خود گندمکه را آرد کرده نان میکنند ومیخورند وچوب آنرا هم کوبیده بگوسفند وگاو میدهند ذرّت هم در این صفحات زراعت معتبری است مثل چغندر وسیر وسیب زمینی در المان واطریش که در آن صفحات زیاد میکارند نهار را ما وهمراهان در ترن خوردیم از بوداپست تاسرحدّ اطریش وهونگری که داخل خاك سربستان میشود از استاسیونها وآبادیهای بسیار گذشتیم وبهر شهر واستاسیون که میرسیدیم سرباز وصاحبمنصب واجزاء بلدیّهٔ آنجا حاضر برای پذیرائی بودند وما هم از ترن پیاده شده تاسر صف سرباز رفته مراجعت میکردیم ونسبت بآنها تفقد واحوال پرسی میشد در ساعت هشت وچهل دقیقه بعداز ظهر بسرحدّ سربستان رسیدیم لدی الورود ما ترن بزرگ مفصلی که درمیان آن علاء الملك سفیر کبیر اسلامبول بامهماندارهای دولت علیهٔ عثمانی ومهمانداران دولت سربستان بودند وارد شد در اینجا اجزاء ومأمورین سه دولت باهم تصادف نموده یکی مهمانداران دولت اطریش از جنرال وسایرین که باید از اینجا مرخّص شوند دیگر دستهٔ مهماندارهای سرب که مارا تاسرحدّ عثمانی میرسانند ویکی دیگر مهمانداران محترم دولت عثمانی که از سرحد سرب مارا تاپای تخت خودشان باید برسانند ابتداء مهماندارهای اطریش را خواسته اظهار رضایت و خشنودی کامل از اینکه درخاك دولت اطریش بسیار بما خوش گذشته است از آنها فرمودیم وهم گفتیم امتنان مخصوص مارا باعلیحضرت امپراطور اطریش برسانند وبهریك اظهار محبت نموده آنها را مرخّص کردیم رفتند بعد علاء الملك مهمانداران سربستان را بحضور آورده معرّفی نمود وترن حرکت کرده بفاصلهٔ پنج دقیقه بشهر (بلگراد) پای تخت سرب رسیدیم وتقریباً در این وقت چهار ساعت ازشب گذشته بود که ساعت ده باشد آنجا پیاده شده بسرباز وصاحبمنصب واهالی شهر که حاضر شده بودند تفقدی کرده باطاق مخصوص گار رفتیم نشستیم شربتی صرف کرده مراجعت بترن نمودیم جناب اشرف صدر اعظم مهمانداران دولت عثمانی را که اینجا آمده بودند معرّفی نمودند اسامی کلیهٔ مهمانداران عثمانی که در اینجا معرّفی شده وبعد در سرحدّ خاك عثمانی بحضور رسیده‌اند از اینقرار است (طرخان پاشا ازاعضای شورای دولتی) (شاکر پاشا مشیر ارکان حرب معیهٔ سنیه) (غالب بك تشریفاتچی خارجیّه) (فریق احمدعلی پاشا ازحجاب اعلیحضرت سلطان) (شکری پاشا وتوفیق بك میرآلای ورضا بیك قایم مقام وسلیمان بك لقول آغاسی ونظیف بك یوزباشی که اینها نیز ازحجاب اعلیحضرت سلطان هستند) بعداز مرخّصی آنها شام خورده استراحت کردیم وترن هم در شهر (بلگراد) تاصبح توقّف نمود

(روز جمعهٔ سوّم جمادی‌الآخره)

امروز صبح که از خواب برخاستیم فرستادیم وزیر همایون را آوردند روزنامهٔ روز قبل را فرمودیم نوشت بواسطهٔ اینکه دیشب از بس صوت ترن راه آهنهای مختلف که در عبور و مرور بود بگوش میرسید و مانع از استراحت بود خوابمان نبرده صبح هم در ساعت شش که ترن حرکت کرد برخاستیم خیلی کسل بودیم هوای اینجا هم درنهایت گرمی بود لباسها را درآورده قدری خوابیدیم ، بعد برخاسته نهار خوردیم طبیعت زمین وکوه و هوای این مملکت خیلی فرق با فرنگستان دارد و شبیه بخاك ایران و صفحات مشرق زمین است ، رعایا با لباسهای شبیه به گیلك و مازندرانی بعضی اسب سوار چوبانهای اینجا همه با لباسهای کثیف مشغول چرانیدن خوك و گوسفند هستند جنگلهای کوچك هم دارد ، طرف عصر به بعضی کوهها ودرّه‌ها رسیدیم که خیلی شبیه به باباباغی ودرّهٔ دیز راه گلین قیهٔ آذربایجان است واز نقاط اطراف طهران بدرّهٔ جاجرود وحدود آنجا شباهت کامل دارد ، و همه جا کوه و نشیب و فراز زمین را بریده وهموار کرده راه آهن را برده اند امروز از پنج تونل گذشتیم که یکی بزرگ و چهار دیگر کوچك بود حاصل زراعت این حدود تماماً ذرّت است ، مردم سربستان خیلی فقیر وکم بضاعتند اغلب ممرّ معاش و راه دخلشان این است که گلهٔ خوك را چاق وفربه کرده بفرنگیان میفروشند ، ازقراریکه گفتند سالی بیست ملیون خوك از سربستان بخارجه فروخته میشود صحراهای این حدود اغلب کوه وتپّه وجنگلهای کوچك دارد آبادی وعمارات بسیار کم است همینطور آمدیم تا یکساعت ازشب گذشته بسرحدّ سربستان که اوّل خاك بلغارستان است رسیدیم اینجا مهمانداران سربی مرخّص شدند ، و از بلغارستان سرباز وموزیك در جلو گار راه آهن حاضر بود با یکنفر از وزرای بلغاری ویك نفر صاحبمنصب نظامی این ایالت که برسم مهمانداری آمده بودند اطاقهای ترن ما را هم عوض کرده واگونهای ترن مخصوص نواب پرنس بلغارستان را آورده بودند تا این تغیر وتبدیلات میشد ما در جلو عمارت گار که صندلی وقالی و میزی گذارده بودند قدری نشستیم خیلی تاریك و مختصر بود ، شخص که آن عمارات عالیه وآثار عظیمه واعمال بزرگ اروپا را ملاحظه میکند وقتی باینجاها رسیده این وضعها رامی بیند تفاوت درجات ترقی وتنزّل واختلاف مراتب تمدّن را سیر کرده از کنه امور آگاه میشود ومایهٔ بسی تعجب است که این انسان همان نوع انسان است که در آن نقاط زمین به آن مقامات عالیه ودرجات ترقی وعظمت وعلم و صنعت رسیده و در این نقاط زمین با قرب جوار هنوز در درجهٔ طفولیت مانده وتازه میخواهد جانی بگیرد ، اگرچه این طرفها هم حالا همه قسم اقدامات کرده وشروع بکار نموده‌اند ولی معلوم است که (زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف)

خلاصه یکنفر از صاحبمنصبان محترم دولت عثمانی هم که همیشه در بلغارستان بجهت امور آنجا متوقّف است با اجزای خودش در اینجا شرفیاب شد خیلی مرد آبرومندی بنظر آمد منتظم السلطنه پسر صدیق الملك مرحوم هم که از طرف دولت ایران بسمت وزیر مقیمی آژان دیپلوماتیك بلغارستان است ومتوقّف صوفیه میباشد با اجزای سفارت خود بحضور آمد بعد از قدری توقف که ترنها عوض وبدل وبارها حمل ونقل شد داخل ترن شده حرکت کردیم زمانی نگذشت که بشهر صوفیه پرنس نشین بلغارستان رسیدیم صدای موزیك نظامی بلند شد ونواب پرنس فردیناند پرنس بلغارستان که با امنای خودشان در گار حاضر شده بودند از جلو ترن دیدیم ایستاده سلام نظامی دادند ما هم جواب داده ایشان را دعوت به ترن نمودیم آمدند بالا دست داده پس از قدری صحبت آمدیم پائین از جلو صف سرباز گذشته احوالپرسی کردیم وضع سرباز وصاحبمنصب بلغاری بعینه ازروی وضع نظام روس تقلید واقتباس شده است چه لباس صاحبمنصب و سرباز وچه درحالات وحرکات وفنون وآداب عسکریّه معلوم میشود که از هر جهت دولت روس را مدل خود قرار داده اند و بسیار سربازهای خوبی بودند بعد بیکی از اطاقهای گار که بجهت نشستن ما قرار داده بودند رفته وزرأ وهمراهان خودمان را بنوّاب پرنس معرّفی کردیم ایشان هم امنأ وکارگذاران خودشان را بما معرّفی نمودند بقدر ده پانزده دقیقه آنجا نشسته میوه و شربتی صرف کرده با نوّاب پرنس قدری صحبت داشتیم سن پرنس باید میانهٔ چهل وپنجاه باشد خلقةً بلند قد وتنومند وخوش اخلاق و خوش رو ومهربان هستند ریش کمی زیر چانه دارند کلاه پوست سفید ولباسی مثل لباس صاحبمنصبان روسیه در بر داشتند ، بعد از طی صحبت آمدیم پای ترن با پرنس دست داده و وداع کرده آمدیم بالا قرار شد در مراجعت که از اینجا میگذریم یکشام مهمان پرنس باشیم ترن ما حرکت کرد وبقدر هزار ذرع رفته متوقف شد درواقع امشب را پهلوی شهر صوفیه خواهیم ماند وصبح ترن حرکت میکند *

(روز شنبهٔ چهارم شهر جمادی الاخرة)

امروز باید صبح زود ترن از صوفیه حرکت کرده به (آدرنه) برویم درساعت شش صبح حرکت کردیم راه قدری سربالا بود واگونهای ترن ما را چون خیلی بهم بسته بود دوقسمت کرده نصفی که ما درآن بودیم بیك لکموتیف بسته ازجلو بردند ونصف دیگر را به لکموتیف دیگر بسته ازعقب آوردند یکدوساعتی اینطور رفته بعد دوباره بهمدیگر وصل کردند صحراهای این حدود خیلی کم زراعت است وتقریباً زراعت منحصر به ذرّت وگندم مکه است که غالب جاها کاشته‌اند ولی این زراعت هم بالنسبه کمتر ازسابق شده است جنگلها هم خیلی کوچك ومتفرق وکم است صحراها اغلب خشك ولم یزرع مردمانی که جلو استاسیونها می‌آیند خیلی فقیر وبدلباس هستند شخص که از اروپا مراجعت میکند اینطرفها که درعدم آبادی وتموّل نقطهٔ

مقابل اروپاست در نظرش غریب می آید خلاصه دوساعت بغروب مانده بود که به اوّل خاك عثمانی رسیدیم آنجا مهمانداران بلغاری مرخّص شده رفتند اسم محل سرحد (خرمن لی) است ازمهمانداران محترم عثمانی دونفر دیگرشان اینجا بحضور رسیدند سربازعثمانی وموزیك هم بودجمعی نیز ازاهالی عثمانی که کلاههای فینهٔ قرمز داشتند در استاسیون حاضر بودند درواقع اینجا وضع بالمرّه تغییر کرد چند زن دیدیم که باچادر سیاه توی کالسکه نشسته بودند ولی روبند نداشتند نصف صورت خودرا گرفته بودند معلوم شد زنهای مسلمان هستند زن فرنگی و ارمنی هم بود امّا خیلی کم و دربالاخانها بودند جزو جمعیت مردم نبودند ازاینجاهاهم رد شده بقدر یکساعت راه که رفتیم رسیدیم بشهر (آدرنه) اگرچه خود شهر تا راه آهن قدری مسافت دارد امّا در استاسیون راه آهن اجتماع زیادی ازعثمانیها بود و یك فوج سواره وتوپخانه باکمال نظم و آراستگی درجلو راه ما حاضر بودند سلام دادند و ترن در استاسیون ایستاد طرخان پاشا که سابقاً اشاره باسم اوکردیم دراینجا بحضور رسید مشار الیه سابقاً وزیرخارجهٔ دولت عثمانی ویکوقتی هم حاکم جزیرهٔ کریت بوده است پیرمردی محترم ودر واقع رئیس مهمانداران است از طرف اعلیحضرت سلطان لازمهٔ مهربانی ومحبت ومهمان نوازی وپذیرائی را بجا آورد ساعتی فاصله تلگراف اعلیحضرت سلطان هم رسید که تبریك ورود مارا بخاك خودشان گفته واظهار بشاشت وشوق بملاقات ما نموده بودندماهم جوابی که لازم بود دادیم وازترن پیاده شده ازجلو صفوف نظامی گذشتیم و بعد در اطاق که معین کرده بودند بقدر ساعتی نشستیم شربتی صرف کرده بعد بجلوخان آنطرف استاسیون که بشهر آدرنه نگاه میکند رفتیم سرباز و توپچی وسوارهٔ که دراستاسیون حاضر شده بودند همه درکمال نظم وآراستگی از حضور ما دفیله نمودند سبك و وضع قشون دولت عثمانی و مشق آنها به نظام المان شباهت کامل دارد صاحبمنصبان نظامی راکه حاضربودند موردتمجیدات وتحسینات داشته بهترن معاودت نمودیم ازقراریکه عرض کردند ترن چند ساعت در اینجا متوقف است که بعضی واگونهارا تغییر وتبدیل دهند وباز دو دسته بکنند که چون سنگین است سریع تر حرکت کرده وزودتر بمنزل برسد ومابا حالت خستگی وکسالت ومیلی که بخواب داشتیم توی رختخواب افتاده منتظر حرکت ترن بودیم و غدغن نمودیم اطاق واگون وزیر همایون راکه از ما دور بود و بجهت فرمایشات و تقریر روزنامهٔ سفر لازم بود که نزدیك ما باشد از میانهٔ ترن بازکرده آوردند نزدیك واگون ما بستند دراین بین ترن حرکت کرد وما استراحت نمودیم (*)

* (روز یکشنبهٔ پنجم شهرجمادی الاخره) *

امروزصبح وقتی بیدارشدیم که ترن درحرکت بودبرخاسته نمازخواندیم وشکرو حمد الهی رابجا آوردیم که درکمال سلامت هستیم و امروز وارد اسلامبول میشویم صبح اوّل کسیکه بحضورآمد جناب

اشرف

اشرف صدراعظم بودند پرسیدیم درچه ساعت وارد اسلامبول خواهیم شد عرض کردند درساعت یازده که یکساعت قبل ازظهر باشد به اوّل شهرخواهیم رسید ، بعد مشغول تماشای صحرا بودیم وترن راه می پیمود ازآدرنه که گذشتیم دیگرصحراها آبادی ندارد ، وهیچ زراعت دیده نمی شود اگرچه آدرنه سابقاً پای تخت عثمانی بوده وحالا هم شهر بسیارمعتبری است که میگویند قریب یکصد هزارنفر جمعیت دارد امّا اطراف آن ازاینطرف که راه آهن میرود خیلی بایروکم آبادی است جنگل هم ندارد فقط یك رود خانه دیده شدکه اطراف آن قدری درخت بید واشجارمختلفه داشت ونی زیاد هم مثل رود خانهٔ جاجرود درکنارهای آن روئیده که بعضی را چیده وبعضی را می چیدندکه خشك کنند بعضی جاها هم درصحرا چند نفر سوارهٔ عثمانی با اسلحه مثل قراسوران ایران ایستاده سلام نظامی میدادند ازچند استاسیون هم که گذشتیم درهر استاسیون چند نفری سربازحاضربودند وسلام میدادند دیگرآبادی وجمعیت زیادی دیده نشد تانزدیك شهراسلامبول زمینهاهم مثل ایران خشك وکم آبادی است اگرچه دربهارسبز بوده است ولی حالا چون علفها خشك شده واوایل پائیزاست هیچ خضارت وطراوتی ندارد نزدیك شهرکه رسیدیم خودمان وهمراهان لباس رسمی پوشیده رفتیم تارسیدیم بکناردریای مارمارا که ازیك گوشه خودش را نموده ونزدیك براه آهن شده است مدّتی هم از کنارهٔ این زبانهٔ دریا بمسافت دورونزدیك طی راه میکردیم آبادی وعمارات وکلیسای (سان استفانو) دیده شدابنیه وعمارات آنجا دوسه مرتبه وبوضع عمارات فرنگ است امّا به آن درجه پاکیزه وعالی نیست ، درآخراین آبادی که نزدیك بوغاز وتقریباً اوایل شهراسلامبول است ترن ایستاد وشخص مسن محترمی که بنظرمتجاوزازپنجاه سال دارد با بعضی ازصاحب منصبان ومعتبرین دولت عثمانی درجلوترن آمده بسبك عثمانی سلام دادند معلوم شد (توفیق پاشا) وزیرامورخارجهٔ دولت عثمانی است که تا اینجا باستقبال آمده ومارا دعوت کردکه ازترن راه آهن پیاده شده سوارکالسکه ها شویم که بعد بقایق وکشتی بزرگ داخل شده ازبوغاز اسلامبول گذشته درجلوسرای یلدوز که مقرّ سلطنت سنیهٔ عثمانیه است پیاده شده با اعلیحضرت سلطان ملاقات نمائیم ابتدأ وزیرخارجه رادرتوی ترن خواسته ملاقات کردیم بسیارمرد عاقل سالم ساکتی است تبریك ورود مارا بمملکت عثمانی وشهر اسلامبول ازطرف اعلیحضرت سلطان تبلیغ واظهارنمود وماموریّت خودرا باستقبال ما بترکی بیان کرد وعلاءالملك سفیرکبیرکه حاضربودترجمه نمود ماهم مراتب خرسندی وامتنان خودمان راکه در ورود بخاك عثمانی برما خوش گذشته است واشتیاقی که بملاقات اعلیحضرت سلطان داشتیم اظهارفرمودیم بعد ازترن پیاده شده سوارکالسکه های دولتی شده تاکنار بوغاز راندیم یکدسته سرباز احترام طرفین

راه

راه باموزیك مخصوص عثمانی که بنوای سلام ایرانی مترنم بودو یکدسته سوارهٔ گارد مخصوص در جلو راه بودند از ترن تا کنار بوغاز مسافت چندانی نبود بقدر پنج دقیقه راه آمده بکنار بوغاز رسیدیم در اوّل بوغاز چندین قایق بزرگ ممتاز اعلی حاضر کرده بودند ماو چند نفری از همراهان و مهماندارهای عثمانی سوار یك قایق شده سایر ملتزمین هم در قایقهای دیگر سوار شدند دریا در کمال سلامت و آرامی بودو ماهم بانهایت راحت و آسودگی رفتیم تا نزدیك کشتی بزرگ رسیده از قایق داخل کشتی شدیم این کشتی موسوم به (عزّ الدّین لو) است قوّت سیصد اسب و یك ملیون کیلو گرام وزن دارد و عمله جات این کشتی یکصد و پنجاه نفرند از دور جزیرهٔ (آده) پیدا بود کوه (بورسه) هم در این جاها نمایان است خلاصه بقدر ده کشتی بزرگ و سی چهل قایق بزرگ و کوچك هم ایرانیان تبعهٔ خودمان که در اسلامبول توقف دارند سوار شده باستقبال آمده بودند ودر کشتیهای خود چند دسته موزیکانچی نشانده کشتی بزرگ سواری مارا محاصره نموده و متصل فریاد میکردند (پادشاه ایران وشاهنشاه وطن ما سلامت باشد) وخوش آمد وتهنیت ورود می گفتند وبعضی بزبان ترکی می گفتند (پادشاهم چوق یاشا) وفریاد سلام وصلوات واظهار شعف ومسرّت فراوان مینمودند ودر اطراف کشتی ما دایره وار حرکت میکردند ماهم درجواب آنها دست ودستمال تکان داده اظهار التفات و مهربانی میکردیم وواقعاً ازاین نوع پادشاه پرستی آنها مشعوف بودیم وازجهت عمدهٔ دیگر اینکه داخل شهر اسلام شده اهالی مملکت خودمان را می بینیم وبوی مسلمانی شنیده میشود نهایت شکر ومسرت حاصل بود ، حالت ما هم در دریا بحمد الله خیلی خوب بود ومطلقا کسالت وانقلابی روی نداد وضع دریا وساحل دراین حال که ماسیر وحرکت میکنیم ازاینقرار است ، طرف دست راست هرچه نگاه میکنیم آب دریاست وساحل پیدا نیست وسمت دست چپ بساحل نزدیك است وکم کم دورنمای شهر اسلامبول مرئی میشود که عمارات چند مرتبه دارد وگلدسته ها ومناره های مساجد وگنبد های بلند جامع ایاصوفی ومسجد سلطان وغیره نمایان است وطرخان پاشا مهماندار ما همه جارا بما معرّفی میکرد ویکدسته موزیك هم درکشتی خود ما بنوای ایرانی مترنّم بود. همینطور آمدیم تارسیدیم بمحاذی آبادی عمدهٔ شهر کم کم ساحل اسکودار که طرف مقابل اسلامبول ودر واقع خاك آسیاست بما نزدیك میشود و ازاینجا کم کم داخل بوغاز شده درجلو ما مستقبلین وتماشاچی زیادی ازشهر اسلامبول وطرف (اسکو دار) و (بك اوغلی) و (یلدوز) که سرای سلطنتی درآنجاست باقایقها جلو کشتی ما آمده از اطراف میرانند ودستمال تکان میدهند ، بسیار وضع خوشی دارند وکشتی ما همینطور می آید و ازجلو عمارات دولتی وسلطنتی عثمانی که کنار بوغاز درطرف (یلدوز) واقع است می گذریم من جمله عمارت توپخانه وعمارات سلطان عبد العزیز خان مرحوم و دیگران بود که بما معرّفی میکردند

والحق

والحق بسیار عمارات عالی ممتازی است . اگرچه ابنیهٔ شهر اسلامبول وعمارات عمومی اهالی شهر بدرجهٔ ارتفاع وعظمت بناهای اروپا نیست . ولی عمارات دولتی کمال امتیاز را دارد کشتی ما همه جا آمده تا محاذی قصر یلدوز و باغ مخصوص اعلیحضرت سلطان رسیده ایستاد واندکی نگذشت که دیدیم کشتی کوچك تشنگی ازطرف ساحل بجانب ما می آید همینکه نزدیك رسید لنگر انداخت معلوم شد برادرزادهٔ اعلیحضرت سلطان نوّاب توفیق افندی ؛ باسعید پاشا رئیس دار الشورای کبرای عثمانی هستند که باستقبال ما آمده واز جانب اعلیحضرت سلطان تهنیت وتبریك ورود وتبلیغ سلام بما نموده مارا بازورق بخاری سلطانی باسکله برسانند شاهزاده باپاشا داخل کشتی ما شدند وبدأب عثمانی تمنی کرده دست دادیم شاهزاده خیلی جوان است باید بیست وپنج سال داشته باشد کوتاه قامت وسفیدروی است وسبیل زرد نازکی دارد آثار نجابت ازسبك وسیمای ایشان پیداست بعد باتفاق شاهزاده وجناب اشرف صدر اعظم وپاشای رئیس دار الشوری ووزیر دربار خودمان ووزیر خارجهٔ عثمانی ووزیر همایون وطرخان پاشای مهماندار وامین حضرت داخل کشتی کوچك شده قایقچیهای عثمانی با لباس مخصوص پاروزده مارا باسکله رسانیدند درجلو اسکله اوّل ساحل نوّاب شاهزادهٔ عبد القادر افندی پسر اعلیحضرت سلطان باجناب خلیل رفعت پاشای صدر اعظم دولت عثمانی وبعضی دیگر ازپاشاهای محترم ایستاده منتظر ورود وپذیرائی ما بودند . پسر اعلیحضرت سلطانرا بما معرّفی نمودند دست دادیم واحوال پرسی کردیم ؛ باید سنّ شاهزاده بیست سال باشد . لباس ایشان نظامی است بسیار خوش ترکیب وباوقار ونجیب وموٌدّب هستند . بعد جناب خلیل رفعت پاشا صدر اعظم عثمانی را معرّفی نمودند ؛ پیرمردی است شصت هفتاد ساله وبلند قامت از رجال محترم معتبر دولت عثمانی است بعد باتفاق شاهزادگان عظام سوار کالسکه شدیم سایر همراهان هم بکالسکه های دیگر سوار شده روانهٔ قصر وباغ یلدوز که مقرّ سلطنت عظمی ومنزل اعلیحضرت سلطان عثمانی است گردیدیم از لب بوغاز که سوار کالسکه شدیم بلا فاصله راه سربالا شده که کالسکه بزحمت میرفت از یکی دو کوچه وخیابان که گذشتیم به اوّل باغ یلدوز رسیدیم که تقریباً زیاده از پانصد قدم مسافت این راه از بوغاز تا درب سرای سلطنت نیست . وباغ وعمارت یلدوز در حقیقت یك شهر کوچکی است که محوطهٔ آنرا دیوار گذارده اند که مخصوص باعلیحضرت سلطان وخانوادهٔ سلطنت است . نمیتوان فقط باغ وعمارتش خواند بلکه درواقع ارك سلطنتی است درکمال وسعت و بزرگی. خلاصه ازجلو دریا تا اوّل باغ یلدوز طرفین راه عساکر عثمانی بالباسهای مخصوص بجهت احترام ما باموزیك وصاحبمنصبان نظامی درکمال آراستگی وانتظام ایستاده بودند . عمارات دوسه مرتبهٔ مختصری هم در اطراف راه است که مردم بجهت تماشا و دیدن ما ازمناظر بکوچه نگاه میکردند . همینکه باوّل باغ وسرای یلدوز رسیدیم اعلیحضرت سلطان درجلو درب

عمارت

عمارت باستقبال ما آمده حاضر بودند ؛ ازکالسکه پیاده شده با ایشان دست داده ومعانقهٔ کاملی که ازروی فرط محبت وصمیم قلب بود بعمل آمد . واقعاً از ملاقات ایشان بی اندازه مسرّت وابتهاج برای ما دست داد . بعد باتفاق ایشان داخل عمارت کوچکی که درجلوسر درباغ ساخته اند شده درآنجا قدری صحبت داشتیم ازورود ما بسیار اظهار خوشوقتی نمودند ماهم ازاینکه درخاك عثمانی ازاوّل تابحال کمال خوشی وحسن پذیرائی را دیده بودیم اظهار امتنان نمودیم ، وبا اعلیحضرت سلطان در در شگهٔ مخصوص نشسته علاءُ الملك سفیر کبیر ما هم بجهت مترجمی رو بروی ما نشست ، درشگه در باغ میرفت وما با اعلیحضرت سلطان صحبت میداشتیم خیابانهای باغ یلدوز بسبك وطرح پارکهای خوب فرنگستان ساخته شده ودرنهایت قشنگی ونظافت وپاکیزگی است . ازچندین باغ وعمارت وخیابان گذشته تابعمارت مخصوص که جهت منزل ما معین کرده اند رسیدیم . واین عمارت همان عمارتی است که چند سال قبل اعلیحضرت امپراطور المان را هم که باسلامبول آمده بودند در انجا پذیرائی کرده بودند . از پلّه‌های عمارت بالا رفتیم اعلیحضرت سلطان تاتالار بزرگ این عمارت که خیلی مجلل وعالی وباشکوه است با ما همراهی کرده درآنجا خودشان وزرا و صاحبمنصبان ورجال دولت عثمانی را که حاضر بودند بما معرفی نمودند ماهم صدراعظم خودمان ووزیر دربار وسردار کلّ وناصرالملك وموثق الدوله وامیر بهادر جنگ وسردار مکرّم ووزیر همایون و مهندس الممالك وسایر همراهان خودمان را با علیحضرت سلطان معرّفی کردیم وسلطان با هریك دست داده اظهار مهربانی نمودند بعد باما دست داده وداع کرده بمنزل خودشان رفتند وماقدری استراحت کرده بفاصلهٔ نیمساعت ببازدید ایشان رفتیم عمارت مخصوص سلطان نزدیك بهمین عمارت منزل ماست اعلیحضرت سلطان خیلی اظهار خوشوقتی نمودند ازاینکه واقعهٔ پاریس وسوءُ قصدی که آن خبیث دربارهٔ ما نموده بود الحمدلله بخیر گذشته است بعد از قدری صحبت مراجعت بمنزل شد اعلیحضرت سلطان درمراجعت تاپای پله مارا مشایعت نمودند . الحق ذرهٔ ازاظهار مهربانی ودوستی فروگذار نمی نمایند *

لازم است که دراین مورد ازشکل وشمایل وحالات وعادات مخصوصهٔ اعلیحضرت سلطان مختصری بنویسیم . اعلیحضرت سلطان که پادشاهی بزرگ ومدّت بیست وپنج سال است سلطنت مینمایند ، پنجاه وهشت سال ازسنشان گذشته است متوسّط القامه وباریك اندام هستند . محاسنی تایکدرجه ببلندی مایل که موی سیاه آن زیادتر از سفید است جبهه و سیمای روشن و پیشانی بلند و سری پرفکر و تدبیر دارند . و از وجنات حال و ناصیهٔ ایشان پیداست که ازکثرت کار و فکر و خیال که درپیشرفت امور وتدبیر مهام دولت وملت خود دارند زیاده ازاقتضای عمری که نموده‌اند شکسته شده امّا اصل بنیه محکم وعنصرشان درکمال قوام واستقامت است که انشأالله سالهای سال بسلامت میگذرانند

وازهمه بالاتر وبهتر رسم ادب ومهربانی وجامعیت جهات مسلمانی واخلاق حمیدهٔ ایشان است که جاذب قلوب وپسندیده ومحبوب است ودرحالت هریك اثر مخصوصی دارد

خلاصه یك چند ساعتی درمنزل استراحت کردیم ، این عمارت منزل ما بسیار عالی است ومیتوان گفت همسر قصور وعمارات عالیهٔ فرنگستان است ، بلکه بجهاتی بهتر ازدوطرف بپارك وباغ یلدوز نگاه می کند واین باغ یلدوز که درمیانهٔ عثمانی معروف بسرای است چنانکه نوشتیم یك شهری است که درآن عمارات عدیده وجنگل وشکارگاه ودریاچه واسباب تفرّج همه قسم فراهم است ، ومن جمله سربازخانهای ممتاز دارد که بقدر سی هزار قشون منظم دراین پارك سکنی دارند ، فی الواقع ارك عظیمی است که اطراف تمام سرای را حصار ودیواری بسیار محکم واستوار بنا نموده اند که احدی بدون اجازهٔ دولت حق ورود و دخول بانجا ندارد ، وچون دربلندی واقع است دربعض نقاط آن بوغاز هم پیداست ، امّا طبعاً نموّ اشجار انجاها ازدرختهای فرنگستان کمتر است ، وچنانکه ساحل تمام دریاهای فرنگ مملوّ ازاشجار بلند قوی است این ساحل آنطور نیست درختها کم قوّت تر است مگر بعضی ازنقاط که خیلی کهنه باشد ، در این سرای یلدوز موزه وکتابخانه وباغ وحش وچندین فابریك وحرمخانهای معتبر متعدّد وتمام لوازم یك دستگاه سلطنت بزرگ عثمانی تهیه شده است ومیتوان گفت اسلامبول منقسم برچهار شهر است که هرچهار ازهم جدا است ویك قسمت ازآن چهار شهر اسلامبول است که همه را درخارج بنام اسلامبول میخوانند ، قسمت اوّل همان اسلامبول است که قدیم ترین آبادی این محلّ است ، ومسجد ایاصوفی و سایر مساجد عالیه وعمارات دولتی بابعالی وغیره درآن قسمت واقع است ویك رشتهٔ بوغاز فاصلهٔ میانهٔ شهر اسلامبول است بااین طرف که بواسطهٔ دوپل طولانی بهم وصل شده است ، وسرای یلدوز که در حقیقت ارك دولت وخودش بمنزلهٔ یك شهری است دراین طرف واقع شده بامقداری ابنیه وعمارات دولتی که قبل ازعهد سلطنت سلطان حالیه سایر سلاطین عثمانی درکنار دریا بنا کرده اند که مجاور قصر یلدوز است ؛ مثل عمارت دولمه باغچه سی ، وتوپخانهٔ عامره ومسجد سلطان عبدالعزیز وغیر وغیره که خارج ازمحوّطهٔ حالیهٔ سرای سلطنت ، امّا بنام مجاور قصر یلدوز خوانده میشود ، ودرضمن سایر مردم هم خانها وعمارات ودکاکین وقهوه خانه وغیره دراطراف یلدوز ساخته‌اند که موسوم به مجاور قصر یلدوز شده‌است ویك قسمت دیگر که قسمت سوّم باشد شهر وآبادی (بك اوغلی) است که فرنگیها آباد نموده اند وحالا قسمت معتبر آبادی شده که محلهٔ اروپائیها وازسایر امکنهٔ اسلامبول غیر از سرای یلدوز که بسیار مجلل وعالی است اشبه بشهرهای اروپاست ، همانطور عمارات مرتفع وهوتلهای خوب وقهوه خانه ورستورانهای ممتاز دارد ، اگرچه نمیتوان مثل فرنگستان گفت ، ولی بالنسبه

خوب است ، امّا قسمت چهارم طرف اسکوداراست که درقسمت آسیای عثمانی واقع است ودریا فاصلهٔ میانهٔ این طرف وآنطرف است وازحیثیت بنا وعمارات این قسمت که قسمت چهارم باشد پست تراست ، وبالجمله ازاین چهارقسمت دوقسمت آن که یکی سرای یلدوزباشد درنهایت نظافت وپاکیزگی وقشنگی است که پهلو بپهلوی قصورعالیهٔ اروپا میزند ودیگری که بك اوغلی باشد نیز بالنسبه بد نیست و تایکدرجه پاکیزه ومرغوب است . امّا کوچها وخیابانهای خیلی تنگ کم وسعت دارد ، ولی دوقسمت اسلامبول واسکودار پاکیزگی ونظافتی چندان ندارد ، امّا بوغاز الحق منتهای صفا وتماشادارد و ازگردش درآن خیلی توصیف وتمجید می کنند

خلاصه امشب شام را درساعت یك ازشب رفته باید بااعلیحضرت سلطان بخوریم ، سوارکالسگه شده باوزرأ وهمراهان بعمارت سلطان رفتیم این عمارت که منزل ماست چنانکه نوشتیم اتّصال بعمارت منزل خود سلطان دارد وازداخل هم راه بآنجادارد عمارات متعدد مفصلی است که بهمدیگرمتصل است ، از خارج هم ازتوی باغ وخیابان راه است که باکالسگه بقدر سه چهاردقیقه طول آن نمی شود ، اطراف خیابان وراه ماراچراغان کرده بودند ، وقتی بعمارت مخصوص اعلیحضرت سلطان رسیدیم ایشان تا دم در مارا استقبال نموده بودند باتّفاق داخل عمارت شدیم جمعی ازوزرأ ورجال دولت عثمانی حاضر بودند قدری بااعلیحضرت سلطان صحبت داشتیم بعد اطّلاع دادند که وقت شام است باطاق شام رفتیم اطاق جمع خوبیست ومیزیکه گذارده اند ازدوطرف میز که بیرون وتوباشد مدعوین می نشینند وشام میخورند درکلهٔ میز که بالای اطاق بود فقط من واعلیحضرت سلطان پهلوی هم نشسته بودیم ، و بفاصلهٔ چند صندلی که حریم داده بودند صدراعظم ما وصدراعظم سلطان بودند دیگر این طرف میز کسی نبود ، بعد ازدوگوشهٔ طرفین میز شروع شده سایرین نشسته بودند تاپائین ازطرف توی میزهم روبروی ما وسلطان بعض شاهزادگان وپسرهای اعلیحضرت سلطان (نواب احمد افندی) (نواب برهان الدین افندی) (نواب سلیم افندی) (نواب توفیق افندی) و (نواب عبد القادر افندی) بودند که بعد ازده دقیقه توقّف ما سرمیزرسیدند ، واعلیحضرت سلطان آنهارابما معرّفی نمودند ، و پهلوی آنها ازیکطرف سردارمکرم وازطرف دیگروزیرهمایون بود ، وزیردربار بجهت کسالت موثّق الدوله بشهررفته بود اورا بیاورد بعد ازشام رسید ، درضمن شام ازحالات مسافرت خودمان برای اعلیحضرت سلطان حکایت میکردیم ، وضع میزشام وماکولات بسیارممتاز وپاکیزه وخوب ومثل میزهای عالی اروپ بود ، موزیکانچیهای مخصوص سلطان هم نواهای عثمانی وعربی را درکمال خوشی مینواختند ، بعد ازشام بااعلیحضرت سلطان رفتیم ببالاخانه ، پسرهای سلطان ووزراهم حضور

داشتند

داشتند ، چراغان باشکوهی کرده بودند وآتشبازی خیلی خوبی نمودند تماشا کردیم ، بعد عازم مراجعت شدیم اعلیحضرت سلطان تاپای پلهٔ درب عمارت مارا مشایعت نمودند باایشان وداع کرده آمدیم منزل خیلی خسته بودیم استراحت نمودیم (٠)

روز دوشنبه ششم جمادی الآخره

امروز باید بسفارتخانهٔ خودمان رفته برحسب استدعا ودعوت علاءُالملك سفیر کبیر نهار را درآنجا صرف نمائیم صبح که ازخواب برخاستیم جناب اشرف صدر اعظم را خواسته قدری درخلوت باایشان فرمایش وصحبت فرمودیم بعد کالسگه حاضر کرده بودند که سوار شویم باتّفاق جناب اشرف صدر اعظم وطرخان پاشای مهماندار سوار شده ابتداءً از جلو عمارت توپخانه گذشته بعضی مدارس جدیده هم که اعلیحضرت سلطان برای تحصیل مردم بنا کرده اند درعرض راه دیدیم حقیقةً سلطان خیلی اسباب ترقیات در عهد سلطنت خود شان تهیه وتأسیس نموده اند از آنجاها گذشته بکنار بوغاز رسیدیم کشتی کوچکی حاضر کرده بودند باجناب اشرف صدر اعظم و مهماندارها سوار آن کشتی شده آمدیم بطرف اسلامبول که شهر قدیم است از کشتی بیرون آمده کالسگه حاضر بود سوارشده آمدیم بسفارتخانهٔ خودمان تقریباً از منزل که باغ و سرای یلدوز باشد تا اینجا یکساعت راه است علاءُالملك سفیر کبیر با اجزاءِ سفارت درجلو درب سفارتخانه حاضر بودند ازکالسگه پائین آمده وارد عمارت شدیم این عمارت را مرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیر الدولهٔ سپهسالار بنا کرده است ودر زمان سفارت مرحوم حاجی محسن خان مشیر الدّوله تکمیل شده است بسیار جای خوبی است علاءُالملك هم خیلی برآن افزوده وخوب نگاه داشته است درمرتبهٔ پائین میزنهاری برای جناب اشرف صدر اعظم وسایر همراهان ترتیب داده ونهار مخصوص مارا در بالا تهیه وترتیب کرده بودند رفتیم بالا خوردیم بعد پائین آمده علاءُالملك اجزاءِ سفارت ومعارف تبعهٔ ایرانرا معرّفی نمود بعد ازآن عکّاس آمده در جلو عمارت عکس گروبی انداختیم حقیقةً علاءُالملك خیلی خوب ازعهدهٔ خدمات خود برآمده است بعدازآن سوار شده بمنزل مراجعت کردیم جناب اشرف صدر اعظم عرض کردند وزراءِ دولت عثمانی آمده شرفیاب شوند آنها را بحضور خواستیم یك یك را معرّفی کردند اسامی آنهاازاینقراراست (جناب خلیل رفعت پاشا صدر اعظم) (توفیق پاشا وزیر امور خارجه) (سرعسکر وزیر جنگ رضا پاشا) (وزیر داخله ممدوح پاشا) (وزیر علوم زهدی پاشا) (وزیرمالیه رشاد پاشا) (مستشار صدارت عظمی توفیق پاشا) (وزیر بحریهٔ حسن پاشا) (رئیس توپخانه ذکی پاشا) (وزیر نافعه وتجارت ذهنی پاشا) (وزیر اوقاف غالب پاشا) (رئیس دفترخاقانی رضا پاشا) نسبت بهریك احوال پرسی واظهار التفات کردیم مرخّص شده رفتند آنوقت ظهیرالدوله

آمده

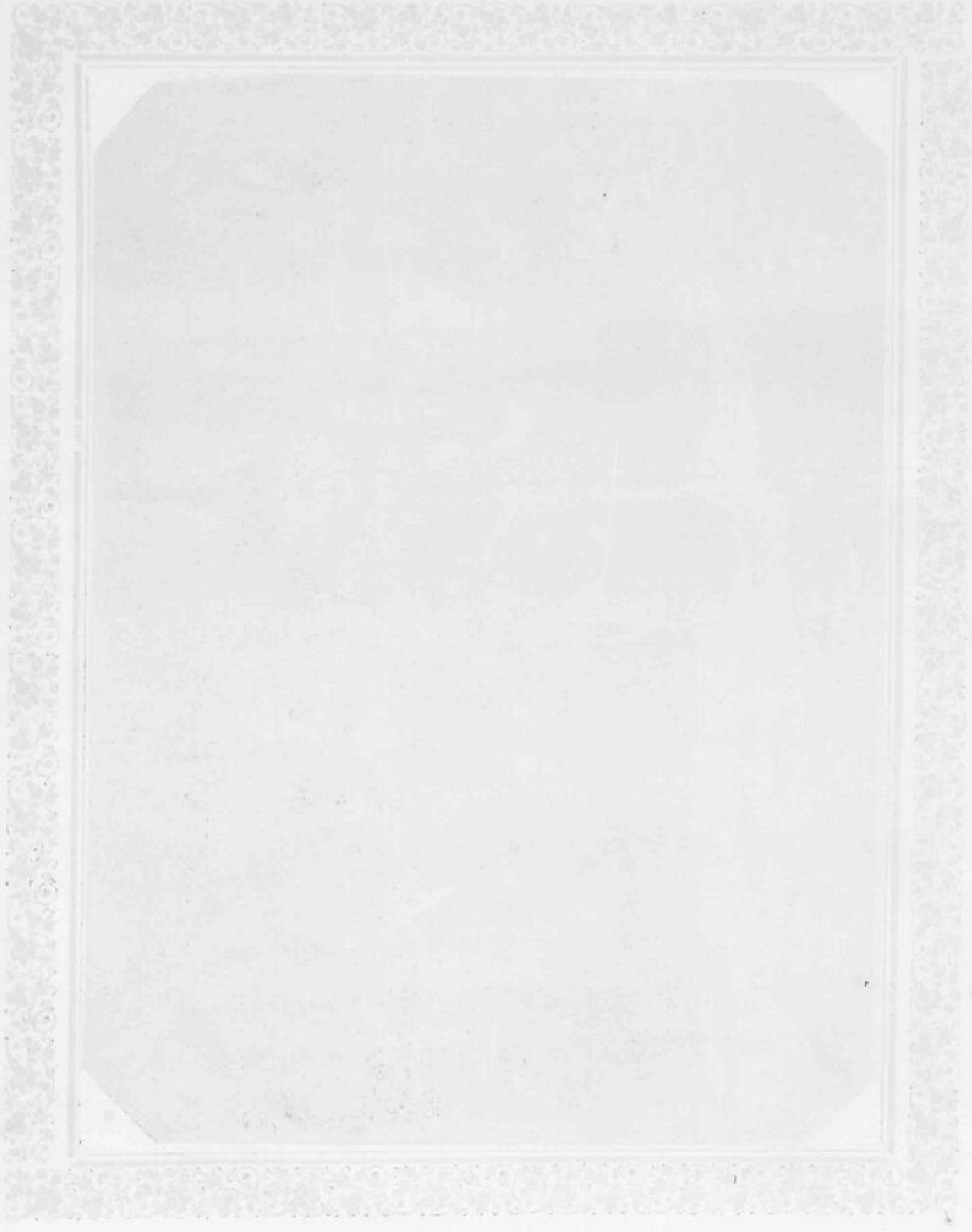

آمده عرض کرد سفرای خارجه میخواهند بحضور بیایند فرمودیم بیایند جناب اشرف صدر اعظم هم حضور داشتند سفرا آمدند و یك یك معرّفی شده باهمه تعارف و تفقد کردیم دوسه نفر از ایشان سفیر کبیر هستند و مابقی وزیر مختار و شارژد افرو اجزاء سفارتخانها بودند در میانهٔ آنها مسیو (زیناویف) سفیر کبیر دولت روس را دیدیم که چند سال قبل درطهران وزیر مختار بود باو خیلی صحبت داشتیم باهیجده سال قبل که اورا در طهران دیده بودیم هیچ صورةً تفاوت نکرده است بعد هم باسفیر کبیر المان خیلی حرف زدیم و مرخص شده رفتند امروز خیلی خسته بودیم وتا یکدرجه کسالت مزاجی هم داشتیم شب را اعلیحضرت سلطان مارا دعوت بشام مخصوص نموده بودند نظر بکسالتی که داشتیم عذر خواستیم و در منزل شام خورده استراحت کردیم (*)

(*)—(*)— §(روزسه شنبه هفتم جمادی الآخره)§ —(*)—(*)

صبح برخاستیم نماز خوانده شکر وحمد الهی را بجای آوردم که امروز حالم بهتراست ورفع کسالت شده بعد آمدند عرض کردند چند نفر جواهری آمده بعضی پارچه های جواهر خوب دارند چون میخواستیم تاتما می سوغات سفر خودمانرا در اسلامبول بخریم فرمودیم آنهارا بحضور آوردند پارهٔ انگشترها وجواهرات دیگر خریدیم ندیم السلطان هم درحضور روزنامه میخواند بعد جناب اشرف صدر اعظم فرستادند که شیخ جمال الدین شیخ الاسلام دولت عثمانی که مردی بسیار محترم است میخواهد بحضور بیاید جناب ایشان را بحضور پذیرفتیم وقدری صحبت داشتیم رفتند پس ازآن نهار خورده بعداز نهار برحسب دعوت اعلیحضرت سلطان بموزه وکتابخانهٔ ایشان رفتیم خودشان هم بابعضی ازعملهٔ خلوت ومخصوصین خودشان حضور داشتند امیربهادرجنگ وبعضی دیگر ازملتزمین ماهم همراه ما بودند خیلی اشیاء نفیسهٔ دیدنی درموزه بود همه را خود اعلیحضرت سلطان بمانشان میدادند وتماشامیکردیم کتابخانهٔ ایشان قریب بیست هزار جلد کتاب دارد یك مرقع خط میرعماد هم آنجابود آنرا برداشته بطور تفاًل باز کردیم این شعر آمد

آلهی تاجهانرا آب ورنگ است — فلك را سیر وگیتی را درنگ است

مدامش بخت ودولت یارگردان — زنخل عمر برخوردار گردان

خیلی این اشعار را بفال نیك گرفتیم بعد از آن اعلیحضرت سلطان یك قرآن خطی خیلی ممتاز بما یادگار دادند وکمال مهربانی را نمودند از آنجا آمدیم بعمارت مخصوص خود سلطان پسر ودختر کوچك ایشانرا آوردند سن پسرشان شش سال ودخترشان نه ساله است واقعاً یگانگی نمودند وازدیدن آنها خیلی لذّت بردیم باصغر سن خیلی مؤدّب ومعقول بودند یك نشان تمثال خودمان را به پسر سلطان ونشان وحمایل آفتاب را بدختر ایشان دادیم اظهار امتنان نمودند هردو راگرفته بوسیدیم فی الواقع همان قدر که ازدیدن

اولاد

((عکس گروپی است که در اسلامبول برداشته شده و بسعی و اهتمام غلام خانه زاد ابراهیم ابن صنیع السلطنه در عکاسخانهٔ))
((مبارکه گراوور شده و در مطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی بطبع رسید طهران ۱۳۱۹))

اولاد خودمان مشعوف میشدیم ازملاقات آنها لذت بردیم پسر اعلیحضرت سلطان قدری پیانو زد باکمی سن بسیار خوب زد بعد باسلطان وداع کرده آمدیم فابریك چینی سازی ایشانرا هم دیدیم خیلی خوب کار میکنند سه نفر هم ازشاگردان ایرانی علاء الملك آنجا گذارده است کار میکنند ازآنجا بمنزل آمده قدری استراحت کردیم نوری بیك باش کاتب اعلیحضرت سلطان را بجهت پارهٔ کارها وامورات خواسته بودیم عرض کردند آمده است اورا خواسته پارهٔ فرمایشات کردیم مرخص شده رفت شب را در منزل شام خوردیم ولی قراراست که بتیاتر مخصوص سلطان که در همین عمارت است برویم سه ساعت ازشب رفته ظهیر الدوله آمده عرض کرد که رئیس تشریفات سلطان آمده میگوید اعلیحضرت سلطان منتظرند بر خاسته پائین آمدیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وموثق الدوله وسردارکل وظهیرالدوله وامیربهادر جنگ وناصرالملك ووزیرهمایون وموثق الملك ووکیل الدوله وامین حضرت همراه ما بودند میانهٔ گالری این عمارت راهی است که از طبقات زیر بعمارت مخصوص سلطان میرود ظهیر الدوله و رئیس تشریفات اعلیحضرت سلطان جلو ما افتادند در وسط گالری که رسیدیم اعلیحضرت سلطان باخواص خود شان مارا استقبال نموده باتفاق ایشان روانه شدیم اغلب دیوار این گالری به پرده های جنگ سلاطین عثمانی مزین است که دلیل بر جلالت قدر این خانواده و خیلی تماشائی است یکی یکی را سلطان بما نشان میدادند واحوال آنهارا بیان میکردند تا رسیدیم بپای پلهٔ تیاتر بالا رفتیم داخل تالار مخصوص شده با اعلیحضرت سلطان نشستیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم در (لژ) ما بودند اعلیحضرت سلطان باصدر اعظم ما بترکی صحبت میداشتند این تیاتر اگرچه خیلی کوچك است ولی بسیار ممتاز وخوب ترتیب داده اند چند پرده بازیهای خوب بیرون آوردند بعد از اتمام بازی برخاستیم واعلیحضرت سلطان تاوسط گالری مارا مشایعت نموده وداع کردیم مراجعت نمودند ماهم بمنزل آمده استراحت کردیم

روز چهارشنبه هشتم جمادی الآخره

امروز صبح بعد از خواندن نماز وصرف چای بعضی کاغذ ها ونوشتجات ملاحظه نموده تلگرافات وغیره هم ازایران رسیده بود جناب اشرف صدر اعظم آوردند بعرض رسانیده احکامی که در جواب آنها لازم بود صادر گردید بعد برای تماشای مسجد ایاصوفیه وعمارت دلمه باغچه سی حرکت کردیم کالسکه حاضر بود باجناب اشرف صدر اعظم وطرخان پاشای مهماندار سوار شده ابتدا رفتیم به ایاصوفیه اینجا ابتدا کلیسا بوده است ودرزمان سلطنت قیصر قسطنطین که سیصد و بیست وپنج سال ازمیلاد مسیح علیه السلام گذشته بود باچوب بنا کرده بودند ویکی دومرتبه سوخته تادرزمان سلطنت (یوسینا یوس) اینجارا بدست معماران

ماهر

ماهر باسنگ و آهك و آجر بنا کرده در این بینها هم از بعضی زلزله های شدید پارهٔ خرابیها همرسانیده و همینطور کلیسا ومعبد نصاری بوده تاسال هشتصد وپنجاه وهفت هجری که سلطان محمد خان فاتح اسلامبول را فتح کرده این مکان را مسجد نمود و از آن ببعد همینطور سلاطین عثمانیه برآن بنا افزوده اند که تا امروز در نهایت عظمت و استحکام این جامع عظیم و بنیان رفیع باقی است وشرح حال وتاریخ و وضع بنای این مسجد از قرار یست که از روی تحقیق در ذیل روزنامهٔ امروز مفصلاً نگارش میشود خلاصه طول این مسجد که زیر بناست دویست وشصت ونه قدم وعرض دویست وچهل وسه قدم و ارتفاع آن از سطح زمین تا بالای گنبد یکصد وهشتاد وهشت قدم است اغلب اشخاصی که بمسجد داخل میشدند خادم مسجد یك کفشی بآنها میداد که روی کفش خود پوشیده باکفش دویم داخل مسجد می شدند دراین موقع این آیهٔ مبارکه بخاطر مان آمد (فاخلع نعلك انّك بالواد المقدّس طوی) از عجایب این است با اینکه اینجا کلیسا بوده است محراب کلیسا با قبلهٔ ما آنقدر انحرافی ندارد که حالا محراب مسجد قرار داده اند بالجمله از دیدن این مسجد خیلی لذّت بردیم بعد بیرون آمده چند قطعه عکس انداختیم وسوار کالسکه شده از پل طولانی که سابقاً نوشتیم میانهٔ اسلامبول وبیك اوغلی است گذشتیم چهار صد وهفتاد وشش متر طول این پل است یك پل طولانی دیگر هم درطرف بالای بوغاز است روزی سیصد وپنجاه لیره دولت از عابرین پل باج میگیرد بعد آمدیم بدولمه باغچه سی داخل عمارت شدیم الحق بسیار عمارت عالی مزیّنی است تالار بزرگ اینجا از تالار بزرگ عمارت بهارستان که سپهسالار مرحوم درطهران ساخته است خیلی بزرگتر است تمام درها بطرف دریا وبوغاز باز می شود خیلی منظر اینجا شبیه است بعمارت هو تلی که در اوستاند منزل داشتیم بسیار خوش منظر است نیمساعت از ظهر گذشته بمنزل آمده نهار خوردیم بعد از نهار اندکی استراحت کرده وقتی بیدار شدیم اعلیحضرت سلطان از پارهٔ منسوجات که درکار خانهای خود شان بافته می شود برای ما هدیه فرستادند خیلی ممتاز بود واقعاً اعلیحضرت سلطان آنقدر در این چند روزه اظهار مهربانی نموده اند که اندازه ندارد بعد قدری کاغذ خوانی داشتیم ساعتی بخواندن آنها مشغول شده وچون فردا باید از اسلامبول حرکت کنیم دستورالعمل بارها وکارهای لازمه داده میشد یکساعت بغروب مانده ظهیرالدوله را خواسته یك قبضه قمهٔ مرصع بلعل که از جواهرات قدیم خزانه است واین سفر همراه آورده بودیم و یکرشته تسبیح مروارید که آنهم خیلی نفیس بود بجهت یادگار مخصوص خودمان که این سفر باسلامبول آمده ایم بصحابت او برای اعلیحضرت سلطان فرستادیم وگفتیم اظهار امتنانهای زیاد مارا از مهربانیهای موفوری که نموده اند برساند رفت رسانید ومعلوم شد باکمال گرمی پذیرفته واظهار مودّت زیاد پیغام فرستاده اند نیمساعت از شب گذشته بشام رسمی درمنزل مخصوص اعلیحضرت سلطان دعوت داشتیم

جناب

جناب اشرف صدراعظم را خواسته درکالسگه نشسته با نجارفتیم سلطان درجلو پله استقبال کرده پذیرائی نمودند این همان عمارت واطاق است که شب اوّل درآنجا شام خوردیم امشب هم ترتیب میز همانطور بود فرقی که داشت آن شب درسرشام وزراء دولت عثمانی باوزراء ونوکرهای ما بودند امشب تمام سفرای مقیم را دعوت نموده بودند باوزراء اما بعد از شام بتالار بزرگ بالا رفته دراطاق مخصوص بااعلیحضرت سلطان نشستیم جناب اشرف صدراعظم هم درحضور ما بودند سلطان پسرها وبرادرزادگان خودشانرا خواسته آمدند پیش ما یکی یکی را معرّفی کردند همه جوانهای خوب باعلم وادب هستند خیلی صحبت داشتیم این عمارت از یك طرف بشهر اسلامبول نگاه می کند که سرانگیز بشهر است امشب تمام شهر وخارج عمارات را چراغان بسیار ممتازی کرده بودند که از این بالا خیلی تماشا داشت آتشبازی کاملی هم کردند که بسیار خوب ومثل آتش بازیهای فرنگستان بود درآخر شب بااعلیحضرت سلطان وداع کرده آمدیم بمنزل استراحت نمودیم

جامع کبیر ایاصوفیه

(بزبان فرانسوی سنت صوفی) و (بیونانی ایاصوفیا) مسجد ایاصوفیه درجنب سرای توپ قاپو و در سمت شرقی دایرهٔ وزارت عدلیه واقع شده است ، نخستین بنای آن درسال سیصد وبیست و پنج میلادی بواسطهٔ قیصر قسطنطین از چوب شده وقیصر مشارالیه اوّل سلطانی است که بحضرت مسیح ایمان آورده وکیش نصرانیت اختیار کرد ، وچون حکمت مقدّس از صفات الهیه است ولفظ صوفیه دلالت بر حکمت کند ، این کلیسا رانام ایاصوفیه گذاشتند و (ایا) درزبان یونانی بمعنی مقدس است بعد ازاین بنای چوبین در زمان سلطنت (اکادیوس) قیصر سوخته منهدم گردید (دوسیوس) فرزند (اکادیوس) مجدّداً موضع سوخته را بوضع وترتیبی احسن بنا کرده نام وی تغییر نداد ، در دور پادشاهی (یوسینا یوس) بواسطهٔ بعضی شورش واغتشاشهای داخلی باز آتش در این بنا افتاده اساس آن ویران گردید ، وچون رفع شورش واغتشاش شد قیصر بدین خیال افتاد که باز این بنارا بوضعی دلپذیر عمارت نماید وآنچه امروز مانده است از آثار اوست . معمار ومهندس این کلیسا دونفر از معماران ومهندسین معروف آن عصر بوده اند ، یکی ازاهالی (ترحاله) موسوم به (آنتیموس) ودیگری ازاهالی (معیلت) موسوم به (ایسیدور) (آنتیموس) این بنای بزرگ را بشکل معابد قدیم بنا کرده ، وگنبد مرتفع آن رابشکل نیم دایره ساخته که برروی چهارطاق سواراست ، واین چهار طاق ازخارج بشکل ربع دایره مینماید وشبیه است به صلیب حضرت مسیح ، پس از اتمام این بنا زلزلهٔ سختی شده گنبد منهدم گردیده است مجدّداً (ایسیدور) معمار باعانت برادر زادهٔ خویش که ویرانیز (ایسیدور) میگفتند گنبد رابرافراشته واز نو بنا کرده است (ایسیدور) این گنبد عالی را بیضاوی الشکل برروی هشت ستون سنك

گرانیت

(کرانیت) چقماق قرار داده که ارتفاع هریك چهل وپنج قدم است و بر روی آن طاق زده طبقهٔ ثانی ازبرای آن وضع کرده است ، واین طبقهٔ دویم خاص به نشیمن نسوان بوده است ، واین طبقه نیز دوازده ستون کوچك از جنس سنگ ستونهای زیر دارد در بالای آن گنبد است واین دوازده ستون تقلید از دوازده برج است که منجمین درآسمان فرض کرده اند من حیث المجموع ستونهائی که نگاهداری وحفظ این بنای معظم را میکند درطبقهٔ سفلی چهل و در طبقهٔ علوی شصت عدد است هشت ستون آن سنگ سماق قرمز است که از یکی از معابد مخصوص پرستش آفتاب واقعهٔ در روم بدینجا حمل ونقل کرده‌اند وچهار ستون یشم سبز وشش ستون مرمر سفید ازشهر (افس) از معبد قمر آورده اند ومابقی‌را ازمعابد (آتنه) و (تروا) وسایر اماکن قدیمه حمل نموده اند ، تا درسال ۵۶۸ میلادی بااین اسباب مهیا بنای جامع ایاصوفیه باتمام رسیده است ودرون آن تمام بکاراستادان ونقاشان ماهر آنعهد منقش ومصوّر بوده ، وغالب اشکال ارباب انواع وخدایان قدیم یونانیان وصور ملائکه ومقدسین بوده است . چون کلیسا تحویل بمسجد شد بسنت اسلامیه وقانون این دین مبین که باید خانهٔ خدا خالی اززینت وپیرایه باشد تمام آن نقشها وصورتها را حك کرده اند (یوستیانوس) قیصرباز این بنارا باسم ایاصوفیه خواند ولی وجه تسمیهٔ آنبر وجه نخستین نبود ، صوفیا اسم زنی ازمقدسات مشهوره بوده ونظر باحترام وی این بنارا باسم او خواند ، چنانکه تا امروز نیز در میانهٔ یونانیها این اسم بسیار است ودخترهای خود را صوفیا نام گذارند ، مسجد ایاصوفیه طولش ازشرق بغرب دویست وشصت ونه وعرضش ازشمال بجنوب دویست وچهل وسه وارتفاعش از سطح زمین تا بالای گنبد یکصد وهشتاد و هشت قدم است . این عمارت ازسیزده قرن ونیم تا کنون چند دفعه خرابی واندراس یافته باز تعمیر کرده‌اند ، ابتداءً در زمان (واسیل) قیصرروم که ازاهل مقدونیه بوده بواسطهٔ زلزلهٔ شدیدی یکی ازطاقهای چهارگانه که گنبد روی آنها سوار است خراب میشود بامهارت تامّه دو باره تعمیر میکنند دویم در عهد قیصر رومان طاقی دیگر ازاین چهار طاق منهدم میگردد باز مرمّت مینمایند ، سوّم در زمان (واسیل) قیصر ملقب به کشندهٔ بلغاریان بواسطهٔ زلزلهٔ شدید قسمتی ازگنبد آن خراب شده مشارالیه تعمیر مینماید ، چهارم دردور (اندرونیك) قیصر درگنبد علامت وآثار خرابی ظاهرمیشود وی ازمالیهٔ زوجهٔ خویش مبالغی خطیر صرف کرده از خارج بعضی پشتبانها که امروز هم موجود است بر آن می افزاید تا ازخطر انهدام مصون ماند ، بعد باز یکی دودفعه ازخارج وداخل جزئی خرابی پیدا کرده امپراطورهای آن عصر مرمّت واصلاح میکنند ، در سال ۸۵۷ هجری چون سلطان محمدخان فاتح فتح قسطنطنیه کرد این کلیسا را مسجد نمود و منارهٔ آجری ویکباب مدرسه نیز بر ان

علاوه کرده موقوفات بسیاری بر آن مقرّر داشت . سلطان بایزید ولی نیز منارهٔ دیگر ساخته بر موقوفات آن بیفزود . سلطان سلیم خان ثالث دومناره وسلطان مرادثالث درداخل دوسنگاب مرمر وچهل محفل مرمر وسلطان مراد رابع کرسی ازسنگ دراین بنا ساخته وبدان افزودند . وسلطان محمود خان یکباب کتابخانه ویك احسانخانه بدین بنا بیفزود . ودرداخل مسجد نزدیك بمحراب محفلی ازسنگ مرمر بنا نمود ، لوحه های بزرگ نیز درعهد سلطان محمود اوّل نصب شده که خط خطاط مشهور تکنه جی زاده ابراهیم افندی است وچهلچراغی که دروسط مسجد آویخته است باآن آیاتی که درسقف نوشته‌اند درعهد سلطان محمد خان ثالث تهیه ونصب شده است وسابق بر آن بجای این چهل چراغ قندیلی کروی الشکل ازطلا آویزان بوده است ، درجوار ایاصوفیه پنج مقبره است یکی مخصوص سلطان سلیم ثانی و ضجیعهٔ او (نوربانو) وپسر ودخترش ودختر وپسر سلطان مراد ثالث وغیره که جمعاً چهل ودونفر ازخانوادهٔ آل عثمان درآنجا مدفونند دویم سلطان مراد ثالث وپنجاه وسه نفر ازمتعلقانش سوم سلطان محمد خان ثالث وازکسانش بیست وپنجنفر چهارم مصطفی خان اوّل وسلطان ابراهیم و سیزده نفر از متعلقانش پنجم سلطان مرادخان ثالث وچهارپسر ویك دخترش خلاصه چون یك ایاصوفیه دیگرهم هست بدینواسطه این را ایاصوفیهٔ کبیر می گویند ومحلهٔ اطراف آن نیز امروز باسم ایاصوفیه معروف است

(روز پنجشنبه نهم جمادی الاخره)

امروز از اسلامبول حرکت میشود ، صبح ازخواب برخاسته ، بعد از ادای نماز از اطاق خودمان آمدیم بیرون . در سر سرای عمارت سلطان که بسیارجای عالی منزّه خوش هوائی است نشستیم وزیر همایون ، و ندیم السلطان را خواستیم ، ندیم السلطان روزنامه‌های اروپ وعثمانی را میخواند وبعرض میرسانید ، ووزیرهمایون هم روزنامهٔ ایّام توقّف اسلامبول را میفرمودیم ومینوشت ، در این بین علاءُ الملك آمده عرض کرد که اعلیحضرت سلطان بعضی چیزها برسم یادبود برای ما فرستاده اند ، فرمودیم بیاورند . امین بیك پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت سلطان بایك نفر آغایان خواجه سرای آمده وچند نفر فراش خلوت اسبابها را در میانهٔ پارچهٔ سفید بزرگی پیچیده و در دست داشتند فرمودیم بازکردند چند فقره اسباب خیلی نفیس اعلی بود . از جمله یك اسباب تحریر طلای منبت کاری بود در میانهٔ جعبهٔ مخملی و دیگر دو ظرف طلای آبخوری بود ، بادو در طلا که سرهای آنها جواهرنشان بود . وآنهارا در سینی طلای قشنگی گذارده بودند ودیگر یك جعبهٔ بزرگ تحریر بود که جای نوشتجات وکاغذ وپاکت وسایر لوازم التحریر داشت که جعبه راموزیّق وخاتم کاری از سنگ های شفاف وصدف وغیره کرده و درنهایت خوبی ساخته بودند . در جواب اعلیحضرت

سلطان اظهار امتنان کردیم ویك انفیه دان هم بیادگار بامین بیك داده شد بعد باطاقهای صندوقخانه که موثق الملك منزل دارد رفتیم مشغول باربندی اسبابهائی که ازجواهرات سوغاتی وغیره خریده بودیم بودند ، وموثق الملك عرض میکرد که این جواهرات را خیلی گران خریده اید مثلاً انگشتریهای سیصد چهارصد تومانی را که حالا پول داده ایم درطهران خیلی کمترقیمت می کنند واسباب ضرراست فرمودیم چارهٔ نیست حالادیگرخریده ایم ، بعد بتالار بزرگ این عمارت که خیلی عالی ومزین است رفته نشستیم ، وزیردربار بحضورآمد قدری بااوفرمایش وصحبت داشتیم ، چون بعلاءالملك سپرده بودیم دونفرخواجهٔ سیاه کوچك بجهت ما بخرد که بطهران ببریم بااعتضاد السلطنه درس بخوانند و اورا مشغول کنند ، علاءالملك خواسته بود ابتیاع نماید ، این خبر باعلیحضرت سلطان رسیده بود حالا دیدیم بتوسط آغاباشی خودشان دوتا خواجهٔ سیاه کوچك برای ما فرستاده اند ، یکی موسوم به (جعفر) ودیگری موسوم به (نصب) خیلی خواجه های خوبی هستندآنهاراقبول کرده باعلیحضرت سلطان پیغام دادیم که تا این درجه مهربانی ومحبت مینمایند نهایت امتنان را داریم ، بعد آمدیم نهار خورده بعد ازنهارقدری استراحت کردیم ، چون دوساعت بعد ازظهر بایدحرکت کنیم قبل ازوقت لباس رسمی پوشیده آمدیم به اطاق پائین منتظرآمدن اعلیحضرت سلطان بودیم ، اشخاصی که از ملتزمین ما درحضوربودند ، جناب اشرف صدراعظم ، ووزیردربار ، وظهیرالدوله ، ووزیرهمایون حاضر بودند ، علاءالملك آمده عرض کرد که اعلیحضرت سلطان یك مدال مرصع که موسوم به نشان افتخاراست بتوسط نوری بیك باش کاتب که منشی باشی خودشان است بجهة ما فرستاده اند گفتیم بیاورند آمد بحضور وتقدیم نمود ، چون دراین موارد باید مبادلهٔ مدال ازطرفین بشود وما مدال مخصوص نداشتیم که برای اعلیحضرت سلطان اهدا نمائیم بتوسط نوری بیك پیغام دادیم که مخصوصاً به یادگارامروز واین محبتهای زیاداعلیحضرت سلطان که دراینجا نموده اند ، بعد ازورود بطهران مدالی اختراع میکنیم که مخصوص برای خانوادهٔ خودمان وسلاطین بزرگ باشد ، واولین آن مدال را باهیئت سفارت مخصوص محترمی برای اعلیحضرت سلطان خراهیم فرستاد که علاقهٔ سنیه نموده یادگاری ازما داشته باشند نوری بیك مرخص شده رفت وبفاصلهٔ ده دقیقه اعلیحضرت سلطان خودشان آمدند دراطاق نشستیم سیگاری کشیدند ، تمام رجال دولت عثمانی ووزرای ما وسلطان لباسهای رسمی پوشیده حاضر بودند باتفاق اعلیحضرت سلطان بیرون آمده دردرشگهٔ روبازی که دواسب سفید درشت قوی بآن بسته بودند سوارشدیم وسلطان خودشان مهاراسبهارا دردست گرفته میراندند آمدیم تادم درباغ همانجا که روزورود مارا استقبال کرده بودند مشایعت نمودند ازکالسکه پیاده شده دراطاق درب باغ

باعلیحضرت

باعلیحضرت سلطان معانقه ووداع کامل نمودیم ، واقعاً منتهای پذیرائی ومهربانی ومحبت را دراین چند روزهٔ توقف ما نمودند که هیچوقت ازخاطرمحو وفراموش نخواهد شد ، بعد ازهم جداشده آمدیم بکناربوغاز تا اینجا پسراعلیحضرت سلطان ، وخلیل رفعت پاشای صدراعظم ماراهمراهی و مشایعت نموده ازآنجابرگشتند ، ابتدأ به کشتی کوچك سوارشده قدری که رفتیم به کشتی بزرگ داخل شدیم ، تااینجاهم برادرزادهٔ اعلیحضرت سلطان ومشیرپاشا که رئیس مجلس وکلاست همراه آمده دست داده ازآنجا آنهارامرخص کردیم ، توفیق پاشاوزیرامورخارجه ، وطرخان پاشای وزیرخارجهٔ سابق که مهماندارماست درکشتی باماهستند تاموقعی که مرخص خواهندشد یك قدری باکشتی بزرگ دربوغاز گردش کرده آمدیم بهمان نقطهٔ که روزورود سوارکشتی شده بودیم آنجابازکشتی کوچك را آوردند سوارشده به اسکلهٔ (سان استفانو) آمده پیاده شدیم بکالسکهٔ مخصوص سوارشده آمدیم سرراه آهن ترن بخاردرجلوحاضربود این ترن همان ترن وواگونهای سابق است که سوارشده بودیم داخل ترن شدیم تبعهٔ ایران هم همه درکنارراه آهن آمده جلوما بابیرق ایران ایستاده بودند بهریك اظهارالتفاتی شد ، وزیرخارجه راهم ازاینجامرخص کردیم رفت ، وترن حرکت نمود تقریباً نزدیك غروب بود که روانه شدیم دوساعت ازشب رفته درترن شام خوردیم ، وطرخان پاشاراهم بعد ازشام خواسته اظهارالتفات ورضایت اززحمات اونموده مرخص کردیم ، چون نصف شب بسرحد عثمانی میرسیم ازآنجامراجعت خواهد کرد بعد استراحت کردیم (*)

—(جمعه دهم جمادی الاخره)—

صبح که ازخواب برخاستیم ترن میرفت وشبانه از (خرمن لی) سرحد عثمانی گذشته بودیم و مهماندارهای بلغاری وارد شده بودند وضع وحالت راه وصحراها همان است که وقت رفتن نوشته ایم نهاررا درترن خوردیم بهرشهر وآبادی که از بلغارستان میرسیدیم سرباز وموزیك واجزأ بلدیه و غیره بجهت احترام حاضر بودند چهارساعت بعد ازظهرلباس رسمی پوشیده ملتزمین هم ملبس بلباس رسمی شدند چونکه امشب شام را برحسب دعوت پرنس بلغارستان (پرنس فردیناند) بایددرشهر صوفیه وعمارت ایشان بخوریم یکساعت فاصله رسیدیم بگارصوفیه نواب پرنس فردیناند باوزرأ و صاحبمنصبان بلغارستان ودودسته سرباز وموزیك درگار حاضر بودند ترن ایستاد وپرنس را ملاقات کرده دست دادیم خلقت وسیمای پرنس همان است که نوشته ایم ازطرف پدرشاهزادهٔ آلمان واز طرف مادر فرانسوی هستند قدری دراطاق گار مکث کرده همانجا نشان دولت ایران را از درجهٔ قدس بدست خودمان بپرنس دادیم اظهارتشکرنمودند بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیردربار

وموثق

و موثق الدوله وامیر بهادر جنگ وناصرالملك و وزیرهمایون وسردارمکرم وناصرالسلطنه و امین حضرت وسایرهمراهان خودمان را معرفی کردیم نواب پرنس بهریك دست داده ایشان هم همراهان خودرا معرفی نمودند بعد سوارکالسگه شده بطرف شهرصوفیه راندیم اگرچه شهرصوفیه ازهمین جا شروع میشود ویك خیابان وسیع طولانی میرود تانزدیك عمارت پرنس امّا هنوز اوایل خیابان آباد نیست و تك تك خانه دارد ولی بالاهای خیابان وبحبوحهٔ شهر خوب آباد وخیلی پاکیزه وتمیزاست شهرصوفیه تازه طرح واحداث شده وبیست ودوسال است که اینجا روبه آبادی گذاشته است اصل وضع وطرح ابنیه وعمارات وخیابان وکوچه هاهمان طرح ووضع شهرهای فرنگ است امّا کوچك ومختصرتروکم آبادی است من بعدخوب خواهدشداهالی شهردراطراف کوچه هورامی کشیدند وپیدااست که ملت جوانی است وتازه روبترقّی گذاشته هنوز اهالی تموّل وثروتی ندارند همینطوررفتیم تارسیدیم بعمارت پرنس پیاده شدیم قراول احترام درسرسرای پلّه بود اصل عمارت هم تازه ساخته شده و متوسط است امّا خیلی پاکیزه است وارد عمارت شده قدری راحت کردیم بعد نواب پرنس اول نشان خودشان را آورده بما تقدیم نمودند ماهم بسینه زدیم مامورین خارجه وقونسولهای مقیم صوفیه را بحضورآورده معرّفی کردند باهریك علی قدرمراتبهم ملاطفت نموده بعد عرض کردندکالسگه حاضراست بااینکه خسته بودیم برحسب اصرارپرنس ومیل خودمان با ایشان سوارکالسگه شده رفتیم بتماشای مشق قشون ساخلوی شهرصوفیه چند فوج سرباز وچند باطری توپ بود اوّل مشق دشتبان نمودند وبعد یك فاصلهٔ محاربه گرفتند وشلیك کردند پس ازآن فرمان ستون دادند بعد یك فرمان ستون قطار دادند ویك فرمان فراردادند بعدازآن دفیله کردند ، نوّاب پرنس هم متصل باما صحبت میداشتند و علاءالملك ترجمه میکرد وخوب ترجمه مینمود ، بعد ازاتمام مشق مراجعت بمنزل کردیم درکالسگهٔ ماهم پرنس ووزیردربار وعلاءالملك بودند مملکت بلغارستان تقریباً چهارملیون جمعیت دارد وچهل وپنجهزار نفرقشون همیشه درزیراسلحه دارد ولی درموقع جنگ سیصد هزارقشون حاضرمیکند شهرصوفیه پنجاه وهفتهزارنفرجمعیت دارد بعضی هوتلهای خوب تازه ساخته اند ویك کلوپ نظامی داردکه ماشام را در آنجاباید بخوریم دوساعت ازشب رفته بسرشام رفتیم که درتالاربزرگ کلوپ حاضرکرده بودند تالارخیلی قشنگ خوبی است امّا خیلی گرم بود درسرشام نوّاب پرنس صحبت میداشتند ومهندس الممالك ترجمه مینمود بعد ازشام باطاق دیگررفتیم آتشبازی مختصری کردند آنوقت سوارکالسگه شده بانوّاب پرنس بگارراه آهن آمدیم پرنس تاداخل ترن هم ماراهمراهی ومشایعت کرده بسیاراظهارمهربانی نمودند ووداع کرده رفتند ماهم چون خسته بودیم وهواهم گرم وقال ومقال وصوت لکموتیف راه آهن مانع

استراحت

استراحت بود آخرفرمودیم درهای واگون خود مارابستند وخوابیدیم *

—(روزشنبه یازدهم جمادی الآخره)—

امروز باید بشهر (بلگراد) پای تخت سربستان وارد شویم آنجاهم برحسب دعوت اعلیحضرت پادشاه سربی باید یك شام رسمی باایشان صرف نموده ازآنجابه بوداپست برویم ، صبح که ازخواب بر خاستیم همینطورترن درحرکت بود ومیرفت نهارراباز درترن خوردیم ملتزمین هم تماماً درترن صرف نهارنمودند چونواگون رستوران درترن هست امّا قدری کوچك بوده همراهان دودسته شده ودو مرتبه غذا خورده بودند بعد ازظهردریك استاسیون ترن قدری مکث کرد جمعیت زیادی ازفرنگی و اهل سربستان اززن ومردبجهت تماشا ودیدن ماجمع شده بودند بعد ازیك ربع ساعت ترن حرکت کرد ورفتیم دختری درانجا دسته گلی بماداد ماهم ازسکه های طلای ایران باودادیم امروزتاغروب ازنه تونل گذشتیم تونل آخری خیلی طولانی بود وبقدرده دقیقه طول کشید تاازآن گذشتیم این همان راه وهمان تونلهائی است که وقت رفتن هم عبوراز آن کردیم هروقت بهرتونل میرسیدیم فوراً میفرمودیم چراغهاراروشن میکردند که قلب ماخفه نشود وقت مغرب بود که رسیدیم بگارراه آهن شهر بلگراد اعلیحضرت (الکساندر) پادشاه سربستان باوزراٗ وجنرالهای خودشان ومقداری سربازوموزیك بطریق معمول درگارحاضربودند پادشاه بسلام نظامی ایستاده بودند ازترن پیاده شده باایشان دست دادیم واحوالپرسی کردیم پادشاه سیمای خوبی دارند وبیست ودوسال ازسنشان گذشته است متوسط القامه مایل به بلند هستند لباس ماهوت گلی گلابتون دوز نظامی پوشیده وکلاه پوست سفیدی بادوتل بلندی که درجلوکلاه زده برسرداشتندمالدی الورود وزراٗوهمراهان خودمان را بایشان معرفی نمودیم باهمه دست داده تعارف کردند وایشان هم اجزای خودشان رامعرّفی نمودند بعد من باپادشاه دردرشگهٔ سربازی که چهاراسب بآن بسته بودند ویکنفرکالسگه چی مهارکرده بود سوارشده سایرین هم درکالسگه های دیگرروانهٔ شهرشدیم طرفین کوچه وخیابانهاسربازوسوار بصف ایستاده وپشت سر آنهااهالی شهراززن ومرداجماع زیادی داشتند امّا هواخیلی تاریك بود که درست اشخاص دیده نمیشدند شهربلگراد اگرچه شب است که دیده می شود ولی ازشهرصوفیه آباد تراست زیراکه قدیم تروکهنه تراست خیابانهای مستقیم وقهوه خانهای خوب دارد بقدرنیمساعت راه آمدیم تارسیدیم بهوتلی که جهت راحتگاه ما وهمراهان حاضرکرده بودند پادشاه دراطاق مخصوص قدری نشسته بمنزل خودشان رفتند که آنجابرای ورود ماجهت صرف شام حاضرباشند وچون عمارت دولتی کوچك است و باندازهٔ جمعیت ما نیست آنجارا فقط برای شام حاضرکرده اند ماهم بقدریکساعت فاصله سوارشده با

همراهان

همراهان ومهماندارها بعمارت دولتی رفتیم پادشاه آمدند قدری صحبت داشتیم وهیئت کردیپلوماتیك را که حاضر بودند بمامعرّفی نمودند بعد ملکهٔ سربستان را که دراطاق دیگر حاضر بودند ملاقات کردیم ونوکرهای خودمان رابایشان معرّفی نمودیم ملکه سی ودوسال دارند ازنجبای مملکت سربی هستند بعد باتفاق اعلیحضرت پادشاه وملکه ووزرای خودمان ووزرای سرب وهیئت کردیپلوماتیك مقیم بلکراد بسرشام رفتیم هواخیلی گرم بود درب محاذات پشت سرخودمان رافرمودیم بازکردند قدری هوابهتر شد ملکهٔ سربستان دروسط میزوما درطرف دست راست ایشان وپادشاه سربی دردست چپ ملکه بودند زنهای معتبردیگرهم درسرمیزبودند جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار طرف دست راست وسایر نوکرهای مامثل موثق الدوله وامیربهادرجنگ وعلاء الملك وناصرالسلطنه وامین حضرت وموثق الملك وغیره دراطراف دیگرمیزنشسته بودند درسرشام بمترجمی مهندس الممالك باملکه صحبت میداشتیم بعداز شام باملکه وسایرین وداع کرده اعلیحضرت پادشاه درکالسکه باماتاگار راه آهن مشایعت کرده نهایت ادب واحترام رابجا آوردند وازآنجا وداع نموده مراجعت کردند ماداخل ترن که شدیم معلوم شد ترن راعوض کرده اند یعنی اعلیحضرت امپراطوراطریش ترن مخصوص خودشان را که ما وقت رفتن باسلامبول سواربودیم مجدداً برای ما فرستاده اند اگرچه حالا که ما دوباره مسافرت وعبوراز خاك مجارستان واطریش مینمائیم سفرمان غیررسمی است ومخارج باخودمان است امّا اعلیحضرت امپراطور ترن خودشان رامخصوصاً فرستاده اند که تاسرحدروسیه مارابرسانند وبسیارترن خوب راحتی است فرستادیم نزد رئیس ترن که زودترحرکت نماید جواب داده بود که بحکم امپراطورمحض راحت شاه دستورالعمل داده اند که شب راتوقف کنم وروزحرکت نمایم وساعتی زیاده ازچهل کیلومترهم نباید بروم زیرا که شاید شاه خسته شوند ولی اگرصریحاً امرنمایند حرکت می کنم ودیگرمسئولیت ندارم ماچون دیدیم اینطورجواب داده است فرمودیم بسیارخوب بماند صبح حرکت کند وماهم درواگون خودمان خوابیدیم امّاتاصبح صدای صوت ترنهای راه آهن وحرکات عرّاده های واگونهاکه درایاب وذهاب بود خیلی زحمت داد ونگذاشت راحت بخوابیم *

(روز یکشنبهٔ دوازدهم جمادی الآخرة)

امروز صبح وقت طلوع آفتاب ترن حرکت کرد وضع وحالت صحرا و راهها همان است که وقت رفتن مرقوم شده است صحراها هرچه رو بمجارستان میرود وبفرنگستان نزدیك میشویم آبادتر وسبزتر و جنگل واشجارش بیشتراست وطرفین راه فرسنگهازراعت گندمکه و ذرّت است خلاصه نهار رادرترن خوردیم دوساعت بغروب مانده رسیدیم بشهر بوداپست چنانکه نوشته ایم شهر کمال عظمت را دارد و

متصل

متصل برآبادی وعمارت اینطرفها می افزایند واقعاً یکساعت تمام ترن راه آهن درمیانهٔ شهر بوداپست عبور میکرد تا بگار بزرگ رسیدیم آنجا پیاده شدیم اگرچه ورود ما رسمی نبود اما بقدری اهالی ورؤسای شهر احترام کردند که مافوق نداشت ، کالسگه های ممتاز اجزای بلدیّه باالباس غیر رسمی سوارهٔ گارد از هرجهت تشریفات احترامیّه حاضر بود سوار کالسگه شده تاهمان هوتل (هونگریا) که سابق منزل داشتیم رفتیم اطراف کوچه ها وخیابانها تماماً زن ومرد ایستاده بودند وهورا میکشیدند نیمساعت بغروب مانده بمنزل رسیده دیدیم صدای پیانو از اطاق منزل ما میآید خیال کردیم کسی است پیانو میزند وارد اطاق که شدیم دیدیم چراغهای آن چهارتا روشن است وپیانورا کوك کرده اند خودش بنوای خوب ایرانی میزند قدری راحت کرده بعد رفتیم به تیاتر اوپرا تا آخرین پرده ماندیم حکایت دختری بود که عموی او افترا باوزده که برادر خودرا کشته است خوب بازی بود چیز عجیبی که ساخته بودند یك قوی مصنوعی بود که درشگه را میکشید بقدری شبیه بقوی طبیعی بود که هیچ نمیشد فرق گذاشت بسیار غریب بود بعد بمنزل آمده شام خورده استراحت کردیم *

(روز دوشنبهٔ سیزدهم جمادی الاخره)

امروز صبح که ازخواب برخاستیم بعدازیکساعت سوار کالسگه شده رفتیم بگردش وتماشای باغی که درسر کوه وعمارت وقلعهٔ کهنهٔ بوداپست واقع است ووزیرهمایون که سابقاً دررکاب شاه شهید بفرنگ آمده آنجارا دیده بود وصف آنرا بعرض رسانید امّا امروز خودش در رکاب نبود موثق الدوله و امیر بهادرجنگ و قوام السلطنه وامین حضرت همراه بودند آنجا رفته قدری تماشا کردیم بسیار جای خوبی است در مراجعت بمیدانی رسیدیم که بقدر دویست باب چادرزده بودند وزیرهرچادر یك دکّان بقالی یاخرازی یامیوه فروشی وغیره بود خیلی بزرگ و وسیع وتمام امتعه واطعمه ومیوه جات رامرتب ومنظم چیده بودند مراجعت بمنزل کرده نهار خورده مختصر خوابی کردیم وبعدازخواب رفتیم باکشتی بتماشای جزیره که دروسط رودخانهٔ دانوب واقع است وتفصیل جزیره همان است که سابقاً نوشته ایم آنجا قدری تراموای هم سوار شدیم ودربرگشتن باکالسکه آمدیم بمنزل بعدازمفارقت ازخاك سربستان تلگرافی مبنی براظهار امتنان خودمان از زحمات اعلیحضرت پادشاه سربستان بایشان نموده بودیم حالا جواب آن رسید که ازقرار ذیل است

تلگراف محبانهٔ اعلیحضرت شاهنشاهی شما که خطاب بما کرده بودید نایل گردیده فوق الغایه بمن وملکه مؤثر افتاد کمال خوشوقتی را داریم که اعلیحضرت شاهنشاهی شما چند ساعت گوارائی در پای تخت من گذرانیدید که اثر ویادگار آن برای ما باقی خواهدماند وهرگز فراموش نخواهدشد

آلکساندر

امشب شب عید مولود ماست و الحمد لله تعالی با کمال سلامت درشهر بوداپست هستیم الحال تلگرافی از حاجب الدوله رسید در جواب تلگرافی که دیروز باو فرموده بودیم چون خبر برف و بارندگی تبریزرا عرض کرده بودکه انشأالله اسباب ارزانی وفراوانی خواهد بود سواد تلگراف اورا عیناً در روزنامهٔ خودمان مینویسیم

(غروب دوشنبه دستخطهای مبارك زیارت شد از تصدق خاکپای مبارك زنده‌ام کوه‌رابرف زده‌است دو روزاست درشهر بارندگی است خیلی رعد وبرقاست غلام مصطفی)

بعدازرسیدن این تلگراف خیلی خوشوقت شدیم وفرمودیم کالسگه حاضرنمودند سوار شدیم بتیاتر رفتیم جناب اشرف صدراعظم و علاأالملك ووزیر همایون درکالسگه باما بودند در تیاتر دراژی که نزدیك به سن است نشستیم پردهٔ اوّل ودویم چندان تعریفی نداشت پردهٔ آخرکه رقص بود ودر دست هرزن رقاصهٔ یك آناناس وکلاه آنها شبیه به آناناس و لباسشان بطرح میوهٔ آناناس بود آمدند بازی ورقص کردند بی تماشا نبوددر پردهٔ آخر اززمین یك تختی بیرون آمد درحالتی که دختری بسیار وجیه روی تخت ایستاده واطراف سروصورت او از تابش چراق برق مانند خورشید رُخشان و چراقها بانواع الوان تعبیه شده بودبسیار تماشا داشت در مابین پرده‌ها که می‌افتاد میرفتیم دربالکن بزرگی که بکوچه نگاه میکرد گردشی کرده بتیاتر برمیگشتیم بعد از اتمام بازی آمدیم بمنزل شام خورده استراحت کردیم ❊

(روزسه شنبه چهاردهم جمادی الآخره)

امروز روز عید مولود ماست ، صبح یك دسته موزیکانچی رئیس وزرای مجارستان فرستاده بود درجلوعمارت ما روبروی رودخانهٔ دانوب موزیك بسیار خوبی زدند جناب اشرف صدر اعظم یك هزارتومان برسم تبریك عید تقدیم نمودند وزیردربار مبلغی اشرفی صورت خود مارا که از طهران آورده بود تقدیم داشت وزیرهمایون هم یك حلقه انگشتری الماس طرح جدید کار لندن پیشکش نمود نهار را در منزل خوردیم تلگرافهای تبریك از سلاطین اروپ و ولیعهد خودمان وسایر رجال و علمای ایران رسیده بود همه را جواب دادیم . طرف عصری رفتیم بالای کوه بوداپست که شهر پست واقع‌است . جناب اشرف صدر اعظم وعلاءالملك در کالسگهٔ ما بودند گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم وشب‌به تیاتر رفتیم چند پرده بود چیز تازهٔ نداشت درمراجعت شام خورده استراحت کردیم . امشب وزیردربار و دکتر ادکاك باشخص انگلیسی که در رکاب‌است با راه آهن بشهریکه دو ساعت مسافت‌ببوداپست داردرفته‌اندکه مادیان‌خوب تحصیل وابتیاع کنندفردامراجعت خواهند نمود

(روز چهار شنبهٔ پانزدهم جمادی الآخرة)

صبح

صبح برخاستیم چای خورده دوساعت از آفتاب گذشته سوار کالسگه شده ازخیابانها وکوچه های خوب بوداپست گذشته رفتیم بکارخانهٔ تفنك سازی شهر بوداپست . درکالسگهٔ ماجناب اشرف صدراعظم و وزیرهمایون وناصرالسلطنه بودند ، کارخانه در آخرشهر واقع‌است درجلو کارخانه رئیس فابریك وجمعی از اجزأ کار حاضر بودند قوام السلطنه رئیس کارخانه را معرّفی کرد او خطابهٔ در تشکر ورود ما بعرض رسانید ، بعد داخل کارخانه شدیم خیلی بزرگ و وسیع‌است همه جا را گشته ماشینها و دستگاهها را بدقت ملاحظه نمودیم درسر هر دستگاهی یك قسم از اسباب تفنگ ساخته میشود مثلاً یك جا لوله یك جا چقماق یك جا بستهای تفنگ یك جا قاب وسایر لوازم آن ساخته میشود . بعدبجای دیگر رفتیم که‌این اسبابهای مختلف را ممیزّین نشسته امتحان میکنندکه بی‌عیب ونقص باشد بعد درمحل دیگر آنهارا بهم متصل نموده تفنگ‌را تمام‌مینمایند وپس‌ازاتمام چندین ممیز دیگر در اطاق دیگر تفنگهارا امتحان نموده به نشانهای معین تیر میاندازند اگرنشانه را زد وصحیح و بی‌عیب بود دولت قبول میکند واگر نقص دارد رد میکنند وهرچه تفنگ بی‌عیب‌است که از چندین محل امتحان گذشت وممیزین‌مهر مخصوص زدند آنها را در اطاق دیگر مامورین دولت درصندوقها گذارده می‌بندند و بمخزن ذخایر حربیهٔ دولت میبرند در آخرهم بجائی رفتیم که آهن را در آنجا آب مینمایند که تفنگ از آن ریخته و ساخته میشود این‌کار خانه به شش‌کرور تومان پول ایران تمام شده‌است وهر روزی سیصد وپنجاه عدد تفنگ تمام شده بیرون میآید وماشین بخار آن قوت پانصد اسب دارد یك ماشین بخار یدکی‌هم دارد که آن نیز زور پانصداسب دارد ودرصورت لزوم آنرا هم بکارمیاندازند که دراین‌صورت‌که هردوماشین کار کند روزی هفتصد قبضه تفنگ ازکارخانه بیرون خواهد آمد خیلی کارخانهٔ معتبر خوبی است بعد ازتماشای کامل مراجعت‌بمنزل شد نهار خورده عصرهم رفتیم بطرف پارك وجنگل انجا گردش کردیم الحق جای بسیارخوب باصفائی‌است گلکاری‌که درانجا دیدیم در پارك وجنگل پاریس هم دیده نشد بعد بمنزل مراجُعت‌کرده شب رابتیاتر رفتیم چندین‌پرده بالارفت همه رقص‌بود ودریك پرده هم قصهٔ یوسف و زلیخا بود ، وهمان حوض وفوّاره های الوان‌که ازتابش الکتریك متلوّن بالوان مختلفه میشد ودر سفرسابق دیده ونوشته بودیم باز دیده شد ساعت ده بمنزل آمده شام خوردیم یکدسته موزیکانچی مجارستانی درپای عمارت منزل مامشغول نواختن بودند ، وزیر دربار هم دراینوقت باترن‌بخار از راه رسیده بحضور آمد بعدازملاقات اواستراحت کردیم (❊)

(روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الآخرة)

امروز صبح که از خواب برخاستیم قوام السلطنه بحضور آمده عکس دخترهای آرشیدوشس

فرد

فردیناند را که برحسب وعدهٔ خود برای ما بتوسط او فرستاده بود بحضور آورد . بعد عکس بزرگ پرنس بلغارستانرا وزیردربار بحضور آورد قدری با او صحبت داشتیم چند صندوق از بارهای ماعقب مانده وتا امروز نرسیده بود گفتیم موثق الملك و قوام السلطنه بمانند تاازعقب بیاورند دراین بین خبر آوردند که رسید وزیر همایون را خواستیم بنوشتن روزنامهٔ سفر مشغول شد بعد نهار خوردیم عصری سوار شده بهمان جنگل و پارك ومحل گلکاری که دیروز رفته بودیم رفته گردش کردیم بسیار جای باصفائی است ظهیرالدوله وعلاءالملك همراه ما بودند قدری گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم شب بعد از شام خواستیم باز بتیاتر برویم بعد فسخ عزیمت کرده استراحت نمودیم ابتدا بواسطهٔ هوای اطاق درست خوابمان نمی برد قدری طول کشید تا درست استراحت کردیم (*)

(« —(*)— §(روز جمعه هفدهم جمادی الآخره)§ —(*)— »)

امروز صبح چند دستخط وتلگراف نوشتیم امروز باید بسلامت ازبودابست بطرف طهران حرکت کنیم وبسرحد اطریش و روسیه از پت و لاچسکی عبور کرده به بادکوبه و آقستفا وایروان ونخجوان وطرف تبریز انشاءالله برویم خبر کرده ایم حاجب الدوله باحرمخانه و سایر ملتزمین اردوی ما که در تبریز هستند غرهٔ رجب در سرحد کنار ارس حاضر باشند و امروز از صبح زود همراهان مشغول جمع آوری اسباب و تهیهٔ حرکت هستند ودر هوتل هونگریا از فرنگی وایرانی متصل درحرکت وآمدوشد میباشند اشخاصی که اسباب فروخته وطرف حساب وغیره هستند یابا ایرانیها آشنائی دارند وداع میکنند جمعیت و ازدحامی است در ساعت یازده صبح که یکساعت بظهر مانده بود حرکت کرده آمدیم به گار راه آهن ازهوتل تاگار همه جا طرفین راه اهالی شهر ایستاده هورا میکشیدند واظهار مهربانی می نمودند واقعاً در تمام خاك اطریش و مخصوصاً دربودا پست بسیار خوش گذشت واهالی ازآداب انسانیت هیچ فروگذار نکردند مردمان اطریش و مجارستان خیلی باادب و مهربان هستند خلاصه بگار راه آهن رسیده داخل ترن شدیم اگرچه رسماً مسافرت نمیشود ولی اعلیحضرت امپراطور اطریش چنانکه پیش هم اشاره کردیم ازفرط دوستی ترن مخصوص خودشان راهمان طور که سابق بود غدغن کرده اند حاضر کنند که مارا تاسرحد اطریش برسانند بعضی سفرای ماهم که تاانجا در رکاب ما بودند مثل علاءالملك وموٴیدالسلطنه ومفخم الدوله ازانجا مرخص شدند که بمحل مأموریت واقامت خود بروند کنت آنطوان خان هم که باظهیرالدوله آمده بود مرخصی گرفت که تایکماه دیگر بماند و بعد خواهد آمد بعد ترن حرکت کرد نهاررا درترن خوردیم بعدازنهار قدری بصحبت بانوکرها مشغول گشته بعد نماز خواندیم و شکر و حمد الهی رابجا آوردیم که سفری باین بزرگی وطول مدت نموده ولله الحمد کمال صحت

مزاج

مزاج حاصل است هم درتمام ممالك اروپ خوش گذشته ودر تمام پای تختهای دول معظمهٔ متحابه سلاطین عظیم الشأن و رؤساء ملل نهایت مهربانی را نموده اند وهم بفضل الله تعالی مملکت ایران درنهایت نظم وآسایش وارزاق روبفراوانی وارزانی گذاشته است وعنقریب انشاءالله وارد سرحد خواهیم شد نزدیك غروب وزیر همایون را خواسته روزنامهٔ امروز را تقریر فرمودیم نوشت بعداز غروب نماز خوانده شام خوردیم درساعت نه که سه ساعت به نصف شب مانده بود ترن ایستاد ومااستراحت کردیم

(« —(*)— §(روز شنبه هیجدهم جمادی الآخره)§ —(*)— »)

امروز صبح در ساعت شش بعداز نصف شب که تازه آفتاب طلوع کرده بود ترن حرکت کرد این محل که دیشب ترن متوقف بود موسوم به (زلفاج) است وتمام شب را تاصبح اینجا باران آمده بود وامروز هوا خیلی سرد بود راه امروز از کوهستان مرتفعی که از نقاط کوهستان قسمت اطریش است میگذرد و اینجا ها ییلاقات خیلی سرد است بخصوص حالا که نیمهٔ میزان وفصل پائیز است تادیروز که دربوداپست بودیم دراین طرفهای فرنگستان اثری ازپائیز نبود ولی ازدیروز هوای بوداپست هم بهم خورد هوا تیره شد وآثار پائیز و سرما بروز کرد بارندگی و سرمای اینجاها هم که فوق العاده است ولی ترن درکمال سرعت و خوبی میرفت و باران هم در نهایت شدت می بارید از میانهٔ کوههای زیاد و جنگل و چمن میگذشتیم به آبادیهای مختلف میرسیدیم اهالی اینجاها اکثر یهودی هستند و ازسیمای آنها پیدا است که یهودیهای کثیفی هستند نهاررا درترن خوردیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیردربار بحضور آمدند قدری باآنها صحبت وفرمایش نموده وقدری نوشتجات خواندیم ونوشتیم دیگرکاری نداشتیم ومتصل بتماشای صحرا مشغول بودیم وگاهی بانوکرها صحبت میداشتیم امروز از پنج تونل خیلی طولانی گذشتیم واغلب راه کوه ودرههای باصفا بود در ساعت پنج وسه ربع بعد از ظهر که تقریباً بعد از غروب آفتاب بود وارد سرحد اطریش شدیم که تا (پت ولاچسکی) ده دقیقه راه است باران هم باز می آمد همینکه بگار راه آهن رسیدیم دیدیم در جلو گار (امیرال آرسنیف) مهماندار اعلیحضرت امپراطور روس وارفع الدوله وزیر مختار خودمان و (مسیو کاخانفسکی) و (کلنل ژیکویچ) و (بلکار) وسایر مهمانداران تا اینجا باستقبال آمده و حاضرند امیرال و سایرین را به ترن خودمان خواستیم بحضور آمدند از دیدن امیرال خیلی خوشوقت شدیم زیراکه مرد بسیار محترم باادب درست معقولی است اول که اورا ملاقات کردیم پیغامات اعلیحضرت امپراطور راکه اظهار مهربانی نموده وجویای سلامت ما شده بودند رسانید ماهم تلگرامی که حاضر کرده بودیم باعلیحضرت امپراطور مخابره نمائیم دادیم که درهمان حال مخابره نمایند بعد ازامیرال احوال پرسی کردیم وترن حرکت کرد بسرحد روسیه که پت ولاچسکی است رسیدیم آنجا از ترن اطریش پیاده شده ازوسط

گار

گار گذشته داخل ترن اعلیحضرت امپراطور روس که برای سواری ما فرستاده اند شدیم و این همان ترن است که وقت آمدن سوار شده بودیم بسیار ترن خوبی است طول سالونی که ما منزل داریم هفت ذرع و عرضش دو ذرع و نیم است بقدر دو سه ساعت طول کشید تا حمل ونقل بارهای ما و همراهان را از ترن اطریش بترن روس نمودند قوام السلطنه وزیر مختار ماهم که در اطریش مقیم است از اینجا مرخص شده بترن اطریش برگشت و ما شام را در ترن روسها خورده استراحت کردیم چون امشب باید درست ملتزمین و همراهان جابجا شوند اول صبح ترن حرکت خواهد کرد (*)

روز یکشنبه نوزدهم جمادی الآخره

امروز صبح وقتی از خواب برخاستیم ترن حرکت کرده میرفت امروز هم باران می آمد وهوا ابر و مه و سرد بود آثار پائیز کاملاً بروز نموده ولی ترن در کمال گرمی و راحتی بود بهر شهر و آبادی که میگذشتیم حکام عرض راه با صاحبمنصبان و سرباز و موزیك نظامی بطریقیکه در دو سفر سابق از روسیه گذشتیم حاضر بودند و امیرال آنهارا معرفی نموده اظهار التفات میشد و بعد ترن حرکت میکرد و میرفتیم ما نهار را در ترن میخوردیم اما ملتزمین و همراهان وقت ظهر و وقت شام که هشت ساعت بعد از ظهر باشد در استاسیونهای مخصوص عرض راه که قبل از وقت اطلاع داده وخبر کرده اند پیاده میشوند شام ونهار میخورند وبقدر دوساعت ترن توقف نموده بعد حرکت میکند خلاصه امروز تا شام وقت را همینطور در ترن گذرانیدیم وشب را هم درترن خوابیدیم ولی امشب هم ترن ایستاد که صبح حرکت کند *

روزدوشنبه بیستم جمادی الآخره

امروز باز ترن درساعت شش بعد از نصف شب که تقریباً مقارن طلوع آفتاب است حرکت کرد ، از خواب که برخاستیم جناب اشرف صدراعظم را خواستیم فرمودیم به امیرال بگویند قرار بدهند دیگر ترن شب توقف نکند زیرا که باید زودتر بباد کوبه و بعد بسرحد ارس برسیم ، چرا که خبر کرده ایم تمام نوکرها درغرهٔ رجب درسرحد حاضرباشند . جناب اشرف صدراعظم رفتند وهمینطور قرار دادند که ترن شب وروز راه برود تا انشاالله زودتر برسیم ، تمام روزرا درترن باز بصحبت وگذرانیدن وقت مشغول بودیم ، خبر ومطلب تازهٔ نداریم مگر اینکه بهر استاسیون وشهری که میرسیم برسم معمول موزیك وتشریفات وحکومت بلدیه ونان ونمك وسایر مراسم احترامیه حاضر وموجوداست ، درساعت ده شب خوابیدیم وترن میرفت (۰)

سه شنبه بیست ویکم جمادی الاخره

امروزصبح که برخاستیم معلوم شد دیشب ازیك پل طولانی گذشته ایم که درآن وقت خواب بوده ایم

امین

امین حضرت بیدار بوده ودیده است عرض میکرد خیلی طولانی بود ، تقریباً درنزدیکی شهر (یکاطری نوسلاو) بوده است اسم پل (دنیپر) وطول آن یکربع ورس روسی است که دویست وپنجاه ذرع باشد این پل برروی رودخانهٔ (دنیپر) کشیده شده وموسوم باسم رودخانه است ، اتفاق دیگری که دیشب افتاده وامروز شنیدیم این است که وقتی ترن ما بجهت خوردن شام ایستاده بود یك ترن دیگر هم ازراه رسیده درپهلوی ترن ما ایستاده بود یکنفر خواسته بود اززیر ترن رد شود باین طرف بیاید که دراین بین ترن حرکت کرده چرخ واگون ازروی کمر او میگذرد واورا دونصف کرده فوراً تلف میشود ، صبح که ما تفصیل را شنیدیم محض اینکه چنین اتفاقی درموقع گذشتن ما روی داده است گفتیم امیرال آرسنیف را حاضر کردند بتوسط او چهارصد منات بورثهٔ مقتول دادیم ، امیرال خیلی اظهار امتنان کرد ، بعد حرکت کردیم تا غروب ترن درحرکت بود ، وغیراز محل نهار که اندکی می ایستاد تا همراهان نهار میخوردند دیگر جائی توقف نکرد ، وقت مغرب بشهر (تغان روق) رسیدیم ، این شهر قدیمی است پنجاه وپنجهزار نفر سکنه دارد اینجا تشریفات رسمی باجنرال (ماژور بی سیف) حاضر شده بود بقدر یکربع ساعت ترن توقف نموده حرکت کرد ، مدتی رفته درساعت هفت ونیم که تقریباً دوساعت ازشب گذشته بود رسیدیم بشهر (روستوف) قبل ازوصول بشهر از روی رودخانهٔ (دن) گذشتیم ، خیلی رودخانهٔ طولانی است یکدفعهٔ دیگرهم وقت رفتن به ورشو ازروی این رودخانه عبور کرده ایم آن دفعه روز بود ، وحالا شب است . شهر (روستوف) در کنار این رودخانه واقع است وخانها وعمارات شهر که طبقات عدیده است ودرهر طبقه چراغهای زیاد روشن است وشعاع چراغها دررودخانه منعکس شده خیلی قشنگ وباتماشا است ، روی پل واطراف رودخانه هم جراغ زیادی است ازروی رودخانه عبور کردیم ودرگار راه آهن ترن ایستاد حاکم شهر وغیره بادستهٔ قزاق وموزیك درجلو ترن ایستاده بودند ، ازترن پیاده شدیم ، جناب اشرف صدراعظم با امیرال آرسنیف آنهارا معرفی کردند ازآنها احوال پرسی وتفقد شد وتا آخر صف نظام رفتیم آنهاهم ازحضور دفیله نمودند ، بعد مراجعت براه آهن کرده درواگون خودمان ایستاده تماشا میکردیم ، همراهان تماماً به رستوران گار رفته شام خوردند وبقدر ساعتی که گذشت شامشان تمام شده به ترن آمدند وحرکت کردیم ، وزیرهمایون عرض کرد موسی خان اعتبارالسلطنه عموی ناصر خاقان که درخراسان ازطرف وزیر دربار رئیس بنائی است ووزیرهمایون هم ریاست پست خراسان را باو سپرده است وشخص کافی است است ازراه عشق آباد باینجا آمده ، وحالا درترن منزل وزیرهمایون است ، اسد خان پسر مرحوم میرزا محمدعلی خان کاشانی هم که درولادقفقاز بوده باینجا آمده باوهم

سفارش

سفارش فرموده بودیم چند اسب و مادیان برای ما بخرد خریده و حاضر کرده آمده است تفصیل را عرض کند اورا بحضور خواستیم بعضی سفارشات و دستور العمل باو داده شد که اسب و مادیانهارا ازراه بادکوبه و رشت بطهران بفرستد بقدر یك استاسیون که راه آمدیم آنوقت ما شام خوردیم واستراحت کردیم اجلال الدوله هم ازطهران آمده که بطرف فرنگستان برود اینجا بحضور رسید وبعضی عریضه جات از شعاع السلطنه آورده بود تقدیم داشت ومرخص شده رفت

جمعیت (روستوف) یکصد وچهل وپنجهزارنفراست که ازاین جمله بیست وپنجهزارنفر تبعهٔ خارجه از ایرانی وعثمانی وغیره هستند (٠)

٠)«—٠)» روزچهارشنبه بیست ودویم جمادی الاخره «(٠—«(٠

وقتی ازخواب بیدارشدیم ترن حرکت کرده میرفت تاوقت ظهر بجهت نهارایستاد ، همراهان رفتند دراستاسیون نهارخوردند ماهم درواگون صرف نهار کردیم ، ساعتی بعد ترن حرکت نمود و ما مشغول تماشای صحرا وغیره بودیم ، وقت غروب ناصرالملك ووزیرهمایون را خواسته قدری باآنها صحبت ازتبریز وزمان قدیم داشتیم ، دراین بین ترن ایستاد وشاهزاده محمدرضا میرزا دائی شعاع السلطنه ازطهران باعرایض شعاع السلطنه رسید ازخبرسلامت شعاع السلطنه خوشوقت شدیم قدری باو صحبت داشته بعد باتفاق وزیردربار وسایرین رفتند دراین استاسیون شام بخورند یکدسته سازندهٔ قفقازی که نوای ایرانی مینواختند باکمانچه وطنبك ودایره وغیره درطرف دست راست ترن ما مشغول شدند بساززدن قدری فاصله پشت سرآنهاهم چند نفرروسی بازنهای خودشان میان صحرامشغول برقص روسی بودند و جگر میزدند چراغ نفطی زیادی هم بطورمشعل سرچوب کرده بجهت خودشان روشنائی قرارداده بودند ، دست چپ واگون هم دوطرف سالدات وسربازایستاده موزیك هم میزدند بعد که ملتزمین شام خورده آمدند ترن براه افتاد ، یکساعت ونیم به نصف شب مانده خوابیدیم ، آن استاسیون که دیشب درآنجا شام خوردیم تاولادقفقازهیجده ورس مسافت داشت ازنزدیکی آنجا گذشتیم (٠)

—(روزپنجشنبه بیست وسوم جمادی الآخره)—

امروزباید وارد بادکوبه بشویم دیشب وقتی که خواب بوده ازقبه وگنجه گذشته ایم وقتی بیدارشدیم نزدیك شهردربند معروف بودیم صحراهاسبزوپرعلف وخیلی باصفابود اشجارجنگلی تك تك هم هست شهرقدیم دربند روی تپه واقع است ولی شهرتازهٔ قشنگی روسهاپای تپه درجلگه بنا کرده اند که خیلی خوب خواهد شد والآن عمارات آنرامی سازند علت اینکه این شهرادربند میگویند این است که دراینمحل ازیکطرف دریا وازطرف دیگررشتهٔ کوه بزرگ قفقازبهم نزدیك شده است بطوریکه

زمین

زمین صاف فاصلهٔ میانهٔ دریا وکوه تقریباًزیاده ازدوسه هزارذرع نیست واین شهردربندرادرمیانهٔ این زمین بنا کرده اند که ازیکطرف شهرمتصل بکوه وازطرف دیگرپیوسته بدریاست ودرزمان قدیم که کشتی بخارنبوده ووضع حرکت ومسافرت واردوکشی صعوبت داشته است وگذشتن ازکوه قفقازمشگل بوده ازدریاهم که کشتی نداشته اندکه بحرپیمائی کنند ناچارمیبایستی ازاین محل دربند بگذرند وقتی این شهر بناشده است بجهة جلوگیری قشون خارجه ومنع عبوربه آن طرف خیلی محل اهمیت بوده است ودرحقیقت دربند محکمی بوده حدود واطراف این شهرمرتع خوبی هم هست علف وحاصل زراعت واشجار و میوه جات وارزاق همه چیزموجوداست ترن دراین شهربقدربیست دقیقه ایستاد جمعیت زیادی ازمسلمان وارمنی تبعهٔ ایران وغیره بود همه قسم آدمی دیده شد بعدازآنجاحرکت کرده درساعت دوازده رسیدیم به استاسیون (خاچماس) آنجاترن ایستاد نهارخوردیم بعضی معارف ومعتبرین ایرانیها مثل میرزاعبدالرحیم طالبوف معروف که بسیارمرد فهیم آگاهی است وکتابها تصنیف وتالیف کرده و حالا خیلی پیرشده است وحاجی محمد باقرتاجرباشی ایران درقفقازیه که وقت رفتن ما بفرنگ بخراسان رفته بود وحالا آمده است بابعضی قونسولهای خودمان که اینطرفها مأموریت دارند بحضوررسیدند بعد ازیکساعت توقف ازانجا حرکت کردیم یك مقداری راه که آمدیم صحرا وکوه خشك وبی سبزه بود بعینه مثل کوههای طرف ایران بعضی جاهای صحراهم ازدوردهات دیده میشد ولی خیلی کم آبادی است وقت غروب چون خیلی درراه آهن خسته وکسل شده بودیم رفتیم تامنزل وزیردربارقدری صحبت داشته خودمان رامشغول کردیم بعد نزدیك بورود بادکوبه شده آمدیم بواگون خودمان ازپنجرهٔ ترن نگاه میکردیم چراغهای عمارات بادکوبه وفارها (برجهای چراغ بحری) که دردریا ساخته اند ازدور نمایان شد امّا باد وطوفان سختی شده بود که نمیشد پنجره راباز کرد دراین بین جناب اشرف صدراعظم وامیرال وسایرمهماندارها آمده عرض کردند که نزدیك است بگاربرسیم ماهم حاضرشدیم حاکم بادکوبه هم ازگنجه تااینجاهمراه است وقتی بگارراه آهن رسیدیم که روسها (واگذال) میگویند جماعت زیادی ازمسلمانهای تبریزی وداغستانی وغیره وغیره درگارایستاده بودند سربازاحترام وموزیك ولوازم تشریفات نیزتماماً حاضربود ازترن پائین آمده تاآخرصف سربازرفته بعد باطاق مخصوصی که معین کرده بودند رفتیم قدری مکث کرده معارف ایران ازعلماوسادات وتجاروارامنهٔ طایفهٔ طومانیانس حاضربودند ناظم الملك جنرال قونسول تفلیس وقفقازیه هم بااجزای قونسولگری وغیره بحضورآمده آنهارامعرفی کردند بعدازچند دقیقه توقف عرض کردند کالسگه حاضراست همینکه بیرون آمده سوار شدیم دیدیم باد سختی میوزد اگرچه دربین راه هم بادمی آمد امّا چون ترن محفوظ ومضبوط بود

اثر

اثر نمیکرد انجا خیلی سخت است بطوریکه چراغهای شهر که برای ورود ما چراغان شده است وبیرقهای الوان وطاقهای نصرت که زده اند اغلب را باد خاموش وخراب کرده و میکند اگر چه دوساعت متجاوز ازشب رفته وهوا تاریك است وشهر دیده نمیشود امّا پیدا ومعلوم است که خیلی تشریفات برای ورود ما فراهم نموده اند وجمعیت مسلمان وغیره دراطراف کوچه ها وخیابانها زیاد است هرکس امشب دردریاباشد ازاین باد وطوفان خیلی صدمه باووارد می آید ازگارراه آهن تا منزل بیست دقیقه راه بود همینکه بمنزل رسیدیم درجلوعمارت عالی که خانهٔ طومانیانس است وخودشان ساخته وباشله وبیرقهای الوان وقالی وقالیچه وچراغهای زیاد زینت داده وروشن کرده بودند پیاده شده ازپله های زیاد بالا رفتیم این عمارت چهارمرتبه است مادرمرتبهٔ سوم آن منزل داریم اطاقهای بسیارخوب منقح دارد مثل عمارات فرنگستان است تمام پیرمردها ومحترمین تجارطایفهٔ طومانیانس حاضر بودند بهریك اظهارالتفات واحوالپرسی نموده بعد باطاق مخصوص خودمان رفته راحت کردیم واقعاً طایفهٔ طومانیانس بسیارمردمان درستکاروتجارامین معتبری هستند اغلب ملتزمین ماهم درهمین عمارت منزل دارند مگر وزیر دربار ووزیرهمایون ومهندس الممالك وناصر خاقان که در منزل فرج بیك داماد مرحوم میرزا محمدعلی خان کاشانی که درانجاخانه دارد واصلاً ایرانی وحالا ازمعتبرین ومتمولین بادکوبه است ویکنوع قبول عامهٔ دارد دعوت داشتند وزیردربار بعدازشام مراجعت نموده درهمین جا منزل کرد ولی وزیرهمایون وسایرین آنجاماندند که روزها درحضورما بودند وشبها بمنزل مشارالیه میرفتند شب راچون خسته بودیم زودتر شام خورده استراحت نمودیم *

(شهرهاومنازل واستاسیونهائی که از (ولاچسکی) تابادکوبه دیده وازآنها گذشتیم ازاینقراراست) (ولاچسکی درانجاشام صرف شد) (ژمیرنکا صرف نهارشد) (بیرزولا شام صرف شد) (لوباشیوکا) (الیزابت گراو سی هزارنفرجمعیت دارد ومردمانش خوشگل اند درانجا صرف نهارشد) (زنامنکا) (دولنسکایا) (دولکنطسوو صرف شام شد) (بوژی داروکا) (یکاطری نوسلاو) (سنلنکوو) (اولیانوفسکا) (خارطیسیسکی صرف نهارشد) (اوسپنسکایا) (تغانروق) (روستوف شام صرف شد) (طخورطسکایا) (قافقاز سکایا) (ملنیرالنیاوادی نهار) (بیسلان شام) (پطروفسکی) (دربند) (خاچماس نهار) (یالاما) (بالاجار) (بادکوبه) *

(روزجمعه بیست وچهارم جمادی الاخره)

امروزتوقف دربادکوبه است صبح عبدالعلیخان مؤتمن حضورپیشخدمت خودمان که ازراه رشت و

ازلی

ازلی باستقبال آمده است اینجا بحضوررسید ازحالات طهران وغیره پرسیدیم عرض کرد همه جاامن و منتظم است وهمه انتظارورود مارا دارند تلگراف بطهران وتبریزازورود خودمان ببادکوبه نمودیم بعد جناب اشرف صدراعظم آمده عرض کردند پرنس (کالتسین) فرمانفرمای کل قفقازیه که درتفلیس متوقف وبادکوبه هم جزوحکومت اوست مخصوصاً بحکم اعلیحضرت امپراطورروس تا انجا باستقبال و ملاقات ما آمده است فرمودیم پرنس را بحضورآوردند ملاقات کردیم مرد قوی بنیهٔ بافراست خوش روی عاقلی است قدری صحبت داشتیم مراجعت نمودند که فردا بهمراه ما تا (آقستفا) آمده از آنجا به تفلیس بروند تمام اعیان وکدخدایان شهربادکوبه هم بحضورآمده سه مجموعه نان ونمك همچنانکه رسم است کدخدایان شهربرای امپراطورمی آورند برای ما آوردند فرج بیك هم بحضوررسید ونسبت باو اظهارالتفات شد شش قبضه تفنگ بسیارممتازهم اعلیحضرت امپراطوربرای ماهدیه فرستاده بودند انجا آوردند وپذیرفتیم بسیار تفنگهای خوبی است درجلو اطاقهای منزل ما بالکنی است که بخیابان وکوچه نگاه می کند ودریاهم ازآنجاپیدااست رفتیم درجلوبالکن قدری تماشا کردیم جمعیت زیادی ازسکنهٔ بادکوبه که اغلب آذربایجانی وشیروانی وقراباغی هستند وتبعهٔ ایران محسوب میشوند درکوچه ایستاده متصل صلوات میفرستادند وهورامیکشیدند ازانجاشهرودریا خوب دیده میشود دراین شهربواسطهٔ نبودن آب خوب وبدی خاکش که بانفط آلوده است درخت نیست مگرقلیلی که خیلی بمشقت وزحمت نگاهداشته اند هوای بادکوبه هم تعریفی ندارد زیراکه هم بواسطهٔ مجاورت دریا رطوبت زیاد دارد وهم بسبب معادن نفط ازتمام درودیواروخاك آنجابوی نفط می آید امابواسطهٔ عمل تجارت نفط واینکه بندرمعتبری است که بهمه جای سواحل بحرخزرازانجامیروند خیلی آباد ومعمورشده وبهترهم خواهد شد امروزبعدازظهرقرار داده ایم بتماشای معدن نفط برویم قبل ازظهرهم بعضی شاگردانکه ازایران بجهت تحصیل درمدارس فرنگستان خواسته بودیم که بهمهٔ پای تختهای معتبرتقسیم کنیم وروانه داریم وزیرامورخارجه فرستاده بود انجارسیده جناب اشرف صدراعظم آنهارابحضورآوردند ازجمله دوپسروزیربقایاویك پسرمعاون الدوله ودیگران بودند وقرارشد فردا آنهارابطرف فرنگستان ببرند ازقراریکه عرض کردند درطرف گیلان هم معدن نفط معتبری پیداشده است که قابل همه طورکارکردن است مهندس الممالك راکه مرخص کرده بودیم ازطرف رشت وانزلی بطهران برود وچندقطعه عکس هم بهمراه او برای شعاع السلطنه ووزرا داده بودیم فرمودیم بمعدن نفط هم سری بزند ووضع آنجارارابورت نموده درورود بطهران بعرض برساند سردارمکرم هم که دراین سفرخوب خدمت کرده است وبجهت کارهای قورخانه مرخصی خواسته بود که ازاینطرف بطهران برود یك انگشتری الماس باومرحمت فرمودیم ومرخص شدکه فرداروانهٔ طهران

شود

شود خلاصه نهارصرف نموده بعدازقدری استراحت کالسکه حاضر کردند باجناب اشرف صدراعظم و امیرال آرسنیوف سوارشده رفتیم بطرف معادن نفط بادکوبه وضع شهربادکوبه ومعادن نفط ودریا از اینقراراست که مینویسیم *

این قطعه زمین ساحل بحرخزر که شهر بادکوبه درآنجا بناشده است غالب جاهای آن دارای منبع نفط است وبهمین علت هیچ گیاهی درآن نمیروید شهر درکنار دریا بناشده وطرف جنوب آن محل معادن نفط است که سابقاً نفط آنها درروی زمین جاری بوده وحالا بواسطهٔ کثرت کارکردن وبیرون آوردن نفط چشمه ها گود افتاده وچاههای خیلی عمیق درسرهرچشمه کنده اند وروی آنرا بارتفاع بیست سی ذرع پوشیده مانند منجنیق که روی چاه بگذارند ودرحقیقت سرپوشی است که عمله جات بااسباب تلمبه ودلوهای آهنی بزرگ که بقوت چرخ بخار حرکت میکند دلوها را باطنابهای خیلی قوی داخل چاه کرده نفط بیرون میاورند ودرانبارهای بزرگ که اطراف چاه ساخته اند انبارمی نمایند تادرموقع ضرورت برداشته درچلیکهای نفطی ریخته بولایات وممالك حمل ونقل میکنند وازتجارت نفط منافع کثیره عاید صاحبان معادن وتجار ودولت روسیه میشود . ما باکالسکه تانزدیك معدن فرج بیك رفتیم که چون معدن عمده ایست آنرا تماشا نمائیم ؛ امّا وقتی که دلوآهنی نفط را ازچاه خارج کرده بزمین میریخت که داخل نهرها شده به انبار نفط برود ازترشح نفط بزمین وجریان هوا بارانی ازنفط برسر وروی ما میریخت که خیلی متعفن وبدبود ، لهذا ناچار زودتر ازتماشا صرف نظر کرده مراجعت بمنزل نمودیم . طایفهٔ تجارطومانیانس که درخانهای آنها منزل داریم بسیارمردمان درست نجیب خدمتگذاری هستند همه قسم اسباب استراحت ما وهمراهان را درمنازل خودشان مهیا ومرتب کرده اند . حکومت بادکوبه امشب تشریفات مفصلی برای ماتهیه وترتیب کرده است . تمام شهربادکوبه را چراغان نموده وتمام اطفال مدارس را بالباسهای قشنگ وکمال نظم وترتیب دسته بندی کرده دسته بدسته بابیرقهای الوان که دردست آنها بود بانواهای خوش وآهنگ مخصوص ملتی که درجلو اعلیحضرت امپراطورعرض میکنند ازجلو بالاخانهٔ منزل ما آمده گذشتند . ماهم دربالکن عمارت نشسته تماشا میکردیم . جناب اشرف صدراعظم هم درحضورما بودند ، اهالی شهربادکوبه هم که اکثرمسلمان وآذربایجانی وشیروانی وقراباغی هستند پای بالاخانه ایستاده متصل سلام وصلوات میفرستادند ، خیلی وضع خوشی بود . خلاصه نسبت بهریك از اجزاء بلدیه اظهارالتفات فرمودیم بعد صرف شام کرده استراحت نمودیم *

)•—•(روزشنبهٔ بیست وپنجم جمادی الاخره)§(*)—•—•(

امروزباید ازبادکوبه حرکت کرده باراه آهن به (آقستفا) برویم وازآنجا بهمان راهی که وقت آمدن

ازایران

ازایران عبورکردیم انشاألله تعالی بسرحد خودمان برویم . صبح ازاطاق خواب خودمان به اطاق سالون عمارت آمده جناب اشرف صدراعظم را خواستیم بحضور آمدند بقدر ساعتی خلوت کرده پارهٔ فرمایشات بود فرمودیم ، بعد عرض کردند پرنس (کالتسین) فرمانفرمای قفقاز که نوشتیم باینجا آمده اند ووقت رفتن مابروسیه درتفلیس نبودند حالا نشان تمثال خودمان را بایشان داده ایم وزده برای عرض تشکر آمده اند ایشان را بحضورخواسته قدری صحبت داشتیم مختصر کسالتی دارند مرخّص شده رفتند وقرارشد که نهاررا درانجا خورده بعدازظهر حرکت براه آهن نمائیم ناصرالملك وظهیرالدوله هم که وقت آمدن ازراه گیلان ورشت آمده بودند حالاهم مرخّصی خواستند که ازهمان راه معاودت بطهران نمایند آنهارا خواسته از خدماتشان دراین سفر اظهاررضایت والتفات فرمودیم ومرخص کردیم که فردا بروند بعدنهارخورده یك ساعت بعدازظهر حرکت کرده رفتیم بهمان گار راه آهن که وقت آمدن واردآنجا شدیم حکومت بلدیه باجزأ ومعارف شهر وتبعهٔ ایران تماماً درگارحاضربودند سوارترن شدیم پرنس (کالتسین) هم تا (آقستفا) همراه است راندیم بطرف آقستفا شام را درترن خوردیم وشب را ازشهرگنجه گذشته بودیم بواسطهٔ حرکت ترن درست خوابمان نبرد اواخر شب به آقستفا رسیده ترن تاصبح درآنجا مکث کرد *

—•—(*)§(روز یکشنبه بیست وششم جمادی الآخره)§(*)—•—

امروز از (آقستفا) به (دلیژان) بایدرفت صبح برخاسته حاضرحرکت شدیم جناب اشرف صدراعظم پرنس (کالتسین) را بحضور آوردند مرخّص شد که بتفلیس برود اظهار رضایت اززحمات ایشان نموده اجازه دادیم بروند بعدامیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسکه های چاپاری حاضراست ازترن پیاده شده لله الحمد بسلامت دوباره بکالسکه های چاپاری سوارشدیم وراندیم ، درکالسکهٔ ماجناب اشرف صدراعظم ووزیردربار بودند ؛ نهاررا درهمان نقطهٔ آبادی اوّل که بکاروانسرا معروف است خوردیم ، بعد ازنهار بکالسکه سوارشده راندیم بطرف دلیژان . وضع تشریفات ازسوارهٔ قزاق وغیره بعینه همان تشریفات وقت رفتن است ؛ وچون مفصلاً همه چیز را نوشته ایم دیگر تکرار نمی کنیم . یکساعت بغروب مانده رسیدیم بمنزل که همان عمارت تلگرافخانه وپست است ، همانجا شام خورده استراحت کردیم *

»)*—•—(*)§(روزدوشنبهٔ بیست وهفتم جمادی الاخره)§(*)—•—*(«

امروز از دلیژان به (آختا) باید رفت . امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسکه حاضر است سوارشدیم جناب اشرف صدراعظم هم درکالسکهٔ ما بودند ازهمان راه سرابالای دلیژان گذشتیم چون فصل پائیزاست آن طراوت وصفای وقت رفتن را ندارد ؛ بعضی اشجارهم برگش کمی زرد شده است ازسرگردنه که رد شدیم دریاچهٔ (کودجه) پیدا شد بعد ازآن اسب عوض کردند . ازانجا وزیردربار

درکا

درکالسکهٔ مابود نهاررا درراه خورده عصربمنزل رسیدیم منزل امشب میانهٔ ده (آختا) است شب را خیلی خسته بودیم شام خورده خوابیدیم *

(روزسه شنبهٔ بیست وهشتم جمادی الاخره)

امروزباید بشهر ایروان برویم ؛ صبح برخاستیم هوای اینجا خیلی سرد است اینجا دوهزار وششصد ذرع ازسطح دریای کاسپین (بحرخزر) ارتفاع دارد دراستاسیون اوّل که سوارشدیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر در باردرکالسکهٔ ما بودند . دراستاسیون دویم امیربهادرجنگ وموثق الدوله و دراستاسیون دیگر وزیرهمایون وناصرخاقان ملتزم حضوربودند . خلاصه آمدیم همینطور تا بشهر ایروان رسیدیم شب راکه وارد ایروان شدیم خیلی خسته بودیم قرار دادیم موثق الدوله فردا از اینجا قبل ازمابسرحدّ ایران رفته ترتیبات ورود مارابدهد؛ وچون میخواهیم درسرحدّ ازجنرال آرسنیف وسایرمهمانداران وصاحبمنصبان روسیه که ملتزم رکاب هستند ازطرف ما دعوت شامی بشود باید تهیهٔ لوازم اینکاررا بنماید ، لهذا اوشبانه مرخص شدکه صبح زودبرود و خودمان فردا درایروان آتراق داریم که به اوچ کلیسا برویم . منزل ماهمان عمارات سابق وملتزمین درهوتل نزدیك منزل ما هستند شب زودترشام خورده استراحت کردیم

(روز چهار شنبه بیست و نهم جمادیالآخره)

صبح که از خواب بر خاستیم بحمدالله حالمان خیلی خوش وسالم بود ودیشب هم خوب خوابیدیم بعد از یك دو ساعت جناب اشرف صدر اعظم را خواسته فرمودیم باید بمسجد مسلمانان رفت خبر کردند سوار شده از بازار ایروان گذشته بمسجد رفتیم وضع بنای این مسجد شبیه بمساجد خود مان نیست بلکه ایوان عریضی است که یك گوشهٔ آن محراب و پهلوی آن منبری است که روی منبر را هم چهار طاقی ساخته اند حاجی سید علی آقای ایروانی را هم آنجا دیدیم که آمده بطرف ارض اقدس بزیارت بروند قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد خطیب بمنبر رفت خطبه خواند شاگردهای مدرسهٔ مسلمانان هم بحضور رسیدند اظهار التفاتی بآنها نموده بمنزل آمدیم نهار خوردیم بعد از نهار خبر کرده ایم به اوچ کلیسا برویم باکالسکهٔ چاپاری از قراریکه عرض کردند دو ساعت راه است از وسط شهر ایروان گذشتیم ، این شهر بقدر شهر مراغه میشود ده دوازده هزار نفر جمعیت دارد که تقریباً دو هزار نفر آنها تبعهٔ ایرانند مسلمان وارمنی و فرنگی مختلط هستند شرح احوال شهر همان است که سابقاً نوشته ایم رو بترقی گذاشته من بعد خیلی آباد خواهد شد تایکی دو سال دیگر راه آهن هم باینجا میرسد و خیلی بسرعت آبادی اینجا زیاد خواهد شد ، خلاصه در بین راه از جلو قلعهٔ خرابهٔ که خانهای

حسنخان و حسینخان ایروانی بوده است گذشتیم توی آنرا ندیدیم امّا امیرال آرسنیف عرض کرد صورت نایب السلطنهٔ مرحوم ومحمد شاه مبرور هنوز درآنجا باقی است ودیده میشود بعد رفتیم ازکنار رود خانهٔ معتبری گذشتیم که شهر در بلندی و رود خانه درگودی است اطراف ایروان اغلب باغ است انگورستان و میوه جات خوب دارد از باغات گذشته بصحرا افتادیم وقدری که رفتیم دو باره بیك آبادی معتبری رسیدیم که موسوم به شیرآباد است خالصهٔ دولت روس است و اهالی آنجا تمام ارمنی هستند . از آنجا که میگذرد باز صحرای خنك است اینجا دو یدك واسب سواری که بازینهای قدیمی بود خلیفهٔ اعظم باستقبال ما فرستاده بود بهآبادی اوچ کلیسا رسیده ابتدأ از جلو مقبرهٔ جرجیس پیغمبر گذشتیم که نزدیك جادّه واقع است بعد داخل آبادی اوچ کلیسا میشود ارامنهٔ زیاد اطراف خیابان ایستاده هورا میکشیدند تاجلو درب عمارت اوچ کلیسا از دو طرف راه زن ومرد ارمنی و ایرانی وگرجی وغیره زیاد دیده شد آنجاهم رو بآبادی گذاشتهاست جلودرب اوچ کلیسا کشیشهای زیاد بالباسهای زربفت زردکه مخصوص تشریفات ولباس اینگونه مواقعاست پوشیده وایستاده اطفال زیادیهم در اطراف آنها بودند وچهارنفر کشیش باآن لباسهای زربفت سر برهنه یك چترتافتهٔ قرمز زردوزی که چهارپایهداشت دردست گرفته چتررامحاذی بالای سرما میآوردند وما درزیرسایهٔ چتربودیم دوکشیشهم درجلوما مجمرهها دردست وعود میسوزانیدند چندین کشیش پیرمحترمهم درجلوافتاده راه میرفتند ودراطراف ما کشیشهای دیگر بااطفال وجوانان خورد سال که بسن پانزده و هفده سالبودند بوضع مخصوص ولحن خوشی دعا میخواندند وهمینطورما رفتیم تارسیدیم بدرب محوّطهٔ مخصوص که اوچ کلیسا در میان آن ساخته شدهاست آنجا خلیفهٔ اعظم ارامنه که متوقف است باستقبال ما رسید از او احوال پرسی کردیم نطق مفصلی در اظهار خوشوقتی وتشکر از ورود ما باینجا و رضایت از طرف عموم ارامنهٔ تبعهٔ ایران نمود ما هم اظهار مسرت ازملاقات ایشان وتوجه ومراقبت مخصوصی کههمیشه در حفظ حقوق ارامنهٔ رعیت خودمان داریم فرمودیم بعد داخل اوچ کلیسا شدیم چندان بنای عظیمی نیست اما خیلی قدیم است یکهزار وششصد سال تماماست که ساخته شده وسنگ اوّل آنراحضرت جرجیس پیغمبر گذاشته که باسلاطین آشکانی که پادشاهان ایران بودهاند نسبت وخویشاوندی نزدیك داشتهاست وسالها دراین حدود باسلاطین ارمن نزاع داشتهاند آخر آشکانیان ازپیش برده وانجاهارا تصرف کامل نمودهاند باری شرح اینجاها در روزنامهٔ سفر شاه شهید کاملاً مسطوراست بعد رفتیم بخزانهٔ اوچ کلیسا در آنجا خاجهای مرصع زیاد دیده شد زمرّدهای درشت گرانبها کلاههای کشیشی زر دوزی زیاد که بشکل کلاههای قدیم ایران وشبیه بشال کلاهاست وبعضی زرّینه آلات خوب بود

قدری گردش کرده آمدیم بعمارت مخصوص بزرگ قدری در آنجا راحت کردیم از ملتزمین رکاب ما امروز جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار وارفع الدوله ووزیرهمایون وناصرالسلطنه وامین حضرت همراه بودند خلیفهٔ بزرگ رفتند باجناب اشرف صدراعظم وامیرال دیدن وملاقات مخصوص نموده بعد باصدر اعظم وامیرال پیش ما آمدند یك قطعه نشان اوّل شیروخورشید مرصع وحمایل سبز بایشان دادیم اظهار تشکر نمودند بیرون آمدیم تادم درما را مشایعت کردند سوارکالسگه شده مراجعت بشهر نمودیم تقریباً نیمساعت ازغروب گذشته وارد منزل شدیم دررفتن وبرگشتن جناب اشرف صدراعظم وامیرال ووزیردربار درکالسگهٔ ما بودند شب را در ساعت دوونیم از شب گذشته شام خوردیم وزیرهمایون در وقت شام روزنامهٔ سفر را میفرمودیم ومینوشت بعد از شام خوابیدیم (*)

روز پنجشنبه سلخ جمادی الآخره

امروز باید از ایروان به (باش نوراشین) برویم صبح درساعت شش بعد ازنصف شب که نزدیك طلوع آفتاب بود از منزل حرکت کردیم امیرال (آرسنیف) و (کنت تیز حوض) حاکم ایروان وصاحبمنصبان لشگری وکشوری اینجا باسرباز وقزّاق زیادی حاضر بودند باکمال تعظیم و احترام مارا حرکت دادند و بعد از سوار شدن شلیك تفنگ زیادی سربازان نمودند وقت خارج شدن از شهرهم قزّاقها چند تیر توپ انداختند راه و آبادیها همان است که وقت رفتن در روزنامه نوشته ایم بقدر دو ساعت ونیم راه که آمدیم رسیدیم بچاپارخانهٔ (قمرلو) آنجا نهار خوردیم تا اینجا جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسگهٔ ما بودند بعد ازنهار که روانه شدیم وزیرهمایون وناصرخاقان در کالسگه ملتزم حضور بودند دو استاسیون دیگرهم اسب عوض شد در استاسیون دیگر وزیردربار ووزیرهمایون را درکالسگه بحضور خواستیم یك ربع ساعت بغروب مانده وارد باش نوراشین شدیم همانجا که وقت رفتن منزل کرده بودیم که خانهٔ خلیل خان پسر اسمعیل خان است منزل نمودیم خلیل خان جوانی معقول و در لباس قزّاقی است شب را چون خسته بودیم زودتر شام صرف نمودیم بعضی خوراکهای خوب ایرانی هم والدهٔ خلیل خان برای ما تهیه کرده بود آوردند صرف شد دوساعت به نصف شب مانده خوابیدیم (*)

روز جمعه غرّهٔ رجب المرجب

امروز باید از باش نوراشین به نخجوان برویم ، صبح زود که هنوز هوا تاریك و مدتی بطلوع آفتاب مانده بود از خواب بیدار شده برخاستیم وساعت نه بعد از نصف شب حاضر حرکت شده امیرال آمد و حرکت نمودیم جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار در کالسگهٔ ما بودند و در بین راه

باجناب اشرف صدراعظم صحبت های متفرّقه در امور راجعهٔ باصلاح حال رعایا و اهالی مملکت خودمان میداشتیم اینجا نهار صرف کردیم اسب هم عوض شد در استاسیون سوّم که رسیدیم قدری مکث کردیم از دور تماشای کوههای ایران راکه از اینجا پیداست مینمودیم کوههای سلطان سنجر را که میانهٔ قراداغ ومرند واقع است و رودخانهٔ ارس هم از پای آن میگذرد میدیدیم و از اینکه بحمدالله تعالی این سفر تمام شده نزدیك بخاك ایران رسیده ایم خیلی خوشوقت بودیم وشکر الهی را بجا می آوردیم و با وزیر دربار که در کالسگه حضور ما بود صحبت میداشتیم تا رسیدیم به نخجوان وضع اینجا همان است که وقت رفتن نوشته ایم مگر اینکه منزل ما را تغییر داده در خانهای کلبعلی خان قرار داده اند که پیرمردیست هشتاد ساله و با سلامت مزاج لباس رسمی پوشیده در جلو راه ما حاضر بود خیلی خانهٔ خوبی دارد مرتفع وخوش منظراست وبرودخانهٔ ارس نگاه می کند اگرچه قدری فاصله دارد امّا رودخانه پیداست بعد از ورود بمنزل نماز خوانده راحت کردیم شب بعد از شام آتشبازی خیلی خوبی هم کردند (*)

روزدوشنبه دویم شهررجب

امروز انشاءالله تعالی باید بسلامت وارد کنار ارس وجلفای خاك ایران بشویم ، صبح زود ازخواب برخاستیم ، جناب اشرف صدراعظم را خواستیم بحضور آمدند قدری باایشان درترتیبات ورود و غیره صحبت وفرمایش کردیم ، بعد امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسگه ها حاضراست ازعمارت بیرون آمدیم ، اسمعیل خان نخجوانی که درحقیقت صاحب منزل وپیرمردی قدیمی است ، وحالادر خدمت دولت روسیه مستخدم است ، وپسرهای رشید خوبی دارد حاضربود باواظهارالتفات کردیم ومرخص شد ، سوارکالسگه شدیم ، جناب اشرف صدراعظم . ووزیردربار درکالسگه باما بودند راندیم وسط راه دریك استاسیون اسب عوض کرده ازآنجا ملتزمین همه لباس رسمی پوشیدند ، باز جناب اشرف صدراعظم را درکالسگه باخودمان نشاندیم آمدیم تارسیدیم بسرحدّ . نزدیك ارس جائیست که ازبلندی سرازیرمیشود ، رودخانهٔ ارس وخاك ایران وچادرهای اردو وحرمخانه که بسرحد آمده اند تماماً ازآنجا پیدا ونمایان شد ، شکروحمد الهی را بجا آوردیم ، وباجناب اشرف صدراعظم صحبت میداشتیم وازخدمات ایشان که دراین سفرنمودند اظهاررضایت والتفات میفرمودیم که الحق بالاترازآنچه متصوّربود زحمت کشیده ومارا قرین کمال خشنودی ورضایت ازخدمات صادقانهٔ خود داشته اند ، واقعاً حالا ششماه است که ازسرحدّ خودمان رفته وتمام این مدّت را درممالك خارجه بوده ایم ازاهتمامات وکفایت ایشان بعد ازفضل خداوند هم اموره داخلهٔ ایران منظم بوده وهم مهمّات

مربوطهٔ بخارجه وهم درخدمات حضوری کمال مواظبت را نموده آنی غفلت نکرده اند . همینطور راندیم باشوق وشعف هرچه تمامتر که الحمدلله باصحت مزاج بسرحدّ خودمان میرسیم نیمساعت فاصله به آبادی وعمارات جلفای روس رسیدیم ازهمان راه که وقت آمدن سوارشدیم تاآنجا رسیده جلوعمارت پیاده شدیم باطاقی که شب اوّل خروج ازسرحدّ منزل کردیم وارد شده دست وروئی شسته لباسهارا که ازگردوخاک راه خراب شده بود تغییرداده آمدیم جلوایوان عمارت دیدیم ولیعهد ونظام‌السلطنه و تمام نوکرها آنطرف ارس آمده منتظرورودماهستند هیچکدام باینطرف نیامده بودند امیرال آرسنیف باسایرصاحبمنصبان ومهمانداران روسیه حاضرشده جناب اشرف صدراعظم هم لباس رسمی پوشیده بحضورآمدند . نسبت بهریک ازمهماندارها اظهارالتفات کردیم خصوصاً بشخص امیرال آرسنیف که کمال رضایت ازخدمات اوحاصل‌است ، بعد ازجلوصف سرباز وقزّاق گذشته ازآنها احوال پرسی و اظهارالتفات نمودیم وآمدیم بهمان قایق مخصوص سوارشده للّه‌الحمد بسلامت ازآب گذشتیم ازقایق پیاده شده ، ولیعهد وناصرالدین میرزا واعتضادالسلطنه ونظام‌السلطنه وحاجب‌الدوله ووکیل‌الملک و آصف‌السلطنه وسالاراکرم وسیف‌السلطان وشمس‌الملک وسیف‌الملک واجلال‌السلطنه وسایر نوکرها وملتزمین رکاب ماکه درتبریز مانده بودند تماماً دیده شدند ، ازملاقات ولیعهد وغیره خیلی خوشوقت شدیم وواقعاً درمدّت غیبت ومسافرت ماشخص ولیعهد بسیارخوب ازعهدهٔ نظم آذربایجان ونگاهداری اردو وحرمخانه وغیره برآمده‌است کمال اظهارالتفات باوشد ، حاجب‌الدوله هم درنظم وترتیب اردو وخدمات خودش کمال مواظبت را نموده ومخصوصاً امروزکه نگذاشته است احدی باینطرف ارس بیاید ، وتمام دسته جات را درکمال نظم وآراستگی جلوآورده است باوهم اظهارالتفات کرده وارد سراپرده شدیم ، درآنجا لازم دیدیم ازخدمات این مدّت جناب اشرف صدراعظم که بکمال صداقت وراستی نموده بودند شرحی مذاکره شود . تادرجهٔ رضایت ومرحمت مانسبت بایشان بهمه کس معلوم باشد ، لهذا درحضورولیعهد وتمام نوکرهای رکابی وسرحدّی اظهاررضایت والتفات قلبی خودمان را نسبت بجناب اشرف صدراعظم کاملاً فرمودیم ، وبعد ازخدمات هریک ازملتزمین رکاب دراین سفرخصوصاً وزیردربار که درباب معالجه ومزاج ماکمال مراقبت را داشته وهمینطور موثّق‌الدوله ، وامیربهادرجنگ ، ووزیرهمایون وغیره بهریک علی قدرمراتبهم اظهارالتفات شد وبحرمخانه رفتیم الحمدلله تعالی اهالی حرم‌هم تماماً صحیح وسالم‌بودند امشب هم چنانکه پیش اشارهٔ کردیم قراراست که مهمانداران وصاحبمنصبان‌روسیه که تاآنجا دررکاب بوده اند مهمان ولیعهد باشند وچادرهای پوش متعدّد زده لوازم مهمانی را فراهم ومرتب داشته اند مجیدالملک سرحددارکه

جوان

جوان کافی کاردانی است این خدمت باوموکول بوده ومشغول است طرف عصر وشب باران مفصلی شروع کرد که وضع میز ومهمانی را قدری بهم زد ، ولی بعد بهرقسم بود فرّاشها ونایبان فرّاشخانه اهتمام نموده جلوگیری واصلاحی کردند ، یکی دوساعت ازشب رفته باران قدری ساکت شد مهمانها آمدند درچادربزرگ دیگرکه جلوچادرشام بود ، ولیعهد وجناب اشرف صدراعظم ونظام‌السلطنه ووزیردربار وموثّق‌الدوله وامیربهادرجنگ ووزیرهمایون وحاجب‌الدوله واغلب معتبرین نوکرها حاضربودند ، ما ازاندرون بیرون آمده بچادرمهمانهارفتیم به امیرال آرسنیف وسایرمهماندارها که حاضربودند اظهارالتفات ورضایت خودمان‌را ازاین مسافرت روسیه وخدمات آنهافرمودیم ، و مخصوصاً بامیرال ماموریت دادیم که باعلیحضرت امپراطوراظهارامتنان مارا تبلیغ نماید که دراین سه دفعه که ازخاک روسیه عبورومرورکردیم بقدری بما خوش گذشته است که مافوق ندارد ، والحق صاحبمنصبان ومامورین این دولت ازاحترامات لازمه ومراسم پذیرائی بهیچوجه خودداری نموده‌اند واین قسم مودّت واتحاد هرگزفراموش شدنی نیست ، بعد ازآن بهریک ازمهمانداران وصاحبمنصبان ازنشان وانفیه دان وانگشتری وغیره التفات فرموده مراجعت باندرون کردیم ، آنهاهم بچادرشام رفتند ، وازقراریکه عرض شد تامدّتی ازشب رفته مجلس آنهاطول کشیده بعد به آنطرف ارس رفته بودند ، ماهم شام صرف کرده استراحت نمودیم ، موثّق‌الدوله هم دراین مهمانی خیلی زحمت کشیده وخوب پذیرائی کرده‌است (٠)

روزیکشنبه سوّم شهررجب

امروزباید بطرف (گلین قیه) برویم صبح زود حرکت کردیم وتاوقت نهاربمنزل رسیدیم ، چون وقت رفتن مفصلاً وضع راه وحرکت را نوشته ایم ، دیگردرمراجعت باختصارمیگذرانیم ، جناب آقای بحرینی راهم امشب دیدیم وازخدمات آقاسید حسین دراین سفرکه همه وقت خوب مراقب بوده است اظهاررضایت کردیم وازدیدن آقای بحرینی خیلی خوشوقت شدیم ، امین‌الحرم وصدیق‌الحرم وسایرآغایان حرمخانه هم حاضر وازعهدهٔ خدمات خود بخوبی برآمده اند بانهاهم اظهارالتفات شد عصرقدری تیراندازی نمودیم ، شب شام خورده استراحت کردیم (٠)

روزدوشنبه چهارم رجب

امروزباید بمرند برویم ، صبح که ازخواب برخاستیم ، ولیعهد وجناب اشرف صدراعظم ، و وزیردربار آمدند سوارشده براه افتادیم جمعیت زیادی ازسوار ومتفرّقه دررکاب بودند ، قدری سواره‌آمده باوزیردربارصحبت میداشتیم ، دراین بین وزیرهمایون رسید قدری هم‌باوصحبت داشتیم بعد

بکالسکه

بکالسکه نشسته راندیم وباولیعهد قدری صحبت داشتیم تارسیدیم به (سام بوران) آنجانهارخوردیم وآمدیم تا بمرند مثل همان روزی که ازطهران آمدیم جمعیت زیادی ازاهل مرند درجلوراه بودند طاق نصرت وغیره زده بودند وارد خانهٔ شجاع نظام شدیم ، وضع منزل واطاقها همان است که دیده وسابقاً منزل کردهبودیم ، قدری راحت نموده شب را چون خسته بودیم زودترشام خورده خوابیدیم (٠)

روز سه شنبه پنجم رجب

امروز صبح کمی آفتاب برآمده بود که حرکت کردیم بطرف صوفیان در رکاب پهلوی کالسکهٔ ماسیف السلطان و خوان سالار بودند باآنها صحبت مبداشتیم و راه طی میکردیم تا بمنزل رسیده نهار خوردیم بعد از نهار قدری تیر اندازی کردیم هوا هم ابر بود شب کمی باران آمد زودتر شام خورده استراحت کردیم (*)

روز چهار شنبه ششم رجب

امروز باید بسلامت وارد شهر تبریز بشویم . صبح که حرکت کردیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر در بار در رکاب بودند قدری در اوّل منزل با ایشان صحبت داشتیم آمدیم تارسیدیم بسر پل (سنخ) چادر پوش مارا در آنجا زده بودند پیاده شدیم ، قونسولهای خارجه مقیم تبریز تماماً تاآنجا باستقبال آمده بودند باجناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند . مسیو (پطروف) قونسول روس که اقدم واسبق قونسولها بود نطق مبنی بر تهنیت ورود ما به تبریز نمود . بعد بامسیو (وود) قونسول انگلیس قدری صحبت داشتیم پس از آن باقونسول عثمانی و سایر قونسولها از مسافرت فرنگستان خودمان و اینکه در تمام ممالك و دول خارجه خیلی بما خوش گذشته ونهایت احترامات رابجا آوردهاند صحبت داشته و اظهار رضایت نمودیم ، بعد آنها مرخص شدند نهار خوردیم و حرکت کردیم . در بین راه باامیر بهادر جنگ و وزیر همایون و شمس الملك و سیف الملك صحبت کنان آمدیم تا جائی که شهر پیدا شد . در بین راه جمعی مستقبلین از محترمین و اعیان و اشراف تبریز بحضور رسیدند ، مثل عدل الملك وغیره سه ساعت بغروب مانده به اوایل شهر رسیدیم ، تقریباً تمام اهالی در خارج و داخل شهر اطراف معابر ماجمع شده بودند ، اقلاً بقدر یکصد هزار نفر در اطراف خیابان وکوچه و بازار از زن ومرد ایستاده و از دیدن ما اظهار مسرت و خوشحالی مینمودند و متصل سلام و صلوات میفرستادند . مجیر السلطنه سالار معظم هم قشون ساخلو آذربایجان را در اطراف راه منظماً واداشته و خودش هم باصاحبمنصبان نظامی آذربایجان جلو آمده بود . سوارهٔ قزاق هم که ازطهران

تا اینجا

تا اینجا در رکاب ما آمده بودند باموزیك خودشان بانهایت نظم در جلو ما بودند همینطور آمدیم تا وارد منزل شده قدری راحت کردیم . شب را ولیعهد و وزیر دربار و وزیر همایون و جمعی از پیشخدمتها تا مدتی از شب رفته در حضور بودند بعد آنهارا مرخص کرده شام خورده خوابیدیم (*)

روز پنجشنبه هفتم رجب

امروز در شهر تبریز توقف نمودیم مردم ازهر طبقه می آیند وشرفیاب میشوند ماهم این اشخاص را که می بینیم . چون همهٔ آنها را پدر بر پدر دیده و می شناسیم بما اثر میکند ، حساب کردیم تا امروز که باینجا آمدهایم چهل و یکسال تمام است در آذربایجان بوده ایم و بلدیت کامل داریم . وضع انقلابات روزگار مایهٔ حیرت وعجب است که دریك آنی بطوری اوضاع واحوال را تغییرمیدهد ومنقلب میسازد که هیچ شباهت به سابق ندارد . ما از تبریز بطهران رفتیم و بعد سفر فرنگستان پیش آمد تمام اروپارا دیده وگردیده مراجعت کردهایم ، وامروزولیعهد دراین خانه زندگانی مینماید ومهمان براوهستیم خلاصه شکر وحمد الهی را بجای آوردیم که نعمت صحت حاصل است بعد قدری درباغچه گردش کردیم دوساعت بغروب مانده باغ قروق شد بعد ازآن باپسرهای ولیعهد قدری صحبت کردیم اوّل شب هم آتشبازی خوبی شد ، بعد شام خورده استراحت نمودیم (٠)

روز جمعه هشتم رجب

امروز صبح که از خواب برخاستیم قدری کسالت داشتیم وزیر دربار را خواستیم روی پستان چپ ما پنبهٔ ذراریح انداختند بعد عملهٔ خلوت جمع شدند عرایض و نوشتجات زیادی جمع شده بود که همه مال ارباب توقع بود وکیل الدوله بحضور آورده همهرا بعرض رسانید بعد جناب اشرف صدر اعظم آمدند بعضی عرایض بود با نظام السلطنه عرض کردند و جواب داده شد بعد علماء دسته بدسته بحضور آمدند از آنها احوال پرسی کردیم و خیلی از ملاقات ایشان خوشوقت شدیم اغلب آنهارا درجوانی دیده بودیم که هیچ موئی نداشتند و حالا صاحب ریش و سبیل و علم و فضل شده اند ایشانهم ازدیدن ما خیلی مشعوف بودند و دعا گوئی میکردند علماء که رفتند نهار خوردیم و بعد قدری استراحت کردیم امروز برف کمی مخلوط باباران بارید خیلی هوا سرد است وفردا ازتبریز حرکت بطرف باسمج میشود (*)

روز شنبه نهم رجب

صبح وقتی از اندرون بیرون آمدیم درب منزل اعتماد الحرم جناب آقا سید علی آقای یزدی دعای سفر درگوش ما خوانده آمدیم بیرون ولیعهد وجناب اشرف صدراعظم ونظام السلطنه همراه بودند درباغ بزرگ صف سلام از جماعت اهل قلم و نظام وتجار وسرباز وعموم صاحبمنصبان وغیره وغیره بسته بودند سالار

معظم

معظم که رئیس قشون است جلو ما افتاده از جلو صفوف نظام وسایر اهالی سلام گذشته بتجّار که رسیدیم درباب راه شوسهٔ که ازسرحد آذربایجان بطهران باید کشیده شود وامتیازآنرا بتجّار داخلهٔ خودمان داده‌ایم دستور العمل داده وفرمایشات مفصل کردیم که ازعید نوروز انشأ الله شروع نمایند آنها هم تعهدات لازمه نمودند بعد بیرون آمده از درب میدان توپخانه سوار کالسگه شده بباسمج آمدیم در بین راه که می آمدیم کوههای سهند ویانیق را میدیدیم که برف تازهٔ زیادی آمده تمام قلهّ‌ها سفید شده است و بخاطرمان می‌آمد که درتمام نقاط این کوهها شکارهای مفصل کرده ایم شب‌را درمنزل زودتر قروق کرده شام صرف نموده استراحت کردیم (*)

٠»)—(*)—— روز یکشنبه‌دهم رجب ——(*)—(«٠

امروز باید بحاجی آقا برویم صبح خیلی زود برخاسته سوار شدیم هوا بی نهایت سرد بود بکالسگه نشسته راندیم تا ازسعد آباد گذشته همه جا آمدیم تا وارد منزل شدیم در همان عمارت و اطاق که وقت رفتن منزل کرده‌بودیم منزل نموده قدری سرد بود بخاری روشن کردند نهارخوردیم بعدازنهار استراحت شدعصری وکیل الدوله را خواستیم بعضی عُرایض و نوشتجات بود آورد بعرض‌رسانیده‌جواب آنها صادر شد وزیرهمایون‌هم احضار شد روزنامهٔ سفررا فرمودیم نوشت شب آقا سید حسین را خواستیم روضه خواند امروز وکیل الملک‌هم دررکاب بود قدری بااو صحبت داشتیم بسیار نوکر درست خوبی است ثقةالدوله پسرش‌هم بااوست وهمراه ولیعهد آمده باولیعهدمراجعت بتبریز خواهد کرد اوهم‌جوان درستی‌است مصدّق الدوله‌هم که بسرحد آمده بود در رکاب است و بطهران می‌آید (*)

٠»)—(*)—— روز دوشنبه یازدهم رجب ——(*)—(«٠

امروزباید ازحاجی آقا به‌تکمه‌داش برویم صبح‌برخاستیم‌چای صرف کرده به‌امین الحرم فرمودیم برود جناب اشرف صدر اعظم را دم در حاضر کند رفت و آمد عرض کرد حاضرند بیرون آمدیم ولیعهد وجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربارحاضر بودند قدری باولیعهد وجناب اشرف صدراعظم فرمایشات شدوزیر دربار پسرهای مرحوم حکیمباشی راکه خلعت داده بودیم بحضور آورد نصرة الحکمأ واخوان اوبودند حقیقةً خانوادهٔ وزیر دربار تماماً مردمان خوب درستی هستند مخصوصاً اولاد مرحوم حکیمباشی که ازقدیم خدمات کرده اند شریف العلمأ هم بحضور آمد ومرخّص شدند دربین راه سواره قدری باولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم صحبت کردیم بعد آنها را مرخّص فرمودیم رفتند بکالسگه نشستند پس از آن با امیر بهادر جنگ و وزیر همایون و سیف السلطان وناصر خاقان که درجلو کالسگه بودند قدری فرمایش وصحبت کرده تا بمنزل رسیدیم نهار خورده استراحت کردیم یکساعت بغروب مانده قروق شد

خدّام حرم آمدند منزل ما در همان خانه ایست که وقت رفتن منزل کردیم خدّام حرم هم در خانهٔ دیگر هستند بعد از آنکه قروق شد همه باینجا آمدند شب‌را بصحبت گذرانده زودتر استراحت کردیم (*)

٠»)—(*)—— روز سه شنبه دوازدهم رجب ——(*)—(«٠

باید به قراچمن برویم امروز هم صبح خیلی زود سوار شدیم ولیعهد وجناب اشرف صدر اعظم هم در رکاب بودند قدری با آنها فرمایش فرموده مرخّص کردیم بروند سوار کالسگه شوند بعدباامیربهادر جنگ صحبت میداشتیم واقعاً امیر بهادرجنگ خیلی خوب خدمت میکند سوارهٔ کشیکخانه که از طهران تا آذربایجان ملتزم رکاب بودند ودرسرحد تامراجعت ما ماندند وقسمتی هم که درخود آذربایجان حاضر کرده‌بود تماماً آراسته ومنظم‌تامراجعت‌ما بدون اینکه صدائی بلند شود حاضرخدمت بودندخلاصه نهاررا درمنزل صرف کردیم منزل‌هم همان جاومکانی است که‌وقت رفتن منزل کرده بودیم (*)

٠»)—(*)—— روزچهار شنبه سیزدهم ——(*)—(«٠

امروز از قراچمن به‌منزل (ترکمان) آمدیم صبح برخاسته بیرون آمده سوار شدیم هوا در نهایت برودت بود اگرچه‌آفتاب بود امّا نسیم‌سردی میوزیدکه ازچشم انسان آب میریخت درتوی رودخانه جناب اشرف صدراعظم‌راسواره دیدیم قدری باایشان صحبت داشته بعدسوارکالسگه شدیم پهلوی کالسگه سیف السلطان وسیف الملك وناصر خاقان بودند با آنها صحبت کنان می‌آمدیم شاهزاده امامقلی میرزا حاکم ارومی راهم ازاین منزل‌خلعت داده‌مرخّص کردیم بمحل حکومت خود رفت نهاررا بعد از ورود بمنزل خوردیم برای‌ما همان خانهٔ سیدرا که همیشه در ده‌ترکمان منزل میکردیم معین کرده اند طرف عصر قروق کردیم خدّام حرم آمدندچند طغرا تلگراف ودستخط‌هم بخط‌خودمان نوشتیم هوا امشب‌مهتاب وخیلی سرداست شام خورده استراحت کردیم (*)

٠»)—(*)—— روز پنجشنبه چهاردهم رجب ——(*)—(«٠

امروز باید به‌میانج برویم صبح که برخاستیم هوا ابرومه وسرد بود بدرجهٔ که شخص را اذّیت میکرد بکالسگه سوارشده راندیم ازطرف دست راست کوه سهند واز سمت دست چپ کوه بزگوش پوشیده از برف خود شانرا می‌نمودند واین باد و نسیم از روی این دوکوه برمیخیزد که هوا را باین شدّت سرد کرده است راه را هم مهندس خوب نساخته قدری اسباب زحمت است آمدیم تا قریهٔ (ابونسق) ملکی جناب نظام العلمای تبریز نهاررا درآنجا درخانهٔ کدخدای ده صرف نموده حرکت کردیم بقدر دو ساعت کشید تا بمنزل آمدیم راه امروز بقدر هفت فرسنگ بود بسیار خسته وکسل‌شدیم شامرا زودتر خورده استراحت نمودیم امشب هم قبل از شام گفتند قدری برف بارید خیلی هوا سرد است وبارندگی هم

مزید علت است امّا انشاءالله برای رعیت وحاصل زراعت خوب ونافع باشد ما نارضائی از آن نداریم *

روز جمعه پانزدهم رجب

امروز درمیانج اتراق شدکه مالهای بنه وغیره همه برسند وقدری راحت کنند چون از خدمات ولیعهد در اياب و ذهاب و نظم آذربايجان کمال رضایت را داشتیم یك سرداری از سردار یهای مخصوص خود مان که تمام جلو سینهٔ آن مکلل بیاقوت بود باو مرحمت فرمودیم که باکمال دلگرمی فردا مرخص شده بتبریز معاودت کند وبعد قدری بملاحظهٔ عرایض ونوشتجات مشغول شده چند فقره دستخط وتلگراف بخط خودمان نوشتیم نهارخورده بعد از نهار وزیرهمایون سیدرضوان شاعر را بحضور آورد قصیدهٔخوبی گفته بود بعرض رسانید عصر زودتر قروق کردیم شب بعد از صرف شام استراحت شد (*)

روز شنبه شانزدهم رجب

امروز باید از میانج بجمال آباد برویم صبح ولیعهد آمد که مرخص شود همراه ما تا سرپل رود خانهٔ میانج آمد باو بعضی فرمایشات درکار نظم آذربايجان وامورات این صفحات فرمودیم از آنجا مرخص شده برگشت که بچاپاری بتبریز برود ما باکالسکه تا پای گردنهٔ قافلان کوه آمدیم آنجا از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدیم وتاسر گردنه سواره آمدیم نزدیك بسر گردنه جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار رسیدند با آنها صحبت کنان آمدیم تا پائین ارتفاع این قلهٔ قافلان کوه که معبراست از دریای محیط یکهزارودویست و هشتادمتر است خلاصه آمدیم تا پائین گردنه از پل گذشته دوباره سوارکالسکه شده راندیم تامنزل هوا امروز ابر وقدری سرد بود نهار را در منزل خوردیم وطرف عصر قروق شد شب را آقا سید حسین آمد روضهٔ خوبی خواند تلگرافات زیادی رسیده بود وزیرهمایون را باندرون احضار کردیم تمامآرا خواند وبعرض رسانید احکام و جواب آنها را نوشتیم پرسیدیم چرا امروز عقب مانده بود عرض کرد که در میانج جهت اصلاح کار های پستخانهای آذربايجان مانده است روز نامهٔ امروز را هم فرمودیم نوشت و مرخص شد بعد شام خورده استراحت کردیم (*)

روزیکشنبه هفدهم رجب

امروز از جمال آباد باید بسرچم برویم صبح که از خواب برخاستیم دیدیم هوا ابر است وکم کم هم می بارد آمدیم بیرون که سوارشویم نظام السلطنه که از اینجا مرخص می شد جناب اشرف صدر اعظم او رابحضور آوردند مرخص شده رفت بعد آمدیم رو بمنزل هوا سرد بود وکم کم هم برف می آمد بعد شدت کرد تابمنزل رسیدیم سالارالدوله هم بامدیرالدوله در بین راه بحضور رسیدند بسالارالدوله اظهار التفات شد وزیردرباراز دیشب کسالت داشت امروزهم عقب تر ازما سوارشده بمنزل آمد بعد از رسیدن بمنزل قدری

خسته

خسته بودیم هواهم ابر وباران گرفته بود زودتر نهار خورده استراحت کردیم طرف عصر بعضی ازعملهٔ خلوت بحضور آمدند از وضع فرنگستان وطرف اروپا برای آنها صحبت وفرمایش میکردیم بعد قروق شد خدّام حرم آمدند شب در اطاق که منزل داشتیم بخاری آنجا آتش گرفته سرایت بتیر های سقف کرد فرّاش وسقّا وسرباز را خبر کردند آمده آتش را خاموش کردند ما در اطاق دیگر رفتیم منزل کردیم *

روز دو شنبه هیجدهم

امروز از اینجا به نیك پی باید برویم دوساعت ونیم از دسته رفته که سه ربع بعد از طلوع آفتاب است سوار شدیم دیشب هوا بازشده امروز آفتاب خوبی است ولی خیلی سرد است ومتصل نسیم میوزد سالارالدوله و جناب اشرف صدر اعظم ووزیردربار در رکاب بودند بقدر سه ساعت ونیم راه که باکالسکه رفتیم نزدیك به آق مزار رسیدیم که چاپار خانهٔ دولتی است آنجا وزیر همایون را خواسته تا قدری از راه با او صحبت و فرمایشات مختلف نمودیم در نزدیك کاروانسرا روی تپهٔ که برود خانه نگاه میکند بنهار افتادیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیردربار وامیر بهادرجنگ وسیف الملك وسیف السلطان وسالار اکرم در حضور بودند چند تیر تفنگی انداختیم بعد نهار خورده فوراً روانهٔ منزل شدیم دو ساعت بغروب مانده بمنزل رسیده دراطاق که برای ما معین کرده بودند راحت کردیم (*)

روز سه شنبه نوزدهم رجب

امروز باید بشهر زنجان برویم یکساعت از آفتاب گذشته حرکت کردیم سالارالدّوله صبح زود بجهت تشریفات ورود ما بشهر رفته است جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار وموثق الدّوله وامیر بهادرجنگ وآصف السلطنه وسیف السلطان وسالار اکرم وسیف الملك و شمس الملك واجلال السلطنه ومعتمد خاقان ومؤتمن حضور و غیره وغیره در رکاب بودند نهار را درنیمهٔ راه کنار رود خانه خوردیم بعد از نهار سوار کالسکه شده آمدیم دو ساعت بعد از ظهر بنزدیکی شهر زنجان رسیدیم سالارالدّوله بامدیرالدّوله وزیر و سایر معارف و اعیان زنجان جلو آمده بودند با سالار الدوله صحبت کنان آمدیم تا ابتدای آبادی شهر اهالی شهر همه از مرد و زن باستقبال بیرون آمده بودند باکمال شعف و خوشوقتی که از ملاقات ما داشتند همینطور آمدیم تا داخل شهر شدیم چندین طاق نصرت با شکوه و زینت بسیار خوب سالارالدّوله دستور العمل داده در چندین موضع تا جلو دارالحکومه ساخته اند از وضع احوال مردم معلوم بودکه سالار الدوله باآنها خوب سلوك ورفتار کرده است وهمه را درحالت خوشی ورضای خاطر دیدیم حاجب الدوله برسم معمول تمام منازل جلو آمده درجلودرب دیوانخانه حاضر بود ازخدمات او قدری اظهار رضایت وتمجید فرمودیم واقعاً خوب خدمت میکند بعد آمدیم

داخل

داخل باغ دیوانخانه شدیم این دفعه منزل مارا دراطاقهای آخر دیوانخانه که رو بخلوت کوچکی است و ازیکطرف هم بحیاط بزرگ نگاه میکند قرار داده‌اند خیلی گرم وخوب است بعد از اندکی استراحت وزیردربار ناظم الاطبأ میرزاعلی اکبرخان طبیب حضوررا بحضور آورد چون دراین سفر تاسرحدّ آذربایجان ملتزم رکاب بوده ودر غیاب ما هم در تبریز مراقب خدمت ومعالجهٔ حرمخانه وغیره بوده است قدری اظهار التفات باو فرمودیم چند فقره تلگرافات ازطهران وغیره رسیده بود وکیل الدّوله بحضور آورد ملاحظه کردیم واحکام آنها صادرشد چند طغرا دستخط هم بمعتمدالحرم وحرمخانه وشعاع السلطنه وسپهسالار مرقوم وصادر کرده دادیم بوزیر همایون با پست بطهران بفرستند ،

امروز هوا خیلی خوب بود یکساعت بغروب مانده رفتیم اندرون اطاق گرم بسیار خوبی حاضر کرده بودند آنجا راحت کردیم یکساعت از شب رفته ندیم السلطان را باندرون احضار کردیم وبااو بمذاکرهٔ ارتفاع نقاط راه قدری مشغول شدیم چون دستورالعمل داده ایم درپاریس بارومتری درست کرده اند که ارتفاع تمام نقاط ایران را از سرحدّ ارس تاکنار بحر محیط فارس معین میکند و انقلاب هوا را هم خبر میدهد بسیار چیز خوبی است دراین بین تلگرافی ازنظرآقای یمین السلطنه وزیر مختار ما در پاریس رسید که (فرانسوا سالسن) آن جوان خبیثی که در پاریس سوء قصد در بارهٔ ما کرده بود از محکمهٔ عدالت خانهٔ فرانسه حکم بحبس ابدی او صادر شده است . و این محبس در کنار رودخانهٔ بسیار عظیمی است که تقریباً از چهارطرف محاط به آب ورودخانه است یك راه باریکی دارد وچنان مستحکم و استوار است که فرار ازآنجا ممتنع است بهرجهت مجازات عمل خود را دیده و بآن رسیده است بعد ندیم السلطان را مرخّص کردیم وشام خورده استراحت نمودیم (*)

روز چهار شنبهٔ بیستم رجب

امروز در شهر زنجان توقف شد الحمدلله حالتمان بسیار خوب است برخلاف سفرهای سابق که هروقت از زنجان میگذشتیم کسالت مزاجی عارض میشد صبح رفتیم بحمّام ازحمام که بیرون آمدیم علمای شهر زنجان مثل جناب حاجی میرزا ابوالمکارم وسایرین بحضور آمدند از ملاقات علماء وآقایان خوشوقت شدیم احوال پرسی از ایشان کردیم اظهار دعاگوئی نمودند بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده عرایض و تلگرافات زیادی آوردند بعرض رسانیدند بعد نهارخوردیم تا عصر با پیشخدمتها بصحبت و فرمایشات مشغول بودیم بعد رفتیم اندرون شب را چون سالارالدّوله آتشبازی کاملی تهیه کرده بود آمدیم بیرون خود سالارالدّوله و وزیر دربار و مدیرالدّوله در حضور بودند آتشبازی شد چون سینهٔ صدر اعظم درد میکرد نتوانستند حاضر شوند بعد از اتمام آتشبازی باندرون رفته شام

خورده خوابیدیم (*)

روز پنجشنبه بیست ویکم رجب

امروز از زنجان بطرف سلطانیه حرکت کردیم هوا خیلی خوب بود وآفتاب تا یکدرجه گرمی داشت جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در رکاب بودند قدری از راه با جناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان آمده بعد ایشان را مرخّص کردیم رفتند سوار کالسکه شدند ، با وزیر دربار مدّتی صحبت کنان آمدیم خرگوشی پیدا شد زدیم جناب اشرف صدر اعظم تقدیمی فرستادند بعد آمدیم تا سر پل بنهار افتادیم درسر نهار وزیر همایون ومصدق الدّوله که تاسرحدّ باستقبال آمده بود و از میانج بانیطرف با وزیر همایون است بحضور آمدند چند تیر تفنگ انداختیم بعد از نهار بطرف منزل حرکت شد یکساعت ونیم بغروب مانده وارد منزل شدیم شب وزیر دربار را احضار کردیم قدری فرمایشات شد بعد آقاسید حسین آمد روضهٔ خوبی خواند پس از آن وزیر همایون را احضار نمودیم بعضی عرایض پستی و نوشتجات خارجه بود آورد بعرض رسانید و مرخّص شده رفت شام خورده استراحت کردیم (*)

روز جمعهٔ بیست و دویم رجب

امروز باید به (خرّم درّه) برویم صبح که برخاستیم هوا ابر تیره وخیلی کثیف وخفه بود قدری هم میبارید سوارکالسکه شده راندیم تارسیدیم بده نصیرآباد آنجا درخانهٔ سرهنگ نصیرآبادی بنهار افتادیم بعد از صرف نهار بیرون آمده بطرف منزل روانه شدیم تامنزل هم گاهی میبارید بعد از ورود بمنزل باران قطع شد *

روز شنبهٔ بیست و سوم رجب

امروز باید از خرّم درّه بقروه برویم صبح که برخاستیم هوا بازشده وآفتاب خوبی بود سوار که شدیم سالارالدوله و جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند قدری صحبت وفرمایشات شد ایشانرا مرخّص کردیم رفتند بکالسکه نشستند بعد موثّق الدّوله وامیربهادرجنگ که در طرفین کالسکهٔ ما بودند با آنها بصحبت مشغول شدیم شمس الملك هم بود ازاینکه شمس الملك در این سفر خوب ازعهدهٔ خدمات خود برآمده است تمجیدی از او میفرمودیم بعد ناصرخاقان هم رسید وتمام راه بصحبت گذشت نهاررا درمنزل خوردیم منزل همان جای همیشه است الحمدلله بخوشی وسلامت استراحت کردیم عزیزالسلطان هم که تا زنجان با اجودان حضور باستقبال آمده اند همه روزه در رکاب است و از گذارشات طهران بعرض میرساند (*)

(روز یکشنبه بیست وچهارم رجب)

امروز از قروه به سیاه‌دهن آمدیم هوا خوش وآفتاب بود ابتدای راه قدری با جناب اشرف صدراعظم صحبت کنان آمدیم سالارالدّوله هم از اینجا مرخّص شد ومحض اظهار مرحمت نشان قدس باو التفات فرمودیم در بین راه وزیردربار رسید با اوتامدّتی صحبت کنان آمدیم عمادالدّوله حاکم قزوین ومنوچهر میرزا تا اینجا باستقبال آمدند قدری با عمادالدّوله صحبت وتحقیقات از وضع قزوین واطراف شدتابمنزل رسیدیم جمعیت زیادی ازاهالی سیاه‌دهن جلوآمده بودندخیلی قریهٔ آبادی است اینجا هزارودویست خانواررعیت داردکه‌بهمه‌جهت قریب‌ششهزارنفرجمعیت اینجاست بخانهٔ که‌سابقاً همیشه منزل‌میکردیم وارد شدیم امین‌حضرت درآنجاتشریفاتی برای‌ورود ما فراهم کرده بود بعد از ورود نهار خوردیم عصر قرق شد خدام حرم آمدند شب هم لله الحمد بخوشی گذشت *

(روز دو شنبهٔ بیست وپنجم رجب)

امروز بشهر قزوین وارد میشویم صبح قدری سوار اسب شده آمدیم هوا ابر وخیلی سرد ومستعد بارندگی بود جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند و صحبت میداشتیم قدری که آمدیم آقاسیدمحسن نقیب السادات را با پسر کوچکش وبعضی سادات شیرازی دیدیم که از طهران تا اینجا باستقبال آمده بودند از نقیب احوال پرسی کردیم و از حالات اهالی طهران جویا شدیم عرض کرد تمام مردم منتظر ورود ما هستند قدری پائین تر تجار امینی وارباهای قزوینی را دیدیم که باستقبال آمده بودند تااوّل شهر قزوین که رسیدیم ظهیرالدوله را دیدیم از طهران برگشته باستقبال آمده است که‌دو باره در رکاب ما وارد طهران شود تا نزدیك شهر جمعیت زیادی از اهالی قزوین از هر طبقه از مرد و زن بیرون آمده بودند در کوچه ها هم جمعیت زیادی بود تماماً صلوات میفرستادند واز ورود ما اظهار خوشوقتی میکردند بدرب آلاتاپو و دیوانخانهٔ قزوین که رسیدیم دیدیم وزیربقایا و صدق‌السلطنه وعدل‌الدوله برادر وزیربقایا ومستعان‌السلطنه ناظم خلوت از طهران رسیده آنجا ایستاده اند از دیدن وزیر بقایا وسایرین خوشوقت شدیم از کالسگه پیاده شده وارد دیوانخانه شدیم جماعتی از تجار مسلمان وارامنه در آنجا ایستاده بودند نسبت بهمه تفقد والتفات کردیم رفتیم توی دیوانخانه عمارات اینجا بنظرمان قدری مرمّت لازم دارد باید بگوئیم تعمیر کامل نمایند رفتیم در بالاخانهٔ بزرگ وسط باغ که همیشه آنجا منزل میکردیم نشستیم شاهزاده عمادالدّوله تشریفاتی برای ورود ما ترتیب داده شال وپولی تقدیم کرده بود شال را به نقیب السادات وپول را بسید شهاب التفات کردیم بعد از وزیربقایا حالات وگذارشات مدت غیبت خود مان را مفصلاً تحقیق نمودیم

او هم

اوهم برحسب صداقتی که در نوکری دارد بطور درستی کاهی حالات را بعرض رسانید ماهم ازحسن خدمات جناب اشرف صدراعظم ومراتب خشنودی خاطر خودمان در این موقع باز شرحی اظهار داشتیم وهم از خدمت وزیر دربار که در قضیهٔ پاریس فی‌الحقیقه جان خود را نثار ما کرد برای وزیر بقایا تعریف فرمودیم بعد وزیربقایا عرض کرد موافق ساعت خوبی که معین کرده اند باید روز دویم ماه شعبان وارد دارالخلافهٔ طهران شد اگر بخواهیم از کرج روز دویم حرکت کرده یکسره بشهر برویم با راه دور واینکه در باغ شاه وزراء وسفرای خارجه وغیره و غیره برای شرفیابی حاضر خواهند شدتا آنجارسیده‌نهاربخوریم و بعد بشهربرویم دیرخواهد شد فرمودیم وزیردربار ووزیربقایا بروند در حضورجناب اشرف صدراعظم قراری بدهند که یك منزل را شکسته طوری برویم که شب دویم ماه شعبان وارد کن شده روز دویم از کن بشهر برویم بعد قدری استراحت کرده از خواب که برخاستیم باندرون رفتیم شب هوا خوب بود بعد ازشام استراحت شد (*)

(روز سه شنبه بیست وششم رجب)

امروز در قزوین اتراق است شاهزادهٔ دارا با بعضی دیگر که امروز ازطهران آمده شرفیاب شدند جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند با ایشان قدری در خلوت صحبت و فرمایشات کردیم مرخّص شده رفتند بعضی عرایض ونوشتجات تلگرافی از ولایات رسیده بود وکیل‌الدوله آورده بعرض رسانید بعد نهار خوردیم تا عصر هم بیرون بودیم بعد باندرون رفتیم شب‌را عمادالدوله اسباب آتشبازی حاضر کرده بود آمدیم بیرون خود عمادالدوله وامین حضرت وبعضی دیگر از نوکرها بودند جناب اشرف صدراعظم بواسطهٔ درد سینه نتوانسته بودند حاضر شوند وزیردربار هم امروز از صبح تا حالا در تلگرافخانه مشغول مخابره با طهران است بمجیرالملك ومعین‌حضرت دستورالعمل مخصوص میدهد که تشریفات کامل بجهت روز ورود ما در باغ شاه حاضر نمایند (*)

(روزچهارشنبه بیست وهفتم)

امروزازقزوین بطرف طهران‌حرکت میشود ومنزل اوّل (قشلاق) است امروزخیال‌کردیم اتومبیلی که ازفرنگستان‌خریده وقبل‌ازوقت ازهمانجاسفارش کرده بودیم که ازراه دریا بیاورند درقزوین حاضرباشدکه درورود خود مان سوارشویم وقتی وارد قزوین‌شدیم ازشمس‌الملك تحقیق کردیم‌عرض کرد اتومبیل‌بامکانیك‌چی آن که‌باید‌جلوسوارشده‌راه‌ببرد حاضراست ازعمارت که بیرون‌آمدیم‌جناب‌اشرف صدراعظم ووزیردربار وشاهزاده عماد الدوله ومنوچهرمیرزا پسرعماد الدوله وجمعی دیگرازنوکرها حاضربودند سوارکالسگه شده قدری راه رفتیم تاازخیابان‌بزرگ قزوین وعمارات شهرگذشته ازدروازه

بیرون

بیرون آمدیم در خارج شهر اتومبیل حاضر بود آنجا از کالسگه پیاده شده به اتومبیل سوار شدیم وزیر دربار را خواستیم آمد توی اتومبیل پیش ما ایستاد ومکانیک چی اتومبیل را راه انداخت اوّل قدری تند رفت سوار وجمعیتی که ملتزم رکاب بودند با کالسگه ها واماندند فرمودیم آهسته تر برود حرکت آنرا بهمان درجهٔ که کالسگهٔ ما همه روزه میرفت قرارداد وهمینطور رفتیم هوا هم گاهی آفتاب وگاهی ابر بود تا رسیدیم بچاپار خانهٔ (گونده) که یك منزل چاپارخانهٔ ایست درعمارت آنجا نهار خوردیم از شهر قزوین تا اینجا سه فرسنگ راه است در سر نهار جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند ناصر الملك هم که از راه رشت آمده است اینجا رسیده بحضور آمد آصف السلطنه وعزیز السلطان واجلال السلطنه ومعتمد خاقان وغیره وغیره نیز بودند بعد وزیر همایون هم که عقب مانده بود رسید بعداز نهار سوار اتومبیل شده رفتیم تا رسیدیم بمنزل که چاپارخانهٔ قشلاق است درهمان اطاقهائی که سابقاً منزل میکردیم وارد شده منزل کردیم لدی الورود بعضی تشریفات وزیر همایون از طرف آقا میر علینقی که مدیر چاپارخانهای خط قزوین وگیلان است بجهة اینکه امشب منزل ما در چاپارخانه است باعریضهٔ از میر علینقی تقدیم کرد جواب عریضهٔ او را دستخط فرمودیم بعد خود وزیر همایون را باندرون خواستیم که روزنامهٔ سفر را بفرمائیم بنویسد موثق الملك را هم خواستیم بجهت تحقیق بارهای فرنگستان که بکجا رسیده وچند صندوق تا بحال بطهران وارد شده است معلوم شد بیشتر بارها رسیده ودر گمرك ضبط است *

امشب تلگراف غریبی مؤیدالسلطنه وزیر مختار ما از برلن کرده بود که باعلیحضرت امپراطور آلمان زنی تیر انداخته ولی الحمد لله آسیبی نرسیده است بجناب اشرف صدراعظم بتوسط امین الحرم پیغام فرمودیم که از قول ما تلگراف شکرگذاری وتبریکی باعلیحضرت امپراطور آلمان بنمایند که لله الحمد صدمه بایشان نرسیده است بعد وزیر همایون وموثق الملك را مرخص کرده شام خورده استراحت کردیم *

(—*) روز پنجشنبه بیست وهشتم رجب (*—)

امروز از اینجا به ینگی امام رفتیم صبح باز سوار اتومبیل شده حرکت کردیم جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند قدری با ایشان فرمایشات شد وعقب ماندند که با کالسگه بیایند باران هم می بارید بقدر دو فرسنگی که آمدیم دیدیم یك کالسگه می‌آید ما را که دید ایستاد درب کالسگه باز شد یك دفعه عیسی خان ومحمود خان از کالسگه بیرون جستند معین دربار هم که با آنها بخراسان رفته بود از عقب آنها بیرون آمد از دیدن آنها خوشوقت شدیم چون بحکم واجازهٔ ما بخراسان رفته بودند میترسیدیم که از راه دریا مراجعت کرده باشند وچون موقع انقلاب وتلاطم دریا بوده مبادا غرق شده باشند وهیچ نمیدانستیم کی از مشهد حرکت کرده واز کدام راه می‌آیند حالا که آنها را دیدیم پرسیدیم از کدام راه وکی آمده‌اند

عرض

عرض کردند از راه شاهرود بطهران آمده واز آنجا بدون توقف بطرف اردوی ما روانه شده اند خلاصه با آنها صحبت کنان آمدیم تا بمنزل ونهار را در منزل خوردیم منزل همان عمارت واطاقهائی است که وقت رفتن بفرنگستان هم منزل کردیم تا شب باران اتصالاً می بارید شب را هم بحمدالله بسلامت و خوشی گذراندیم (*)

—(روز جمعه بیست ونهم رجب)—

امروز باید بکرج برویم صبح که از خواب برخاستیم هوا قدری باز شده بود وبارندگی هرچه در کوهها شده برف است واینجا ها زمین را گل کرده بطوریکه حرکت مشکل است حاضر حرکت شده میخواستیم سوار شویم که صدای اتومبیل بلند شد بیرون آمده سوار شدیم وقتی حرکت کردیم جناب اشرف صدراعظم در رکاب حاضر بودند قدری با ایشان صحبت کردیم صحبت وفرمایشاتمان که با ایشان تمام شد وزیر دربار آمد مقداری هم با او فرمایش وصحبت نمودیم در بین راه شهاب الملك پسر آصف الدوله با سوارهٔ ابواب جمعی خود آمده بود بحضور رسیدند یك شتر هم آورده بودند جلو راه ما قربانی کردند اتومبیل چی ما که فرنگی است تا امروز ندیده بود که شتر را بدون جهت وسبب بکشند وقتی دید که شتر را خوابانیده ذبح مینمایند خیلی تعجب کرد رفتیم تا رسیدیم بکرج توی باغ وعمارت رفته نهار خورده بعد از نهار استراحت کردیم وقتی بیدار شدیم وزیر همایون بحضور آمده عرض کرد شاهزادهٔ یمین السلطان ومجد الدوله آمده اند که شرفیاب شوند ودر منزل جناب اشرف صدراعظم هستند آنها را احضار کردیم بحضور آمدند از ملاقات یمین السلطان خوشوقت شدیم سینه‌اش درد میکرد حالا بهتر شده است از حالات اینمدت شاهزاده پرسیدیم وتمام را عرض کرد ما هم حالات فرنگستان وشکارها که کرده بودیم برای مجدالدوله میفرمودیم بعد وزیر دربار بحضور آمد عرض کرد نایب السلطنه از شهر باستقبال آمده است بحضور خواستیم آمدند از دیدن ایشان خیلی مسرور شدیم ومدّتی صحبت داشتیم بعد نایب السلطنه رفتند شب را بیرون شام خوردیم نوکرها وخدّام درحضور بودند بعضی دستخطها بطهران نوشتیم دادیم وزیر همایون با چاپار مخصوص بفرستد بعد قروق کردیم خدّام حرم آمدند *

»)—•—(*)« روز شنبهٔ غرّهٔ شعبان المعظم »(*)—•—(«

امروز باید از کرج به کن برویم ؛ صبح خیلی زود که اوّل طلوع آفتاب بود حرکت کردیم هوا صاف و آفتاب ولی خیلی سرد بود ونسیمی میوزید که از سردی آن از چشمها بی اختیار آب میریخت سوار اتومبیل شدیم از خیابان کرج گذشته بپل رسیدیم جناب اشرف صدر اعظم هم رسیدند قدری با ایشان صحبت داشته راندیم تا جائی که راه دوتا میشود یکی مستقیماً بطرف طهران میرود وراهی دیگر بقریهٔ کن

واین

واین همان راهی است که وقت رفتن هم ازآنجا گذشته ایم . ازاین راه کن چون اتومبیل بقاعده نمیرفت پیاده شده سوارکالسگه شدیم وراندیم دربین راه معلوم شدنایب السلطنه هم دررکاب می آیند ایشانرا هم احضارکردیم دم کالسگه آمده با نایب السلطنه وجناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان میرفتیم هوا قدری گرم ترشد مستقبلین شهرهم میرسیدند دراین بین شعاع السلطنه رسید ازدیدن او خیلی خوشوقت شدیم والحق شعاع السلطنه درغیاب ما خوب ازعهدهٔ خدمات خود برآمده است اظهار رضایت والتفات خودمانرا باو فرمودیم قدری دیگر راه که آمدیم معتمد الحرم رسید از احوال حرمخانه وغیره عرض کرد اوهم درغیاب ما از بابت نظم اندرون وکار های راجع بخود خوب خدمت کرده است وزیر دربار که ازعقب آمده بود اینجا رسید . آمدیم ازرود خانهٔ کن عبورکرده دوساعت بظهرمانده واردکن شدیم و منزل همانجاست که وقت رفتن هم منزل کرده بودیم . تا عصرهم بعضی ازنوکرها وغیره ازشهر آمدند شب زودتر قروق شد حرمخانه آمدند شام خورده استراحت کردیم (*)

»)—•—(*)« روز یکشنبه دویم شعبان المعظم »(*)—•—(«

امروز انشاءالله تعالی بسلامت وارد طهران وپای تخت خود مان میشویم صبح که حرکت کردیم عضد السلطان که باستقبال آمده بود دررکاب بود جناب اشرف صدراعظم هم همراه بودند وصحبت میداشتیم وزیر دربار وموثق الدوله و امیر بهادر جنگ ووزیر همایون هم در رکاب بودند هوا آفتاب و خوب وخوش بود هرکس ازشهر باستقبال میامد عرض می کرد شهررا درکمال خوبی آصف الدوله زینت کرده است ولی چون تمام شاهزادگان ووزراء وسفراء درباغ شاه برای پذیرائی ورودما حاضرند ووزیر دربار آنجا نهار حاضر کرده وتشریفاتی معین نموده است ابتداء بباغ شاه میرویم آنجا نهار خورده بعد از ظهر وارد شهر خواهیم شد همینطور راندیم و باجناب اشرف صدر اعظم صحبت میداشتیم تارسیدیم بنزدیك درشت جمعی ازسادات شیرازی ومعتبرین واعظین آنها باستقبال آمده بودند . مقتدر السلطنه هم که درغیاب ما بخراسان رفته بود وتازه مراجعت کرده است اینجا دیده شد بعد راندیم تا رسیدیم بباغ شاه در راه همه قسم مردم ازطبقهٔ نوکر وغیره باستقبال میامدند و از ورود ما اظهار مسرت و خوشوقتی مینمودند . یکساعت بظهرمانده بود که وارد باغ شاه شدیم . تمام وزرا و طبقات نوکر ازنظامی وقلمی وغیره وغیره درآنجا بترتیب مخصوص بسیار منظم وبقاعده بحضور آمدند وباغ شاه را درکمال عظمت وشکوه زینت کرده بودند که مثل یکی ازپارکهای خوب فرنگستان بود . آمدیم تازیر چادری که درجلو خیابان بزرگ زده بودند آنجا روی صندلی نشسته ابتدا شکر وحمد الهی را بجا آوردیم که دراین سفر ازهرجهت خیلی خوش گذشت . ودرغیاب ما امور داخلهٔ مملکت باکمال نظم بود . وازخدمات صادقانهٔ

جناب

جناب اشرف صدر اعظم که دراین سفر متحمل شده بودند وکمال رضایت را داشتیم درحضور وزرا واعیان اظهار التفات خود مان را بایشان فرمودیم ، وبعد نسبت بهریك از وزرا که درغیاب ما مشغول خدمت ومراقب نظم امور مملکتی بودند اظهارالتفات کرده سفرا را بحضور خواستیم مشیرالدوله وزیر خارجه آنهارا بحضور آورد همه تبریك ورود ما را عرض کردند ماهم از اینکه درتمام دول اروپ از سلاطین عظیم الشان واهالی مملکتها کمال احترام وحسن پذیرائی را دیده ومنتهای رضایت را داشتیم بسفرا اظهار مراتب خشنودی ورضایت خودرا فرمودیم بعد مرخص شدند نهاررا رفتیم دربالاخانه صرف نموده چهار ساعت بغروب مانده عازم حرکت شدیم از ترتیبات پذیرائی وتشریفات وزیر دربار هم در باغ شاه باو اظهار التفات کردیم وبیرون آمده سوارکالسگه شدیم از دروازهٔ باغ شاه الی میدان توپخانه تمام اطراف خیابان را با قالیها وقالیچه‌های ممتاز وبیرق‌های شیر وخورشید الوان مزین کرده بودند چندین طاق نصرت هم درکمال امتیاز وشکوه وزینت ساخته بودند درهای خانهای هریك ازمحترمین هم که در عرض خیابان واقع بود زینتهای مخصوص ازقالیها واسباب چراغ وغیره شده بود خصوصاً آصف الدوله حاکم طهران در تشریفات ورود وتزیینات شهری هیچ فروگذار نکرده است جمعیت مردم هم ازمرد وزن در اطراف خیابان وبالای بامها بقدری جمع شده بودند که مافوق نداشت وتماماً ازروی یك شعف وذوق مخصوصی اظهار خوشحالی ومسرت وشکر گذاری زیاد از دیدن ما میکردند ماهم واقعاً ازورود بطهران ودیدن رعایای خود مان واین قسم مسرت وشادمانی که ازآنها ملاحظه میکردیم کمال خوشوقتی را داشتیم همینطور آمدیم تاوارد میدان توپخانه شدیم سپهسالار هم آنجارا خیلی خوب و باشکوه زینت داده وقشون حاضر رکاب را بترتیب بسیار منظم صحیحی در اطراف خیابان تادرب باب همایون گذارده بود اطراف دیگر میدان توپخانه راهم ازپستخانه وتلگرافخانه وبانك شاهنشاهی وغیره زینت کرده بودند همینطور آمدیم تابفضل خدا وتوجه ائمهٔ هدی سلام الله علیهم اجمعین وارد باب همایون وحرمخانهٔ مبارکه شدیم وشکر وحمد الهی را بجا آوردیم (*)

درماه رمضان المبارك سنهٔ ١٣١٩ هجری مطابق اودئیل خیریت دلیل ترکی درمطبعهٔ خاصهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی سمت انطباع واختتام پذیرفت وتصحیح آن بدست این بندهٔ بیمقدار علیمحمد مجیر الدوله که مسبوق ومربوط بآن بوده باتمام رسید

شاهنشاهی
سفرنامهٔ مبارکهٔ
ارواحنا فداه